

روانکاوی

# آینده یک پندار

اثر عمیق و شگرف

فروید

ترجمه، تحشیه و مقدمه

هاشم رضی



انتشارات کاوه



فروید روان‌شناسی را به مقام شایسته خود رسانید . وی پیشرو بزرگی بود و بیشتر موفقیت‌های او از طبع مبتکر و سبک ادبی او منشأ گرفت . دستگاه فکری او گرچه به هیچ‌گرای « نی‌می لیم » نزدیک است ، باز از حیث اصالت و جذابیت نظیر ندارد و جز در عالم ادبیات محض رقیبی برای سبک‌گیرای او نمی‌توان یافت . وی به جهان‌نیا ن‌آموخت که از پس پرده روان‌شناسی به امور بنگرد ؛ و این از ضروریات عصر ما بود . فروید مردم را واداشت که مسایل حیاتی بشریت را برای خود طرح‌کنند و از روان‌شناسی خشک آکادمیک قرن نوزدهم ، پسی‌کانالیز بندگسل و بت شکن را آفرید

رابرت همیلتن Robert – Hemilton



## ۱ - نخستین دوره

خانواده ، مهاجرت های خانوادگی ، ناراحتی های نژادی ، توطن در وین ،  
از دوره تحصیل تادانشگاه، فارغ التحصیل در رشته پزشکی ، متخصص  
اعصاب و عنوان استادی ، مسافرت به پاریس و محضر شارکو، بازگشت  
به وین ، ازدواج و شروع به کار ، مسافرت به نانی ،  
دکتر بر ویر و آغاز پیدایش دانش روان کاری

### زیگموند فروید<sup>1</sup> در ششم ماه مه به سال ۱۸۵۶ در فری برک<sup>2</sup>

واقع در مورای زاده شد . او در خانواده ی یهودی متولد شد، خانواده یی  
تقریباً فقیر که گویا گذشته مرفه و وضع متمکنی داشته بوده اند .  
نیاهان وی در قرن های چهاردهم و پانزدهم در کنترلی توطن داشته و سپس  
بر اثر شکنجه ها و آزارهایی که نسبت به یهودیان مرعی می شده از آنجا  
گریخته و پس از مدتی در به دری سرانجام در نقطه یی آلمانی زبان اقامت  
گرفته اند .

مادر جوانش دومین همسر پدر سال دارش بود که به هنگام همسر  
گزینی ، یعنی موقع تولد زیگموند پدرش دارای نومه یی نیز بود، این  
نومه تقریباً فرزند برادر خوانده او محسوب می شد و فروید هنگامی پدر

---

1 - Sigmund freud

2 - Fereiberg

خود را به خوبی شناخت که با برادر خوانده خود که بیست سال از او بزرگتر بود در باره پدر مشترکشان صحبت نمودند .

به هر انجام هنگامی که بیش از چهار سال نداشت خانواده اش به وین کوچ نمودند و او نیز قسمت عمده زندگی خود را در آن جا گذراند و به همین جهت به عنوان يك متفکر وینی از او یاد می شود. هنگام تحصیل مدت هفت سال متوالیاً به عنوان بهترین دانشجو شناخته می شد و به هنگام پایان تحصیلات متوسطه مصمم شد تا در رشته پزشکی نام نویسی کند . از همان اوان به گفته خودش بیش از هر چیز به تناسب روابط و پیوندهای بشری توجه داشت و در ضمن نسبت به عقاید داروین<sup>3</sup> نیز علاقه و توجهی وافراداشت و سر انجام پس از آشنایی با آثار گوته<sup>4</sup> و خواندن یکی از کتابهای او استعدادش راه خود را باز یافت و تا پایان کار ، کاوش ها و کارهایش با موارد ادبی و هنری همبازگشت .

به سال ۱۸۷۲ یعنی در سن هفده سالگی وارد دانشگاه شد، اما محیط دانشگاه برایش آسایش و راحتی را نپدید نمی داد . او را به عنوان یهودی بودن ایداء و تحقیر میکردند . خود در این باره می گوید: هیچ گاه به این اصل واقف نشده ام که من چرا بایستی از اصلیت یا نژاد و مذهب خانوادگی خود شرم داشته باشم ... در نتیجه این احوال و سالهای نخستین دانشگاهی

3 - Charles darwin

4 - wolfgang-goethe

بود که من به زودی با سرنوشت اقلیتی که میان اکثریتی مورد تحقیر و توهین باشند خوگرددم و این فشار و بار محرومیت موجب شد که با تنهایی و در برابر افکار و عقاید عمومی دارای حس استقلال و اتکایی نسبت به خود گردم.

ما بین سال های ۱۸۹۷ - ۱۸۸۲ در آزمایشگاه روان شناسی ارنست بروک<sup>۵</sup> سرگرم کار و فعالیت شد. در این سالها بیش از هر چیز به بافت شناسی<sup>۶</sup> و سیستم عصبی رغبت نشان داد. در جریان کارهای آزمایشی و پزشکی کم کم شایق به کاوش و پی جویی در بیماری های روانی و علل پیدایش آنها شد و بالاخره به سال ۱۸۸۱ موفق شد دکترای خود را از دانشگاه به گیرد.

چون وضع مادی خانواده اش چندان رضایت بخش نبود اجباراً آزمایشگاه را ترک نموده و در بیمارستان به عنوان متخصص اعصاب مشغول به کار شد. پس از مدتی، دیگر او را به عنوان پزشکی ورزیده و کارآمد در رشته اعصاب می شناختند و او خود حس می کرد که هنوز بسیار از آن چیزی که می خواهد بدان دست یابد به دور است و دروین نیز قادر نیست که به آن دست یابد. لیکن پاریس و نام شارکو<sup>۷</sup> به شکل تحریک آمیزی در مغزش می درخشید و تصمیم داشت در موقعیتی مساعد و مقتضی برای ادامه

5 - Ernest bruke

6 - Histologie

7 - Charcot

تحصیل به پاریس عزیمت نموده و از محضر شارکو استاد بزرگ زمان بهره برگیرد .

در سال ۱۸۸۴ موفق شد مطالعات و آزمایش هایی درباره کوکائین که تا آن زمان آشنایی نسبت به آن نبود انجام دهد، امامتاسفانه حوادثی موجب شد که منجر به مسافرت هایی برایش گشت و به این سبب دنباله آزمایشهایش را درباره کوکائین ناتمام و به دست فراموشی سپرد. اما یکی از دوستانش به نام کارل کولر<sup>8</sup> دنباله کار او را گرفت و موفق به کشف یکی از خواص مهم کوکائین یعنی بی حسی محلی گشت .

از این زمان فریید که در تخصص و مطالعات در حالت های گوناگون بیماریهای ارگانیک<sup>9</sup> سیستم عصبی دارای شهرت و مقامی شده بود و نوشته هایش نیز بر این مقام صحنه می گذاشت در مورد آزمایش هایی در باره بافت شناسی و تداوی امراض عصبی<sup>10</sup> موفق به دریافت عنوان استادی<sup>11</sup> گشت . این حادثه موجب شد تا به آرزوی خود واقعیت بخشد چون از جانب دولت و به خرج دانشگاه برای مطالعه و ادامه تحصیل به پاریس اعزام شد .

نخست به عنوان یک دانشجوی معمولی وارد دانشگاه سال پتدیر<sup>12</sup>

8 - karel koller

9 - organique

10 - Neuropathologie

11 - dazent

12 - Salpêtrière



شد. بدو در دانشگاه گمنام بود، وسیله‌ی پیش نیامده بود تا اسمی بگذارد، لیکن شنید که **شارکو** از نداشتن يك مترجم ورزیده آلمانی اظهار تأسف می‌کند، پس آمادگی خود را اعلام کرد و پس از آزمایش مورد توجه **شارکو** قرار گرفت. این حادثه موجب شد تا از نزدیک و بهتر به آزمایشها و کارهای شارکو مسلط باشد.

روش کار شارکو موجب شد تا فریود درسی بزرگ از این استاد فرا گیرد، درسی که با اخلاق و طبع او موافق و سازگار بود. فریود ملاحظه می‌نمود که این استاد در مواقع مختلف و جاهای گوناگون به هنگام بحث و سخن نظرات و گفته‌های خود را بی‌پروا و آشکارا به زبان آورده و ملاحظه مقتضیات زمان را نمی‌کند. کارها و آزمایش‌های **شارکو** منحصراً مربوط به هیستری<sup>13</sup> بود. وی موجودیت عمیق و گسترده هیستری را همگانی اعلام می‌کرد و آزمایشهای وسیع را در باره تشنجات و فلج‌های ناشی از هیستری که در اثر نفوذ تلقین‌های هیپنوتیکی به وجود می‌آمدند آغاز کرده بود. در ضمن کار شارکو که استعداد فراوانی در این دانشجوی جوان وینی ملاحظه نموده بود، او را در جریان برخی از نظرات و کارهایش قرار می‌داد و در همین هنگام بود که فریود قبل از ترک پاریس و عزیمت به وین با استاد در موضوع آزمایش‌هایی درباره فلج‌های موضعی و فلج‌های هیستریک و مقایسه‌ها و سنجش‌هایی میان آن دو فلج با یکدیگر توافق و هم‌رایی حاصل کردند.

فریود خود در این باره توضیح می‌دهد که: - من بر آن بودم  
 تا رابطه هیستری و عوارض آن، یعنی نوع و اندازه و چگونگی عوارض  
 ناشی از آن را با فکر بشری از لحاظ روانشناسی توجیه کنم و معتقد بودم  
 که منشأ غیر مرضی این بیماری، یعنی فلج و بی‌حسی و تجسم آن در خاطر  
 بشر قرار دارد؛ و شارکو نیز عقیده مرا تأیید می‌کرد، لیکن در جریان  
 آزمایش‌ها متوجه شدم که وی در واقع هیچ‌گونه ارزشی برای بررسی  
 های پسیکولوژیکی و به کار بستن آن برای بیماری های اعصاب قایل  
 نیست.

فریود سرانجام با نظرانی نو که مخالف با تئوریهای زمان و  
 محیطش بود به وین بازگشت و بر آن شد تا حاصل ملاحظات و تجربیات  
 خود را در پاریس برای مجمع پزشکان گزارش کند. او در پاریس با  
 مطالعات و آزمایش های فراوانی که در زمینه هیستری انجام داده و  
 مشاهده نموده بود، بیماری مورد بحث را همگانی یافته و آن‌سان که  
 شارکو مدلل ساخته و او خود نیز بدان ایمان داشت هیستری را خاص  
 زنان و مرضی ویژه نمی‌دانست، بلکه آن را بیماری عمومی بین  
 تمامی افراد از زن و مرد اعلام می‌نمود. به هر انجام هنگام ارائه گزارش  
 بایی اعتنایی و مخالفت مجمع پزشکان مواجه شد. پزشکی معترضانه  
 بر او پر خاش جویان فریاد کرد که: - همکار عزیز گوشمان را با این  
 بیهوده گویی‌ها میازار، «histéron» به معنای «uterus» یعنی - رحم  
 و زهدان زن است، پس چگونه مردی می‌تواند هیستریک باشد؟ از این پس

فریویدمجامع پزشکی و گرد گاههای آکادمیکی را که سنت‌های نادرست پیشین بر آنها سلطه داشت رها نمود و تا پایان عمر هیچ گاه گرد آن محافل نگشت .

از این زمان همان گونه که خود می گوید با استقلال رای و عقیده و دورازسنن و روش‌های رایج شروع به کار کرد. به سال ۱۸۸۶ با دختری از اهالی هامبورگ که نسبت به او عشق می ورزید ازدواج نمود و به عنوان یک متخصص زبردست در رشته بیماریهای عصبی دروین شروع به کار نمود و به گفته او دو سلاح بیش نداشت: **الکترو تراپی**<sup>14</sup> «درمان بیماریها با برق» و **هیپ نوز**<sup>15</sup> «خواب» .

لیکن اندکی نگذشت که به نسبتی که به روش «الکترو تراپی» اطمینان حاصل نمود ، در روش خواب مصنوعی دچار تردید گشت، پس برای آموزش و تکمیل آگاهی‌های خود به سال ۱۸۸۹ برای چند سالی به نانس رفت . در آن جا کسان و استادانی بودند که به روش تلقین و هیپ نوز به تعلیم و تربیت و درمان سر گرم بودند . فریوید در آنجا با **لی به بوی**<sup>16</sup> پزشک کهن سال روبرو شد و مشاهده نمود که او چه گونه سر گرم درمان کودکان فقیر و کارگران زحمت کش می باشد از سویی دیگر **برنهایم**<sup>17</sup> پزشک و متخصص رشته مورد علاقه خود را که ازوین

14 - Electro trépie

15- Hyp nose

16- Liébault

17- Bernheim

به قصد دیدار و آموزش نزد او آمده بود ملاقات نمود و روش کار او را هنگام کار به روی بیماران آسایش گاه ملاحظه نمود. فروید در باره تأثیر این دوره آموزش و تجربه می گوید: از همان جا بود که به چگونگی های گسترش حالات نفسانی که بسیار قوی و سرکش بودند و خارج از حیطه و تصرف و نفوذ قسمت خود آگاه فعالیت داشتند آگاهی یافتم. فروید از آن پس دنباله مکتب ناسی را مدار کار خود قرار و بر آن پایه شروع به آزمایش نمود.

میان سالهای ۱۸۸۶ - ۱۸۹۱ دوران بی هیجان و خالی از پژوهش و پی کاوی را گذراند. تمام وقت و هم او در تأمین معاش خانواده و امور مادی که از آن در مضیقه بود می گذشت و تنها کارش ادامه شغل پیشین و معمولی او بود و زمانی فرصت آن را نمی یافت تا دنباله کاوش ها و آزمایش های مکتب ناسی را ادامه دهد. به سال ۱۸۹۱ موفق شد رساله ای درباره «فلجی های کودکان» با همکاری دست یارش منتشر نماید.

هنگامی که در تدوین یک فرهنگ پزشکی شرکت داشت متوجه بیماریهایی مربوط به زبان شد و به سال ۱۸۹۳ رساله بی بنام «شناخت بیماری های زبانی» منتشر ساخت؛ و سرانجام به سال ۱۸۹۵ که آغاز زندگی اصلی و تولد دانش **پسیکانالیز**<sup>18</sup> محسوب می شود با همکاری پزشک مجرب و سال مندی که منشأ تحولاتی در زندگی علمی اش گشت به نام **ژوزف بر ویر**<sup>19</sup> مشغول کار و آزمایش گشت و حاصل تحقیق ها و نتبعات

18 - psychoanalyse

19 - josef breuer

آنهارساله‌یی بود به نام «تبعهاتی درباره هیستری»<sup>20</sup> که نخستین سنگ بنای دانشی گشت که اصول پسیکو لوژی کلاسیک را یکسره در هم نوردید .

## ۲- پیدایش پسی کانالیز

کتردگی دستگاه فلسفی فروید بسم . همانند پسیای پسی کانالی تیک در تئوریهای فلاسفه گذشته ، سرشاری نوشته های شوپن هاور ، نیچه و فروید. نظر فروید درباره این دو متفکر ، کشف جنسیت و مسخرگی‌ها پاسخ فروید به مخالفین

بازیابی ها و دست اندازی های فروید در قسمت امور روانی و بعدها با گسترش در کلیه شئون روانی ، فرهنگی و ذوقی، و سرانجام شمولی که در واپسین مراحل به تمام زندگی بشری پیدا نمود و همچون یک دستگاه فلسفی کامل شناخته شد . در نخستین مراحل کوچک ترین همانندی و شباهتی با آنچه که بعداً بدان رسید و مدار راستین کارش قرار گرفت و وجه نمایاننده فرویدیم<sup>21</sup> و پسیکانالیز معرفی گشت نداشت . فروید بارها به هنگام مطالعه در آثار دیگران از برخی همانندیهایی که میان نظرات خود با تئوریهای فلاسفه گذشته می یافت به شگفتی دچار می شد و هنگامی که پس از خواندن یکی از نوشته های هاولوک ال لیس<sup>22</sup> دریافت که اتباط دادن میان بیماریهای

20 - Studien uder histerie

21 - Freudisme

22 - Havelock ellis

عصبی بامیل جنسی در نوشته های افلاتون سابقه دارد و آن فیلسوف باستان به شکل مبهمی این مفهوم را رسانیده سخت به تعجب فرو گشت .

روزی نیز میان نوشته های شوپن هاور<sup>23</sup> به موردی برخورد که آن فیلسوف آلمانی تذکر می‌داد که بشر هنگام برخورد در برابر برخی از حقایق ، احساس تنفر و ناپذیری نموده و از قبول آنها خودداری می‌کند، و این خودپیش آگاهی و مقدمه‌یی بود بر تئوری واپس‌زدگی<sup>24</sup> فروید در باره مطالعات خود و کشف اخیرش می‌گوید : - این کشف خود را وام دار به کمی و محدودیت مطالعاتم می‌باشم . فروید اضافه می‌کند که کسانی دیگر بارها این نوشته‌ها را خوانده‌اند و حتی يك بار نیز این موقعیت را نیافته‌اند تا به کنه و حقایق آن پی به برند. او بعدها با مطالعه آثار این متفکر بزرگ به شباهت های بسیاری که میان نوشته های این استاد و نظرات خود می‌یافت غرق تحسین و شگفتی می‌شد؛ از جمله این همانندیها و شباهت‌هایستی از اهمیت‌ها تأثیرات روحی و میل جنسی نام برد .

اما فروید به زودی از مطالعه و این گونه کاوش هادست برداشته و منصرف شد ، و برای این که اصالت فکری خود را حفظ نموده و آن را از نفوذ و تأثیر های خارجی بر کنار دارد از مطالعه در آثار نیچه<sup>25</sup>

23 - Schopenhauer

24 - Refoulement

25 - Nietzsche

خودداری کرد. او خود در این باره می گوید: - من با اراده و تصمیمی قاطع خود را از مطالعه آثار نیچه که بسی بدان عشق و علاقه داشتم بر کنار بردم، چون می خواستم نظرات و انفعالات و موادی را که پسیکانالیز برای من فراهم می آورد از هر گونه اثرات خارجی مصون و بی تأثیر باشد. از این روی بایستی از این موضوع صرف نظر و به کلی چشم پوشی نمود که کاوش های پسی کانالی تیک<sup>26</sup> کاری جز تأیید نظرات و تئوریهای فلاسفه انجام نداده است.<sup>27</sup>

فریود در کتاب «زندگی من» یعنی در «اتوبیوگرافی» خود پس از شوپن هاور - نیچه را تنها متفکری معرفی می کند که بیش از هر کسی: - نظرات و گفته هایش اغلب به شکل شگفتی آوری منطبق با کاوش های روان کاوانه «پسی کانالی تیک» بوده است،<sup>28</sup>

فریود در نتیجه تداوی و مطالعات و آزمایش های شخصی اش که به وسیله روش مستقیم به روی بیمارانش انجام می گرفت و اغلب منتهی به کشف ها و به دست آمده های عجیبی می گشت پایه تئوریا و نظرات خود را بنامی نهاد. این بررسی ها اغلب و اکثر اوقات در تأیید یک نظر و اصل اساسی بودند، بدین معنا که نقطه اصلی و نخستین ضربه گاه یک بیماری عصبی و روانی همواره به اصل جنسی منتهی می گشت و به همین جهت فریود معتقد به اولویت غریزه جنسی گشت.

26 - psychanalytique

27 - Sur geschichte der psychoanalitischen bewegung

28 - Freud : Selbstdarstellung

البته این نظریه بی بود که قبولش برای محیط مساعد نبود ، اینکه به تمسخرش پرداختند و این پرسش هزل آمیز را مخالفین و استهزا کنندگانش پیش کشیدند که آیامحیط وین ومشتریها وبیمار-هایی که وابسته به آن محیط بودند موجب پیدایش چنین عقیده بی برای فروید نشده است ؟

این پرسش که محتوی طعنه بی به شهر وین که آکنده از وضعی شهوانی واجتماعی منحط می بود موجب سروصدایی بسیار شد ، فروید در پاسخ روانشناسی فرانسوی موسوم به پیر ژانه<sup>29</sup> که از نقطه نظر روانشناسی نظریه فوق را پذیرفته بود معترضانه گفت : - از دیدگاه پرهیز گاری وعفت و اخلاق ، پاریس چنین حقی را ندارد تا خود را برتر از وین برشمارد . آن گاه فروید در این مورد بی آنکه آلوده به وطن - پرستی ومیهن دوست متعصبی باشد به پاسخی مستدل میگوید : جایی که روابط جنسی آزاد تر وخشونت هایی ناشی از حس اخلاقی اندک تر باشد ، مسلماً مبتلایان و گرفتاران بیماری های عصبی در آن جا کمتر از جاهایی دیگر خواهند بود وساکنین آن مکان پرهیز گازتر از ساکنین شهرهایی خواهند بود که روابط جنسی محدودتر و خشونت اخلاقی گسترده تر باشد .



### ۳- کاوش برای راهی بهتر

آغاز جنیش و تکاپو ، نخستین پدیده های روان کاوی ، ملاقات با دکتر برویر ، بیمار برویر و تداوی او ، همکاری برویر و فروید ، روش کاتارسیس جدایی فروید و برویر ، جست و جو ، نقش بر نهایی طرد هیپنوتیسم ، کشف واپس زدگی و شیوه درمان

از این پس زندگی دانش روانکاوی و پیشرفت سریع آن آغاز میگردد . پس از کشف اصل جنسیت و اهمیت و ارزش آن در چگونگی بیماریهای عصبی و روانی . زندگی فروید عبارت بود از کشف های متعدد و وسیعی در زمینه روانکاوی و نوشتن مقالات ، رسالات و کتابهایی برای شناختن و درک آن اکتشافات . از این پس کسانی به او سخت گرویده و ستایش مینمودند و مخالفینی نیز گرد آمده و به کار شکنی و تمسخر می پرداختند .

پیش از آن که فروید به پاریس رفته و شارکو را ملاقات کند ، دکتر « ژوزف برویر » پزشک تیز هوش و بینی شرح بیماری یکی از مریض های خود را که به هنگام پرستاری از پدر خود سخت مریض شده بود برای وی نقل کرد . بیمار مورد بحث دختر جوانی بود که پدر خود افسیاردوست می داشت . برویر به این نتیجه رسیده بود که علائم مرضی

این هیستری در دختر جوان بستگی به تکان‌های شدید روحی بی داشته که در صحنه‌های گذشته دور بیمار اتفاق افتاده بوده است و باز کشف کرده بود که پیدایش این نشانه‌های مرضی معلول و نتیجه‌به‌کار افتادن نا به هنگام مقداری از تحریکات و امیال متراکم و آزاد یا ارضاننده می باشد. دکتر برویر برای درمان این دختر جوان روشی خاص بر گزیده بود و از هیپنوتیسم<sup>30</sup> سودمی جست. بدین شکل که هنگام خواب مصنوعی مویجیاتی بر می‌انگیخت تا بیمار صحنه‌های گذشته زندگی را به خاطر می‌آورد و این به خاطر آوردن و تذکر موجب می‌شد که در اثنای خواب مصنوعی علایم مرضی رفع شده و بیمار به حالتی عادی در می‌آمد لیکن پس از بیداری این صحت‌های موقتی نیز از بین رفته و بیمار به حالت نخستین بازمی‌گشت. برویر این روش خود را کاتارسیس<sup>31</sup> یعنی پالایش نام نهاده بود.

برویر و فروید در مدت هم‌کاری شکوفان و صمیمانه‌یی که داشتند با موفقیت از روش «کاتارسیس» سود برده، و آنرا بسی اعتلا بخشیدند. لیکن اندکی نگذشت که بر اثر اختلاف‌هایی از یکدیگر جدا شدند. برویر

### 30 - Hypnotisme

۳۱ - کاتارسیس Katharsis کلمه یونانی بمعنای، پالایش، تصفیه، تمیز کردن، پاک کردن و زدودن؛ مشتق از Katharos یونانی است. در انگلیسی Catharsis و به فرانسه Cathartique. برویر و فروید اصطلاح خود را از همان Katharsis ارستو گرفته‌اند.

پزشک پیر و محترم از روش سنت شکنی و پیش رویهای فروید جوان و تازه نفس در قبال اجتماع هراس داشت و شاید به واقعیت های نظرات فروید نیز ایمان داشت، اما هنگامی که فروید طرح اساسی و نقش اولویت غرایز جنسی را در بیماریهای عصبی و هیستری به آشکارایی بیان داشت و موج تعرض و مخالفت به سویش سرازیر شد دکتر بر ویر واپس رفته و فروید کاملاً تنهاماند.

فروید جهت آزمایش و کلوش در مبحثی وسیع تر که مورد علاقه اش بود، یعنی قسمت ضعف و اختلال اعصاب از آزمایشهایی که در زمینه هیستری انجام داده بود دست برداشت. او در زندگی جنسی بیماران خود بنای کلوش و جست و جو را گذاشت و سرانجام اساس جنسی ضعف اعصاب را کشف کرد.

فروید به خواب مصنوعی اعتماد و باوری اساسی نداشت و کمتر از این روش سود می جست، چون مشاهده می نمود که این عامل حتی به هنگام روش پالایش نیز اثری قطعی ندارد و غالباً اثر و تأثیرش که تنها در اثر رابطه بیمار و طبیب ثمر بخش می شود تنها در حین و هنگام عمل دوام دارد و پس از بیداری از خواب مصنوعی نتیجهایی حاصل نمی ماند به همین جهت اندیشه او که در کلوش و تکاپو بود به روش برنهایم که در نانی بدن عمل می نمود گروید. او مشاهده نموده بود که بیماران برنهایم چه گونه تحت تأثیر تلقین، حوادث و اتفاقاتی را که به گمان خود فراموش نموده بودند به یاد می آوردند. این یادآوریها در بر

دارنده رویدادهایی اندوه زاویاترس آورویا شرم آگین بودند که بیماران می کوشیدند آنها را فراموش نموده و به خاطر نیاورند. با این توجه بود که فروید به اصل «واپس زدگی» که بعدها مدار اساسی کاوش هایش قرار گرفت دست یافت.

پس از کشف واپس زدگی یا «رفوله مان» به اندیشه شد که چگونه بایستی این نوع امراض عصبی را مدام اوا کرد. آیا بایستی با برانگیختن وسایل و دست آویزهایی امیال واپسین زده را عیان ساخته و بیمار را وادار به شناخت و پذیرش آنها نماید، و یا طرحی به ریزد تا بیمار به محکومیت آنچه که قبلا طرد کرده بود برانگیخته شود؟ لیکن سرانجام با تلقین و ترکیب حدسها و تئوری هایش بر آن شد که بیمار را بایستی در شرایطی قرار دهد تا وادار به اعتراف تمایلات واپس زده گردد، چون معتقد بود که بیمار با شناخت و روبروشدن با آنها درمان و معالجه می شود. پس از این دوره است که روان کاوی یا «پسی کانالیز» جانشین روش پالایش روانی یا «کاتاریسیس» شد.

#### ۴- تئوریهای فرویدی

پسی کانالیز نخستین جستجو در چگونگی واپس زدگی، نقش اساسی دوران کودکی، میل جنسی در کودک، عقده اودیپ، کاوش برای درمان، روش گفتگوی آزادانه، تئوری خواب، اعمال سهوی و اشتباهات، علل بیماریهای روانی، روانشناسی جدید

پسی کانالیز کلید روان «ناخود آگاه»<sup>32</sup> است و به وسیله آن می توان باین مخفی گاه تاریک روان انسانی دست یافت، البته بایستی

میان دوران «نیمه آگاه»<sup>33</sup> و روان نا خود آگاه صرف که پنهان گاه تمایلات واپس زده شده می باشد تفاوتی قایل شد. فروید پس از کشف واپس زدگی به منظور دست یابی و کشف شرایط و چگونگی واپس زدگی از نقطه شروع به واپس رفتن آغاز نمود، پس از رسیدن به دوران بلوغ هم چنان عقب نشست تا به سال های نخستین کودکی رسید و به این موضوع پی برد که خاطرات و تمایلات دوران کودکی هر چند به وادی فراموشی و نسیان افتاده اند، اما با این حال اثرات محو ناشدنی و عمیقی از خود بر جای نهاده اند. از این کشف، یعنی قرار گرفتن و مبدأ و منشأ اکثر تمایلات واپس زده شده که در دوران کودکی تکوین می یابند اصل و کشفی دیگر حاصل شد که عبارت بود از وجود «میل جنسی کودک» یعنی کشفی که سیل ناسزا و فتنه و مخالفت را به سوی او سرازیر نمود.

در زندگی دور بیماران زن و مرد، یعنی در دوران کودکی آنان صحنه هایی فریبنده و مشحون از عشق و شهوت وجود داشته است که در زمان های بلوغ و پس از آن به راحتی می توان آنچه را که اتفاق افتاده و حقیقت موجودیت داشته است انکار نمود. البته اینجا، یعنی حوادث دوران کودکی رویدادهایی واقعی و انجام یافته نبوده اند، بلکه عبارت از تجسم و یا تصور میل<sup>34</sup> بوده است که به فراموشی دچار شده و یادش را یطی واپس زده شده اند.

این کشفیات که هر کدام همراه با آزمایش ها و مطالعات و

33 - Preconscience - Subconscience

34 - Fantôme de désir

ملاحظات گوناگون بود موجب کشف مسأله‌ی دیگری شد که بیش از آن‌چه گمان رود بر آشفتگی و هیجان در محیط فروید برانگیخت، چون فروید بر مبنای کشفیات قبلیش اعلام نمود که پسر بچه‌عشقی شهوی و جنسی نسبت به مادر داشته و به همان نسبت به پدر کین ورزیده و قهرآنه می‌نگرد و هم چنین این روش در دختر بچه نیز وجود دارد اما به عکس، یعنی دختر بچه نیز همان قدر که نسبت به پدر عشقی جنسی دارد نسبت به مادر احساس کینه و نفرت می‌نماید. این دو صورت را فروید با استفاده از میتولوژی<sup>35</sup> یونان و شخصیت‌های تاریخی یونان باستان «عقدۀ اودیپ»<sup>36</sup> و «عقدۀ الکترا»<sup>37</sup> نام نهاد و انرژی‌های جنسی را نیز «لی‌بیدو»<sup>38</sup> نامید.

### 35 - Mytheologie 35 - Complexe oedipe

### 37 - Complexe Electra

۳۸ - کلمه آلمانی «لی‌بی‌دو» «Libido» واژه‌ایست جنلی از ریشه Lieben به معنای دوست داشتن که در زبان فارسی به شهوت ترجمه می‌شود. منظور از «لی‌بی‌دو» نیروی محرک جنسی است به معنای وسیع آن. البته عشق و شهوت به معنای وسیع آن که ارضای تمایلات جنسی به مفهوم عامه بخشی‌اندک از آن است. **فروید** خود می‌گوید: «لی‌بی‌دو» نیرویی است که محرک‌های پراکنده را به هدف مشخص و نمایانی سوق می‌دهد، و یاد دجایی دیگر از این کلمه این‌گونه تعریف می‌نماید: -

ما قدرت و انرژی‌های غرایز را که از حیث کمیت قابل محاسبه، اما غیر قابل سنجش و تخمین است در مناسبات آنچه که بر آن «عشق» اطلاق می‌نمایم، تعمیم می‌دهیم. البته نظر ما از کلمه عشق، آن‌علاقه و عشقی است که به آمیزش‌های جنسی می‌انجامد و هدفش بر مبنای نزدیکی جنسی است. اما هم‌چنان بر احساساتی چون عشق به پدر و مادر و در معنای وسیع آن نسبت به بشریت و علاقه به اشیا و بعضی افکار و مفاهیم معنوی شمول دارد.

S Freud : Massen psychologie und ich analyse

هرچه بروسعت عقاید، تئوریها، کاوشها و آزمایشهایش افزوده می‌گشت بیشتر در پی آن برمی‌آمد تا وسیله مطمئن تری برای درمان بیماران برانگیزد. پس این بار اذدر گفت و گوهای دوجانبه در آمد. و برای کشف و عیان ساختن واپس زدگی‌ها و به طور کلی برای خنثا نمودن و بی‌اثر کردن مقاومتی که از جانب آنها به عمل می‌آمد به سماجت و اصرار و درخواست و اطمینان دادن به بیمار می‌پرداخت. برای این مبنای گریاره روش خود را تغییر داد و ابداع «گفت‌وگوی آزادانه»<sup>39</sup> را نهاد - بدین معنا که بیماران را در شرایط محیط و نور خاصی قرار داده و خود پشت سر بیمار به نحوی قرار می‌گرفت که اذدید گاهش بیرون باشد، آن‌گاه از بیمار خواهش می‌کرد بدون وقفه و از روی کمال صداقت آنچه را که به ذهنش می‌آید بر زبان آورد.

از مواردی که در این گونه تداویهای «آنالی تیک»<sup>40</sup> به چگونگی و سرعت درمان کمک می‌نمایند روابط محبت آمیز و یا به هنگام خود عشقی می‌است که میان بیمار و آنالیست به وجود می‌آید و البته بایستی تذکر داد که این محبت و عشق از جانب بیمار شروع می‌شود. این رابطه ممکن است بر پایه عشقی حاد و کاملاً جنسی و یا با کینه و نفرت و خصومتی ابراز شود و در دستگاه فرویدیم این حالت که ممکن است بهترین وسیله تداویهای آنالی تیک گردد انتقال<sup>41</sup> خوانده می‌شود.

39 - Association libre 40 - Analytique

41 - Transfert

از خصایص و امتیازات ویژه تئوریهای فروید این است که کشفیات او هم چون حلقه‌های زنجیری بهم پیوسته و از پس هم ظهور نموده و آشکار می‌شوند. با نمایان شدن روش گفت و گوی آزادانه، بررسی و کاوش‌هایی درباره خواب شروع گشت و در واقع این بررسی از آن دیگری تراویده شد. پسی کانالیز اساس و چگونگی حقیقی و راستین خواب را نمایان نموده و آن را تحقق و ترصیهٔ يك تمايل واپس زده شده اعلام کرد که اغلب تغییر شکل داده و به شکل‌های دیگری تظاهر می‌کنند. بر این مبنای خواب نیز با نمودارهای بیمارگونه نواختلال-های عصبی همانند و شبیه می‌باشد.

اما خواب يك بیماری به معنای واقعی آن نیست، بلکه تظاهر و جلوه‌ی عادی از روان ناخودآگاه و امیال واپس زده می‌باشد که در هنگام خواب به صورت مختلف تظاهر نموده و ارضا میشوند. از سوی دیگر پسی کانالیز حوادثی عادی را که در زندگی روزمره اتفاق می‌افتد و در تظاهر مواردی غیر جالب و بی‌اهمیت جلوه می‌نمودند تفسیر و توجیه نموده و نشان داد که اینها نیز دارای مبنایی مرضی بوده و در واقع به اصل واپس زدگی تعلق داشته و از تظاهرات و ترصیه‌هایی است که به وسیلهٔ ناخودآگاهی انجام می‌گیرند. این تظاهرات عبارتند از: اشتباهات لفظی<sup>42</sup>، اشتباهاتی در خواندن<sup>43</sup> و نوشتن<sup>44</sup>، فراموشی اندیشه‌ها<sup>45</sup>.

42 - La psus linguoe - versprechen

43 - Verlesen

44 - La psuse calami vers chrielen

45 - La psus memoriae



و طریقه<sup>46</sup> و غیره که به طور کلی تحت عنوان اعمال سهوی<sup>47</sup> شناخته می شوند .

روانکاوی ژوف و عمقی علت این اشتباهکاریها و سهویات را نشان داد و بنا بر این از چارچوب اصول اولیه اش خارج شده و در حیطه وسیع تری جای گرفت . پسی کانالیز که بدو وسیله ساده و محدودی برای تداوی و درمان امراض عصبی بود از آن حالت محدودیت و ویژه بیرون شده و به صورت یک عام روانشناسی جدید ، ولی بسیار گسترده و عمیق جلوه گر شد و به گفته بلویلر<sup>48</sup> پزشک نامدار روانی به عنوان روانشناسی ژرفا<sup>48</sup> برای خودجایی باز نمود .

### ۵- آغاز شهرت

انتشار آثار و کتابها ، کتاب تفسیر خواب و گرد آمدن شاگردان و هواخواهان ، طرح مسایل جدید ، رغبت مردم به مطالعه آثار او ، تکمیل نظریه جنسی ، دوران تنهایی و انزوا ، طلیعه شهرت ، پیوستن پزشکان کلینیک زوریخ به نهضت پسی کانالی تیک ، انتشار نشریهها ، یونگ و بلویلر ، سفر به آمریکا و نتایج آن ، ملاقات با پوتنام و ویلیام جیمس ، تشکیل دومین کنگره ، نفوذ در تمام جهان و شهرت بی سابقه ، انشعاب یونگ و آدلر ، ثمرات و نتایج جنگ

نخستین آثار و نوشته هایی که فروید در آنها از تئوریها و کشفیات خود و اصول پسی کانالیز سخن گفتن آغاز نهاد عبارت بودند از

46 - Witz 47 - Acts manqués

48 - Tiefen psychologique 48 Eugen bleuler

تعبیر و گزارش رؤیا<sup>49</sup> که در سال ۱۹۰۰ انتشار یافت و یکی از عمیق ترین و گسترده ترین آثار او می باشد. این کتاب موجب شد که گروندگان و هواخواهانش به سرعت فزونی گیرند. لیکن به همین نسبت موجب شد تا مخالفینش هم زیاد شدند چون فروید در این کتاب با جسارت و بی پروایی بسیاری خوابهای ناخوش آیند خود را تحلیل کرده بود.

موضوع رؤیا به مسایل ناخود آگاهی چون لغزش ها و فراموشی ها و اعمال سهوی و شوخی انجامید و موجب پیدایش نظرات و مسایل ارزنده بی دیگر شد که دو کتاب ارزنده دیگر بر آن مبنا تألیف و انتشار یافت به نام **پسی کوباتولوژی زندگی روزانه**<sup>50</sup> و **شوخی و رابطه آن با ناخود آگاه**<sup>51</sup>. فروید درباره کتاب اول می نویسد: این کتاب پیش از نوشته های دیگرم استقبال شد و مردم با رغبت بیشتری به مطالعه آن پرداختند. در واقع علت این رغبت مردم و با مطالعه بیشتر خواندن معلول آن بود که در این کتاب از مباحثی که بوی کفر و زندقه می - ایمانی می آمد بیشتر یاد شده و مطالب آن متنوع تر و شادی بخش تر بود.

به سال ۱۹۰۵ شور مسایل و تئوریهای جنسی و سیر تحول و تکامل و سرانجام موضوع های تحلیلی بسیاری که وابسته به آن بود مدار کاوش های پسی کانالی تیک قرار گرفت و کتاب «به آزمایش در باره

50 - Zur psychopathologie der alltagslebens

51 - Der witz und seine beziehung znm unbewussten

### نظریه میل جنسی<sup>52</sup> نگارش و انتشار یافت .

مدت ده سال، دورانی تنهایی از لحاظ اندیشه سازی برای فروید بود . از سال ۱۸۹۵ تا ۱۸۹۶ و ۱۸۹۶ تا ۱۹۰۹ زمانی طولانی بود که تنهایی فکری کاملی بر او چیرگی داشت . با جدا شدن از پرویر ، نه شاگردی داشت و نه هم فکر و کسانی که لااقل با آنها بحث و گفت و گو نماید . کوشش و تلاش برای شناساندن و فهماندن تئوریا و نظراتش که اغلب درباره اصل مسایل جنسی و رابطه آن با اختلالات عصبی بود مواجه باشکست و عدم تحقق می گشت . بعدها در شرح حالش درباره این دوران نوشت : - «سرانجام به این نتیجه رسیدم که گفته «هبل»<sup>53</sup> در باره من مصداق دارد که در واقع جزو آن اشخاصی هستم که : خواب دنیا را برهم می زنند . بنابراین نبایستی به محرك های بیرونی امید بسته و چشم به سایرین داشته باشم ... در «وین» از من دوری می گزیدند و در حقیقت می گریختند و در خارج نسبت به من شناسایی نداشتند ... این يك مرحله و دوران زیبا و قهرمانی و در واقع عصر انزوای باشکوهی بود.»<sup>54</sup>

به سال ۱۹۰۷ طلیمه تابش نوره آهستگی ، و بعد به سرعت آغاز یافت . در این سال یکی از پزشکان کلینیک زوریخ . یعنی تیمارستان بورگوئلتری به نام بلویلر به فروید نوشت که نظریه او در کلینیک

52 - Drei Abhandlungen zur Sexualtheorie

53 - Hebbel

54 - Freud : Selbstdarstellung

زوربخ مورد مطالعه و تجربه قرار گرفته است. در همین سال برخی از اعضای این کلینیک مانند دکتر ای تین سمون<sup>55</sup> و پزشک نامی و بزرك زوربخ به نام «کارل گوستاو یونگ»<sup>56</sup> نظرات فروید را پذیرفته و مورد عمل قرار دادند. با گرویدن این پزشکان بزرك و نامدار به دبستان پسی کانالیز، این دانش با وجود آورنده اش، یعنی فروید به زودی شهرت جهانی یافتند. به پیشنهاد یونگ در سال بعد، یعنی ۱۹۰۸ در عید پاک در سالزبورگ گرد آمدند و نخستین کنگره پسی کانالی تیک بدین طریق تشکیل شد و با تکرار این ملاقات ها کنگره تصمیم گرفت که نشریه‌ی تحت مدیریت فروید و بلویلر و سردبیری یونگ به نام سال نامه پژوهش های پسی کوپا تولوژیک و پسی کانالی تیک<sup>57</sup> منتشر نماید.

با آزمایش های بلویلر و یونگ و دیگر پسیکانالیست های سوئیس به زودی در کشورهای بزرك اروپایی نهضتی در گرفت و نامی ترین پزشکان همچون «آلفرد آدلر»<sup>58</sup> و ساندور فرنچی<sup>59</sup> و ویلهلم - اشتکل<sup>60</sup> به نهضت پیوستند.

در پاییز سال ۱۹۰۹ - حادثه‌ی اتفاقی افتاد که موجب راه یافتن

55 - M. E. citingon 56 - Carl gustav jung

57 - Jahrbuch fur psycho pathologische und psychanalytische forschungen

58 - Alferd adler 59 - Sandor frencezi

60 - Wilhelm stecl

پسی کانالیز به آمریکا کشد. در این سال استانی هال<sup>61</sup> رییس دانشگاه کلارک<sup>62</sup> به مناسبت بیستمین سال تأسیس دانشگاه از فرید ویونک دعوت کرد تا در آنجا سخن رانی هایی درباره پسی کانالیز بنماید. فرید ویونک این فرصت را غنیمت شمرده و رهسپار اتازونی شدند. در این ضمن پسی کانالیست های بزرگ دیگری نیز به آنها پیوستند هم چون دکتر ساندر فرنچی<sup>63</sup> از مجارستان، دکتر ارنست جونر<sup>64</sup> از کانادا و دکتر «بریل»<sup>65</sup> روانکاومشهور امریکایی.

فرید ویونک هر دو در این سفر موفق به سخن رانی هایی چند در باره مبانی روانکاوی شدند. فرید پنج جلسه سخن گفت ویونک نیز درباره «مشاجرات روحی دوران کودکی» سخن رانی نمود.

این کنفرانس ها تأثیر مطلوب و عمیقی در خاطر روشن فکران اتازونی نهاد و فرید و همراهانش جریان مخالفی را که در امریکا نسبت به پسی کانالیز وجود داشت مبدل به تحسین و پذیرش وبه وجود آوردن کانونی پرجنبش نمودند.

فرید که خود را در اروپا اغلب مورد تنقید دیده بود از اظهار پذیرش و ادب و پذیرایی گرمی که از او به عمل آمد مسرور شد، خود درباره این سفر می نویسد: «هنگامی که پشت میز خطابه در ورچستر قرار گرفتم چنان می اندیشیدم که يك آرزوی دوری که به آن علاقه بی وافر

61- Stanley hall 62- Clark university

63- Sandor frenczi 64 Ernest ones

65- A.A. brill

داشتم. تحقیق می‌یافت: «یکی از کاوشگران و روانشناسان بزرگ دانشگاه هاروارد به نام «پوتنام»<sup>66</sup> که بدو از مخالفان جدی پسی کانالیز بود پس از برخوردها و بحث‌هایی از ستایش گران روانکاوی شد و بعداً آنرا بسیار موافق با نظرات و آرای خود یافت. و در همین سفر بود که فریوید با «ویلیام جیمس»<sup>67</sup> فیلسوف و روانشناس نامی امریکایی برخورد کرد و این ملاقات تأثیر عمیقی بر وی داشت. در این باره می‌گوید «هیچ‌گاه نمی‌توانم این منظره را به دست فراموشی بسپارم: هنگام گردش او ناگهان توقف نموده و دست‌کش خود را به من داده و خواهش کرد تا هم‌چنان به راه رفتن ادامه دهم، آنگاه وعده کرد که پس از گذراندن بحرانی که در اثر آن‌ترین سینه در آینده نزدیک به‌وی مستولی می‌شد به من کمک نماید، و او یک سال بعد درگذشت. از آن حادثه تا به امروز من بارها چنین تهوری در برابر مرگ راستوده و برای خود نیز آرزو کرده‌ام.»<sup>68</sup>

دومین کنگره پسی کانالی تیک به سال ۱۹۱۰ در نورنبرگ تشکیل شد و بنا به پیشنهاد کتر ساندورفر نچی در آن جایک «مرکز پسی کانالی-تیک بین‌المللی» بنیان نهادند که به شعبه‌های فرعی محلی تقسیم می‌شد. سال‌های بعد به تدریج قسمت‌های محلی مزبور در: - وین، برلین، بوداپست، لندن، سویس، هلند، مسکو و حتی خارج از مرزهای اروپا

66- Putnam 67- William James

98- Ferud : Selbstdarstellung

چون : نیویورک ، کانادا ، برزیل کلکته ، استرالیا و ژاپن گسترش یافت . وبعد از سال ۱۹۲۶ درپاریس نیز پسی کانالیز سرانجام فایق گشت و «انجمن پسی کانالی تیک» تأسیس یافت که هر سال چهار شماره مجله پسی کانالیز انتشار می داد .

**ماری بوناپارت**<sup>69</sup> پسیکانالیست بزرگ فرانسوی و مترجم آثار فروید در باره علل این که پسی کانالیز درپاریس دیرتر از نقاطی دیگر پذیرفته شد و روانشناسان و کسانی دیگر به طبعی پذیرا آنرا استقبال نمی نمودند می گوید : بایستی بعضی از خصوصیات اخلاقی و روانی فرانسویها را موجب و علت دانست از قبیل : علاقه به شیوه فکر و طرح روشن و منطقی ، توجه به مضمون و احترام از آزادی بردگی و صریح گویی ، عدم توجه به میل جنسی و از آن به عنوان عاملی اصلی سخن گفتن . کم کم با مرور زمان به نشریات روانکاوی افزوده می گشت . به سالنامه‌یی که پس از تصویب در کنگره سالزبورگ انتشار می یافت دو مجله دیگر اضافه شد : - نخست مجله مرکزی پسی کانالیز<sup>70</sup> که توسط آدلر و اشتکل و سپس تنها به وسیله اشتکل منتشر می شد و دیگری «Imago» که مجله‌یی بود خاص آنالیست های غیرپزشک که شاخص **واوتورانک**<sup>71</sup> روش های پسی کانالی تیک را در مورد کلیه دانش های روانی موردشمول و مطالعه قرار می داند .

69 - Marie bonaparte .

70 - Zentralblatt fur psychoanalyse

71 - Otto rank

به سال ۱۹۱۱ کنگره ویمار با حضور پوتنام روانشناس بزرگ امریکایی که از هواخواهان جدی و پر عمق روانکاوی بود تشکیل یافت. در همین اوقات واندکی پس از آن بود که دو جریان مخالف و یا دو انشعاب در روانکاوی توسط یونگ و آدلر به وجود آمد

این دوهر کدام به نوعی از اصول و مبانی اصلی پسی کانالیز عدول نمودند. آدلر به کلی عقایدی برخلاف اظهار داشته و اعمال واپس زدگی و میل جنسی را منکر گشته و آنها را دیگرگون نمود و به جای غریزه جنسی «اراده قدرت نمایی»<sup>72</sup> را وضع نمود. یونگ نیز در ارزش اصلی میل جنسی، به ویژه میل جنسی در کودک تغییر عقیده داد و با وضع روان ناخود آگاه اجتماعی یا «فوق فردی»<sup>73</sup> به وادی تصوف و عرفان افتاد؛ و با این وضع بود که فروید آنها را از اظهار عقیده و وضع تئوریهایی به نام پسی کانالیز منع کرد.

با آغاز جنگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴ انتشار و توسعه پسی کانالیز متوقف گشت، اما این توقف و جنگ موجب بررسی هایی جدید و کشف پدیده هایی دیگر بود که رویدادهای زمان برای آنها موقعیت مناسبی به وجود آورده بود. کاوش در حالات روانی بیماران جنگ، و کسانی که در اثر جنگ مبتلا و گرفتار به بیماریهای عصبی شده بودند موجب پیدایش نظریه جدیدی شد که به نام «پناه به بیماری» نامیده گشت. به سال ۱۹۱۸ در بوداپست کنگره‌یی تشکیل شد و اعضای آن برای درمان بیماران عصبی يك سازمان

72 - Volonté de puissance

73 - Super Individuel



پسی کانالی تیک فراهم آوردند . اندکی پس از پایان جنگ به سال ۱۹۲۰ کنگره در کشوری بی طرف به نام لاهه تشکیل شد ؛ فروید درباره این کنگره چنین یاد می کند : « جنگ خانمان سوز جهانی که موجب درهم کوبیدن و از میان رفتن سازمان های بسیاری را فراهم آورد و سبب تقویت و پیدایش جنبش هایی دور از روش انسانیت ، هم چون : ملت بازی و میهن پرستی و روش «ناسیونالیسم» 74 ، گشت به هیچ روی در شیوه انسانی و «انتر ناسیونالیسم» 75 مآثر آثیری نداشت و بر همین اصل هلند از مابا گرمی و شور فراوانی استقبال نمود و تا جایی که من به خاطر دارم این برای نخستین بار بود که آلمان ها و انگلیس ها که دارای منافع مشترکی بودند دور از دشمنی ها و کینه توزی ها ، دوستانه در یک محفل علمی گرد آمدند . » 76

## ۶- دروره شکوفان

کوشش برای زمینه های نو ، فروید در مقام استادی بین المللی ، بیماری گذرنده ، گسترش رواز کاوی ، قلمرو وسیع ماییل پسی کولوژیکی مطالعات جدید درباره لی بی دو : طرح نارسایسیم ، مسأله غرایز و حل پسی کانالی تیک آن ، تصدیه

به موازاتی که به شکل مداوم پسی کانالیز هم چنان در جهان بنیان گرفته و شهرت می یافت ؛ به همین نسبت آنالیست های ورزیده

74 - Nationalisme

75 - Internationalisme

67 - Freud : Zur geschicht der psychoanalytischen bewegung

تحت رهبری فروید زمینه‌های جدید و تازه‌یی برای بررسی جست و جو می‌نمودند. اکنون دیگر بدان گونه که فریداز تنهاتی ژرف‌ودارا نبودن هم کاروهم فکری برای بحث و گفت و گو شکایت می‌نمود و خود را در کشور خود و جهان گم نام احساس می‌کرد، اثری باقی نبود اکنون دیگر او شهرت بین‌المللی کسب کرده و عقاید و آموزش‌هایش در دانشگاه‌های جهان به وسیله استادان بزرگی که جمله از صمیم قلب به او و تعلیماتش گروندگی داشتند تدریس می‌شد. گردش همواره شاگردانی که خود از استادان جهانی محسوب می‌شدند در حال هم‌کاری و آزمایش و تجربه بودند. به سال ۱۹۲۵ در خاطرات خود نوشت: «اینک که من بر اثر بیماری مهلکی سرانجام خود را بسی فراروی می‌یابم، آرامش و قطع آزمایش‌ها و تکاپوهای خویش را با نوعی آسودگی خاطر تلقی می‌کنم چون در سراسر جهان کسان زیادی سرگرم کاوش‌هایی پایمردانه در راه ورسی کانی تیک می‌باشند. «لیکن آن گونه که گمان می‌برد مرک به این زودی او را به دامان نگرفت و فعالیت‌های شکوفان و پرثمر و سرشار از ارزشش هم چنان ادامه یافت.

در این مرحله زاینده و بارور، فریود تمایلاتی را که مدت‌ها در اثر بعضی ملاحظات و پس‌زده و سرکوب نموده بود به کلی آزاد گذارد و این امر موجب شد تا تعداد زیادی از مسایل پسی کولوژیکی تحت آزمایش قرار گرفته و در قلمرو پسی کانالیز با قوانین و تئوری‌ها و گره‌گشایی‌های خاص آن تطبیق و بررسی شود.

هنگامی که سرگرم کاوش و مطالعه در مسأله مشکل و پیچیده

«لی بی دو» بود که در «عقدۀ اودیپ» پدر و مادر را هدف قرار می داد ، به این اصل دست یافته و متوجه شد که «لی بی دو» ممکن است «من» را نیز هم چون هدفی مورد توجه و اصابت قرار دهد . پس با آگاهی به این موضوع و آزمایش های متعددی که انجام داد این مرحله را عشق به خود یا «خودشیفتگی - نارسسیسم»<sup>77</sup> نام نهاد . بنا بر این دو نوع از فعالیت «لی بی دو» را که جنبۀ اصلی دارند تحت دقت و کاوش قرار داد: نوع نخست همان لی بی دوی نارسسیسم است که تحت مرحله خود دوستی<sup>78</sup> مورد مطالعه قرار می گیرد ؛ و شکل دوم که پس از مرحله نخستین پدید می آید لی بی دوی دیگری است که به سوی اشخاص و اشیای خارج از «من» منعطف می شود - و این دومی را نیز می توان در حدودی به مرحله «دگر دوستی»<sup>79</sup> برگردانده و مورد کاوش نهاد .

فروید در حالی که آرزو داشت پسی کانالیز سرانجام مبدع طرحی کافی وقانع کننده برای تئوری غرایز یا سواائق شود ، سائقمۀ بقای ذات و صیانت نفس را به وسیلۀ اصطلاح اساطیری «اروس»<sup>80</sup> و غریزۀ متجاوز یا مارك<sup>81</sup> را به وسیلۀ اصطلاحی دیگر از اساطیر یعنی «تاناتوس»<sup>82</sup>

77 - Narcissisme 78 - Auto érotisme

79 - Hétéro érotisme - Allo érotisme

۸۰ - اروس Eros فرزند آفرودیت Aphrodite رب النوع زیبایی

در اساطیر یونانی پسر زیبایی و آشوبگر است که چشمان بسته دافعه و بدبین جهت اعمالش ناسنجیده بوده است. البته فروید بنا توجه به مورد اصطلاحی که افلاتون از این اصطلاح داشته آنرا برگزیده است .

81 - Instinct agressif - Instinct de la mort

۸۲ - تاناتوس Tanatos یا Mors در افسانهها و اساطیر یونانی خدای

مرگ است

مجسم کرد که در فرهنگ روانکاوی به نام «شورعشق» و «شورمرک» شناخته شدند.

پس از طرح وسامان مسأله غرایز، متوجه سرانجام و تحولات برترویا فر و افتاده تمایلاتی شد که دچار واپس زدگی می شوند. کاوش و مطالعه اش در این موضوع، متوجه این منظور بود که چگونه این تمایلات خشن و غیر قابل ارضامتحول گشته و برتر یا به اصطلاح او «تصعید»<sup>83</sup> می شوند. ضمن این کاوش ها و مطالعات تئوری اساسی خود را برای شخصیت آدمی بنا نهاد و این تئوری عبارت بود از تئلیثی که در سه گوشه آن «من»، «خود»، «من برتر»<sup>84</sup> قرار داشت. «من برتر» عامل هم کار وجدان و نتیجه «عقدۀ اودیپ» می باشد که عنوان سرپرستی و نظارت در اعمال و افعال «من» را داشته و در حقیقت عامل مقوم اخلاقی بشری محسوب می شود.

### ۷- متابسی کولوژی

مسائل و پدیده های نو در قلمرو پسی کانالیز، تفکر و پژوهش در آثار ادبی و هنری، هنرمندان و هنرپیشگان به عنوان بیماران روانی، پسیکانالیزه نمودن توابع و هنرمندان، روانشناسی گروهی و روانشناسی منجمی فروید در این دوره با گسترش عظیم و قابل توجهی که مسائل مورد بحث در پسی کانالیز پیدا نموده بود، و در حقیقت مسائل و پدیده های

83 - Sublimation

84 - Id - Ego - Super ego Sur moi

جدیدی که در قلمرو روانکاوی اجایی برای خود باز نموده بودند و غیر قابل کاوش‌های آنالی تیک می‌بودند، برای بررسی‌پسی کولوژیکی عمومی به ابداع و طراحی دستگاهی فلسفی پرداخت که «متاپسی - کولوژی 85» نام گرفت.

بانیرو پشت کار و مدامتی که خاص خودش بود برای سامان بخشیدن طرحش و باز نمودن راهی نو و بدیع برای دیگران به مطالعه و تفکر در آثار ادبی و هنری پرداخت. در واقع از همان اوان زندگی شوق و علاقه‌ی وافر به ادبیات و هنر و فلسفه داشت. او هنرمندان و هنرپیشگان را موجوداتی می‌شناخت غیر عادی که همانند بیماران روانی سلوک می‌نمودند، از واقعیات زندگی و حقایق غیر کافی آن دوری گزیده و به جهانی خود ساخته و تصویری روی می‌بردند؛ اما باین امتیاز و تفاوت که به عکس بیماران روانی راهی برای برگشت به حقایق رافرادست داشته و بموقع به واقعیت بازمی‌گردند.

پس باروش پسی کانالیز شروع به تفسیر آثار ادبی و هنری نمود. یکی از مشهورترین آثار ادبی که به وسیله او آنالیزه و کاویده گشت داستان «گرادیوا»<sup>86</sup> اثر پین سن<sup>87</sup> نویسنده آلمانی بود؛ فروید در

85 - Metapsychologie      86 - Gradiva

۸۷ - «پین سن Jensen ۱۹۱۱ - ۱۸۲۷» نویسنده آلمانی و به وجود آورنده «گرادیوا - Gradiva» که مورد تفسیر فروید قرار گرفت در داستان «گرادیوا» قهرمان داستان که جوانی باستان شناس است به مجسمه‌ی بی‌دل می‌بندد، تنها به خاطر وضع و حالت پاهای آن. بعد با زنی دوست میشود و بر بدو عشق می‌ورزد چون طرح پاها و طرز راه رفتن آن زن به مجسمه می‌ماند. چندی

شرحی که به این داستان نوشت گفت - رؤیاهای شاعرانه با احلام واقعی تفاوتی نداشته و همانند مورد تفسیر قرار می گیرند . آن گاه **لئونارد داوینچی<sup>88</sup>** را به مناسبت دوران کودکی قابل ملاحظه اش برای بررسی انتخاب نمود و در اثر تحلیل زندگانی آن نابغه بزرگ علل خلق تابلوی مشهورش به نام **سنت آن<sup>89</sup>** را روشن ساخت . اندکی

نمی گذرد که متوجه می شود زن مورد علاقه اش از دوستان صمیمی دوران کودکیش می باشد

در نخستین حلقه جوان باستان شناس با عشق ورزی به مجسمه حالت **«بت پرستی - Fetichisme»** خود را نشان می دهد ، آن گاه با بسز خورد با دوست دوران کودکیش .. خاطره واپس زده او ارضا گشته و بالنتیجه از بیماری نجات می یابد . برای آگاهی رجوع کنید به :

#### Frud - : Der Wahn und die traum

۸۸ - « Leonard de vinci لئونارد داوینچی » فریود رساله یی کوچک

در باره این دانشمند و نابغه مشهور ایتالیایی نگاشته و بنا بر تفسیر و تحقیق او ، این دانشمند کودکی حرام زاده و نامشروع بوده که از طرف مادرش مهری بسز شار برده بوده است . بر مبنای رؤیایی از کودکی او به قلم خودش ، فریود عشق شدید او را به مادرش تفسیر نموده و نتیجه می گیرد . در مرحله تمیز که اجباراً مهرورزی و عشق خود را نسبت به مادر واپس می زند . به **«هم جنس دوستی Homosexualité»** دچار میشود ، کنجکاو یهای این دانشمند بر اثر فقدان پدر و کاوش در اصل هستی خودش انجام می یابد . خاطره مهر انگیز او از مادرش به صورت تصاویری چون **«ژوکوند» و «سنت آن» و «مریم»** منعکس می باشد . چیزی که در این تابلوها بیش از هر موضوعی جلب نظر می نماید لب خندهایی خاص است که بدون شك همان لب خندهای مادرش بوده است .

Freud . S : Eine kindheits erinnerunge des leonardo da vinci

89 - Saint anne

بعد میکل آنژ<sup>90</sup> و گوته<sup>91</sup> و حتا «موسا» را نیز پسی کانالیزه کرد.

به زودی این کار را که بسیار هوا خواه یافته و مورد استقبال گرمی قرار گرفته بود توسعه بخشید و بسیاری از روانکاوان با ذوق دنباله کار استاد را تا پد انجا کشیدند که حتا خودش را نیز پسی کانالیزه نمودند. از جالب ترین کسانی که خود و آثارشان مورد تفسیر های روانکاوانه قرار گرفت بایستی از: شکس پیر و روسو و داروین ایسن و کافکا و ادگار پو بودلر و نیچه<sup>92</sup> و بسیاری دیگر نام برد.

از سویی دیگر به زودی دست به طرح و کاوش و تعمق در دو موضوع بسیار بزرگ و پر دامنه برد و آن دو مبحث یکی «روانشناسی گروهی»<sup>93</sup> و دیگری «روانشناسی مذهبی» محسوب می شد، پیش از این مدت هایی بود که وجوه اشتراک و همانندی هایی میان بیماری های روانی و آداب و رسوم مذهبی نظر گیرش شده بود و پس از کاوش هایی بسیار و پر دامنه و مطالعاتی عمیق و نگارش مقالات و رساله هایی شگرف بود که سرانجام مذهب را بیماری عمومی و همگانی تعریف نمود. بحث و کاوش در این موضوع، یعنی - روانشناسی مذهبی با بررسی و پژوهش در باستانی ترین

90 - Michel Ange      91 - Wolfgang goethe

92 - Wiliam Chakespeare jean jacques rousseau .

Darwin . Johan ibsen . Franz kafka . Edgar allan poe .

Baudelaire . Nietzsche      93 - Psychologie Collective

مذاهب جهان یعنی «توتمیسم»<sup>94</sup> و «تابو»<sup>95</sup> شروع شد که حاصل آن دو کتاب ارزنده و بس عمیق به نام توتم و تابو<sup>96</sup> و پس از آن شاهکار ارزنده اش که یکی از عمیق ترین نوشته های او در زمینه «متاپسی کولوژی» می باشد به نام «آینده یک پندار»<sup>97</sup> به وجود آمد. به هر انجام مطالعه در دو مسأله توتم و تابو فروید را به تفسیر و توضیح پسی کانالی تیک پدیده هایی چون: - مذهب، اخلاق، عادات و رسوم و مسایل اجتماعی راهنمایی کرد.

#### ۸- آثار و نوشته ها

شاگردان فروید و آنالیست های دیگر که بر مبنای روش او کاوش و تحقیق می کردند، در زمینه های گوناگونی هم چون: - قبل از تاریخ، افسانه شناسی<sup>98</sup> ادبیات عامیانه<sup>99</sup>، هنر و ادبیات، فلسفه و جامعه شناسی<sup>100</sup>، مذهب و عادات و آداب و رسوم ملل متمدن و اقوام ابتدایی و بسیاری از مسایل دیگر بر نهج استاد شروع به کاوش های دامنه داری نموده بودند. فروید که در آغاز هدفش از ابداع پسی کانالیز تنهاری درمانی که ساده و محدود باشد می بود، اینک از این که دامنه این دانش این اندازه وسعت یافته و شامل گره گشایی کلیه امور ذوقی و نفسانی شده است

94 - Totemisme      95 - Tabou

96 - Totem und Tabou

97 - Die Zukunft Einer Illusion

98 - Mythologie      99 - Folklor

100 - Sociologie



لذت فراوانی می‌برد. بیش از هر چیز کوشا بود تا با انتشار نوشته‌هایی که حاوی نظرات و امور پسی کانالی تیک باشد این دانش را به گستراند آثار او متعدد و گوناگون می‌باشد که اغلب با نثری شیوا و بی تکلف نگارش یافته. او از سال ۱۹۱۰ شروع به نگارش و انتشار آثار ذیل نمود: -

به سال ۱۸۸۵ با «برویر» کتابی به نام (تبعاتی درباره هیستری):

#### Studien über Hysterie

به سال ۱۹۱۰ پنج کنفرانس «ورچستر» که حاوی پنج سخن

رانی فروید در اتازونی بود:

#### über Psychoanalyse

به سال ۱۹۱۰ (خاطره‌ی از کودکی لئونارد اوینچی):

#### Eine kindheits erinnerrunge des Leonardo Davinci

به سال ۱۹۱۳ کتاب (توتم و تابو):

#### Totem und Tabou

به سال ۱۹۰۰ کتاب عظیم (تعبیر و گزارش رؤیا):

#### Die Traumdeutung

به سال ۱۹۰۴ (پسی کویا تو لوژی زندگی روزانه):

#### Zur Psychopathologie der Alltagslebens

به سال ۱۹۰۵ (سه نظریه درباره میل جنسی):

#### Drei Abhandlungen Zur Sexualtheorie

به سال ۱۹۰۵ (شوخی و رابطه آن با ناخود آگاه):

#### Der Witz und Seine Beziehung Zum unbewussten

به سال ۱۹۰۶ مقدمه‌یی به داستان «گرادیوا» اثر «بن‌سن»  
تحت عنوان (وهم و رؤیا) :

#### Der Wahn und die Traum

از سال ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۷ رساله‌های کوچک و مقالات زیادی درباره  
بررسی‌هایی مربوط به ناخود آگاه و مالخولیا و واپس زدگی که  
جمله آن‌ها در فرانسه تحت عنوان (متاپسی کولوژی) به چاپ رسیده است  
**Meta Psychologie**

به سال ۱۹۲۰ کتاب شگرف (ماورای اصل لذت) :

#### Jenseits des Lustprinzips

به سال ۱۹۲۱ (روانشناسی توده و تحلیل من) :

#### Massen Psychologie und ich analyse

به سال ۱۹۲۳ (من و او) :

#### Das ich und das es

به سال ۱۹۲۷ عمیق‌ترین کتاب خود را در باره مفهوم و  
تکامل خدا و پیدایش مذهب و تمدن و تحلیل آن‌ها نوشت به نام  
(آینده یک پندار) :

#### Die Zukunft Einer Illusion

به سال ۱۹۳۷ کتاب (موسا و یکتاپرستی) :

#### Moses und Monotheismus

به سال ۱۹۲۴ بررسی مهمی درباره این که آیا غیرپزشکان نیز  
می‌توانند اصول پسی‌کانالیزرا اجرا کنند؟ این کتاب به نام (پسی‌کانالیز  
و طب) به فرانسه ترجمه شده و در اصل :

#### Die Frage der Laienanalyse

به سال ۱۹۲۵ (زندگی من) :

### Selbstdarstellung

به سال ۱۹۲۶ (تاریخ جنبش پسی کانالیز) :

### Zur Geschichte der Psychoanalytischen bewegung

به سال ۱۹۳۸ در حال بحران بیماری آخرین اثر ناتمامش به

نام (خلاصه پسی کانالیز) :

### Abriss der Psychoanalyse

در سپتامبر ۱۹۳۲ فروید به نامه اَینشتاین Einstein که تحت

عنوان : «جنک برای چیست؟» جواب داد . انس‌تی‌توی بین‌المللی

همکاری فرهنگی فرانسه وابسته به «جامعه ملل» نامه اَینشتاین و

جواب فروید را به زبانهای گوناگون و زنده جهان منتشر کرد :

### Einstein . Freud . Why War ? Edt

مقالات و نوشته‌های متعدد و گوناگونی که در مجله‌ها میان

سال‌های ۱۹۰۶ - ۱۹۳۲ چاپ شده در پنج جلد تحت عنوان [مجموعه

مقالات درباره نوزها] :

### Sammlung Kleiner Schriften Zur neurosenlehre

آثار و مقالاتی نیز در مجله پسی کانالیز فرانسه به چاپ رسیده است

از جمله :

[تابو و بیکارت] : Tabou der jungfrauens

[تشویش در تمدن] : Mslaise de la Civilisation

و سرانجام مقالات کوچک و آثار پراکنده دیگری که به صورت

کتاب مستقلی در نیامده است .

## ۹- سرانجام زندگی

این مرد اندیشمند با وارستگی و شخصیت خاصی که داشت همواره عناوین و افتخارات را به بازی و بی چیز می گرفت. جسورانه و بی پروا عقایدش را ابراز می نمود و در روز بسیاری جنجال ها و خودنمایی ها بین همسر و شش فرزندش که به تساوی سه پسر و سه دختر بودند، زندگی زنده گانی آرامی را می گذراند. او مدت هفتاد سال در یک شهر و هم چنین چهل سال در یک خانه به سر برد. لیکن با تمام این احوال سرانجام زندگی به تشویش و ناراحتی انجامید. در پایان و واپسین سال های زندگی توفانی خانمان سوز بر خاست و در اثر آن این دانشمند و روان شناس بزرگ قرن ما را از زیست گاهش آواره نمود.

در مارس ۱۹۳۸ «اتریش» نیز در حیطه تصرف «آلمان» درآمد، یعنی در حیطه قدرتی که یهودیان را دشمن می داشت و آنان را به طریقی مختلف از میان بر می داشت. به این جهت به او اجازه داده شد که تا به پاریس منتقل شود. لیکن فریود از پاریس به انگلستان سفر نمود و در آن جا بسی گرامیش داشتند و سرانجام سالی نگذشت که به سال ۱۹۳۹ در ماه سپتامبر در اثر سرطان در گذشت.

## ۱۰- شخصیت

تفسیر حالات او برابر با گفته هایش، عشق تند و سرکش نسبت به حقایق و واقعیت، ایمان زرفش، مقایسه او با نوابغ، مداومت در کار، تفسیر بدبینی او، تنفر نسبت به کار، بی کمالیزه شدن

بیوگرافی فریود از همان نخستین مراحل، جلوه گاه روحی

بزرگی و پاکدامنی نمایاند. هوشیاری و روشن اندیشی شگرف و وسیعش را نشان می‌دهد که هدفی از آن جز شناخت و فهم و شناسا نیدن حقیقت و واقعیت نداشت.

لیکن بهتر است که بنا بر یکی از نظریه‌ها و گفته‌هایش او را به سنجم، وی می‌گوید:-- برای هر نوع آشکارایی در حیات فکری کس و یا شخصی، بایستی از احساسات او یاری به جویم، چون هر فکری هستهٔ مرکزیش را احساسی تشکیل می‌دهد.

احساسی که موجب انگیزش‌های بارورانهٔ فروید می‌شود، آکنده و سرشار از نیروی محرکی است. این احساس که با کارپردازی انگیزه‌های گوناگون جلوه می‌یابد عبارت است از: عشق تند و شور آگینی نسبت به حقیقت و راستی، میلی شدید است بارنگی از تعصب و سختی برای پیروزی بر تمام کژی‌ها و ناراستی‌ها و اشتباهها، نیروی شکننده بی‌است برای گسستن بندهای ریاکاری و دروغ‌پردازی و ظاهر آرائی که در تمام مدت عمر بر حاصلش به همان نهج نسبت به آن روش ایمان داشت و عمل می‌نمود. از همین گذرگاه است که امروزه او را بانوابنی همچون: **داروین کیر که ۱۰۱** **داستایوسکی ۱۰۲**، **مارکس ۱۰۳** و به ویژه نیچه مقایسه می‌کنند فروید با ایمان به روش و کارش که جست‌وجوی حقیقت و پرداختن به واقعیت بود، و با گرمی و حرارت احساسش که از کار شکنی‌ها و

101- Kierkegard . 102- Dostoyevsky

103- Karl marx

کینه‌وری‌ها پر او و با کی نداشت گاه سال‌ها تنهایی و انزوار می پذیرفت و فشار محیط مخالف و خصمانه را قبول می نمود تا مقابل وجدانش و حقیقت و آن روش ارزشمندش عقب نشینی ننماید .

جریان‌های نخستین زندگی و تجربیات اولیه‌اش موجب استقلال فکری و ثبات شگرف این متفکر یهودی شد . او با نیرویی شگرف و بی شکست که بس قوی و نیرومند بود با عقاید نادرست و سخیف محیط مبارزه می کرد و آنچه را که در «پسی کولوژی زندگی روزانه» ریاکاری و ظاهر سازی ژرف زندگی اجتماعی می‌نامید بی‌تردید پر و پا باز گویی و آشکار می نمود .

او که همواره با «ناخود آگاه» سروکار داشت و روش ابداعی او یعنی «پسی کانالیز» کا و نده پست‌ترین تمایلات و امیال بشری و خوی‌های حیوانی و بهیمنه می بود طبعاً آن‌دکی به بدبینی گرایش و تمایل پیدامی نمود و جریان جنک نیز امید او را از انسانیت و پیروزی «اروس» یا شور زندگی و عشق و محبت يك سره می برید . چون «نانا توس» و غریزه مرك و محزب را مشاهده می نمود که چه سان افسار گسیخته دست بند انهدام و تظاهر اصل بهیمنه یازیده است، او در برابر عالی‌ترین مظاهر و پدیده‌های زندگانی جز خشونت و انحراف چیزی نمی‌بیند منتها خشونت و انحراف‌هایی که تصعید و برتر شده و تغییر شکل داده‌اند . اما با این احوال او را يك بدبین نمی‌توان پنداشت چون او به اصل اساسی وقانع کننده تصعید<sup>104</sup> ایمان دارد؛ و نگهی در برابر «ناخود آگاه»

و «من» يك «من برتر» یا ایده آل نیز قرار داده که یکی از سه گوش تثلیث شخصیت در دستگاه علمی اوست و این من برتر معرف و نمایاننده چگونگی های اخلاق بشری می باشد .

هنگام تحلیل و تفسیر خواب های خودش ، چون مجبور به اعتراف بعضی از خصوصی ترین اسرار زندگی می شد احساس ناراحتی و تنفر می نمود و بای میلی و ناراحتی به اقرار و نگارش آنها تن در می داد. در شرح زندگی تنفر و ناراحتی هایی را که از کارهای خودش حس می کرد این چنین بیان می کند : - من از کارهای سخت و دشوار خود لذتی نمی بردم و از این که بدین ژرفی در اعماق پلیدیهای روحی بشر مستغرق بودم به راستی احساس تنفر ورنج و اندوه می کردم ، بیشتر دوست می داشتم تا کنار همسر و کود کانم به سر برده و از زیبایی های طبیعت مثل لذت بردم .

مفسرین آثار و زندگی و شخصیت او با استفاده از نوشته ها و اعترافاتش کوشیده اند تا مورد تحلیلش قرار دهند . دکتر ادگار می خائلیس عقیده مشهور نیچدرا که : «ماسکی را که روحیه های مغرور برای ناپیدایی و پنهان کردن شکست ورنج و اندوه خود از دیگران به چهره می کشند ، در مورد فروید منطبق و برابر با واقع می داندمی گوید ماسک فروید همان خون سردی علمی و تعصب او در واقعیت می باشد . «دکتر می خائلیس» با کاوش های پسی کانالی تیک در فروید میلی سرکش و پنهان درباره محبت و قهرمانی و سرانجام يك ایده آلیسم واپس زده را

مشاهده می‌نماید. در واقع هیچ بعید نیست که ذوق و میل فروید، یعنی میلی که او را وادار می‌کرد تا برای انسانهای سودازده و ناآرام عصر خود يك پزشك روانی باشد، معلول همین تمایل واپس زده بوده باشد.



قومی متفکرند اندر ره دین  
قومی به گمان فتاده در راه یقین  
می ترسم از آنکه بانگ آید روزی  
کای بی خبران راه نه آنست و نه این  
خیام

## ۱- انسان و آینده

کنجکاوی محیطی ، بی جویی درباره منشأ و مبدأ تمدن ، یافرانهی ، از گذشته  
به آینده ، دشواری هایی درباره پیش بینی وضع تمدن

این مسأله بدیهی است که محیطی ما نوس به عنوان وطن و میهن  
بازیستگاهی دایمی - آدمی را برمی انگیزاند تا تمدن و فرهنگ ویژه  
آن جایگاه و مکان را فهم نموده و به چگونگی های آن از لحاظ کیفیت  
و کمیت آگاهی یابد . البته می دانیم که در هر محیط و مکانی که اجتماعی  
از بشرها در آنجا زندگی می کنند دارای تمدن و فرهنگی خاص و متمایز  
می باشد که از جنبه های گوناگون با بسیاری از تمدن های همسایه و سر  
زمین ها و اقوام دور و نزدیک اختلاف های کم و زیادی دارد ؛ و افراد در  
این گروهها و اجتماع های متفاوت که هر کدام زیستگاه و جایگاه رشد  
و بالندگی و نموشان نیز محسوب می گردد بر مبنا های مختلف و  
گوناگونی که گاه رنگی از برتری جویی و تفوق طلبی ، و گاه نیرویی از  
حس کنجکاوی و گاه توشه بی ازدانش جویی دارد دست به کاوش ها و پژوهش

هایی می‌یازند تا به نحوی از انحاء حس برتری جوینی خود را رضایمانند به هر حال هر گاه گامی بیش فرانهیم و از این مسأله که افراد هر کشوری به شکلی طبیعی میلی به مبدأ و منشأ قوم و تمدن و فرهنگ خود از نظر گاه اکتشافی و ارزیابی دارند بگذریم - در مرحله‌ی پیش رفته‌تر این فکر پیش می‌آید که: آیا گذر گاه و بستر آینده این تمدن چه خواهد بود؟ و آیا سرنوشت - انحطاطها، تحول و تکاملها و سرانجام دیگر گونی‌هایی را که بایستی جبراً در آن ایجاد شود چگونه توجیه و تبیین خواهد نمود؟ لیکن به زودی مشکلات و پیش آمدهایی جلوگیر کاوشها و تحقیقات بشری گشته و نقطه استقامی در در دستها قرار می‌دهد و بشر به این شکل آگاهی می‌یابد که ارزش چنین کاوندگی‌هایی بر اثر گسترش دامنه علوم و دانش های آدمی بس تنگ و محدود می‌باشد، چه نمی‌توان به اطمینان هر چند هم که باشد در خیال مجسم نمود که فردی توانایی دارد که جامع جمیع علوم و دانستنی‌های بشری باشد و یا لااقل به حد اکثر آنها آشنایی و احاطه داشته باشد. اغلب کاوندگان، پژوهشگران، دانشمندان و علمائنها در رشته‌ی ازرشته‌های دانش های بی‌شمار و وسیع بشری تحصیل نموده و صاحب نظر شده‌اند و یا گروهی اندک و انگشت شمار توانسته‌اند تا در چند رشته تخصص و تبحری یابند - با این وصف، و با این تنگی میزان دانش های کلی بشری چگونه می‌توان امیدوار بود که پیش بینی‌هایی برای آینده‌یک تمدن و سرنوشت برخی از پدیده‌های فکری یک جامعه نمود. به طور کلی با تمام

امکانها و دسترسی ها و وسایل تحصیل و کاوشی که برای بشرها موجود است تا به منشأ و مبدأ تمبن و چگونگی سیر تکاملی آن آگاهی یابند ، متأسفانه بایستی گفته شود که هنوز چنانچه شایسته و بایسته است شناخت و پیشرفتی به دست نیاورده اند . حال باین تاریکی و آگاهی اندکی که نسبت به گذشته با تمام امکانات داریم ، چگونه می توان درباره آینده با تمام ابهام موضوع و عدم امکانات نسبی پیش بینی و صاحب نظری به عمل آورد .

و نگاهی از سویی دیگر بایستی به موردی که درستی و صحت پیش بینی درباره فرهنگ رادرسورت وقوع و امکان آن دستخوش ناقبولی می نماید ، اندیشید . این مورد و مسأله عبارت از این است که آیا رای قضاوت گران و پیش بین گران خالی از هر گونه شایبه فردی و خصوصی است یا نه ، و یا آیا ممکن است افراد کاوش کننده و پی کاوی در مورد این گونه مسایل تحت تأثیر بینش های خصوصی ، تمایلات فردی و کامیابی ها و ناکامیابی های خود قرار نگرفته و بر مبنای عمومی قضایا رای دهند؟ البته پاسخ به این پرسش بسی مشکل و واجد تأمل می باشد چون آرا و نظرات هر فردی به طور کلی پدید آمده و تکوین یافته جریان زندگانی اومی باشد و این آرا و نظرات نیز بر مبنای تجربیات و ویژه او در زندگی به دست آمده است . کامیابی ها و موفقیت ها ، آدمی را در راه خوش بینی و ناکامیابی ها و فر و افتادگی ها روح بدبینی و یا خوش بینی می بخشد و اینجاست که آدمی با نظری مشکوک و دیدی مردد به نتیجه هر گونه رای و عقیده

و بینشی می‌نگردد و در برابر هر رای و قضاوتی این اندیشه به خاطر اومی-گذرد که این عقیده و رای تا چه حد با وضع روحی و طبیعی، یا طبیعت خوش بین و بدبین صاحب رای بستگی و پیوند دارد. از سویی دیگر باز لازم است این نکته یاد آور شود که هنگامی پیش بینی ممکن الوقوع می‌شود که زمان حال تبدیل به گذشته شود تا با دست آویز و تجربه‌ی بتوان رایی قاطع درباره‌ی آینده صادر نمود؛ چون هر نوع پیش بینی درستی در باره‌ی آینده مستلزم وجود نسلی باهوش و زیرک می‌باشد که متأسفانه زمان ما فاقد چنین نسلی می‌باشد و مردمی در کمال بی‌خیالی و ساده‌لوحی زمان حال رومی‌گذازند بی‌آنکه حتی قادر به پیش بینی آینده از نتیجه‌گیری وضع حال باشند.

پس به شکلی که مشاهده می‌نماییم هر نوع بحث و گفتگوی درباره‌ی آینده از دوسو مورد اشکال و ناپذیرایی قرار می‌گیرد؛ از سویی قبول چنین نظراتی با اتکاب به دلایل ذکر شده مشمول صحت و گرایش قرار نمی‌گیرد و از طرفی با فهم مطالب فوق‌کاونده خود نیز به نتیجه‌ی آرای خود بدگمان می‌شود. به هر حال هر کسی که خواهان کاوش و پیش‌بینی درباره‌ی آینده باشد بایستی موارد یاد شده را همواره مضمح نظر داشته و هم چنین نسبت به عقایدش تعصب نورزیده و هر نوع احتمال مشکوک بودن را از خود دور ننماید.

اکنون من که در صدد انجام این مشکل برآمده‌ام و می‌خواهم با سرعت هر چه بیشتر آنرا به انجام رسانم - بایستی بدو و قبل از ورود به

موضوع اصلی یادآور شوم که در کار محدودی که تا کنون تمامی وقت خود را بر آن مصروف داشته‌ام این مساله را مورد تدقیق و تحقیق قرار داده و قبلاً پیش از اینکه به اصل مطلب به پردازم میکوشم تا مفهومی تحلیلی و مختصر از تمدن را تصویر نمایم.

#### ۴- فرهنگ و تمدن

مفهوم فرهنگ، دو مفهوم تمدن، تمدن و مسائل فرایز افراد، جدایی و همگرایی میان تمدن و فرهنگ، تمدن چیست، تمدن دست آور زورمندان

بایستی دور از جدا اندازی‌ها و کلمه بازی‌هایی که راجع به رو کلمه فرهنگ و تمدن پیش آمده و بازگویی‌ها و تفاسیر گوناگونی که برای هر یک از این دو به اختلاف آورده‌اند وحدتی از لحاظ معنا و توجیه برای تمامی تجلیات فکری بشر به دست داد. منظور من همواره از یاد کردن و به کار گرفتن کلمه فرهنگ - کلیه آن چیزها، وسایل و دست افزارها و عوامل مادی و معنوی می‌باشد که تحول زندگی حیوانی به زندگی انسانی را موجب شده‌اند. در معنایی دیگر فرهنگ عبارت است از مجموعه عواملی که انسان با به کار زدن آنها زندگی خود را از شرایط حیوانی به روش متعالی انسانی سوق داده‌است و در حقیقت همین فرهنگ را می‌توان وجه تمایز انسانیت و حیوانیت دانست.

به هر حال من به هیچ گونه بر آن نیستم تا دو مفهوم و معنای جدا افتاده و متمایز برای تمدن و فرهنگ به پردازم اما معتقدم که [فرهنگ تمدن] دارای دو جنبه و دورویه می‌باشد که با شناخت آن دو وجه بهتر می‌توان به چگونگی و مفهوم حقیقیش آشنا گشت.

نخستین وجه فرهنگ، یارویی ابتدایی آن عبارت است از تمامی و کلیه نیروها، وسایل و دانش هایی که آدمی به وسیله و واسطه آنها زندگانی حیوانی خود را به زندگی انسانی ترقی داده است و این ترقی و تکامل نیز پدید آمده از به کار بردن نیروها و وسایل و دانش های بشری برای رام نمودن و به اختیار کشیدن طبیعت سرکش و پر خاشگر بوده است.

جنبه دوم یارویی دیگر فرهنگ عبارت است از جمع قوانین و مقرراتی که برای تفاهم و سازش و حل و فصل مناسبات افراد در اجتماع به وجود آمده است و به طور کلی می توان گفت: مقررات و قوانین اجتماعی که سازنده مناسبات و حدود اختیارات و به وجود آورنده ادارات و تأسیسات اجتماعی می باشند، رویه دومین واحد فرهنگ می باشد و لازم است تذکر داده شود که این مقررات و قوانین شامل امور اقتصادی نیز می باشد که تقسیم و توزیع ثروت خارج از آن نیست.

از اینکه برای تمدن قایل به دو تعریف گشته و از دو وجه آن نام بردیم نیاستی این توهم حاصل آید که در اصل این دو معنا از یکدیگر جدا بوده و هر یک به تنهایی بر کنار از آن یکی حاوی مفهوم جداگانه ای می باشد، چون مقررات و قوانین که سازمان دهنده و دربردارنده مناسبات بین افرادی باشد خود پدید آمده و تحت تاثیر مستقیم نیازمندی های غریزی افراد قرار دارد. به طور کلی بایستی گفت که مناسبات اجتماعی مردم و موقعیت آنان و نحوه برخورد و آرا و عقاید شان و شکل سلوک آنها تمامی بر خاسته از اصل نیازهای غریزی شان محسوب می گردد؛ از سویی

دیگر بایستی رابطه‌ی میان ثروت و تقسیم آن و اصل مالکیت با پدیده‌هایی اجتماعی و استعماری همچون همسرگزینی و انتخاب جفت جنسی و برده‌گیری برقرار نمود، چون جفت‌جنسی برای منظوری جنسی در مالکیت موقت یادایم کسی درمی‌آید و به همان نسبت نیرو و قدرت برده مورد تصاحب و مالکیت ارباب قرار می‌گیرد.

این نکته نیز قابل توجه است که افراد صمیمانه از تمدن نفرت داشته و بدان عناد می‌ورزند و از تمدنی که در ظاهر برای آسودگی و رفاه آنان در تاپ و تباست و در خفا رضای غرایز آزادانه آنان را تحت کنترل در آورده و اجازه‌ارضای آزادانه آنها را نمیدهد، دل خوشی ندارند و این مسأله به راستی شگفت است که انسانهایی که از تنها زیستن رنج می‌برند و قادر به ادامه‌ی مدت کوتاهی از زندگی انفرادی نیز نمی‌باشند چگونه بر علیه تمدن که تمام راهها و مبادی و اصول زندگی‌های دسته جمعی و گروهی را برای آنان فراهم آورده است شکوه و شکایت می‌کنند.

پس بر این مبنا مشاهده می‌نماییم که تمدن در حیات بشری و نقش راعه‌ده‌داز است: از سویی تمایلات و غرایز بشری را محدود و بی‌تر ضیه می‌سازد، و از سویی دیگر از این محدودیت و جلوگیری به نفع بشریت و اجتماع سود می‌جوید. پس لازم است تا این تمدن به واسطه‌ی سودش برای بشریت حفظ شده و آنرا از تجاوز افراد نگاهداری و حفظ نمود اصولاً بشریت خود به صیانت و نگاهداری تمدن سخت ایمان دارد و

تشکیلات اداری ، سازمانهای اجتماعی و آموزشی و جایگاههای تربیتی و وضع قوانین و به وجود آوردن عده‌یی برای اجرای این قوانین با تحمل مخارج گزاف جز این منظور چیزی نمی‌تواند بود . بایستی به این امر توجه داشت که این سازمانها و ادارات و تشکیلات تنها به خاطر امور اقتصادی و تقسیم و توزیع ثروت تکوین نیافته‌اند ، بلکه کار آنها حفظ و استقرار تمدن است از دست اندازی و تحریک افرادی که آنرا سدی مقابل غرایز غیر اجتماعی خود می‌پندارند . البته از راههایی دیگر نیز با اتکای به تمدن بشرها بر علیه آن همدستان می‌شوند و آن نیز سودجویی و بهره‌برداری از علم است که خود پدیدۀ تمدن می‌باشد . همان گونه که به وسیله علم می‌توان در رفاه و آسودگی بشرها اقدامی نمود ، به همان وسیله نیز می‌توان برای نابودی بشریت و تمام عواملی که به وسیله علم آماده و ساخته شده استفاده برد .

مشاهده می‌نماییم که تمدن نیرویی است که غرایز ابتدایی را محدود ساخته و آزادی افراد را دستخوش نیروی خود قرار می‌دهد ، و باز به همین جهت است که تمدن همواره از جانب عده‌یی معدود سخت‌حمایت شده و در قالب قوانین و مقررات سبب اقتدار و سلطه و نیرومندی آن گروه معدود بر اکثریتی قابل توجه می‌شود . با این توضیح آشکار می‌شود که تمدن به خودی خود بدان سان که گمان می‌رود محدودیت‌هایی طاقت فرسا را موجب نمی‌شود و در حقیقت نقایص و معایبی که در تمدن امر روزی مشاهده می‌شود تراویده و پدید آمده از اصل تمدن نیست ،



بلکه از جانب اعمالگران و زورمندان می باشد که برای سودجویی خود از آن بهره برداری می نمایند .

اصولا لازم است مقایسه و برابر گذاری میان پیشرفتهای علمی و فرهنگی بشری بنماییم تا مشاهده کنیم که انسانها در کدام قسمت کامیابی های بیشتری به دست آورده اند ، آنگاه از نتیجه آن می توان با دید گسترده تر و بینش عمیقانه تری به ارزش نسبی تمدن پی برد .

بشر از زمانهایی دور باخستگی ناپذیری و سرعت شگرفی در راه تسلط و پیروزی بر طبیعت کوشیده است ، و در این مجاهدت ها و کوشش ها نیز کامیابی های زیادی به دست آورده و در انتظار پیشرفتهای بزرگ دیگری نیز می باشد . اما آیامی تواند همان گونه که در پیشرویهای علمی و برانگیختن وسایلی برای تسلط بر طبیعت پیروزی به دست آورده و با اطمینان از آنها یاد می کند ، ادعا نماید که در زمینه تنظیم امور انسانی و ترتیب مناسبات میان افراد نیز موفقیتی حاصل نموده است ؟ متأسفانه پاسخ این پرسش منفی است و ممکن است در زمانهای گذشته نیز مردمی بوده اند کمی - پرسیده اند : آیا این قوانین و آداب و رسوم اجتماعی شایسته آنکه به عنوان فرهنگ و تمدن ، یا جزئی از آن حفظ و نگاهداری شوند هست یا نه .

و آیا می توان قوانین و نظامی نوین برای بشریت به وجود آورد که اینقدر مستلزم زور و فشار نباشد و این قوانین بدانگونه تدوین گردند که شامل این اندازه سرکوبی اجباری غرایز نباشد که بدان سبب افراد از تمدن ناخشنودی حاصل نموده و با آن بستیزند<sup>۲</sup>

پس باشك در ارزش تمدن فعلی كه شامل قوانینی راجع به مناسبات افراد نسبت به هم و فرد نسبت به اجتماع است این عقیده پیش می آید كه آن قسمت از تمدن و فرهنگ كه محتوی این آموزش است بایستی چگونه باشد . در این مورد بایستی گفته شود كه لازم است گونه یی باشد كه موجب ناخشنودی افراد را از لحاظ انضای غرایز فراهم نیآورد و طوری باشد كه مردم با رضایت از تمدن و گردن نهادن صادقانه آن به فعالیت و تكاپو به پردازند - چون با وجود تمدنی كه متضمن سر كویی سخت غرایز و امیال افراد باشد ، كشمکش های درونی و بیماری های روانی و حس عسیان و طغیان رایج می گردد و با نتیجه علم پیشرفتی حاصل نمی كند . لیكن در صورت وجود نوعی تمدن با قوانین آزادتر برای غرایز افراد ، انسانها با آسودگی و راحتی می توانند نیرو و هم خود را يكسره مصرف بروسيله انگیزی برای تسلط بر طبیعت بنمایند. البته این عقیده دیگر شامل عصر طلایی است و قبول تثبیت چنین وضعی در زمان بسیار دوری نیز مورد تردید می باشد . با مشاهده اوضاع و احوال کنونی این عقیده به وجود می آید كه همین تمدن فعلی نیز بایستی به وسیله زور اعمال قدرت و اصل جلوگیری از غرایز تحكیم شود و حتا نمی توان باور داشت كه پس از پایان قدرت و نحوه زور گویی ، اکثریت افراد با رضای خاطر و صادقانه حاضر شوند برای پیشرفت تمدن و تساط به طبیعت با فدا نمودن سهمی از غرایز خود همكاری نمایند<sup>۲</sup>

در این باره من عقیده دارم كه بایستی برتری و تقوق غریزه مرك

و تمایلات مخرب ضد اجتماعی و ضد بشری افراد را از نظر دور نداشت ، چون این تمایلات در برخی از افراد آن سان تحریک کننده و نیرومند می باشد که قادرند مشی و روش سلوک آنان را در اجتماع معین کنند<sup>۴</sup> .

### ۳- تمدن و نقش افراد

نقش عوامل مادی و روانی ، برتری عوامل روانی ، راهی برای قوام تمدن ، لزوم دولت و حکومت ، دولت چگونه بایستی باشد ، روابط زمامدار و افراد و نقش آن در تمدن ، جنگ افروزی و خیانت زمامداران ، لزوم تعلیم و تربیت

ممکن است بدو با دخالت نادان عوامل روانی در باره تمدن از این پدیده اساسی چنین بیندیشیم که تمدن عبارت است از مهار نمودن نیروهای سرکش و نافرمان طبیعت و بر اثر آن دست یافتن به ثروتها و منابع طبیعی . البته بایستی به این امر توجه داشت که یکی از عوامل انحطاط و فرو کوفتگی تمدن ، همانا ناتوانی بشری در برابر طبیعت می باشد . لیکن با دست یازی بر نیروهای سرکش طبیعت و به یاری افزارها و ثروت های به دست آمده خطر انهدام و فرفتادگی تمدن نیز لازم است از میان بر خیزد . اما اکنون باینشی عینی و تجربی که از تسلط بشر بر طبیعت به دست آورده ایم ، مشاهده می کنیم که این مهار نمودن و رام کردن طبیعت و ثروت اندوزیهای شگرف بشری نه بر آنکه خطر انهدام تمدن را تقلیل نداده - بلکه هر لحظه انتظار از بین رفتن و درهم ریختن آنرا نیز فراهم آورده است . با این وصف چنین به نظر میرسد که از این عین

بینی‌ها و تجربیات نتیجه‌بایستی گرفته‌واهمیت روانی رانیز مورد کاوش و پژوهش قرار داد ، چون عوامل روانی انهدام تمدن، و علل ستیز افراد با آن به مراتب بیش از عوامل مادی می باشد واصولا به وجود آورندگان عوامل مادی نیز خود عوامل روانی محسوب می گردند .

برای شناخت ماهیت و چگونگی عامل یا عوامل روانی لازم است به محدودیت غرایز و فشار نسبت به تحریم امیال افراد از طرف اقلیت حاکمه عطف توجه نماییم . اصولا مورد اصلی واساسی که امروزه به شکل سوآلی برابر بشریت پیدا آمده این است که : آیا بشر خواهد توانست و توفیق مند خواهد شد که در برابر میدان بسته غرایز و ممنوعیت های طاقت فرسا وحادی که برای تمایلات افراد موجود است تسهیلات بیشتر و قلمرو ارضای وسیع تری ایجاد نماید ؟ و آیا توان آن را خواهد داشت که سر کوفتگی ها، شکست ها ، عقده ها و نابه سامانیهای را که بر اثر واپس زدگی و سر کوبی غرایز در افراد نضج گرفته ، و پیاپی همانند آنها نیز تحمیلشان می گردد بر طرف نموده و یا تعدیل نماید - و وسایلی بر انگیزد و شیوه هایی به کارزند که در افراد اندکی حس خوش بینی به وجود آید تا آنان از روی رضای خاطر به از خود گذشتگی ها و فداکاری هایی بیشتر تن در داده و بالنتیجه تمدن قوام گرفته و بر پایه های مستحکم تر و استوار تری قرار گیرد ؟ هر گاه بتوانیم پاسخ مثبتی بر این پرسش قایل شویم ، آنگاه لازم است تا ملاحظه گردد به نسبت تاچه درجه مشکلات کاهش یافته و درجه نسبی موفقیت نیز تا چه

پایه فزونی خواهد گرفت.

حال موضوع حکومت و فشار یا محدودیت را مورد مطالعه قرار دهیم. هنگامی که در مورد دولت و حکومت دقت نماییم و از لحاظ ماهیت و موجودیت در اصل آن توجه کنیم متوجه خواهیم گشت که نفی یا چشم پوشی نمودن از حکومت و فشاری که به وسیله گروهی اندک بر اکثریتی قابل توجه اعمال می شود به همان اندازه دشوار و ناممکن است که از بین بردن عوامل جبری تمدن برای آزادی غرایز و امیال افراد. قبل از اینکه هر گونه نظری درباره این مسأله ابراز نماییم یعنی راجع به عدم وجود دولت و فشار حکومت بیندیشیم لازم است در باره ماهیت افراد به تفکر و درست اندیشی به پردازیم و بر همین مبناست که متوجه می شویم اکثریت مردم تنبل، بی هوش و سخت در سیطره نیرو و قدرت امیال محزب و ناخود آگاه خود قرار دارند و به هیچ روی یا قادر نیستند امیال و هواهای نفسانی خود را کنترل و مهار نمایند و یا توانمندند و نمیخواهند. از سویی دیگر نمی توان با نمودن مضار و زیان های بی بند و بازی در مورد امیال و هواهای نفسانی لزوم خودداری و خویشتن گیری را برای استقرار نظم اجتماعی و تمدن به آنها فهمانید. نکته بی دیگر که به موجب آن نمی توان اصالت دولت را نادیده انگاشت این که افراد این خود، اعمال ناشایست و کارهای ممنوع شده را نادیده انگاشته و هر یک برای آزادی بیشتر خود خلاف کارهای دیگران را دیده پوشی می کنند.<sup>۵</sup>

پس اداره امور و محدود نمودن صحیح افراد و غرایز شان چگونه

باید باشد ، و اصولاً رهبران و پیشوایانی که در رأس حکومت قرار می‌گیرند وظیفه‌شان چیست ؟ هر پیشوا و رهبری قبل از هر چیز لازمه‌ی مثبت بودن وجود و موجودیتش نفوذ راستین و نمونه بودن او خواهد بود . پیشوا بایستی بدان سان باشد که به عنوان نمونه و الگویی از لحاظ اخلاق ، و رفتار و آداب و قدرت خویشتن داری میان گروه و افراد پذیرفته شود . رهبر و پیشوا با قدرت معنوی و نفوذ شخصیت مهدبی که دارد می‌تواند بدون توسل به جبر و زور و اعمال قدرت های تحریک کننده ، مردم را برانگیزاند تا خویشتن داری را شعار قرارداد و با رضایت خاطر و نوعی تسلا و شادی از خود گذشتگی‌ها و فداکاری هایی در راه تمدن و جامعه متحمل شوند و البته این از خود گذشتگی‌ها و فداکاریها می‌باشد که ضامن استقرار و استواری تمدن می‌گردد .

مسأله پیشوا و وظایف و حدود کار او ، سرانجام نحوه و چگونگی وجهه و اقتدار او می‌باشد که درجه بقا و قوام تمدنی را معلوم و آشکار می‌سازد . کامیابی پیشوا و رهبر ، آن گاهی است که به شکل کاملی بر کار خود مسلط بوده و دارای اراده‌ی خلل ناپذیر و دیدی واقع بین باشد . اصولاً لازم است رهبر دارای حس پیش بینی و تشخیص نیازمندیها و حوایج ضروری اجتماعی باشد و در این صورت است که به فقدان هر چیزی آگاه بوده و به موقع آنرا فراهم می‌آورد . از شرایط لازم دیگر که هر پیشوایی بایستی واجد آن باشد تسلط بر نفس و خویشتن داری است ، رهبری که فاقد این صفت و نیرو باشد در حقیقت قادر به ادامه

رهبری نمی‌باشد - بلکه بایستی به امیال و غرایز خویشتن مسلط بوده و نمونه بی باشد که انتقاد و خرده گیری درش راه نداشته باشد . هر پیشوایی هر گاه تا این حدود پیش رود می‌توان گفت که موفقیتی به دست آورده است .

اما جریان و موردی دیگر را نیز نبایستی از نظر دور داشت و آن اقدامات و احتیاط هایی است که رهبران محافظه کار به وسیله آنها می‌خواهند بر وجهه خود بیفزایند و در حقیقت این احتیاط های محافظه کارانه آنها سخت به زیانشان تمام شده و موجب سقوط و شکست آنها را فراهم می‌آورد . به هر حال اینان برای اینکه قدرت و نفوذ خود را از دست ندهند می‌کوشند تا هر چه بیشتر تسلیم نظرات و خواسته های مردم گردند - و هر گاه در صدد نسبتی بر آییم بایستی گفته شود به نسبت بیشتری که مردم در برابر امیال خود تسلیم می‌شوند ، اینان در برابر مردم سرفروید می‌آورند - و البته آشکار است که مردم با واژهیدن از تحت يك نظام و قانون قوی و رها بی از تحت سلطه وجهه و معنویت ، بسیار زود تحت نیروی غرایز ابتدایی خود قرار می‌گیرند . اینک برای چاره جویی از دوسو ، یعنی اینکه رهبر یا پیشوا تحت تأثیر مردم و افراد قرار نگیرد و اینکه افراد و گروه نیز از مبدی بهر اسند لازم است تا رهبران به نیروی قهریه متوسل شوند تا هم به وسیله قدرت افراد را در اطاعت قانون گیرند و هم اینکه بدین وسیله خود تحت تأثیر مردم قرار نگیرند و با قدرت و اتکای به نیرو و اقتدار ، استقلال و سلطه خود را محفوظ

دارند. بر همین اصل و منشأ است که برای استقرار تمدن و دوام آن حداقل فشار و اجبار ضروری به نظر می‌رسد و شالوده تمدن اساساً بدون حداقل اجبار استوار نمی‌تواند بود.

توده و مردم خود به خود و بدون وجود زور و فشاری حاضر نیستند از ترضیه قسمتی از امیال تندخود چشم‌پوشی نمایند. اصولاً افراد حتی می‌خواهند تا هر گاه برایشان مقدور باشد از زیر کار نیز شانه‌خالی نمایند و دلایل منطقی و عقلانی نیز به تنهایی و بی‌آنکه نیروی فشاری به همراه داشته باشد قادر نیست آن‌انرا وادارد تا از بعضی امیال و هوس‌های خود چشم‌پوشی نمایند.

البته در این قسمت چه بسا ممکن است انتقادهای و خرده‌گیری‌هایی صورت گیرد و من خود پیشاپیش حدس می‌زنم که هدف انتقادهای بسیاری قرار می‌گیرم، مثلاً در برابر این سؤال و استدلال که به‌گویند: آنچه که شما درباره مشخصات و وجوه خصایص گروه و توده گفتید و سرانجام نتیجه‌یی که از این موضوع به دست داده و استدلال نمودید که فشار و لزوم تحمل زور لازمه بقا و استقرار تمدن است خود پدید آمده و معلول چگونگی تشکیلات و سازمان‌های نادرست همین تمدن می‌باشد. البته این مسأله‌یی درخور توجه و شایسته تعمق است، چون همین تشکیلات نادرست و سازمان‌های بی‌اصل و بنیان است که گروه را ناراحت نموده و آن‌انرا مستعد ستیز و پیکار و عدم همکاری می‌نماید، و آن‌انرا به‌دازد بدین ساختن مستعد کار شکنی و عدم تعاون و اشتراک نموده و به همین نسبت هر چه بیشتر از اجتماع و زندگی اجتماعی دورشان می‌کند.



حال هر گاه نظری به آینده بینگنیم و دور نمای تمدن و افراد را در عصر طلایی بنگریم ، مشاهده خواهیم کرد که : آیندگانی که مطابق با الگوی صحیح تعلیم و تربیت پرورش یابند و از بدو زندگانی شیوه فکر و اندیشه صحیح را بیاموزند و به وسیله خبرگان و آموزشگرانی ارزش تمدن و فرهنگ و تمکین و بزرگداشت و احترام آنرا یاد گیرند ، در دوران بلوغ و بزرگسالی با آن روابط و پیوند هایی جدا از آنچه ما داریم خواهند داشت . این گونه مردمان تمدن و فرهنگ را با تمام محدودیت هایی که بر ایشان فراهم می آورد - صمیمانه کلید بقا و خوشبختی خود دانسته و در حفظ و اعتلایش می کوشند . برای برقراری و صیانت آن به هر نوع فداکاری بی تن در داده و از تحمل سختی ها و مشقات و ناامنی های حاصله روی بر نمی تابند ؛ حتا با چشم پوشی از بهترین غرایز و آمال خویش از روی نوعی رضامندی موجبات استقرار و عظمت بیشتر آن را فراهم می آورند . با چنین استقبال و پیش روی هایی که گروه و افراد خود به خود از تمدن و فرهنگ به عمل می آورند دیگر جایی و مقامی برای اعمال زور و فشار یا لزوم تحمل آن باقی نمی ماند ، چون با وجود استقبال از محدودیت ها و درك ماهیت اصلی و شناخت صحیح تمدن دیگر فاصله و اختلافی میان آنان و پیشوایان رهبر نمی تواند وجود داشته باشد .

هر گاه در این زمان با مراجعه به ادوار و دوران های گذشته مشاهده می نماییم که چنین تمدن ها و اجتماعی به وجود نیامده است ، بر این مبنا و پایه است که این تمدن ها که از آغاز تا به امروز به وجود آمده و

تکوین یافته اند هیچ يك قادر نبوده اند چنان وضعی را به وجود آورند که از اوان کودکی چنین خو ، رویه و اثری را به روی افراد بگذارد حال ممکن است با در نظر گرفتن شرایط موجود و موقعیت زمان از خود پرسش نماییم که آیا برقرار کردن موقعیتی برای به وجود آوردن چنان تمدنی میسر می باشد یا نه . البته این اندیشه لازم است با تسلط فعلی بشر بر طبیعت به عمل آید . و با اتکای به این امر آیا می توانیم احتمال دهیم که نسل نوین و تربیت شده یی به سازیم تا کاملاً تمدن و فرهنگ را درك نموده و با سازش با آن و تحت رهبری خردمندان یی وصول به عصر طلایی را موجب گردد ؟ و آیا باز ممکن است از خود سوال نماییم که آیا این امر میسر است که رهبران و پیشوایان خردمندی پدید آیند که همچون مریبان با تجربه و فهیمی نسلی را که از آن گفتگو نمودیم هدایت و راهنمایی نموده و از نشیب و فرازهای احتمالی به سر منزل اصلی باز رسانند .

با اندیشیدن به این مشکلات و طرح یکایک آنها چه بسا که نوعی بدبینی دربارهٔ چنین ایده هایی را پدید آورد و در حقیقت فکر نمودن و اندیشیدن به چنین کار و کوشش بزرگی که وصول به غایت و نهایت آن مستلزم بسی فداکاری ها و از خود گذشتگی ها است که زندگانی فردی را به نحو غیر منتظره یی محدود می سازد ، یأس و نا انجामी بی را نوید می دهد و این یأس و نا انجामी در ذهن آدمی واکنشی ایجاد می نماید که بشر میل به بازپس روی در خود احساس می کند . اما با تمام این احوال پیش بینی تحقیقی چنین طرح بزرگ و امیدبخشی را با تمام مشکلات

و کوشش‌ها و دشواریهایی که دارد، در آینده تمدن بشری نمی‌توان انکار نمود و در واقع این نوع اندیشه متکی به اصلی روانشناسی است که به جای خود جای چون و چرایی باقی نمی‌گذارد.

بشر دارای غرایز طبیعی و اکتسابی متنوع و گوناگونی است این غرایز در اثر تربیت‌های اولیه هر کدام به شکلی یا تثبیت<sup>۷</sup> شده‌اند و یا مورد تصعید قرار گرفته برتر<sup>۸</sup> گشته‌اند و یا واپس زده<sup>۹</sup> شده و در ضمیر ناآگاه به شکل خمودگی فرو افتاده‌اند.

به هر حال پسگنالیز این اصل مهم و غیر قابل تردید را می‌آموزد که منشأ و سرچشمه شخصیت افراد بالغ در اجتماع و خط مشی و چگونگی زندگی زندگی‌شان و ناراحتی‌ها و بیماریهای عصبی و روانی آنها را بایستی در دوران کودکی آنان جستجو نمود و به طور کلی شکل تربیت در زمان کودکی است که شخصیت بالغ فرد را تشکیل می‌دهد شخصیت هر فردی در همان دوران کوتاه کودکی تعیین و مشخص می‌شود و شیوه تربیت اولیه است که تأثیر قاطع در روحیات و حالات افراد باقی می‌گذارد<sup>۱۰</sup> حال برای اینکه به پرسش فوق درباره اینکه تغییر تمدن و اصلاح آن به شکل دلخواه تا چه حدودی میسر است؛ بایستی بدو ملاحظه شود که افراد تا چه حدودی قابل تربیت بوده و استعداد آنها دارند و اصولاً تربیت چگونه بایستی باشد، امامت‌آسانه در این مورد هنوز تجربه عملی به کار نرفته است تا آشکار گردد که يك محیط دیگر متمدن تا چه حدودی خواهد توانست بر غرایز و امیال و هوس‌های بشری پیروز آمده و به شیوه‌ی درست مسایل پرورشی و

تربیتی را اعمال نماید. اما آنچه که بدون تردید محقق و غیر قابل شك می باشد اینکه گروه بسیاری از مردم به علت استعداد های مرضی و یا تحت نفوذ نیرو مند و قوی غرایز قرارداد شن تقریباً همواره تربیت ناپذیر بوده و غیر اجتماعی باقی خواهند ماند.<sup>۱۱</sup>

حال هر گاه از این موارد منفی بگذریم و اندکی نیز به مورد های مثبت و امید بخش مسأله بنگریم می بینیم که راهها و شیوه هایی نیز باقی خواهد ماند که به وسیله آنها آدمی خواهد توانست گامهایی چند در باره تحقق این مسأله پیش بردارد

در حقیقت این اندیشه اصلاحی بسیار محدود و بی جانب است و شاید در برابر آن همه مشکلات و ناهمواری هایی که جنبه منفی مسأله مورد بحث پیش می آورد بسیار کوچک و بی امید جلوه نماید، لیکن متأسفانه بایستی گفته شود که شاید و به تحقیق این مورد تنها وسیله و در عین حال دشوار ترین راه برای انجام و حصول مقصود و منظور تقریبی می باشد. بهر حال راه این است که بایستی به کوشش و جهد و رزم تا اکثریت قابل ملاحظه و همبسته بی را که با تمدن و فرهنگ عداوت و دشمنی می ورزند به يك اقلیت کوچکی تقلیل دهیم و در واقع این خود کاری بس مهم و پر مخاطره می باشد که در صورت موفقیت می توان به مثبت بودن اثر نیکوی آن اطمینان داشت.

با طرح چنین مسائلی به هیچ وجه مایل نیستیم که دیگران اینگونه پندارند که من از راهی که برای کاوش و پژوهش خود انتخاب نموده و برگزیده ام دوری جسته ام، و به همین روی نیز صریحاً اعلام می دارم

که در صد آن نیز نیستم که در بازه آزمونهای شگرف تربیتی و فرهنگی دیگران اظهار نظر کنم یعنی آن آزمایشهای تربیتی و فرهنگی بی که در این زمان میان قطعه پهنآوری میان آسیا و اروپا پی گیرانه دنبال می شود<sup>۱۲</sup> البته در این مورد نه من دارای صلاحیت لازم و نه شایسته داوری کردن می باشم تا در مورد نتیجه بخش بودن و عملی بودن شیوه ها و روش هایی که در آن سرزمین می گذرد ابراز نظر کنم. وانگهی لازم است تازه پا بودن و آغاز کار آنان را نیز در نظر گرفت چون شیوه هایی که در آن منطقه به مرحله اجرا و عمل درآمده است تازه مراحل نخستین و اولیه خود را می گذراند و برای این است که هنوز به نتیجه یی قطعی نرسیده است، به همین سبب نیز نمی تواند برای ماشیوه یی یقینی و اطمینان بخش باشد و ما نیز نمی توانیم به همان شکل به آن روش ها متشبث شویم<sup>۱۳</sup> از سویی دیگر همین تمدن فعلی که داریم و از مدت ها قبل تثبیت گشته است از لحاظ راه گشایی و مواد اولیه مطالعه و روش یابی خود غنی و ثروتمند می باشد

## پیوست بخش اول

### ۱ - فرهنگ و تمدن

مفهوم و معنایی دقیق ما بین دو کلمه تمدن و فرهنگ وحد مشخص و روشنی میان آنها از جمله مسایل مورد اختلاف فلاسفه و دانشمندان اروپایی است . در زبان پارسی هم ترجمه هایی که انجام می گیرد بنا بر همین اختلاف دو اصطلاح فوق ، به معانی گونا گونی برگردان می شود ، و یا اصولاً برای تسهیل یکی از آن دو را در معنایی عام و همه جانبه به کار می برند ؛ در صورتیکه ما بین فرهنگ و تمدن بایستی وجه امتیاز و تفاوتی قایل شد تا در نوشته ها و مباحث گوناگون حدی ما بین جنبه های مادی و جنبه های معنوی پیشرویهای بشری نمایان باشد .

توضیحی درباره واژه نو تمدن [در آلمانی ، فرانسه و انگلیسی به ترتیب: Civilization . Civili sation . Zivilization] به جا به نظر میرسد . واژه Civilisation که در زبان پارسی به «تمدن» ترجمه شده کلمه یی تقریباً نو است که از Civilis لاتینی که خود مشتق از Civis به معنای «شهر» است گرفته شده است . این کلمه برای اولین بار در حوالی سال ۱۷۶۶ م ، به وسیله بولانژه Boulanger مهندس فرانسوی استعمال شد ، لیکن در ۱۷۶۵ و حتی ۱۷۶۴ هم جسته و گریخته در نوشته ها به نظر می آید . به هر حال پس از بولانژه این کلمه مورد استعمال بسیاری

یافته و کم کم به شکلی عمومی سکۀ رواج خورد. در سال ۱۷۷۵ رینال Reynal و پس از آن دیدرو diderot نویسنده و فیلسوف نامی فرانسوی آنرا به کار بردند. در سال ۱۷۹۸ کلمۀ فوق به طور رسمی در فرهنگ نامۀ فرانسه وارد شد. در زبان انگلیسی هم کسانی چون آدام اسمیت Adam Smith و مورای Murray کلمۀ Civility، و تاریخ نویسانی چون توینبی Toynbee کلمۀ Society را به کار بردند.

کولتور Kulture آلمانی را می توان در زبان پارسی به فرهنگ که برابر Culture در فرانسه و انگلیسی است ترجمه نمود. لیکن بایستی به این امر توجه داشت که منظور از فرهنگ آن مفهومی نیست که در تداول عامه و محاورۀ عمومی ما رایج است؛ بلکه هدف ما مفهوم کلی و گسترده آنست و بنابر توجیه لینتون Linton: منظور از تمدن و فرهنگ (Culture) مجموعه آداب، اعمال، سنن و دانشهایی است که در هر جامعه ای به شکل توارث از نسلی به نسل دیگر منتقل گشته و در این کشاکش دستخوش تحول و تکامل می گردد:

### Ralph Linton: Tree of Culture

همراه و همرای بالینتون، کسانی چون تیلور Tylor و فروید Fraud دووازه تمدن و فرهنگ را در یک مفهوم وسیع که شامل کلیۀ عناصر مادی و معنوی هر جامعه ایست به کار برده اند. اما فلاسفه و دانشمندان بسیاری هم ما بین این دو وجه تمایز و تفارقی قایل شده اند که تا اندازه ای به روشنی مطلب کمک می کند.

اسوالد اسپنگر Oswald Spengler - توماس من Thomas Mann و مک ایور Mac iver و بسیاری دیگر ما بین این دو کلمه به تفاوت داورها نموده و مرزهایی قایل شده اند،

**اشپنگلر** که در فلسفه تاریخ خود ساخت هوادار گذشته گرایى و سنت دوستى است ، معتقد است که :

پیدایش فرهنگ آنکاهى به وقوع و ظهور میرسد که روح طفیان مى کند و از بی نقى صورت هستى مى پذیرد . . . . فرهنگ برابر با الگوی طبیعت فصولی را طی کرده و از بهار و شکفتگی به ورطه سیاه زمستان و خمودگی فرومى افتد ، و واپسین مراحل انحطاط فرهنگ پیدایش و آغاز تمدن است پس بهار و شکفتگی فرهنگ ، دوران اعتلا و فراز گیری فرهنگى - و قسمت انحطاط و خمودگی آن دوران تمدن است . . . .

Oswald Spengler : der untergang des abendlandes

اما ما در توجیه و به کار بردن دو واژه تمدن و فرهنگ در زبان پارسی بر آنیم تا مطابق با عقیده کانت Kant عمل نماییم . کانت جنبه های اخلاقى و معنوى تشکیلات حیات بشرى را «فرهنگ» و جنبه های مادى و شیوه های سلوک ادارى را تمدن مى نامد .

البته در ترجمه متن کتاب به همان گونه که منظور فروید بوده کلیه مظاهر فرهنگ مادى و معنوى در معنای واحدی به کار رفته است که گاه تمدن و زمانى در قالب کلمه فرهنگ مفهوم شده است .

هاشم رضى : تاریخ تحلیلى ادیان - جلد اول

### ۴ - روان شناسی اجتماعى

فروید روان شناسى و روانکاوى اجتماعى را بر پایه های روان شناسى و روانکاوى فردى استوار مى نماید و بر این پایه به توجیه و تفسیر علل نابسامانیه و انقلاب ها مى پردازد . قبل از فهم علل انقلاب ها و شورش های اجتماعى که



بر علیه دولت و تمدن درمی گیرد ، لازم است به منشأ و علل شورشها و انقلاب های فردی ، یعنی بیماری های روانی و ناراحتی های عصبی *Nevroses* پی به بریم چون همانگونه که گفته شد مبنای شناخت و تحلیل و فهم حوادث اجتماعی از دیدگاه فرویدیم *Freudisme* و دانش روانکاوی *Psychanalyse* بر مبنای روانشناسی فردی استوار است.

علل بیماریهای روانی در افراد تراکم امیال و غرایز واپس زده *Re foulement* در ضمیر نا خود آگاه *Inconscience* می باشد که به واسطه ارضا نشدن فشرده گشته و تعادل روانی آدمی را بر هم زده و بالنتیجه موجب بیماری های روانی می شوند. حال هرگاه این مسأله را بر اجتماع انطباق دهیم به همان نتیجه فردی باز خواهیم رسید. همانگونه که محدودیت های فردی موجب واپس زدن امیال می شوند ، محدودیت های اجتماعی نیز موجب سرکوفته شدن تمایلات اجتماعی گشته و موجبات انقلاب را فراهم می آورند. در اجتماع و کشورهایی که آزادی وجود ندارد و نیروی زور و فشار دولت و طبقه حاکمه محدودیت های بسیاری برای مردم ایجاد می نماید بر طبق اصول *Psychanalytique* تمایلات آزادی خواهانه مردم سرکوفته شده و در نا خود آگاه اجتماعی متراکم می شوند و این تراکم آنقدر ادامه می یابد تا منجر به فوران و انفجار گردد. هرگاه جریان انقلاب را در کشورهای جهان مورد کوشش قرار دهیم و بر آن باشیم تا به چگونگی و مبنای آن پی به بریم - مشاهده خواهیم نمود که انقلاب اکثراً و به طور مطلق در کشورهای کم رشد و استثمار شده بی رخ می دهد که فاقد شیوه دموکراسی بوده و با رژیم استبداد اداره می شوند ؛ و به عکس در کشور هایی که مردمش از آزادی حکومتی بسر خور دارند و در رأس اجتماعشان

دولتی آزادیخواه و دمکرات قرارداد هیچگاه انقلاب و شورشی حادث نمی‌شود چون دلیلی بر واپس زده شدن غرایز و سرکوفته شدن تمایلات برای آنان وجود ندارد. و اینکه فروید عقیده دارد که دولت‌ها و ارباب قدرت وسیلهٔ بدبینی و ستم مردم را به تمدن پدید می‌آورند بر همین مبنا می‌باشد.

### ۳ - بدبینی

با مطالعهٔ سطور فوق نبایستی این توهم پیش آید که فروید مردی بدبین به تمدن و بشریت بوده است و همانگونه که مخالفین او به برخی از عقاید و گفته‌هایش استناد جسته‌اند ناسنجیده او را از رونق تصب و خودخواهی محکوم نمود، چه فروید مردی واقع‌بین و رئالیست بود. او از روی حقایقی که رخ می‌داد و تجربیاتی عینی که حاصل می‌نمود نتیجه می‌گرفت و رای می‌داد. عده‌بی‌اخم مخالفین فروید که کوس خوش بینی می‌کوبند و می‌خواهند بر بدبینی و بد بینان فایق آمده و سلطه بگیرند و از جمله به این عقیدهٔ فروید که در بشر، غرایز مخرب و ضد اجتماعی تفوق دارند، خرده‌گیری می‌کنند بایستی به این نکتهٔ اساسی توجه داشته باشند که فروید شخصاً ناظر جنک خانمانسوز ۱۹۱۸ - ۱۹۱۴ بود و نتایج موحش و تاثر انگیز آن باعث شد که فروید با تأمل و مطالعه بر روی این پدیدهٔ خشن و فجیع، یعنی جنک تحقیقاتی به عمل آورد. حاصل تحقیقات و مشاهدات عینی او این مسأله را روشن نمود که افراد از روی ریا و موقع شناسی به تمدن تمکین نموده و از غرایز خود می‌گذرند و رنه در موقعیتی آزاد اصل نهادی خود را نمایانده و در همین هنگام است که متوجه می‌شویم عزیزهٔ مرگ و انهدام، یا طبع بهیمی و حیوانی بشر تا چه اندازه قوی و نیرومند تر از غریزهٔ زندگی در او می‌باشد.

فروید در کتاب «رنج‌های تمدن» در این باره چنین می‌نویسد:

مشاهده عینی ما از جنگ موجب نشان دادن حقیقتی شد که به آن اندازه حدس و گمان آنرا نمی بردیم ، و آن اینکه بشر ها بیش از آنکه ما گمان می بردیم غیر متمدن بوده و دچار انحطاط و تحت تأثیر غرایز ضد بشری و ابتدایی خود قرار گرفتند . به راستی که اعمال و خشیانه و هراس آور جنگ آنقدر با وضع تمدن و قوانین موضوعه بشریت تضاد داشت که موجب اندوه و ناامیدی عمیقی را برای ما فراهم کرد :

### Freud : malaise de la civilisation

البته عمر فروید کفایت نکرد تا هر چه بیشتر آثار طبع بهیمی و وحشی بشر متمدن را مشاهده کند و این خود جای سپاس است ، چون او در سال ۱۹۳۹ فوت نمود و از دیدن جنگ ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ محروم ماند !

### ۴- شورمرک و زندگی

از نظر و دیده گاه روانکاوی ، روان هر فردی مرکز کشاکش و مبارزه میان دو انگیزش یا شور و غریزه مرگ و زندگی است ، دو غریزه ای که در مقابل سنجش جنبه ای متضاد دارند: یکی مثبت است ، دیگری منفی یکی سازنده ، یکی ویران کننده. این دو همیشه در ستیزه و جدالند - غلبه هر کدام بر دیگری است که موجب شخصیت فردی گردد . فروید در برابر غریزه مخرب که به غریزه خود پرستی *Instinct Du Moi* و غریزه متجاوز *Instinct Agressif* و غریزه مرگ *Instinct de mort* نیز خوانده می شود ، کلمه اساطیری *Tanatos* را که در افسانه های یونانی *Mors* نیز نامیده شده و خدای مرگ می باشد برگزیده است و برای نشان دادن غریزه یا شور زندگی از کلمه *اروس* *Eros* که در افسانه های یونانی فرزند آفرودیت *Aphrodite* و خدای

عشق می‌باشد سود جسته است. پس اروس در فرهنگ فرویدیسم شور زندگی و تاناتوس شور مرگ می‌باشد. اروس موجد دوستی، عشق، محبت، تولید نسل و صیانت ذات است - اما تاناتوس موجب مرگ و نیستی، کین و عداوت و انهدام نسل است و همان گونه که فروید می‌گوید برتری و تفوق نیز از آن اوست.

در آیین فروید جهان بر بنیاد نیکی استوار نیست، یعنی شور زندگی یا «اروس» همواره مغلوب و فرو کوفته شور مرگ یا «تاناتوس» می‌باشد و در حقیقت چنین نیز بایستی باشد زیرا نیروهای سیاه نهاد و ناهشیاری بر شخصیت آدمی تسلط دارد و فرد را گزیر و گزیری از آن نیست.

البته در مکتب فروید تا اندازمی درباره این مسأله و برتری شور مرگ اغراق و زیاده‌روی شده و این اغراق نیز از چند نظر موجه جلوه می‌کند: نخست اینکه فروید و فرویدیست‌ها از لحاظ حرفه و شغل با آن دسته از مردمی بزخورد و سروکار داشته‌اند که در عرف دیوانه یا بیمار روحی خوانده می‌شدند و آشکار است که چنین اشخاصی که در اقلیتی قابل توجه قرار دارند تحت تسلط ضمیر ناخود آگاه خود بوده و افرادی متعادل نمی‌باشند، ثانیاً همانگونه که درسطور بالاتر توضیح شد فروید نتایج و تجربیات خود را از جنگی خانمانسوز و بزرگ اخذ نمود، ثالثاً بایستی محیط و وضع پر آشوب آن زمان را نیز ملاحظ نظر قرارداد تا با نظری پاک از تعصب بتوان داوری کرد.

## ۵- روانکاوی و مسلک‌های سیاسی

از فرق و دسته‌های سیاسی که با فلسفه فروید مخالفت کرده و بر آن تاخته‌اند بایستی در درجه اول از کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها

نام برد. دو مملکت کمونیسم Comonisme و سوسیالیسم Socialisme همراه با مخالفین دانش روانکاوی همگام شده و از این گفته فروید نوعی ماکیاولیسم Machiavelisme استخراج نموده و یا به دلیل اینکه فروید برخی مبانی روانکاوی را بر پایه عقاید نیچه Nietzsche بنا نهاده است، او را نیز همچون او طرفدار حکومت اشراف و هوا خواه قدرت و خوار کننده توده رنجبر به شمار آورده‌اند، در حالیکه فروید خود سخت دشمن هیأت حاکمه زورگو بوده و فردی کاملاً انترناسیونالیست Internationaliste می‌باشد

فروید درباره جنگ و علل جنگ می‌گوید:

نقش تمدن را نباید در ایجاد جنگ‌ها از نظر دور داشت، البته منظور گردانندگان حکومت‌ها می‌باشند که نماینده تمدن محبوب می‌گردند. دولت و نمایندگان تمدن با ایجاد جنگ به اجتماع و فرهنگ خیانت می‌ورزند و هیچ حادثه‌یی چون این جنگ موخس «۱۹۱۸-۱۹۱۴» نتایج این خیانت را قادر نبود بنمایاند، جنگی که بیرحمانه‌ترین و فجیع‌ترین حادثه تاریخی محسوب خواهد شد ..

.. این حادثه نهاد پلید و وحشی انسان را نمودار ساخت. به فجایع و آندوها و کشتارهای هولناک حاصل از این جنگ بیندیشید - آیا موجب بروز این واقعه هولناکیز تنها عده‌یی محدود از رهبران بی‌شرم و جاه طلب بودند؟ آیا چنین عده‌یی انگشت شمار قادر بودند بدون همکاری میلیونها فرد از افراد بشر موجب این حادثه شوم گردند؟!

بعد از اینکه فروید اینگونه سهمی برای افراد و دولت در ایجاد جنگ بیان می‌کند، می‌گوید: اما سرانجام به هر گونه‌یی که باشد دولت‌ها در به وجود

آوردن جنگ سهم بیشتری دارند. در تشکیلات و سازمانهای اجتماعی که حکومت و دولت‌ها به‌موجب قوانینی از هر نوع شرارت و تعدی جلوگیری می‌نمایند نه بر این است که به صورت کلی با ابراز غرایز شرورانه و تهاجم آمیز بشری مخالف باشند، بلکه این نیروهای مهاجم را بنا بر دست‌آویز هایی به‌سوی اجتماعات دیگری سوق می‌دهند. بر این اصل بایستی با هر گونه حکومت مستبد و مستمر مبارزه کرد. مبارزه‌یی که در طی قرون متمادی هنوز به ثمر بخشی نرسیده است، لیکن افق و طلیعهٔ چنان روزی را به آشکار مشاهده می‌کنیم.

از سویی دیگر نظرات ارزندهٔ فروید را که صریحاً مخالف با هر گونه ایدهٔ ناسیونالیسم Nationalisme است دربارهٔ حکومت جهانی در نوشته‌هایش ملاحظه می‌کنیم. اما از نظر کمونیست‌ها یا لنینیست‌ها که می‌گویند در سازمان کمونیستی برای دولت جایی نیست، بایستی همین انتقاد را به خود آنان برگرداند، چون در جوامع کمونیستی که امروز مشاهده می‌کنیم از گفته‌های ایده‌آلی مارکس Karl Marx و لنین Lenin اثری نمی‌بینیم

پس با مطالعهٔ عقاید فلسفی و اجتماعی فروید در کتابهایی همچون :

Die Zukunft Einer Illusion 1927

Das ich un das es 1923

Malaise de la civilisation 1934

مشاهده می‌نماییم که تاجه اندازه ناپین عقاید و افکار او بانیچه که می‌گفت : بهترین شکل حکومت ، حکومت مهتران و اشراف است و تادیر نشده بایستی دموکراسی- این جنون سرشماری و رای‌شماری را ریشه کن کرد تفاوت و اختلاف موجود است .

## ۶- مایل روانی فردی و اجتماعی

با وصف اینکه زمینه جامعه شناسی Sociologie فروید و روانشناسی اجتماعی Psychologie solial یا روانشناسی گروهی Psychologie Collective اوکاملا مبتنی بر روانشناسی فردی psychologie individuel یا روانکاوی و تحلیل روحی psychoanalyse می باشد لیکن باز از لحاظ طرحی کلی نمی توان نظرات و تجربیات فردی را در مورد ساختمانهای بزرگ ( اجتماعی ) Macrostructure و نهادهای جامعه کل و وحدانی Sociét globale تعمیم داد . و ما در این قسمت می کوشیم تا این مسأله را روشن نموده و جواب روشن و آشکاری از لحاظ روانشناسی اجتماعی و مشکل رهبری فراهم آوریم .

البته درهر اجتماعی که عده یی از افراد حکومت می کنند و زمام امور را به دست دارند ممکن است عوامل شخصی و فردی ، و عوامل اجتماعی هر دو دست اندرکار باشند ، البته در هر جامعه یی هر اندازه **دمکراسی** و روش **دمکراتیک** بیشتر حکمروا باشد به همان اندازه عوامل فردی مبدل به عوامل اجتماعی می شوند ؛ و به هر اندازه یی که در یک جامعه اصول خودکامگی و استبداد افزون شود به همان اندازه عوامل فردی دخالت می کند ، و نگاهی در این مورد آنچه اساسی تر به نظر می آید ، مسأله تمیز و جداگزاری میان دو کلمه **اقتدار** و **قدرت** **Autorité** و وجهه **Prestige** می باشد متأسفانه حدود و تعریف و شناخت درست این دو کلمه یا ناشناخته مانده و یا سهواً و از روی بی مایگی توجهی برای روشنی مسایل به آنها نشده است . این مورد بسیار شایان اهمیت است که صور و اشکال گوناگون این کلمات

شناخته و تعریف شود و نمایانده گردد که عناصر فردی و اجتماعی این دو چگونه ساخته شده و اساساً افراد در اجتماع چگونه آنرا تأیید کرده یا بر خود هموار می کنند .

برای طرحی نمایان که البته در تمام موارد سندیت ندارد می توان

**سیادت Ascendant و اقتدار Autorité - در رهبری Leadership**

و وجهه Prestige را برابر هم نهاد.

برخی اوقات اقتدار جنبه بی کلاما مادی دارد که بر پایه زور و فشار

استوار می باشد ، زور و فشاری که تحت شرایط معینی خود به خود بر بسیاری از روابط خصوصی سایه می افکند و اغلب در دورانهای هرج و مرج و آشوب به وجود می آید و در دستگاههای انتظامی در کادر استبداد محض به اوج خود می رسد .

لیکن وجهه کلاما معنایی مجرد و مفهومی کلی تر را ادا می نماید که

نبایستی آنرا با اقتدار اشتباه کرد ؛ چون اقتدار ممکن است خود به خود تحت شرایط اولیه بی مدت زمانی از وجهه بی نیاز باشد در صورتیکه از وجهه آنچه را که نفوذ اخلاقی و تسلط معنوی می نامند درک میشود - و این نوع تسلط نفوذ از قدرت حاد و مادی بی نیاز می باشد .

وجهه را می توان نوعی فریبندگی یا جاذبه روحی تعریف کرد که از

گروه یا کسی ناشی می شود که خود نمودار و دربردارنده نوعی ارزشهای اجتماعی می باشد . از سویی دیگر برای پایداری و استقرار وجهه تعادل و نوعی هم آهنگی دوجانبه میان صاحب وجهه و پذیرنده وجهه ، بایستی برقرار باشد و هر گاه یکی از دو طرف اندکی شانه از زیر بار آن خالی کند ، ارزش و استقرار وجهه از میان میرود - و از همین جاست که متوجه می شویم چرا و



برای چه مصادر رژیم های مقتدر پیوسته می کوشند تا ارزش این رژیمهارا به دیگران ثابت کنند. در اینجا گفته رُوسو Rousseau چه نیک مصداق پیدا می کند که :

نیرومندترین افراد آنقدر قوی نیست که بتواند همیشه سرور باشد مگر آنکه قادر باشد زور را به صورت حق جلوه دهد و اطاعت را به صورت وظیفه در آورد .

می توان گفت زور عامل موقتی وجهه است - یا وجهه روح قدرت می باشد. **ماکیاویل Machiavel** تأکیدی کند که وجهه و محبوبیت و شهرت در میان مردم **popularité** رمز به دست آوردن قدرت و فراهم آوردن اعتبار است. **گوستاو لوبن Gustave le bon** سخت در این مورد پافشاری نموده و رمز حکومت را مردم پسند بودن **Succès** تعریف می نماید : کسی که مورد پسند مردم است ، جهان به کام اوست و تحمیل عقاید و نظریاتش نیز بی فشار عملی می شود، منتها لوبن به این امر قایل است که بایستی در میان دارنده وجهه و کسانی که این وجهه را می پذیرند فاصله بی وجود داشته باشد .

**ژنرال دو گال De gaulle** در کتابش به نام « دم شمشیر» **Le fil de l' epée** تعریف نسبتاً جامع و آشکاری از وجهه و صاحب وجهه به عمل آورده است که جنبه زیرکی و موقع شناسی و فریب کاری و جیه المله را به خوبی می رساند: وجهه پدیده بی است مجرد و کاملاً شخصی و آن عبارت است از استعدادی طبیعی که در نهاد افرادی مضمّن است ؛ اما بایستی این استعداد طبیعی پرورده شود و فن روانی و اجتماعی خاصی را بیاموزد ، چون وجهه بی کیفیتی مرعوز و جنبه بی توهم آمیز نمی تواند

موقیتمی حاصل نماید . این اصلی مسلم است که طبع آدمی در برابر چیزهایی که نیک می‌شناسد کم سرافتادگی پیش می‌گیرد - از آن جهت که روح او طالب و خواهان چیزهای مرموز و غیر عادی است . پس وجه‌المله لازم است نقشه‌ها ، اطوار و حرکات ، افکار و عملیاتش پیوسته چیزی داشته باشد و طوری بنماید که نتوانند درکش نمایند و این امر همواره برانگیزاننده کنجکاو و شگفتی و اعجاب آنان بوده و در حال انتظاری نگاهشان دارد .

#### ۷- رهبر و پیشوا

در نخستین حمله شاید این توهم برای خواننده پدید آید که فروید نیز همچون لوپن و دوگل تمایل و روحیه اجتماعی را که خواستار رهبر و انضباط است نسبت به روح دنباله‌رو و فرومایگی منتسب نماید ، لیکن به شکلی که مشاهده خواهیم نمود فروید اینگونه نمی‌اندیشد و اصولاً اینکه می‌گوید لازمه فشار و زور و تحمل آن برای صیانت تمدن ضروری است جنبه‌یی موقتی و مجازی را افاده می‌نماید چون خود می‌گوید : این ایده و عقیده که بانوعی الزام همراه است خود نتیجه تشکیلات نادرست همین تمدن فعلی است .

به هر حال بایستی دید وجه و سیادت چگونه است و پیشوا به چه دست آویزهایی می‌تواند از آنها سود جست و به شیوه صحیح یا نادرستی حکومت نماید . کلمه وجه در اصل باشمبده بازی **praestigium** به يك مفهوم معنا می‌شود و نوعی قدرت فریبنده است که عقلانی بوده و اغلب غیر واقعی و در پرده نیرنگ جلوه می‌نماید ، در حالیکه سیادت و رهبری همراه با اقتدار عاری از فریبندگی و حيله بازی می‌باشد .

اصولا این نکته صحیح است که روحیه اجتماعی خواهان و خواستار رهبر و انضباط است. این امر را در خانواده به وسیله پدر - و در قبیله و عشیره به وسیله رئیس قبیله یا عشیره و در گروه بزرگ اجتماعی یا ملتی به وسیله شاه و دولت - و در میان انبوه پراکنده مردم به وسیله خدا می توان درک نمود. اما هر گاه از سر خود خواهی و پستی بر آن بود تارای دو گلها و لوبن ها را که این امر را منتسب به نوعی فرومایگی می نمایند باور نمود ، بسیار بی شعوری و کوته فکری لازم دارد. این نیاز به رهبر و انضباط برخاسته از این جهت است که هر عضوی از گروه کم و بیش متوجه این نکته است که او و دیگران جمع بهم پیوسته بی رامی سازند و هر نوع پزاکندگی و جدا افتادگی همچون دشمن و تهدیدی برایشان به شمار می آید ، بنا بر این میل به رهبر داشتن و وجود انضباط بیشتر ناشی از حسن تعاون و میل به زندگانی مشترك است تا علاقه صرف و پست به اطاعت و حاکم و فرمانروا داشتن . در حقیقت هر گاه میل به اطاعت در افراد اجتماعی وجود داشته باشد ، این میل در آن جامعه موجب پیداشدن فرمانروایان فرومایه و مستبدی می گردد ، در حالی که هر گاه انضباط و لزوم رهبر بر مبنای حسن تعاون و زندگی مشترك باشد ، رهبرانی عالی و بزرگ را به وجود می آورد .

درستور فوق گفتیم که مردم پسند بودن Succés در سر نوشت رهبری که دارای وجهه می باشد تأثیری عمیق دارد . اینك بایستی گوشزد گردد که این مردم پسند بودن از نظر رهبر و گروه چگونه بایستی باشد .

نکته بی اصلی در اهمیت وجهه ؛ جنبه تشریفات است . در حقیقت تشریفات و مردم پسند بودن دو عامل اصلی رهبر است که چگونگی سر نوشت گروه بدان بستگی دارد : موارد تشریفات نماینده ارزش منوی رهبر - و جنبه

مردم پسند بودن از موارد و علل مادی رهبری است که عملابستگی به سرنوشت گروه دارد. این هردو، یعنی: مردم پسند بودن و تشریفات، رهبر را اسیر و وابسته جامعه می‌کند. چون رهبر برای کسب وجهه و پسند مردم بودن مجبور است تن به پاره‌یی از تشریفات بدهد تا مورد تأیید جامعه قرار گیرد.

از همین جنبه تشریفات است که فاصله اجتماعی میان رهبر و گروه به وجود می‌آید. گروه، رهبر را تنها فرد ساده‌یی همچون خود نمی‌پندارد بلکه پیشوا نماینده افکار و آرزوها و نمونه برتری برای آنان می‌باشد و این فاصله اجتماعی هم به واسطه رفتار و حرکات ماهرانه‌یی که رهبر در ذهن خود طرح نموده و به مرحله اجرا درمی‌آورد دامنه دارتر می‌شود. گفتیم که رهبر لازم است از حس پیش‌بینی و تشخیص نیازمندی‌های اجتماع برخوردار باشد، چون او گنجور خواسته‌ها و آرزوهای گروه است و بایستی این نیازمندیها و آرزوها را به مرحله انجام درآورد. پس شرط فرمانروایی بر گروه، فرمانبرداری از آن است و این غالباً با آنچه که تصور می‌شود مغایر است.

حال مطلبی باقی است که آن نیز بایستی روشن گردد. بر مبنای توجیحات فوق نتیجه‌گیری از این موضوع سهل است که چگونه برخی از رهبران متوسط و کوچک‌را تنها تشریفات در مقام خود نگاه داشته است، وجهه‌یی را که مقام اجتماعی در بر دارد. و سابقاً امتیازات و عناوین نشان آن بود و اخیراً نیز از روی لباسهای یراق دار و نشانهای افتخار معلوم می‌گردد از همین نوع پدیده است: اینها همه نمودارها و علاماتی هستند که از خلال آنها اعضای گروه ارزش جامعه را پیش‌کسانیکه نماینده این ارزشند

تجلیل می کنند .

اما هنگامی که بحرانی در اجتماع پدید آید، ارزشهایی که به صورت سلسله مراتبی درآمده اند نمی توانند به پشتیبانی مردم و گروه امیدوار باشند، چون در چنین مواقعی مسئولیت‌هایی به گردن بزرگان قوم می افتد و ایجاب ابتکارهایی را می نماید و در این موقع وجهه عاملی کافی نیست ، برای اینکه قدرت ها و نیرو های تازه‌یی به وجود می آید که قدرت و نیرو های کهنه پیشین را محو می نماید و سرانجام وجهه‌یی یافته و جان‌نشین نیرو و وجهه ساقط شده گذشته می شود .

#### ۷- مرحله تثبیت

**Fixation** یا تثبیت در روانکاوی مرحله‌یی است که بر اثر موانعی **Libido** لی بیدو یا شهوت به موانعی برخورد و به عوض کامیاب شدن واپس بخورد . به طور کلی می توان گفت لی بیدو به هنگام سیر و گشت خود در دو مرحله خود دوستی **Auto érotisme** و دگر دوستی **Hétéro érotisme** ، یعنی در دوران کودکی و بلوغ بر اثر موانعی ممکن است در مرحله‌یی تثبیت گردد و قادر نشود به راه خود ادامه داده و مراحل متعارفی را به پیماید .

عواملی که موجب تثبیت می گردند بر دو نوع است: عوامل داخلی و عوامل خارجی. اکثر انواع بیماریهای روانی و بیماریهای جنسی ریشه و اصلشان در همین دو دوره خود دوستی و دگر دوستی قرار دارد که نیرو های جنسی یا لی بیدو در مرحله‌یی متوقف و تثبیت شده است . علت این ثابت ماندن بدین نحو توجیه می شود:

هر گاه میل و غریزه‌یی ارضانشد یا بایستی واپس زده **Refoulement**

گردد، یا تصعید و برتر Sublimation شود، و در صورت عدم امکان این دو مرحله «میل» متوقف خواهد ماند.

پس تثبیت مرحله‌ی است که «لی بیدو» در سیر و گشت خود، بنیاً به علیی داخلی و یا خارجی از تحول و تکامل باز ماند. فردی که «عشق به هم جنس» Homosexual دارد - لی بیدو در افراد هنگامی که در مرحله «ود گردوستی» متوجه هم جنس او گشته بازمانده - یا ابتلای به استمناء مولود آن گاهی است که، لی بیدو به هنگام سیر و گشت در نشیمن یا آلت تناسلی تثبیت گشته است امیال و غرایزی که در مراحل کودکی که هنوز لی بیدو یا شهوت در مرکز اصلی خود مستقر نشده باشند دچار نا کامیابی شوند، در مراحل بعدی زندگی به اشکال گوناگون ظهور و جلوه می نماید.

#### ۸- برتر نمودن

تصعید یا برتر نمودن Sublimation: غرایز و امیال آدمی همواره در شرایطی مختلف دچار تحولاتی می شوند مسأله امیال و غرایز بدو از دو حال خارج نیست: یا ارضا می شود و یا از ارضای آنها ممانعت و جلوگیری به عمل می آید - در صورت ارضا شدن آشکار می شود که هوس یا میل پدیده‌ی معمولی بوده که با شرایط و رسوم و سنن اجتماعی تضادی نداشته و کامیاب گشته؛ و در صورت دوم معلوم می شود که جزو هوس ها و تمایلاتی بوده است که مخالف با روش و رسوم اجتماعی بوده و به همین جهت نیز خود آگاه آن‌ها را واپس زده است.

تمایلات واپس زده شده طبق اصول پسیکانالیز به هیچ روی به فراموشی نمی گرایند و یا بدون فعالیت در عمق نا آگاه باقی نمی مانند، بلکه شامل دگرگونی یا تبدیل Deguise ment می شوند، بدین معنا که

برای راه یافتن به خود آگاه و فریفتن او به اشکالی دیگر و صوری دگرگون دگر باره باز می‌گردند، یکی از این اشکال نیز تصعید می‌باشد.

مکانیم تصعید حاصل تمایلات واپس‌زده است که تعالی یافته و باتغییر شکل و هدف به صورتهای:

هنر و ادبیات - عقاید لاهوتی و مذهبی، و بالاخره دیگر تجلیات ارزنده بروز می‌کنند

۹ - Refoulement در صفحات گذشته توضیح شد و برای اطلاعات

بیشتر به :

هاشم رضی : اصول روانکاوی

« « : روانکاوی

رجوع نمایند .

### ۱۰- پدائالیز یاپسیکانالیز پرورش

تأثیر محیط و پرورش الیه کودک و نقش آن در تکوین شخصیت بالغ افراد، امروزه از مهم‌ترین مسایل مورد بحث روانشناسی و روانکاوی می‌باشد . فروید در این قسمت صریحاً تأکید می‌کند که:

روش صحیح و عمیقی که درباره مسایل تعلیمی و تربیتی ، که در حیطه پسیکانالیز مورد استفاده و عمل قرار گیرد ضروری به نظر می‌رسد ؛ ضروری از آن جهت که اساس و مبنای آینده اجتماعی را تشکیل می‌دهد و از نظر ما این مهم ترین شبهه از قسمت‌های مورد کاوش روانکاوی می‌باشد که هدفش تأمین هر چه نیکوتر تربیت و تهذیب نسل آینده است.

هرچند که فروید اظهار تأسف می‌کند که با مبارزات وسیع و کاوشهای

همه‌چانه‌اش در امور پسیکانالیتیک آن چنان که بایستی به مسایل تعلیمی و پرورشی نه پرداخته است، لیکن این کوتاهی به وسیله دختر دانشمندش **آنا فروید Anna frend** جبران گشت. آنا - ساخت کوشی و مطالعه عمیقی درباره پسیکانالیز تربیتی و پرورشی آثاری ارزنده به‌وجود آورد و به‌نبال او کسانی چون **Siegfried - Bernheld** و پسیکانالیست مشهور فرانسوی **ماری بوناپارت Marie bonapart** و **ملانی کلاین Melanie klein** و **هونی کیرل Money kyrle** و کسانی دیگر در کشورهای مختلف در بسط و ترویج این روش کوشیده و بالنتیجه موجب پیدایش مکتبی خاص به نام **پدائالیز pedanalyse** گشتند:

**Laforyue - allendy: La psychanalyse et les nevroses**

فروید خود در شیوه خاص روانشناسی، برای پی‌بردن به علل و جهات بیماری - احوال بیمار را قدم به قدم جهت سبب شناسی **Etiologie** تعقیب کرده تا به دوران کودکی می‌رسید و به همین جهت است که می‌گوید: ما در اثر کاوش‌ها و آزمایش‌های بسیاری که اجباراً هر بار به دوران کودکی منتهی میشد به شناسایی عمیقی نسبت به خصوصیات حیات طفولیت دست یافتیم که جز از طریق روانکاوی این شناسایی‌ها به دست نمی‌آمد:

**Sigmund Frennd : Uder Psychoanalyse**

اکنون بایستی مشاهده نمود که نظریه اصلاحی فروید در این باره چگونه است و اصولاً این عقیده چگونه است که دوران اولیه کودکی سازنده شخصیت افراد بالغ می‌شود.

در دنیای کودکی قوانین و رسوم می‌که افراد بالغ را مانع از ارضای



غرایز و امیال و هوسهایشان می‌شود وجود ندارد، هنوز در ضمیر آنان «من» و «من برتر» به وجود نیامده است تا تمیزی میان ممنوعیت‌های اجتماعی قایل شود؛ ارتکاب تمامی اعمال و حرکات از خوب و بد برای او یکسان است و به يك نحو از آنها بهره‌گیری می‌نماید. اما آیا به راستی کودک کاملاً آزاد است؟ فروید و همراهان او صریحاً جواب منفی می‌دهند و می‌گویند همان‌گونه که ضمیر خود آگاه و «من برتر»ی در افراد بالغ وجود دارد در کودکان و اطفال نیز: پدر، مادر و مربی یادایه همان نقشی را ایفا می‌کنند که در بزرگسالان وجدان انجام می‌دهد.

حال همان‌سان که فردی بالغ تحت اعمال نفوذ و قدرت «من برتر» خود قرار دارد، کودک هم بدان‌گونه تحت سیطره والدین که به منزله من برتر اویند می‌باشد. قدرت و حکمیت پدر و مادر بر فرزند به وسیله مهر و محبت یا خشونت تکوین می‌یابد. با علم به این موضوع که کودک همیشه و مطلقاً خواهان مهر و مودت است، پی‌خواهیم برد تاجه اندازه خشونت و قهر موجب درگونی و انحراف از مسیر عادی برای اومی گردد، ترس و هراس در دوران کودکی هیچگاه از روان و ضمیر آدمی زدوده نمی‌گردد. کودکی که در دوران اولیه با قهر و خشونت بار آید، کودکی که به جای مهربانی و نوازش با تنبیهات گوناگون خو گیرد: در دوران بلوغ و رسیدگی، ترسو، وسواسی، ضد اجتماعی، بدبین، جانی و دچار عقده حقارت می‌گردد

تعمق و روشن بینی در این مسأله برای پدران و مادران، مربیان و آموزگاران ضروری و واجب است. همان‌طور که مشاهده نمودیم تربیت اطفال پیوند مستقیمی با «من برتر» آنان که جز پدر و مادر و مربی یا دایه آنان کسی نیست دارد. کودک پس از گذراندن دوران کودکی، یعنی آن

گاهی که من برتر حقیقی به مقتضای سن در او جای پدر و مادر یا مربی را می‌گیرد، باز همان الگوی رفتار پدر و مادر و مربی در او می‌باشد؛ چون اعمال و رفتار اولیه آنان در کودک نقش و حک شده و وجدان یا من برتر بعدی او نیز کاملاً تحت تأثیر همان روش نخستین قرار دارد. پدران و مادران و مربیان خود نیز اسیر من برترهایی هستند که به نوبت موجب تکوین من برتر در آنها گشته است، یعنی مربیان برای تربیت کودکان همان راهی را پیش می‌گیرند که مربیان قبلی برای خودشان انجام داده‌اند. رفتار و نحوه تربیت آنان به همان نسبت حاوی قهر و خشونت می‌باشد که رفتار معلمین آنها نسبت به خودشان بوده است. مربیان یا پدران و مادران اکثر آهنگام تعلیم و تربیت تحت تأثیر نحوه تربیتی خودشان قرار می‌گیرند، مشکلات و محدودیت های کودک خود را به یاد آورده و از اینکه خود را دارای همان قدرت مربیان گذشته خود می‌بینند خشنود گشته می‌کشند تا همان رفتار را نسبت به کودکان تحت فرمان خود روا داشته و بدین سان خود را راضی و خشنود سازند.

با مطالب فوق و کاوشهای ارزنده پسیکانالیتیکی که در این مورد انجام شده به اهمیت دوران کودکی واقف می‌شویم، پسیکانالیز پرورشی Pedanalyse می‌آموزد تا چگونه کودک را تربیت نموده و در مراحل سخت و پرهیجان کودکی پرورش داد تا در بلوغ فردی شایسته و سازنده تمدنی نوین گردد. فرویدمی گوید:

فیل و انفعالات و چگونگی تکوین مراحل کودکی است که شخصیت بالغ فرد را تشکیل می‌دهد. کودکی مرحله‌ی است بحرانی و سخت شکفت که کودک به تنهایی قادر به گذشتن بدون خطر از آن نمی‌باشد. کودک

در این دوران قادر نیست با دنیای خارجی سازش کند و آنرا آن سان که هست بپذیرد - از این رهگذر است که به اهمیت و لزوم تعلیم و تربیت پی می بریم .

فروید و سایر روانکاوان به ویژه بدانالیست ها تأکید می ورزند که هر پدر و مادر، خصوصاً مربی بی لازم است تا از روش روانکاوی با اطلاع بوده و واجد صفاتی باشند، تعلیم و تربیت آنان لازم است موافق وهم آهنگ با تربیت پسیکانالیتیک بوده و بهترین روش آنست که: در بیان خود تحت درمانهای روانکاوانه قرار گیرند .

البته اینکه فروید می گوید : شیوه اولیه تربیت در شخصیت بالغ افراد تأثیر قطعی دارد کاملاً صحیح می باشد و او سایر همکارانش نیز کوشیده اند تا شیوه پرورش صحیح را تعلیم دهند تا با وجود آمدن نسلی سالم تمدنی طلایی نیز پدید آید .

### ۱۱- غریزه اجتماعی

بایستی تذکر داد که فروید نیز همچون شوپنهاور Schopenhauer معتقد به فقدان غریزه اجتماعی در بشر است، فروید در مورد مسایل جنسی و رابطه آنها با اجتماع عقیده دارد که:

اصولاً نحوه مستقیم ترضیه تمایلات جنسی به سود سازمانهای اجتماعی نمی تواند باشد ، با مطالعه در چگونگی تکامل خانواده به موردی بر می خوریم که آنرا زناشویی گروهی Group marriage نامیده اند . از آن مرحله بدوی به سوی آینده هر چه اهمیت عشق شهوی برای فرد بیشتر می شد به همان نسبت فرد می کوشید خود را از گروه بیرون کشیده و به طرز شایسته تری عشق ورزی نماید . بدین گونه آهسته آهسته محدودیت هایی به وجود آمد

که عشق ورزی را به دونفر منحصر نمود و این هم جز هدف اصلی نیست که متضمن تحول و تبدیل از **زناشویی گروهی** به **زناشویی فردی** می باشد دونفر که از لحاظ ترضیه تمایل جنسی باهم آمیزش می نمایند نمایش زنده‌یی از فقدان يك غریرة اجتماعی در بشر می باشد. این دونفر هنگام آمیزش می کوشند تا هر چه بیشتر از دیگران کناره گرفته و در تنه‌هایی فرو روند. به نسبت علاقه بیشتری ما بین دو فرد این تنه‌هایی طلبی بیشتر نمایان می گردد این **عکس العمل فردی** مقابل نمونه و پدیده **اشتراکی** دسته جمعی مرحله اول جزئی غریرة اجتماعی نیست.

**توجیه شوینهاور** و تفسیر بدبینانه‌یی که از این مسأله به عمل می آورد

بسی شایان توجه می باشد :

در صحنه پرهیاهو و آکنده از بدبختی های بشری - هنگام بازیابی ملاحظه می کنیم که همگی با تلاش و تکاپوی شگرفی سرگرم رفع نیازمندی‌ها و احتیاجات خود می باشند. تمام نیروی خود را وامی دارند تا لحظه‌یی دیگر به این زندگی لبریز از غم و مسکنت ادامه دهند؛ لیکن در این هنگامه بدبختی و شور دل آزرده‌گی - دو دل داده را می بینیم که با ترس و دلهره انزوا گزیده و در نهان به هم می آویزند. این کناره جویی و دلهره برای چیست؟! برای این است که این دو دل داده راه خیانت می پویند و می خواهند این زندگی پرغم و فلاکت را به دیگری منتقل سازند، چون در غیر این صورت رشته زندگی خواهد گسست؛ این است سر تنه‌هایی طلبی و دلهره‌یی که در آمیزش جنسی مستتر است.

Schopenhauer : Le monde comme volonté et  
représentation

۱۲. منظور فروید از این قطعهٔ پهناور میان آسیا و اروپا اتحاد جماهیر  
سوسیالیستی شوروی می‌باشد

۱۳. چون در زمان نگارش این کتاب روسیه هنوز در آستانهٔ فعل و  
انفعالات انقلاب قرار داشت و هنوز عملاً نتیجه‌یی از طرح‌های گوناگون  
در آن کشور به محک تجربه و ظهور نرسیده بود اینک فروید بدین گونه از آن یاد  
می‌کند.

## بخش دوم

ارزش عوامل روانی در

تمدن و اجتماع

### ۱- ارزش عوامل روانی

ارزش نسبی عوامل مادی و روانی، پیوستگی تمدن و غرایز، طرح انگیزه های سازنده، گزینه های ضد تمدن، دو نوع محرومیت، محرومیت های همگانی، محرومیت های ویژه، به نوع گزینه ضد تمدن

در نخستین بخش کتاب نظر ما بر آن بود تا از عوامل مادی تمدن صحبت داریم، و قصد داشتیم که با توسل و توجه به عوامل اقتصادی، حقیقت و منشأ تمدن را در تشکیلات و سازمان های مادی جستجو نماییم و سر انجام از مواردی که انگیزه آنها مورد مادی می باشد همراه با سازمانهایی که توزیع و پراکندن این گونه امور را عهده دار است گفتگو کنیم؛ لیکن از آنجایی که اموری می مدخل تر و سازنده تر در تکوین و تحول و تغییر و تکامل تمدن دست در کار است، بی آنکه چنین قصدی نیز داشته باشیم به امور و عوامل روانی پرداختیم و در حقیقت دامن و رشته سخن بدان سو گرایش گرفت.

به هر حال در زمینه سخن و بحث هنگامی که متوجه شدیم که بنیان و بنای هر تمدن و فرهنگ و وابستگی مستقیمی به زور و قدرت و کار اجباری افراد و محدودیت‌های بسیاری برای توده دارد - و در حقیقت زیر بنای تمدن را محدودیت غرایز و ارضا ناشدن امیال و خواهش‌های نفسانی استوار می‌سازد ، از این موضوع ، یعنی اولویت و دخالت يك جانبه عوامل مادی، منصرف شدیم .

به روشنی و آشکارایی می‌دانیم که استقرار تمدن پیوستگی مستقیمی با محدودیت و ترضیه ناشدن غرایز دارد و همین ارضا ناشدن غرایز و محدودیت‌های اجباری است که افراد را بر علیه تمدن برمی‌انگیزد و مخالفت اکثر مردم مستقیماً همچون نیروی همبسته‌یی مداماً و پیوسته تهدیدی برایش محسوب می‌گردد . با توجه به این پدیده‌ها ، انگیزه‌ها و عوامل به این امر پی خواهیم برد که عوامل مادی ، همچون ثروت و توزیع و منابع آنها و بالاخره امور اقتصادی نمی‌توانند نه به عنوان عامل اصلی تمدن و تحولات و دگرگونی‌های تمدن تلقی گردند و نه حتماً موردی برجسته و نقشی بزرگ و در خور توجهی را در این مسأله داشته باشند . البته این مسأله‌یی بسیار روشن و قابل بررسی است ، چون آن روح عصیان و طغیان و شورشی که در افراد در نتیجه محدودیت و نا ارضایی غرایز و امیال اوج می‌گیرد ، عوامل ذکر شده را همواره در معرض خطر و تهدید خود دارد - بدین معنا که افراد تشکیل دهنده گروه اجتماعی بر اثر خشم

واجب‌اری که بدانان تحمیل می‌شود آن موارد مادی را که به خواهیم و جوه مشخص‌کننده تمدن تلقی نماییم پیوسته به اضمحلال و انهدام تهدید می‌کنند.

به همین جهت است که گفتیم موارد و عوامل اقتصادی نقش سازندگی تمدن را به عهده ندارند، چون از عواملی که به عنوان سازندگی از آنها یاد می‌شود، خود تحت شرایط بسیار آسان‌یابی مبدل به عوامل مخرب و نابودکننده می‌شوند. پس لازم می‌آید جستجو نماییم در اطراف و جوانب این عوامل مادی و اقتصادی وسایلی برانگیزیم که واقعاً در حقیقت بتوانند وسیله دفاعی در برابر نیروهای مهاجم به تمدن باشند، همچون طرح قوانینی که جنبه تحریم‌گرایی و زوربودن را تعدیل کند و سرانجام انگیزه‌ها و وسایلی که هر کدام از آنها به نحوی از انحاء هدفی از سازش دادن بشر و تمدن و در ضمن نطفه‌ی از شناخت فداکاری مردم و جبران آن را در خود داشته باشند. به حقیقت می‌توان گفت این‌انگیختن عوامل و وسایل برای سازش میان تمدن و بشر از نکات اصلی است که در اثر غفلت و بی‌توجهی چه بسا مشکل‌هایی غیرقابل جبران را موجب شود. با طرح و به وجود آوردن چنین وسایل و مواردی است که گنجینه‌معنوی و نگهدارنده تمدن تکوین می‌یابد.



### ۴- امیال غریزی ضد تمدن

بازگویی از شکل ناکامیابی غریزه ، سه وجه حرمان و ممنوعیت و محرومیت، دو نوع محرومیت همگانی و اختصاصی ، سه نوع غریزه ضد تمدن ، آدمکشی ، زنا ، بامحارم ، خونخوارگی ، زمان و محدودیت غرایز

برای دوری جویی از هر نوع ابهام و روشنی موضوع و بالاخره احترام از شباهت ها و همانندی های لفظی ، قبل از اینکه هر نوع بحث و گفتگویی را در این باره ابتدا نماییم ، بایستی گوشزد کنیم که : نا ارضایی يك میل غریزی در مکتب و دستگاه روانی ما - حرمان ، و آن دست آویز و عاملی که به واسطه و میانجی بودن آن این حرمان با اجبار و فشار به افراد تحمیل و قبولانده می شود ، یعنی عوامل و اسبابی که به وسیله آن غرایز محدود و کنترل می شوند - ممنوعیت و چگونگی و حالتی که از این مرحله ، یعنی ممنوعیت پدید می آید محرومیت خوانده می شود .

پس از آشکارسازی این موضوع بایستی ماهیت و چگونگی محرومیت روشن شود. به طور اصولی دو نوع یاد و شکل محرومیت می توان تشخیص داد : نوع اول محرومیت ها از آن دسته ای است که جنبه عمومی داشته و سایه گسترده و موثر بر تمام افراد می باشد، و نوع دوم را می توان محرومیت هایی شناخت که جنبه عمومی نداشته و تنها گروهی از افراد يك اجتماع یا يك ملت و يك طبقه و سرانجام دستجات معینی در معرض آن قرار می گیرند .

نوع اول ، یعنی محرومیت های عمومی آن گونه محرومیت هایی هستند که ریشه هایی بس دور در زمانه زمان داشته و بسیار عمیق و باستانیند

محرومیت هایی که از هزارها سال پیش به وجود آمده ، تکوین یافته و به قالب سنت های اصیل ریخته شده و موجب آن گشته اند تا زندگانی از حالت حیوانی به روش و شیوه انسانی متحول گشته و موجب پیدایش تمدن گردد ، لیکن با تمام این احوال و اوصاف ملاحظه نمودیم که فرهنگ و تمدن پس از گذشت این سالیان دراز هنوز نتوانسته اند این غرایز را از بین ببرند . و کماکان این غرایز موجبات تزلزل و دشمنی نسبت به تمدن را فراهم می آورند<sup>۱</sup>

امیال غریزی که این زمان نیروی تجلی و خودنمایی آن را در پرده و به شکل های گوناگون مشاهده می نماییم ، در اثر دین و مذهب است که سر کوفته و واپس زده شده اند ، البته قوانین شرعی تنها علل سر کوفته شدن امیال و غرایز نمی باشند ، بلکه قوانین عرفی نیز در این امر دست دارند ، اما باید توجه داشت که اولین نمودارهای تحریم و سرکوبی ، نمودارهای دینی و دستورهای مذهبی بوده اند و اصولاً قوانین عرفی خود مایه اولیشان همان دستورهای مذهبی می باشد<sup>۲</sup> .

به هر حال امیال و غرایزی که به وسیله مذهب واپس زده شده اند و از جلو گیری و ارضای آنها به انجای مختلف کارپردازی شده است در دو گروه به شکل طبیعی باز یافته می شود . اول کودکان که هنوز اجتماع «من برتر»<sup>۳</sup> به آنها تحمیل نموده و دارای دستگاه کنترل روانی که امیال و غرایزشان را محدود نماید نمی باشند ، دیگر دسته بی نمایان از مردم که همان «بیماران روحی»<sup>۴</sup> می باشند و به علت اینکه در برابر

محرومیت‌ها تمکین نکرده و خود را به ارضای امیال غریزی تسلیم کرده‌اند و در برابر آنها عکس العمل و واکنشی نشان نداده‌اند، غیر اجتماعی تلقی گشته و جزو افراد غیر متعارف<sup>۲</sup> شناخته شده‌اند.

حال پس از گفتگویی دربارهٔ چگونگی و کیفیت این امیال لازم است متوجه شویم که اصولاً این امیال غریزی که این همه قدرت و نیرو داشته‌اند که تا زمان گسترش تمدن و پس از هزاران سال دوام آورند کدام‌ها بوده و از چه دسته‌یی محسوب می‌گردند؛ آیا واقعاً و براستی از آن دسته غرایز ممنوع و حادی محسوب می‌شوند که در حقیقت سر کینه‌توزی و دشمنی با تمدن را دارند، یا از آن گونه امیال غریزی‌هی-باشند که بی‌آنکه برای تمدن آسیبی داشته باشند مورد ممنوعیت قرار گرفته و باالنتیجه موجبات دشمنی افراد را با تمدن به وجود آورده‌اند متأسفانه پاسخ این پرسش آن گونه که می‌خواهیم نیست، چون این غرایز از آن دسته‌یی هستند که آشکارا می‌توان آنها را در قسمت غرایز مخرب و حاد قرار داد و عبارتند از: **زنا** یا **محارم**<sup>۳</sup> **آدم‌کشی** و **خونخواری**<sup>۴</sup>. البته این مسأله‌یی می‌باشد که مورد تصدیق همگان قرار دارد؛ یعنی اینکه این غرایز از لحاظ اجتماعی به کلی مردود و ناشایست بوده و بایستی به تمام وسایل اذاریضا و تظاهر آنها ممانعت و جلوگیری به عمل آید. لیکن شاید برای خوانندگان شگفت و تعجب‌آور باشد که ما این امیال غریزی را که از دیدگاه صیانت تمدن و اخلاق اجتماعی به کلی غیر قابل قبول است، با سایر غرایزی که آیا ارضا و کامیاب‌شد

نشان مجاز است یا نه - و به موجودیت تمدن لطمه‌یی می‌تواند زد یا نه در يك ردیف مورد مطالعه و کاوش قرار داده و جستجو می‌نماییم تا راهی درست و صحیح را بر گزینیم - البته این نحوه کار و عقیده موجب پیدا آمدن گروه‌های مخالف و موافقی نیز شده است که در این زمینه به بحث‌ها و گفتگوها و استدلال‌های شدیدی پرداخته‌اند. لیکن ما از لحاظ وظیفه و روش راه‌یابی درمان‌گرانه‌یی که داریم، از دیدگاه روانی خود را آزادمی‌دانیم تا بی‌تمکین به هیچ يك از نظرات این دو دسته و خارج از تأثیر آنها راه راستین را بیابیم.

موقعیتی که تمدن و افراد در برابر این‌غرایز دارند، یعنی دید و سنجشی که در مقابل‌غریزه آدم‌کشی که خود ناشی از تمایلات نژادپرستی است و غریزه خونخو راگی و زنای بامحارم ابراز می‌دارند خارج از آن چیرگی است که ما حقیقت و نفس واقع می‌نامیم، چون با ملاحظاتی تخیلی که بدو هیچ نموداری را آشکار نمی‌نماید، غریزه آدم‌کشی به اشکال بسیاری جایز است و حتا مواقعی نیز تجویز می‌گردد - و مسأله زنای بامحارم راهم که در بسیاری از جوامع و میان ملت‌های زیادی به‌وضوح مشاهده می‌کنیم، در این میان تنها غریزه آدمخواری<sup>۲</sup> است که مورد طرد و ناقبول بودن عموم واقع است و گروه بسیاری نیز این گونه می‌پندارند که این میل و غریزه دیگر وجود خارجی نداشته و در چرخه‌های تمدن به کلی مضمحل و منهدم گشته است.

به هر حال آن‌طوریکه مشاهده می‌کنیم در بستر زمان و با تکامل

تمدن و مدنیت آهسته آهسته غرایز محدود و ممنوع شده‌اند ، و به هر نسبتی که محدودیت بیشتری برای این غرایز مرعی شده و به وجود آمده است تمدن ظاهراً جهشی به سوی تکامل انجام داده؛ پس محدودیت‌ها در جریان زمان به تدریج حاصل آمده‌اند و چه بسا ممنوعیت‌هایی که امروز وجود دارد و از لحاظ وجدان اخلاقی آنها را مردود و ناشایست می‌شمارند ، در گوشه‌یی نزدیک داخل کادر ممنوعیت‌ها به‌شمار نمی‌رفته و بلکه اعمال و افعال یا امیال و غرایزی نیک و مستحسن نیز محسوب می‌شده‌اند و به همین نسبت بر اصل تکامل مدنیت و جهش ارتقایی چه بسا لذات و غرایزی که در شرایط رایج و متداول زمان ما آزاد و خارج از حیطه ممنوعیت قرار دارند ، فردا و در زمان آینده جزو موارد ممنوع و امیال ناشایست که به‌زیان تمدن و فرهنگ است در بیابند ، همچون که آدم‌خواری که امری کاملاً رایج و زمانی نیز کاملاً ضروری می‌بود انسان ممنوع و ناشایست می‌باشد که حتماً برای تصور واقعیت آن اندیشه‌های امروزی نیز آمادگی قبولی نشان نمی‌دهند .

### ۳ - ارزش «من برتر»

تکامل نسبی روح بشری ، دلیلی برای تکامل روح ، من برتر عامل تکامل  
 تعریف علمی من برتر ، اهمیت تربیت وجدانی ، عامل پرارزش  
 استوار بودن تمدن ، فشار و محدودیت خارجی و  
 داخلی ، حیل‌گری افراد برای ارضای  
 غرایز ، جنبه منفی تمدن  
 در ممنوعیت

همان گونه که در قسمت گذشته به ارزش عوامل روانی در

چگونگی تمدن و مناسبات و پیوندهای آن با افراد و واکنش‌ها و عکس‌العمل‌های آن‌رو در یکدیگر پی بردیم، و در مقام مقایسه مشاهده نمودیم که عوامل مادی و اقتصادی خود پدید شده و موجودیت یافته از اصل عوامل معنوی می‌باشند، در این قسمت، نیز می‌نمایانیم که حتا در این محدودیت‌های باستانی برای غرایز و ممنوع گشتن و جلوگیری نمودن از آنها يك عامل روانی استواری مشاهده می‌شود که پس از تکوین نخستین و اولیه خود، ارزش و اهمیتش همچنان تا این زمان گسترش پیدا نموده و ادامه یافته است.

البته با گفته‌هایی که شد و مواردی که به شکل اثبات ذکر گشت در باره اینکه غرایز دیروزی در بشر امروزی همچنان باقی است و حتا به شکل همان ادوار گذشته نیز با دیگر گونی‌هایی ارضا می‌شود نیابستی این توهم پیدا آید که که ادعا نماییم روح بشر از اعصار و ادوار اولیه تا به امروز هیچ گونه جهشی به سوی تکامل و ارتقا ننموده و مراحل از تکامل را نپیموده است. اصولا این مسأله نیز درست نیست که در مقام مقایسه و همانندی میان پیشرفت‌های علمی و تکاملات فنی با مسأله روح بر آن شویم که برخلاف جهش‌ها و پیش‌روی‌های سریع و تند علوم هیچ گونه پیشرفت و جهشی درباره کمال انسانیت و طبع و روح بشری حاصل نیامده است. اینک برای اینکه رفع چنین توهمات می‌شود و نسبت تکامل روحی نیز حاصل آمده و بالاخره نشان دهیم که فاصله بسیاری میان چگونگی و ماهیت

دیروز روح بشری با امروز آن وجود دارد. تنها به ذکر یک مورد اکتفا می‌کنیم.

ماهیت تکامل انسانی وابستگی به پیدایش یک عامل یانیری روانی مخصوصی دارد که در فرهنگ روانکاوی «من برتر»<sup>۸</sup> خوانده می‌شود. برای فهم و تکوین و موجودیت یافتن این عامل و نیروی مشخص لازم است چنین گفته شود که: تکامل ایجاب می‌کند و لازم می‌آورد که برای به وجود آوردن نیروی توانمندی که در آدمی جای زور و فشار را اشغال نماید، زور و فشار خارجی اندک اندک به شکل نیرویی که واجد همان قدرت و توان باشد داخلی گردد. در معنا و مفهومی ساده‌تر اینکه عوامل خارجی که در کودک ایجاد ممنوعیت‌ها و محرومیت‌هایی مینمایند همچون: پدر، مادر، مربی، آموزگار، دایه و برخی دیگر از عوامل که به شکل نیروهای جلوگیر و مانع در اطراف پراکنده می‌باشند کم‌کم با مرور زمان در داخل آدمی به شکل نیرویی داخلی متمرکز شوند. به هر نسبتی که از نیروی خارجی کاسته شود به فشار و سخت‌گیری داخلی که وجدان یا «من برتر» نامیده می‌شود، افزوده می‌گردد. در واقع «من برتر» هر فردی نیرو و فشار خارجی در دوران کودکی است که از طرف بزرگتران نسبت به او اعمال می‌شده و در سیر تمیز و بلوغ اجتماعی این فشار خارجی در آدمی داخلی گشته و در قالب وجدان، فرد را از منهیات و ممنوعیت‌ها بر حذر میدارد؛ یعنی او را از ارضای غرایز مخالف گروه و اجتماع باز می‌دارد.

سیر و چگونگی این موضوع و مسأله زا به خوبی و روشنی می توانیم در فرزندان خود مشاهده نمایم و درحقیقت این فرزندان ما هستند که می توانند شاهدی عینی بر ایمان فراهم آورند، چون آنها در سیر زندگی اولیه خود در معرض همین تغییرات و تحولات واقع می باشند و مراحل را می گذرانند تا کم کم نیرو و فشار خارجی را به شکل نیرویی وجدانی به نام «من برتر» در خود متمرکز سازند. بایستی به این مورد آگاهی داشت که تنها این فرزندان در موقع و هنگامی خواهند توانست به افرادی شایسته و لایق برای اجتماع از لحاظ اخلاق و رفتار و سلوک اجتماعی بار آیند که این مرحله را به خوبی بگذرانند. تکامل و سیانت تمدن و ابستگی به تکوین صحیح این مرحله دارد و در واقع نسبتی میان تمدن و این دوران وجود دارد که نمی توان از ارزش و اهمیت آن چشم پوشی نمود.

چگونگی تربیت و تقویت «من برتر» و جریان طبیعی و درست آن و نیرومند کردن و پرمایه ساختن آن از وظایفی است که تأثیر مستقیم و غیر قابل انکار آنرا در هر مدنیت و تمدنی می توان تجربه نمود. هر چه مبنای «من برتر» در افراد اجتماعی مستحکم تر باشد، اصول آزادی و دموکراسی و تمدن در آن ملت و اجتماع استوارتر خواهد بود. تربیت و روش صحیح سیر این نیرو است که می تواند تمدن ارزنده و شایسته‌یی را پی ریزی نماید که مورد تأیید و قبول افراد واقع گردد. این مورد واقع می تواند به عنوان بازمانده و میراثی تلقی گردد که هر نسل



تربیت‌گری به آیندگان تقدیم می‌دارد.

افرادی که دارای هنر برتر و احساس وجدانی قوی و نیرومندی باشند، و این نیروی روانی در آنها به شکل شایسته و درستی نشو و نما یافته و تربیت شده باشد، نه بر آنکه به تمدن ازدیدگاه قهر و عناد و ستیز و لجاج نمی‌نگرند، بلکه به عنوان عاملی اصلی از آن همچون دوستانی حمایت نیز خواهند نمود. استقرار و استواری و سیطره هر تمدن و فرهنگی که میان جماعتی رایج و معمول است، نسبت به این دارد که در آن جامعه یا گروه چه اندازه از افراد اینگونه نمی‌باشند در اقلیت قرار دارند یا اکثریت. هرگاه این دسته افراد اکثریت ملت و جامعه‌ی را شامل شوند می‌توان به درجه استقامت و استواری و شایستگی آن تمدن و آینده آن گروه اطمینان بیشتری حاصل نمود، چون این تمدن بهتر و آسان‌تر می‌تواند از اعمال آشکار و صریح زور و محدود کردن غرایز و فشار به افراد که محکم‌ترین موجب بد بینی و دشمنی افراد نسبت به آن است صرف‌نظر و چشم‌پوشی نماید.

اما همواره کار به دلخواه و موافق با ایده‌ل و آرمانهای ما پیش نمی‌رود، و ننگی لازم است دشواری‌ها و جلوگیرهایی هم که در هر مشکلی وجود دارد مطرح نمود و تنها به موارد مورد عمل اندیشه ننموده بلکه جهات منفی موضوع هم در نظر گرفته شود. یکی از جهات این موضوع این است که بایستی حد و اندازه آزادی افراد در برابر محدودیت‌ها و ممنوعیت‌های غریزی اندازه گرفته شده و معین شود، چون نوع

غرایز و امیال غریزی تنها به شکل هایی که تذکر دادیم منحصر نمی باشد و حساسیت افراد و خودداری یا محدودیت آنها نیز در برابر انواع و اشکال غریزه ها یکسان نیست. البته هر گاه تنها غرایزی که به روی آنها صحبت شدمورد نظر باشد - بایستی به گویم که مشکل حل شده و من برتر و وجدان سلطه و حکومت خود را افراشته اند. اما لازم است گروهی مشخص را معذور و خارج از این قسمت قرار دهیم و آنها هم مبتلایان به بیماریهای روحی می باشند.

حال لازم است همانگونه که گفته شد مسأله را از جهاتی دیگر نیز مورد بررسی و نقد قرار دهیم. هر گاه جدا از غرایزی که در باره آنها بحث و گفتگو شد، سایر غرایز ورشته های گوناگون آن را هم در همین قسمت وارد نماییم، بایستی ملاحظه نماییم که آیا باز وضع موافق با موقعیت نخستین است و همان نتیجه از آن حاصل می شود یا خیر ولی باشگرفی و کمال تعجب و نگرانی به این موضوع دست خواهیم یافت که در کادر وسیع غرایز، افراد نمی توانند و یا قادر نیستند به کلی تمامی ممنوعیت ها را پذیرفته و گردن نهند و در اینجاست که عدم قدرت و توانایی کامل من برتر آشکار می شود، چون با ملاحظات تحلیلی به این حقیقت دست خواهیم یافت که افراد تنها هنگامی ممنوعیتی را از طرف تمدن گردن می نهند که نیروی قهریه خارجی بی آن راحمایت نماید و آنها نیز اجباراً از بروز به کامیابی و ارضا نزدیک کردن غریزه خود خودداری کنند و در این قسمت تازه باز به آن جایی میرسیم که دشمنی افراد

نسبت به تمدن انگلیخته می شود .

این موضوع را از طریق دیگری نیز با موارد آشکارتری می توان در معرض قضاوت و سنجش قرارداد. گفته شد که افراد تنها هنگامی که تمدن محدودیتی را همراه با نیروی همراه نماید آنرا می پذیرند و از روی اجبار از آن پیروی نموده و از ارضای آن شور و میل درمی گذرند. افراد هنگامی که مشاهده می کنند از طریق قانونی نمی توانند غریزه بی را ارضا و کامیاب گردانند دست به حيله و ترویج می برند و از این روی علاوه بر اینکه تمهیدات تمدن با نیروی قهریه اش نمی تواند غرایز را سرکوب و از کامیابیشان جلوگیری نماید ، نوعی ترلزل از لحاظ مقتضیات اخلاقی میان افراد نیز پیش می آید که نتیجه اش بدبینی به تمدن از طرف گروه و میان افراد گروه می شود .

ما مشاهده می نمایم که میان جامعه متمدنی که قوانینش قتل و آدمکشی و زنای با محارم را ممنوع نموده است ، افراد با تمدن و فرهنگ شهوت و شور جنسی خود را به وسیله محارم خود تسکین نمی دهند - یا خشم و شدت عمل خود را به وسیله قتل و آدمکشی به مرحله اجرا و منصفه ظهور نمی رسانند ، ولی با این احوال از ترس شهوت جنسی خود و تسکین شهوت مردم آزاری و انجام اعمالی غریزی و ممنوع همچون : دزدی ، ایداء و آزار دیگران ، هتاکی و ناسزاگویی ، دروغ پردازی و افترا بندی هم غفلت نمی نمایند - و به طور کلی از هر نوع عمل غیر انسانی و مخالف اخلاقی و ضد اجتماعی که مجازاتی از طرف

تمدن و قانون برایش در نظر گرفته نشده باشد فرو گذاری نمی نمایند و از انجام آن هیچ بیم و هراسی به دل راه نمی دهند ، این است شرایط بدوی زندگی ابتدایی در سازمان متمدنانه زندگی ما ؛ و به خوبی مشاهده می نمایم که در اعصار گذشته و ابتدایی نیز همین شرایط وجود داشته است .

#### ۴ - نقش طبقات اجتماعی در تمدن

شناخت علل ضعف تمدن ، نقش طبقاتی ، دو طبقه اصلی ، ستمکشان و رنجبران طبقه ممتاز ، تضاد قهری طبقاتی ، استثمار محرومین ، انقلاب و طغیان ، علل شورش ها و نتایج انقلاب ، بی ارزشی تمدن های استثمار گر هر گاه در حال حاضر تقایمی در نحوه تمدن مشاهده می کنیم و یا ضعف و تزلزل هایی در آن می بینیم بایستی به شکلی تحلیلی به کوشیم تا به ژرفای علل آن دست یابیم و در حقیقت با شناخت علل است که می توان نخستین گام اصلاحی و پیش بینی را برداشت . یکی از علل مهم که شایسته نظریایی و کاوش است شکل طبقات اجتماعی و تأثیر مستقیم آن در تمدن است ، تأثیری که بسی نامطلوب بوده و در ضمن نتایج نا شایست و الم انگیزی را نیز حادث می شود .

به طور کلی در اکثر قریب به اتفاق جوامع متمدن دو طبقه اصلی مقابل هم قرار دارند : طبقه محروم و طبقه ممتاز . این امری بسیار طبیعی و اصولاً ضرور است که طبقات محروم و فرو افتاده اجتماعی به نظری کینه توزانه به امتیازات ، خوشی ها ، آسایش و ثروت ، احترام و قدرت طبقات ممتاز بنگرند . و در ضمن باز هم این نتیجه بی بدون

تردید وقوع یافتنی است که چنین امری موجب تصادم میان این دو طبقه گشته و شورش و عصیان به بار آورد. هنگامی که طبقه محروم نتیجه کار و کوشش خود را مشاهده می کند که موجب زندگی خوش و لذت انگیز همراه با تنعم و ثروت برای کسانی می شود که از او به نفرت و تحقیر یاد می کنند، و وجبات خشم و قهرش فراهم آمده و می کوشد تا به هر شیوه بی که ممکن باشد و با تمام قدرت و نیرویش در فرو انداختن و منهدم کردن و به نیستی کشیدن این ظلم و بیداد گری و دستگاه بدون هدف همکاری و کوشایی ورزد. طبقات محروم با مشاهده بی عدالتی ها و فشار روز افزون ظلم تکاپو می کند تا خود را از زیر بار توانقرسای استثمار آزاد کند. بایستی به نکته بی نیز توجه داشت و آن وقوع بدون تردید شورش و انقلاب در چنین جوامعی می باشد؛ چون هر گاه در شرایط دشوار و خفقان آوری که برای طبقات محروم از سوی طبقات ممتاز فراهم می آید، امیال و غرایزشان هر چه بیشتر سر کوفته شده و بدبینی و خشم و نفرتشان به تمدن و مظاهر آن افزوده می شود و همواره در این نوع جوامع طغیان ها و انقلاب های خطرناکی به وقوع می پیوندد که نتیجه اش از لحاظ بدبینی به تمدن آشکار می باشد، چون افراد علاوه بر کینه توزی نسبت به طبقات ممتاز و قتل و غارت آنها به منهدم ساختن مظاهر و آثار تمدن نیز می پردازند؛ اینکه در جریان انقلابها توده دست به از بین بردن ساختمانها و آتش زدن مؤسسات و انهدام سازمانها و ادارات می زنند جز خشم و بدبینی نسبت به تمدنی که

بدبختی و فقر و بیدادگری را نصیبشان ساخته چیز دیگری نمی باشد .

به هر حال هنگامی که پایه و مبنای تمدنی به رسمیت شناختن اصل اختلاف طبقات اجتماعی باشد ، یعنی آسایش و راحتی و ثروت و تنعم طبقه‌ی رابر اصل و مبنای پایه کار ، زحمت و محرومیت طبقه و گروهی دیگر بشناسد - یعنی مرام و شیوه و هدفی که در این زمان شامل اکثریت تمدن‌های می‌شود - بنایستی امید به آن بست که تمدنی بتواند استقرار یافته و دستخوش انقلاب و شورش نگردد. در چنین تمدن‌ها و تحت چنین شرایطی بدبینی نسبت به تمدن امری کاملاً طبیعی و غیر قابل اجتناب است و قهرراً بایستی در نهاد ستم‌کشان و رنجبران دشمنی و عداوت پر مایه‌ی نسبت به تمدن به وجود آید ، تمدنی که پایه‌ها و بنیانش نتیجه کار ، زحمت و اسارت خود آنان است و از آن موجودیت می‌یابد ، لیکن از این همه رنج و کار و زحمت تنها سهم بسیار ناچیز و برده‌واری به آنان تعلق می‌گیرد ، آنقدر که بتوانند زمانی دیگر بار اسارت و استثمار را به شانه کشیده و با صرف نیروی بیشتر تمدن را نگاهداشته و طبقه ممتاز را تغذیه نمایند. تمکینی با این وصف به روشنی و وضوح کاملاً آشکاری مشاهده می‌کنیم که بی‌تمکینی افراد در برابر تمدن و نافرمانی آنان نسبت به قوانین آن نتیجه منطقی اعمال چنین روشی است ، و اصولاً این منطقی نیست و بنایستی همچو توقع و چشم‌داشتی داشت که این رنجبران و ستمکشان به خودی خود و رضایت خاطر به ممنوعیت‌ها و محدودیت‌هایی که تمدن برایشان تهیه

می بیند سر اطاعت فرود آورده و آنها را قوانینی منطقی و قابل اجرا بشناسند، بلکه تصور پرور انقلاب و شوریدن نتیجه منطقی این جریان می باشد و هر آن انتظار می رود که بر علیه چنین محرومیت و ممنوعیت هایی قد افراشته و به وسیله انقلاب بنیان و اصل چنین تمدنی را بسازند.

در برابر مقایسه هر گاه به خواهیم به شدت کینه توزی و دشمنی و عناد طبقات محروم را با دشمنی طبقه ممتاز که در پنهانی با تمدن می ستیزد و قوانین را برای ارضای غرایز بی و بند و بارش می گسلد به سنجیم، به نسبتی قابل توجه بی چیز و بی نمود جلوه می نماید و البته اینهم بر مبنای همان محرومیت و فشاری است که ستمکشان و رنجبران تحمل می کنند - چون هر چه محرومیت بیشتر باشد، ممنوعیت از بعضی غرایز تأثیر شدیدتری در روح برجای می گذارد و اصولاً کسانی بیشتر دشمنی و عناد می ورزند که فشار تمدن را بیشتر احساس نمایند. البته از نظر پوشیده نمی ماند که ارزش و استقرار و آینده هر تمدنی را می توان بر مبنای فوق سنجید. تمدنی که نحوه کار، قوانین و اصلش بر این مبنا است که اکثر افرادش را ناراضی و در فشار و محرومیت نگاه دارد و با نتیجه همواره به نارضایتی آنان دامن زده و به سوی انقلاب و نافرمانی و عصیان راهنماییشان کند، هیچ گاه نمی تواند جاودان و پایدار بماند به طور کلی این چنین تمدنی شایستگی و ارزش جاویدان و مستقر بودن را ندارد.

#### ۴- ارزش های معنوی

وجدان اخلاقی گردانندگان تمدن، موقعیت ارزش های معنوی، دو نوع لغت  
ایدآلهای اجتماعی، تنوع ایده آلهای، علل جنگ های ملل، ایده آل  
نیروی محرک توده مردم، نقش هیأت حاکمه و طبقه  
ممتاز، نیرنگ بازی و موقع شناسی اشراف،  
لذات ناریستی، هنر، چگونگی  
لغت هنری

پس از اینکه جستجو و عدت یابی از لحاظ چگونگی طبقات  
اجتماعی و تأثیر آن در تمدن به عمل آوردیم، لازم می آید به نکات و  
پدیده هایی دیگر پرداخته شود که هر کدام به جای خود دارای اهمیت  
و ویژه یی می باشند. در قسمت فوق بدانگونه که گفتگوشد، ارزش يك  
تمدن را برای سنجیدن با مقایسه یی میان قوانین، یا وجدان و ضمیر  
اخلاقی به وجود آورندگان آن قابل ارتباط دانستیم، یعنی ارزش و  
اصالت، یادوام و بقای تمدنی وابسته به آن است که ارزش اخلاقی و  
ضمیر واقع گرایی و داد گرانه قایدین و موجدین آن چگونه باشد و  
مشاهده نمودیم که تمدنی که برای نفع و سود طلبی عده یی محدود، اکثریتی  
قابل ملاحظه را فدا نماید و به خاطر راضی نگاه داشتن اقلیتی موجبات  
نارضایی اکثریتی را فراهم آورد، آن تمدن به زودی به وسیله انقلابی  
که از جانب محرومین دامنه می گیرد از میان می رود، چون اصول این  
چنین تمدنی شایستگی موجودیت را ندارد.

حال بایستی گفته شود که برای تعیین ارزش های نسبی تمدنی  
کافی نیست که مصادر و موجدین آنرا ارزیابی نماییم، بلکه بایستی متوجه



آن اموری که در اصطلاح مواد معنوی خوانده می‌شوند گردیم و کاوش و پژوهشی در اینگونه موارد به عمل آوریم. این مواردی که از آن به نام امور معنوی یاد شد بدو شامل ایده‌آلها و پدیده‌های هنری می‌شوند و این دو هر کدام، به ویژه ایده‌آلها موضوع‌هایی پیچیده و مشکل و بس متنوع و گوناگون می‌باشند.

ایده‌آل چیست؟ در برابر این پرسش می‌توان به دو نوع ایده‌آل در جامعه، ملت یا گروه و قومی قایل شد: ایده‌آل فردی و ایده‌آل گروهی یا اجتماعی. ایده‌آل فردی که ربطی مستقیم به موضوع مورد بحث ندارد<sup>۱</sup>، پس بایستی مشاهده و فهم شود که ایده‌آل اجتماعی چیست: ایده‌آل اجتماعی عبارت است از کشش و گرایش توده و مردم به سوی آن خواستها و آرزوهایی که همواره آرزوی باز رسیدن و انجامش را دارند. با این تعریف و بازگویی که ایده‌آل نهایت خواست و آرزوی درونی افراد است که همواره آرزوی باز رسیدن و دست یافتن را دارند، توهم‌آوردن نخستین و حله این اندیشه پیش می‌آید که این ایده‌آل‌ها قهراً بایستی چگونگی خط سیر و هدف نهایی دسته‌های متمدن را تعیین نموده باشد، چون همین ایده‌آلهای می‌تواند به عنوان نیردی محرك همگانی تلقی گردد که گروه و دسته‌ی را به سوی هدفی مشترك راهبری کند، لیکن به این شکل که بدو به طرز قانع‌کننده‌ی ظهور کرده و ذهن‌نشین می‌شود نیست، بلکه بایستی به این شکلی باشد که نموده خواهد شد ایده‌آلها عبارتند از پدیده‌هایی که اکثراً و بلکه تمامی صورت فعالیت و

و وقوعیت نیافته‌اند و پدیده‌هایی می‌باشند معنوی؛ و شکل پیدا آمدن و موجودیت یافتن ذهنی آنها نیز تکاپوها و فعالیت‌هایی است که در اثر تمرکز و جمع آمدن استعدادها و قابلیت‌های نهادی و ارثی و سرانجام شرایط خارجی تکوین یافته است. این امر مسلماً و بدون تردید در هر تمدنی پدید می‌آید. به طور کلی ایده‌آلهای هر ملتی نقشی از فعالیت‌های کامیاب نشده نخستین ادوار زندگی آن ملت است. هر قوم و گروهی به هر اندازه‌یی که از زندگانی اولیه‌اش دور می‌شود، آرزوها و هدفهایی که داشته و در همان عصر نخستین می‌خواسته یا کوشش به آن دست یابد، لیکن دست نیافته - به شکلی خاص درش تثبیت می‌شود و در بستر زمان به عنوان ایده‌آلی مقدس و هدفی شایسته همواره در مد نظرش جلوه‌گری خواهد داشت. پس ایده‌آل اجتماعی - ایده‌آل مشترک افراد است و می‌توان آن را نوعی لذت نارسیستی<sup>۱۱</sup> و خوددروستانه تعبیر نمود از سویی دیگر ایده‌آل ملت و قومی ممکن است سرمنشأ و سرچشمه‌اش در زندگانی پر افتخار و کامیاب گذاشته‌اش قرار داشته باشد، زندگانی موفقیت آمیزی که در این روزگار موجب غرور و تسکین دهنده حس خوددروستی و خودشیفتگی‌اش می‌گردد. پس به این اصل بر می‌خوریم که ایده‌آلهای اجتماعی موجب غرور و نوعی خودستایی و برترجویی در افرادی شود که از آن لذتی وافر می‌برند که ما آنرا به لذت نارسیستی تعبیر نمودیم. حال بایستی به این مسأله اصلی پرداخت که همین ایده‌آلهای اجتماعی که میان اقوام مختلف گوناگونند به واسطه همین

گوناگونی موجبات جنگ و کینه توزی و دشمنی و رزی را فراهم می‌آورند.

باقبول اینکه هر ایده آل اجتماعی منبع لذتی برای افراد است به این اصل بدیهی و آشکار میرسیم که افراد هر اجتماعی و یا اصولاً هر قومی برای تکمیل و غنی ساختن این ایده آل - درصدد برمی‌آید تا ایده آل خود را با تمدن‌هایی دیگر که به نسبت هر کدام برای خود ایده آلی برگزیده‌اند مقایسه نماید و در اثر این مقایسه و سنجش که طبعاً اختلاف‌های مابین ایده‌آل‌ها را روشن می‌نماید هر جامعه و تمدنی این حق را برای خودش قایل می‌شود که تمدن‌های دیگر را حقیقتاً شمرده و تمدن خود را - یا ایده آل خود را برترین تمدن‌ها و ایده‌آل‌ها بشمارد.

با این وصف متوجه می‌شویم که ایده‌آل‌های تمدن به سبب گوناگونی و ناهماهنگی خود موجبات دشمنی و جنگ را میان ملت‌های مختلف موجب می‌شوند و به شکلی که کاملاً واضح و آشکار است و در خور فهم همگان نیز می‌باشد شعله افروزی و عنادورزی را بنیان می‌کند.

در واقع این لذت نارسبستی یا خودشیفتگی اجتماعی عامل تخفیف دهنده دشمنی افراد بر علیه تمدن می‌باشد، این لذت، لذتی است که افراد در داخل هر اجتماعی بدان دل بسته و به حقانیت و تقوی و برتریش ایمان دارند؛ اینکه متفقاً از آن پشتیبانی نموده و همین امر عامل تخفیف دشمنی افراد را بر علیه تمدن و طبقه ممتازه موجب می‌شود. حال ممکن است

این پرسش مطرح شود که طبقه ممتاز چه نقشی در این پدیده دارند که دشمنی طبقه محروم نسبت بدانان تعدیل می‌شود. اشاره شد که لذتی که از برتر نمودن و بهتر دانستن يك ایده آل اجتماعی در قومی وجود دارد، تمامی افراد به تساوی از آن لذت بهره مند می‌شوند، یعنی این لذتی است که علاوه بر طبقه ممتاز - طبقه محروم، ستمکشان و رنجبران نیز از آن سهم می‌برند و این سهمی که از این لذت نصیب و بهره ستمکشان می‌شود، محرومیت‌ها و رنج‌هایی را که در داخله اجتماع متحمل می‌شوند تعدیل می‌نماید.

می‌توان همانندی و تشابهی میان این امر و طبقه غلامان و افراد پست‌رم قدیم به دست داد تا به روشنی و زود فهمی مسأله کمک‌تأمین طبقه پست‌رم باستان که انواع و اشکال محرومیت‌ها از قبیل: بیگاری، دادن مالیت‌های سنگین، جنگ و مزدوری و بردگی، خدمت نظام و وظیفه‌و دیگر کارهای شاق را متحمل می‌شدند، هنگام جنگ‌های داخلی و خارجی عملاً و با رغبت برای تثبیت ایده‌آلهای اجتماعی خود طبقات ممتاز و ارباب‌ها را کمک و یاری می‌نمودند و تنها به این دل‌خوش داشتند و ارضامی شدند که آنها هم رومی می‌باشند و در تسلط بر اقوام و ملل دیگر و تحمیل قوانین و تمدن رومی به آنها دست اندازی داشته‌اند. در زمان‌ها نیز همچو مواردی بسیار پیش آمده و دیده شده است که طبقه محرومین که با توان فرسای تأمین زندگی هیأت حاکمه و طبقه اشراف رامی‌کشند در همچو هنگامه‌هایی صمیمانه طبقه ممتاز را به خاطر لذت تثبیت ایده

آل اجتماعی کمک می‌کنند. در این موارد است که طبقات مشتبه می‌شوند، اما این مشتبه شدن طبقات رنجبر و ستمکش با هیأت حاکمه و طبقات استثمارکننده، جزئی ناچیز از اصل و کل اساسی است. به هر حال آنچه در این حوادث و جریانها قابل توجه می‌باشد این است که در این گونه موارد طبقه ممتاز و استثمارکننده با حیل و نیرنگ خود را به جای ایده آل مورد نظر جلوه می‌دهد و طوری کار را با فریب کاری پیش می‌برد که دشمنی طبقات ستمکش را به دوستی و محبت تغییر شکل می‌دهد خود را سمبول میهن می‌نمایاند و ایده آل را حفظ اشرافیت و موقعیت طبقه ممتاز و حکومت یا شکل تسلط بر گروه تلقین می‌کند و بدین وسیله در بحبوه‌های خطر نیز رنجبران را سپر کرده و در پناه آن با بستگی به موقعیت یا خود را حفظ می‌کند و یامی‌گریزد. باری بر اثر بروز حوادثی به اشکالی که ذکر شد اربابان و استثمارگران و طبقه ممتاز و هیأت حاکمه در قالب آرمان و ایده آل اجتماعی محبت و دوستی رنجبران و ستمکشان را جلب می‌کنند، و هر گاه چنین روابطی میان دو طبقه متضاد اجتماعی به وجود نیاید - با دشمنی منطقی و صحیحی که توده مردم نسبت به تمدن دارند مشکل که تمدنی باقی و پایدار بماند.

در ابتدای این بند از دو نوع لذت نام بردیم که عبارتند از لذت‌هایی که از ایده‌آلهای اجتماعی حاصل می‌شوند و درباره آن بحث شد - دوم لذت‌هایی است که از هنرهای زیبا نصیب افراد اجتماعی می‌گردد.

در دسته و شکل اول لذت‌ها مشاهده شد که افراد اجتماع به تساوی از آن بهره‌ور می‌شوند؛ منتها در اکثر مواقع بهره‌گیری از ایده آل‌های اجتماعی که همراه با احساسات تند ناسیونالیستی است به نفع هیأت حاکمه و استثمارگران جامعه تمام می‌شود، درست است که طبقه رنجبر و محروم نیز لذتی حاصل می‌نماید، لیکن لذت او متضمن صرف نیرویی است که به وسیله همان نیرو و احساسات کاذب طبقه ممتاز قیداستعمار و استثمار را محکم ترمی کند.

به هر حال نوع دوم این لذت‌ها - شادی‌ها و انبساط‌هایی است که از هنرهای زیبا حاصل می‌شود. البته در این مورد هم متأسفانه بایستی گفته شود که در شرایط فعلی تمدن و باوضع حاد طبقاتی که در جوامع برقرار است امکان تلذذ طبقه محروم و توده مردم از هنرهای زیبا فراهم نیست؛ چون فشار سخت زندگی، کار زیاد، دستمزد کم و اشتغال به کارهای کوبنده و خسته‌کننده، امکان اینکه به این مردم وقتی بدهد تا از هنر متلذذ گردند نمی‌دهد، و نگاهی به عمد هنر و وسایل فهم و درک و شناخت هنر را از دسترس توده خارج می‌کنند.

هنر بدان گونه که از مفهوم وجودی آن درک می‌شود و تفسیر و بازگویی که مورد قبول و تردید ناپذیر به نظر می‌آید از باستانی‌ترین ادوار تا به امروز برای بشر کامیابی‌ها و لذت‌هایی را به وجود می‌آورده است که جانشین‌لذایند واقعی می‌باشند. لذت‌های حاصله از هنر که کامیابی‌هایی ذهنی و معنوی می‌باشند فشار دشمنی به تمدن را تعدیل می‌کند

و در حقیقت پاداشی از جانب طبیعت و فرهنگ و تمدن است به بشر به خاطر فداکاریها و از خود گذشتگی هایش در راه دوام و استقرار تمدن.

ازسویی دیگر وجود هنر متضمن لذت‌هایی همگانی و احساساتی همانند دراجتماع می‌شود که جامعه متمدن سخت بدان نیازمنداست. این لذت‌های همگانی و احساسات همانند که انگیزه‌اش يك اثر هنری و یا آثار هنری می‌باشد موجب آن می‌شود که افراد متشکل شده و در راه ایده‌آل واحدی هماهنگ شوند و با اثر وجودی چنین اتفاق و هماهنگی‌یی که به نیروی تزیید لذات ناریسی کمک می‌کند، بنیان تمدن محکم‌تر و استوارتر می‌شود.<sup>۱۲</sup>

تا این‌جا از بعضی مواد و عوامل سازنده و مؤثر و چگونگی تأثیر آنها در تمدن گفتگو نمودیم، لیکن هنوز از مهم‌ترین عوامل تمدن بحث و گفتگوی نشده است و این عوامل نیز مذهب و اندیشه‌های مذهبی است که از بخش آینده درباره آنها شروع به کاوش و بحث می‌نماییم.

## پیوست بخش دوم

### ۱- تحلیل غرایز مهاجم

البته خوانندگان بایستی توجه داشته باشند که در این گسترده گویی هایی که می شود ، منظور خرده گیری و انتقاد در میان نیست ، بلکه توضیح و مواردی است که فریاد آنها اشاره ای بدانها نموده و گذشته است و این موارد بدون توضیح و بازگویی اکثراً برای خواننده پارسی زبان اشکالاتی پیش می آورد ، به همین جهت به بازگویی پرداخته شده است. خوانندگان برای ارزش نسبی این گونه مسایل. و انتقاد از آن می توانند به پایان کتاب رجوع نمایند .

آنچه قابل ذکر و مهم است اینکه تمدن نتوانسته چنان که بایستی این غرایز را از بین ببرد ، لیکن در اثر فشار این غرایز تغییر جهت داده و به شکل های گوناگون دیگری ترضیه می شوند. در روانشناسی فردی مشاهده می نمایم که امیال و غرایز ممنوع و واپس زده شده تغییر شکل داده و در صورت هایی فریبنده و دگرگون شده ای که برای فریب خود آگاه به خود می گیرند ارضا می شوند . این نمونه فردی قابل برابری و انطباق با شکل وسیع و اجتماعی غرایز می باشد. درست است که بر اثر تکامل مدنیت و تمدن آدمکشی و خونخواری مردود شمرده شده و از ناخایست ترین جنایات محسوب می شود ، اما همین غریزه مطرود در شکل های فریبنده اش همچون «جنگ» نمایان می شود . ناخود آگاه اجتماعی ، افراد و زمامداران یا هیأت ها که این غریزه را تحت عنوان دفاع از آب و خاک ، دفاع از حیثیت و شرف و امثال این دست آویز های فریب ناک مجاز شمرده و بلکه تجویز می نمایند و حتی برخی اوقات برای نافرمانی از قتل و غارت چه بسا کسانی را اعدام و هلاک نمایند .



حال این پرسش پیش می آید که آیا علت جنگ از لحاظ دانش روانکاوی چگونه توجیه و تفسیر می شود؟ و اصولاً این حادثه رعب آور و دهشتناکی که جنگش می نامیم چیست؟. بدواً بایستی به گوئیم که نقش اساسی و راستین تمدن در اجتماع حفظ و نگاهداری منافع و حقوق افراد است و این موضوع نیز وابستگی به این دارد که در تمهیل دشواری های توده گره گشا باشد.

در قسمت گذشته خواندیم که تمدن برای پیشرفت و پیروزی خود در برابر افراد بعضی از غرایز را ممنوع و تحریم می کند ، يك دسته از این غرایز که به شکل رکود در نهاد هر فردی پنهان و باقی می باشد ، تمایلات تهاجمی و متعدیانه است . بنا بر اصل روانکاوی و از دیدگاه علمی این غرایز ابتدایی و فطری هیچ گاه به طور کلی از بین نمی روند ، بلکه تمدن می کوشد به خاطر حفظ و بقای اجتماع از جانب عوامل خارجی این تمایلات تهاجمی را متمرکز و به هم پیوسته نموده و از حیطة سیطره و نفوذ خود منحرف نموده و به سوی خارج از اجتماع و قلمرو خود رهبری و هدایت نماید . و بر مبنای همین امر است که جنگ میان ملل و اقوام درمی گیرد و به اصطلاح و بنا بر تعریف علمی: جنگ عبارت است از برخورد و تصادم غرایز متعدیانه و تهاجمی ملل و اقوام مختلف در خارج از قلمرو خودشان.

وضع زمان و موقعیت تمدن ، آدمی را از شرایط اولیه خود منحرف نموده و غرایزش را محدود نموده ، اما امیال و غرایز دوران توحش در افراد همواره مستعد بروز و ارضا می باشد و این موقعیت هم با تصادف های مساعدی ایجاد می شود . جنگ فرصت آدمکشی و غارت را به افراد می دهد ، قتل و خونریزی که هیچ گونه مسئولیتی به بر نداشته بلکه از دولت که نماینده

تمدن است نشان لیاقت هم می‌گیرد. جنگ در حقیقت بازگشتی به دوران زندگی وحشیانه نخستین است، دورانی که قانون، تمدن و ممنوعیت وجود نداشته و قتل و آدمکشی اعمال ناشایستی محسوب نشده و بلکه هر که بیشتر می‌کشته از امتیازات بیشتری برخوردار می‌شده است.

این است تکرار تاریخ؛ آدم‌کشی و شکار سردیروز، آدمکشی و جنایت و جنگ امروز که افتخارش برای نمایندگان تمدن و کارگذاران نشان به شکل نشانها و مدالهایی محفوظ است.

به هر حال این امیال و غرایز منهایمانه و متعدیانه در محیط متمدن امروزی غالباً کامیاب نمی‌شوند، پس ناچار بایستی راه تخلیه و مفری بیابند تا این نیروهای مهاجم را به طرف آن سوق دهند و این راه مفر، جنگ می‌باشد و هدفش ملت‌ها و جماعات دیگر، فرود می‌گوید:

همواره پیوندهایی چون روابط عاشقانه و همبستگیهای مذهبی و سیاسی افراد را متحد و متفق می‌سازد تا جایی که این اتحاد و اتفاق، توده و گروه انبوهی را تشکیل می‌دهد. حال برای دفع واقفان امیال مهاجم و مخرب این گروه و توده الزاماً بایستی توده‌ها و گروههای دیگری خارج از قلمرو این گروه وجود داشته باشد تا تهاجمات آن متوجه آنها گردد.

پس به شکلی که می‌بینیم واپس زدگی حاصله از غرایز تهاجمی افراد اجتماعات به وسیله تمدن متوجه هدفهای خارجی که همان ملت‌های دیگر باشند گشته و موجبات جنگ را فراهم می‌آورند و در جنگ هم به وسیله مجاز بودن قتل و آدمکشی این غرایز ارضا می‌شوند.

۲- برای آگاهی از این مبحث رجوع کنید به:

هاشم رضی : تاریخ تحلیلی ادیان - جلد اول بخش

«دین و قانون»

## 3 - Surmoi

## 4 - Névropathes

## ۵- زنای با محارم

فریود زنای با محارم Inceste را نیز یکی از سه غریزه ضد اجتماعی و مخالف تمدن به شمار می‌آورد و به شکلی که گذشت مشاهده نمودیم که این غریزه در زمان ما نیز به شکلی گسترده وجود دارد. اما مبنای این انحراف و میل چگونه است و از لحاظ روش روانکاوانه چگونه تفسیر می‌شود؟ منشأ این غریزه و میل را بایستی در دامنهٔ زمان تا دوران ابتدایی و توحش دنبال نمود. عموم روانشناسان و روانکاوان و تاریخ گزاران بر این عقیده‌اند که ریشهٔ این انحراف تکوین یافته در دوران ابتدایی تاریخ می‌باشد، یعنی زمانی که افراد و خانواده‌ها به شکل دسته‌های کوچکی در جنگل‌ها و غارها زندگی می‌کرده‌اند و دربارهٔ مسایل جنسی قیدی نداشته‌اند. به این مفهوم که نمی‌اندیشیده‌اند که زنا و هم‌خوابگی با مادر یا خواهر و خویشان نزدیک امری ناشایست و ممنوع باشد، بلکه تنها مسألهٔ نر و ماده مورد نظر بوده است. هر نری مجاز بوده به هنگام نیاز جنسی از نخستین ماده‌یی که سرراه خود میدیده کامجویی نماید و این موضوع امری کاملاً رایج و معمولی تلقی می‌شده است.

فریود از لحاظ شناخت تحلیلی خود به چگونگی سازمان خانواده پرداخته می‌گوید: روانکاو این مسأله را برای ما آشکار نموده است که به فهمیم کودک در نخستین مراحل تظاهرات جنسی، یکی از محارم خود را برمی‌گزیند. پسر بدون شك و گفتگو در اولین وحله مادر و بعد از مادر خواهر را به عنوان جفت جنسی برمی‌گزیند، هر گاه تکوین مراحل جنسی کودک بر حسب معمول و متعارف جریان داشته و بگذرد، طفل موافق باروش

وقوانین اجتماعی و نهادی، عشق به محارم را واپس میزند؛ و در صورت عکس این موضوع اگر در مرحله‌یی که عشق و شهوتش متوجه محارم است و تثبیت Fixation شود، در دوران زندگی نسبت به محارم میل شهوری داشته و چه بسا با خواهر و مادر خود ازدواج یا عشق‌ورزی نمایند و این مسأله را بنا بر دست‌آویزهایی بعضی از مجامع و ملل و اقوام متمدن گذشته همچون ایران، مصر، بابل و یونان مجاز می‌شمرده‌اند، و نگاهی از ادبیاتی که مشحون از اینگونه عشق‌ورزی‌ها است نیاستی غفلت نمود و هم‌اکنون ما بین تمام ملل این عزیزه کمابیش و به نسبت رواج دارد، تنها کافی است که نگاهی به اینگونه آمار در کشورهای متمدن بیفکنیم.

### ۶- مسأله آدمخواری در روانکاوی

موضوع و علل آدمخواری از مباحث و مواردی است که در تمامی رشته‌های فلسفی و علمی مورد کاهش و پژوهش قرار گرفته است و چون از هم لحاظ درک مطالب کتاب حاضر و هم اطلاعات عمومی و هم دلکش بودن موضوع جالب توجه می‌باشد، پس از شرحی که از لحاظ مسأله روانکاوی درباره آن می‌دهیم، گسترده‌تر از دیدگاه تاریخ نیز در باره اش گفتگو خواهیم نمود.

در دوران خود دوستی *Auto erotisme* که شهوت‌بالی بی‌دو *Libido* کانون فعالیتش در خود کودک قرار دارد تا قبل از فرا رسیدن دوران بزرگسالی و تمیز از سه مرحله می‌گذرد: نیروی شهوت یا دلی‌بیدوه ابتدا در کودک دردهان و لبها استقرار می‌یابد، آنگاه متوجه نشیمن گشته و بعد از آن به روی آلت تناسلی متمرکز می‌شود. در این سه مرحله کودک به ترتیب از مکیدن و گاز گرفتن و دفع مدفوع و نگاه داشتن آن و لمس آلت

تناسلی خود لذت می برد: هنگامی که مرکز تکاپوی «لی بیدوه» در دهان قرار می گیرد به دو شکل تجلی می کند: یکی مثبت و دیگری منفی. وجه مثبت آن این است که نسبت به هر چیزی نلر مهر آمیز ابراز می دارد و وجه منفی آنکه سعی می نماید تمایلاتی قهر آمیز را موجب گردد و می کوشد با دندان هر چیزی را به گزد و به مکد و کسانی را زجر و شکنجه نماید.

این مرحله را «دوران دندانی» می خوانند که در فرهنگ فرویدیم به **آدمخواری Cannibalisme** تعبیر شده است. در هر کدام از مراحل فوق هر گاه «لی بیدوه» متوقف یا تثبیت Fixation گردد مقدمات و زمینه انحراف روانی را در دوره بدی زندگی فراهم می آورد که مظاهر آن تمایلات سادیستی و آزار نمودن و شکنجه دادن دیگران می باشد. انحراف های جنسی و روانی که اکثراً در سادیست ها دیده می شود همچون **Gunniligus** یا لیسیدن آلت تناسلی زنان به وسیله مردان، و باعمل **Fellatio** یعنی در دهان گرفتن و میکیدن آلت تناسلی مردان و سرانجام هنگام اعمال جنسی، گزیدن جفت جنسی و گاز گرفتن و یامکیدن و خونین کردن بدن جفت برای درک لذت؛ تمامی منشأ شان همان «تثبیت» اولیه «لی بیدوه» در دهان و لبها در دوران کودکی می باشد.

برای آگاهی از مبحث آدمخواری به قسمت ذیل رجوع کنید:

## ۷- آدمخواری

موضوع بسیار جالب توجه و ارزشمند مبحث علل **آدمخواری Cannibalisme** و منشأ آن می باشد که به شکل کاملاً منطبق مبتنی بر الگوی پندارهای دینی و اندیشه های واهی بشرهای ابتدایی می باشد.

قبل از اینکه مشاهده نمایم که منشأ آدمخواری چه مبنایی داشته است، لازم می‌باشد به این نکته متوجه باشیم که در نظر انسان ابتدایی و بسیاری از قبایل وحشی کنونی که اکثراً در آفریقا، آمریکا و استرالیا پراکنده‌اند «روان» چیزی است عادی و مستتر در کالبد. بر این مبنا و بر اثر این پندار اگر کسی خون و گوشت دیگری را به خورد صاحب روان او گشته و به همین نسبت نیز نیرومندتر می‌شود.

اوریپید Euripide از زبان سیکلوس Cyclope می‌گوید

که: با آدمخواری «روان» خود را پرتوان ساز.

اثر این اندیشه و پندار در انجیل که ریشهٔ توتمیگ Totemique

قوی نیز دارد و در جلد دوم از آن به تفصیل سخن خواهیم گفت به نظر می‌رسد:

... من نان حیات هستم ۴۹ پدران شما در بیابان من را خوردند و مردند ۵۰ این نانی است که از آسمان نازل شد تا هر که از آن بخورد نمیرد ۵۱ من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شده اگر کسی از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند و نانی که من عطا می‌کنم جسم من است که آنرا به جهت حیات جهان می‌بخشم ۵۲ پس یهودیان با هم مخاصمه کرده می‌گفتند چگونه این شخص می‌تواند جسد خود را به ما بدهد تا بخوریم ۵۳ عیسا بدیشان گفت: آمین آمین، به شما می‌گویم اگر جسد پسر انسان را نخورید و خون او را ننوشید در خود حیات ندارید ۵۴ و هر که جسد مرا خورد و خون مرا نوشید حیات جاودانی دارد و من در روز آخر او را خواهم برخیزاندم ۵۵ زیرا که جسد من خوردنی بی حقیقی و خون من آشامیدنی بی حقیقی است ۵۶ پس هر که جسد مرا خورد و خون مرا نوشد در من می‌ماند

و من در او ۵۷ چنانکه پدرزنده مرا فرستاد و من به پدرزنده هستم، همچنین کسی که مرا بخورد او نیز به من زنده می شود ۵۸.

### انجیل یوحنا : باب ششم

آیا عادت آدمخواری از کجا پیدا شده و منشأ آن از کجاست، و تاجه اندازه با ما فاهیمی همچون روح یاروان بستگی دارد؟ سو مئر Sumner می گوید :

بعید می نماید که سرچشمه آدمخواری را نتیجه قحطی و کمبود مواد غذایی به پنداریم، و هر گاه به راستی نیز چنین بوده باشد، پس از رفع قحطی و خشکسالی این رسم و عادت همان سان پای برجا مانده است و آن چیزی که در نخستین و حله، قضیه سیر کردن شکم محسوب می گشت کم کم عنوان هوس و تفتنی را پیدا نمود.

### Sumner : And keller و Science of Society

همان گونه که در قسمت فوق اشاره شد «خون» علت العلل زندگانی و به عنوان روان آدمی تلقی می گشت. بشر ابتدایی در جنگ و ستیز هایی که می نمود مشاهده می کرد که هم نوعانش بر اثر زخم برداشتن ماده یی از تنشان خارج گشته و بعد به دست مرگ می رفتند، اینکه پنداشت خون انگیزاننده نیرو و موجب زندگی است و بدین جهت بدین اندیشه آمد که خوردن خون موجب نیرومندی روان و درازی زندگانی می شود: برای بسیاری از قبایل خون آدمی ماده یی بس لذیذ و ثمر بخش است که به هیچ روی جنبه های حاکی از ترس و نفرت یا اکراه ندارد، و چه بسیار مردم قبایلی که دارای اصول تمدنی پیشرفته بود و در عین پاک دلی و نیکومنشی خون آدمی را گاهی به عنوان دوا و گاهی به عنوان وفای به نذر یا انجام بعضی مراسم دینی می نوشند و

غالباً بر این عقیده اند که چون خون کسی را بیاشامند نیروی صاحب خون را بر نیروی خود افزون کرده اند .

### Briffault , robert : The mothers

همان گونه که گفتیم این عادت و رسم رنگی دینی و مذهبی دارد .  
نمونه‌یی که در فوق از انجیل یوحنا ارائه دادیم در قسمت‌هایی از عهد عتیق  
نیز همچون کتاب *Germia* ارمیا و *Deuteronomie* سفر تثنیه  
دید می‌شود .

داستان دراکولا مرده‌یی که به وسیله خون، یعنی ماده حیاتی انسانهای  
دیگر تغذیه کرده و خود را برای زندگی نیرومند می‌سازد آیا سمبول و کنایه‌یی  
از همین عادت باستانی نیست که بشر متمدن امروزی به وسیله نوشتن و خواندن  
آن این خوی ابتدایی خود را ترضیه می‌نماید ؟ و هم چنین در بعضی داستانهای  
ادگار پو Edgar poe و به ویژه *Gogol* آیا این خونخواری  
را باز نمی‌یابیم که تنها هدفش ترمیم و ادامه زندگانی به وسیله خون نوشی  
دیگران می‌باشد ؟

این امر در قوم مغول نیز وجود داشته است و این قوم ، خونخواری  
و اجرای آنرا جزو وظایف خود دانسته و در قوانینشان ثبت بود . البته بعد  
از آنکه به ملل متمدن حمله برده و غالب شدند در قوانین خود تجدید نظر  
کرده خون انسانی را به خون واحشای حیوانات تبدیل و تعدیل نمودند .

دریاسای چنگیزی یا تیموری که مجموعه قوانین اتباع چنگیز  
و تیمور است ، در یکی از دستورات آن خونخواری و خوردن خون واحشای  
حیوانات تجویز شده است .

### Bouvat : essai sur la civilization timouride



آوری پیداز آدمخواری به عنوان پرتوان ساختن روان سخن می گوید  
لیکن به گفته پروفیسور لمبروزو Lombroso نمیتوان در باره منشأ  
آدمخواری نظری قطعی داد و به قول هابیس Hobes که : انسان گرك  
انسان است L'homme criminel homo homini بایستی به  
عنوان خو و غریزه بی ابتدایی در ضمیر Lupus بشر آنرا تلقی  
نمود .

هرودوت Herodote این عمل را منسوب به سیتها Scythes  
و آندروفاکها Androfages می داند. ارستو به اقوامی دیگر و  
دیدور و دو سیل didoro de sicile به سالات ها نسبت می دهد. **گونهاها**.  
Gonds که قبیله ای از لحاظ غذای طبیعی غنی محسوب می گشتند بر حسب  
رسوم مذهبی در مواقع معینی دست به آدمخواری زده سد ها نفر را  
می خورده اند .

در مکزیک آدمخواری توأم با سادیسیم Sadisme شیوع داشته  
ما بین این گروه شکل خاص توتمیسم Totemisme اجرا می شده است  
بدین نحو که ، قربانی را بروی سنگ معبد افکنده و روحانی یا کاهن بزرگ  
معبد با کمال بی رحمی با سنگی برنده سینه قربانی را شکافته و قلب او را به  
کهنسال ترین روحانی معبد اهدا می کرده است ، آنگاه بقیه جسد را میان  
نیایش کنندگان معبد سهم می کرده اند. در جزایر **ساندویچ Sandwich**  
جسد مرده بزرگان قبیله را جهت نیرومند ساختن خود می خورند در بی  
derbi ها بنا به قول استرابون Strabon پیران قبیله را خفه کرده و  
گوشت آنان را ما بین اقوام نزدیک قسمت می کرده اند.

Lombroso : L'homme criminel

می‌توان این امر را به روشنی دریافت که آدم‌خواری روزی میان تمام قبایل ابتدایی رسمی‌عادی بوده و عمومیت داشته است. این عادت را در میان اقوام و ملت‌هایی که از لحاظ تاریخ متأخر هستند می‌توان مشاهده نمود از قبیل ایرلندی‌ها و ایبری‌ان Iberians و پیکت‌ها pictes و حتی نزد مردم دانمارک در قرن یازدهم.

### Summer : folkways

در برخی از جاها گوشت آدمی نیز چون گوشت حیوانات به فروش می‌رفته است. سومنر می‌گوید در کنگوی علیا مرد وزن و بچه را به عنوان گوشت قصابی آشکارا خرید و فروش می‌کرده‌اند. در جزیره بریتانیای جدید گوشت آدمی را در فروشگاه‌ها به چنگک می‌آویخته‌اند. در جزایر سلیمان اسرار را به ویژه زنها را می‌پروریده‌اند تا هنگام جشن و میهمانی از گوشتشان به مدعوین بخوراندند. فوئجیان Fuegians به گوشت آدمی سخت متاد بوده‌اند و پیرلوتی pierre loti سیاح معروف از آدم‌خواری مردم جزیره تاهیتی داستانها می‌گوید: در جزایر ملانزی در جشن‌های به خصوصی گوشت کباب‌شده آدمی از بهترین خوراک‌ها محسوب می‌شود

### ۸- تثلیث روانی

فریود دستگاه روانی آدمی را بر نوعی تثلیث یا نیروهای سه‌گانه استوار می‌داند که عبارتند از خودآگاهی Bewust = conscience و ناخودآگاهی Unbewust - Inconscience و من برتر Uder - ich = Super ego = Sur moi که در برابر دو وجه خود آگاهی و ناخودآگاهی از دو ضمیر اول شخص و سوم شخص نیز کمک می‌گیرد و آن دو «من و او» es - ich می‌باشد که معرف خودآگاه و ناخودآگاه

هستند حال بایستی مشاهده و فهم نمود که این نیروهای سه گانه، به ویژه «من برتر» چه وظایفی را به عهده دارند.

«من» یا خود آگاه معرف شخصیت اجتماعی فرد است که تحت قوانین و قیود اجتماعی بوده و همیشه خود را با رسوم و سنن همراه می سازد و می کوشد تا خارج از رسوم و سنن و اعمال اجتماعی عملی انجام ندهد.

«او» همان ناخود آگاه یا ضمیر پنهان و شخصیت عصیانگر آدمی است که همیشه با «من» در ستیز و پیکار می باشد. «او» به هیچ قانون و رسمی تسلیم نیست و نماینده تمایلات غریزی و عوس ها و امیال ناسازگار آدمی با محیط است.

دردانش روانکاوی و مکتب فرویدیم Freudisme این امر مسلم و به ثبوت رسیده است که «من» یا شخصیت اجتماعی فرد همواره قادر نیست مقابل فشارهای «او» تاب و توان آورد. چون میدانیم که «او» یا ناخود آگاه بسی قوی تر و نرنک باز تر از آن است که خود آگاه بتواند در برابرش تاب آورده استقامت و دزد، به همین جهت نیرویی دیگر به کمک و یاریش می آید که «من برتر» نام می گیرد.

می توان با مقایسه یی این سه نیرو، یعنی «من» - او - من برتر» را بهتر شناخت من برتر در این سنجش مقابل «او» یا ناخود آگاهی قرارداد و این دو نیرو هر کدام به سویی می روند، من برتر معرف شخصیت صرف و کامل اجتماعی است و پای بند رسوم و قیود قراردادی می باشد - برخلاف «او» یا ناخود آگاه که معرف دوران توحش و غرایز تند و سرکش بشری می باشد. فروید «من» یا شخصیت اجتماعی فرد را تحت نظارت و سرپرستی من برتر قرار می دهد تا بر «او» یا ناخود آگاه فایق آید. اما جز یاری دادن، وظیفه دیگر من برتر

نظارت بر اعمال «من» است تا تحت تأثیر ونیرنگهای گوناگون قرار نگیرد .

### Sigmund freud : das ich und das es

دکتر لافوریو Laforyue این موضوع را چنین توضیح می‌دهد :

فروید به شکلی اصولی از اساس کلی روان - تثلیثی درست کرده است  
: «او Es، Ich؛ من برتر Uder ich» او عاملی است ناآگاه  
و مخزن و محتوی تمامی پدیده‌های ارثی و قبیله‌یی که آنرا به طریقی مستقیم  
و بی‌واسطه نمی‌توان باز شناخت. من عاملی است که سطح خارجی دستگاه  
روانی را تشکیل می‌دهد و جز روان ناخودآگاه نمی‌باشد. من چون رابطی  
میان جهان بیرونی و دنیای درونی است و به‌طور کلی حد فاصل آن دو است  
من برتر نیرویی است که به نام ضمیر اخلاقی می‌خوانیم و وظیفه‌ی او تسلط بر من  
می‌باشد تا تحت تأثیر او قرار نگیرد. همان‌سان که کودک مجبور از اطاعت پدر  
است: من هم مقید به فرمان برداری از من برتر می‌باشد .

### Laforyue-Allendy: la psychanalyse et les nevroses

#### ۹- غرینه

Instinct غرینه. فروید به جای غرینه از کلمه Tribe = pultion

استفاده نموده و آنرا در موارد گوناگون به کار می‌برد . این کلمه در زبان  
فارسی معادلی چون شور یا انگیزش می‌تواند داشته باشد . علت این تغییر  
اصطلاح فروید آن است که از به کار بردن اصطلاح علمی پیشین که متضمن  
جنبه‌های بیولوژیک بیولوژیک Biologique و بیولوژیک  
psychologique کلمه است احتراز نموده باشد . فروید خود در توجیه  
Tribe می‌گوید :

منظور از این اصطلاح رسانیدن مفهوم دیگرگونی‌هایی است که

درناخود آگاه وجود دارند - و هدف این نیروها ارضایی جسمانی است از حیات ذهنی که کلمه شور = Tribe معادلی مبین تر برای آنها است .

### Sigmund freud : Abriss der psychoanalyse

۱۰- رجوع کنیده: اصول روانکاوی: ترجمه هاشم رضی

### ۱۱ - خود شیفتگی

همان گونه که روش کار فروید است روانشناسی فردی را بر روانشناسی اجتماعی و گروهی متمیم میدهد. مرحله خود شیفتگی یا نارسی سیسم Narcissisme نیز که عنوانی در روانکاوی فردی است بر موارد اجتماعی صدق می نماید .

Narcisme یا Narcissisme : به موجب افسانه های یونان باستان نارسیس شخصیت افسانه ای می باشد که در چشمه یی عکس خود را دیده و بدان شیفته گشت و برای به آغوش کشیدنش در آب جست و غرق شد . هاولوک الیس Havelock ellis از این نام اصطلاح نارسیسم را ساخته است .

کودک در آغاز زندگی به مقتضای طبع و فطرت میان خود و جز خود تمیزی قابل نمی شود و میان خود و اشیای دیگر فرق نمی گذارد ، از حدود دو سالگی به دیگران توجه می نماید ، به خویشتن خویش پی می برد و تدریجاً مستقل و منفرد می شود ، اما قبل از آنکه بدیگران بگراید : همچنان خود را مورد مهرورزی قرار می دهد . تا این زمان اعضای بدن خود را به عنوان شیئی از اشیاء ، محط و هدف نی بیدو می ساخت ، ولی از این پس وجود مستقل و منفرد خویش را با شور و شوقی بیشتر دوست میدارد ، به خود می بالد

وازمایش کردن یا نشان دادن خود متلذذ می‌شود. این مرحله که لی‌بیدو، یعنی نیروی شهوت و دوستی متوجه خود قرداست در فرهنگ روان‌کاوی نارسیم خوانده می‌شود.

### ۱۲- غرایز مخرب اجتماعی

این همان مبحثی است که به‌شکلی در صفحات گذشته مورد بحث واقع شد. در اینجا به‌خوبی مشاهده می‌نماییم که نیروهای ناشی از غرایز مخرب بشری از داخله اجتماع به خارج از آن؛ یعنی به‌سوی اجتماعات دیگر رهبری می‌شود و در این کار نیز طبقات ممتاز دارای سودند چون از خشم رنجبران در امان می‌مانند و دولت عامل این کار، یعنی جنگ افروزی می‌باشد و به‌پدیده‌هایی چون میهن‌پرستی و شاخه‌های ناسیونالیستی دامن می‌زنند.

### ۱۳ - بحثی درباره هنر

شایسته و به‌مورد می‌نماید تا در پایان این بخش همان‌گونه که به‌اختصار و کوتاهی کاوشی درباره آدم‌خواری و تاریخ آن به‌عمل آمد - پژوهش و باز یابی نیز در زمینه هنر و تاریخ آن انجام گردد تا شناخت و فهم درست و ساده و مختصر آن در دسترس خواهند گان و دوستدارانش قرار گیرد

## ۱ - هنر

ازوم شروع ازمنشأ ، هنر پدیده یی صرفاً اجتماعی ، منشأ هنرها در زندگانی  
انسانهای ابتدایی ، منشأ هنرها از لحاظ نظرات دانشمندان ، هنر و  
غریزه بازی ، هنر و شورجنسی ، هنر و غریزه تزئین کاری ،  
هنر و غریزه زیباپرستی ، نظریه کانت ، اسپنسر ،  
شیلر ، بوکر ، لانگه ، نظریه فروید ،  
هنر وسیله رفع نیازمندیها و  
حوایح زندگی ، صنعت و هنر ،  
نظریه هیرن ، ابزارسازی ،  
کارهای دسته جمعی ،  
وزن و آهنگ ...

آنچه امروزه مورد قبول و هماهنگی نظر کاوشگران و پژوهندگان میباشد  
این است که بایستی برای فهم و شناخت دقیق هنرها و پدیده های در این زمینه  
از سرچشمه و مبدأ آنها شروع نمود . این مسایل را هر گاه در بحثی عمومی و  
کلی که صرفاً برای شناخت موجودیت و علت وجودی آنها کاوش به عمل آید  
از میانه و یا هر گونه دیگری مورد کاویدن قرار دهیم - شیوه یی ناراست است  
است که نمی تواند شناختی حقیقی و منطقی را عرضه نماید .

البته مباحثی است که بر پایه های علوم و دانشها و دبستانهای گوناگون  
قرار دارد و روشهای مختلف نیز که خود هر کدام شیوه یی ویژه و طرز فکر  
و تبیین متفاوتی دارند - موجب آن می شوند که حتا در مورد فوق ، یعنی اینکه  
برای درک و شناختی درست از هنر بایستی جریان آنها از منشأ آغاز نمود  
اختلاف هایی قایل می شوند . لیکن آنچه مهم است و مورد قبول اکثریت  
دانشمندان و کاوشگران می باشد این است که هنر صرفاً امری است اجتماعی

در آغاز زندگی بشریت چیزی جدا ناشدنی، طبیعی و ضروری در زندگانی بوده است؛ بدین معنا که با تمذیه، کار، عقاید و محیط زندگی انسانی آمیخته بوده و چیزی تفریحی و ذوقی یا خارج از جریان زندگی مادی نبوده است. به همین سبب بایستی آغاز بحث و کاوش در هنر - از زندگانی انسانهای پیش از تاریخ ابتدا و شروع شود.

و نکته در هر رشته دیگری نیز که هنر را امری اجتماعی و همبسته زندگی نمی‌داند بایستی برای سیر و شناخت درست و عمیق آن از حالت‌های ابتدایش مورد کاوش قرار گیرد؛ چون هنر پدیده‌یی نیست که در زمان‌های جدید وجود آمده باشد، بلکه تا بدانجا که از تاریخ آگاهی داریم، هنر هم وجود داشته است.

اصلی است که بی‌تردید می‌نماید و آن اینکه علت وجودی و بقای هر پدیده‌یی وابسته به سود و زیان آن است. می‌گوییم قدمت زمان با عمر بشر هماهنگ می‌باشد؛ پس بایستی دید چه گونه انسانهای ابتدایی و نخستین که در کی از هنر نداشته‌اند به هنرپردازی می‌پرداخته‌اند، آیا این هنرپردازی و اثر آفرینی برایشان امری ذوقی و خارج از نیازمندی‌های زندگی روزانه بوده و یا پدیده‌یی بوده است که به موازات زندگانی مادی قرار داشته و بلکه مکمل آن بوده است؟

البته برای پی‌جویی دربارهٔ این امر پژوهشگران، فلاسفه و دانشمندان بسیاری به کاوش پرداخته‌اند و نتیجهٔ تحقیقاتشان در امری مشترک و همبسته است و آن این است که هنر نیاز درونی بشر بوده و امری فطری و غریزی محسوب می‌شود، همان گونه که آدمی را نیازمندی به خواب و خوراک و قزو نشانندن غریزهٔ جنسی می‌باشد، احتیاج به هنر آفرینی و هنر دوستی دارد و این



پدیده نیز به همان اندازه برای حفظ و صیانت زندگی لازم است که شورجنسی و خواب و خوراک مورد لزوم می باشد .

هر گاه به ژرفی و تیزنگری آرا و عقاید پژوهندگان را در باره منشأ هنر مورد جستجو قرار دهیم به موارد گوناگونی برخورد خواهیم خورد که به عنوان منشأ هنر ذکر شده اند و هر کدام نیز عده بی پرو، معتقد و هوا خواه دارند نظریه اول که از آن اندکی گفتگو خواهیم نمود نظریه بی است دال بر اینکه هنرها ناشی از غریزه بازی می باشند ؛ یعنی اینکه بازی منشأ اصلی هنرها بوده و سرانجام بازیها هستند که بر اثر تکامل مبدل به عالی ترین اشکال هنری می شوند. کسانی از فلاسفه، دانشمندان، روانشناسان و جامعه شناسان که بر این عقیده باور دارند عبارتند از:

اسپنسر Spencer ، شیلر Schiller ، کانت Kant ،  
 ناومگارتن Baumgarten ، کوزن Cousin ، شوپنهاور  
 Schopenhauer ، بندو تو کروچه Bendetto croce ، گویو  
 Guyau ، مینگر Meninger ، کلپارد Clapared ، افلاتون  
 و بسیاری دیگر از دانشمندان .

پیدایش هنر و بازی و تکوین و تحولات آن از دورترین ایام - یعنی از دوران انسان ابتدایی تا به امروز مورد مطالعه و کاوش قرار گرفته است .  
 علما و پژوهندگان این گونه نظر می دهند که فعالیت های حیاتی اصولاً برای جلب نفع و پیش گیری و دفع زیان است . حال توجه هنر که مبنای آن بر اصل زیباپرستی و به وجود آوردن زیبایی است چه گونه پیدا شده و ظهور کرده است .

دینامیسم حیاتی، انسان و حیوان را به کار و کوشش می کشد حیات روانی

افراد همیشه به‌طرف عمل و صرف نیروگرایی دارد، گرایشی که موجب دور کردن شدید و ناراحتی‌ها و جلب آسایش‌ها و لذایذ است. احساس، حافظه، میل و حرکت انسان و حیوان جهت جلب لذایذ و دفع شدید است؛ لیکن بایستی متوجه شد که آیا این اصلی کلی است و زندگی تنها بر قانون نفع متکی است؟ پاسخ این سوال منفی است، چون تجربه و آزمایش ثابت کرده است که قانون نفع در تمامی حالات و کیفیات زندگی صادق نمی‌باشد بدین علت که نیروی وجودی انسان برای رفع حوائج و تأمین بقا مصرف می‌گردد و مازاد آن در راههایی مصرف می‌شود که در آن هدفهای انتفاعی مورد نظر نیست. ساده‌ترین و بی‌آلایش‌ترین این فعالیت‌ها جهت صرف قوای مازاد «بازی» است و بنا بر این مبناست که می‌گوییم فعالیت‌های هنری شایسته و پیوند نزدیکی به بازیها دارند.

این نظریه خود به‌چند نوع تعریف شده است:

## ۲- نظر کانت

**ایمانوئل کانت Immanuel kant** با مقایسه میان هنر و کار همچون **بوکر Bücher** وجه همانندی هنر و بازی را می‌رساند: کار عبارت است از کوششی که مداومت آن موجب اشمئزاز و خودش فی‌نفسه فعالیت ناخوش آیند باشد، ولی نتیجه بی‌مادی و انتفاعی را متضمن باشد. در صورتیکه هنر عبارت از فعالیت است خوش آیند و نوعی بازی است که جز خود هدفی نداشته و صرفاً بیان حالتی نفسانی باشد:

### Felicien challaye : Esthétique

پس بدین وسیله مشاهده می‌کنیم که کانت بازی را منشأ هنر دانسته و هنر را دارای هدفی خارجی نمی‌داند بلکه معتقد است که هدفش در خودش

و صرفاً بیان حالتی نفسانی می باشد از کسانی دیگر که همچون کانت این مسأله را توجیه می کنند بایستی از اسپنسر و شیلر نام برد. اسپنسر می گوید :

هنر و بازی پدیده هایی همانندند که ارتراکم و ازدیاد نیروها به وجود آمده و هدفشان کاستن و مصرف نیروهای مزبور است.

### Spencer : principles of psychology

**لانگه** Lange نیز معتقد است که : هنر از بازی می تراود و بازی فشار نیروی زاید ارگانسیم می باشد که بر اثر مصرف گشتن آن سرخوشی و سرمستی ایجاد شده و فرد متلاطم می گردد

### Lange : das wesen der kunst

اینان تقریباً با عقیده بی ازیک جهت به عوارات نظرات فروید پیش می روند . در سیستم فرویدسیم Freudisme هنر نتیجه تصهید Sublimatiou یا برتر شدن امثال واپس زده شده Refoulement می باشد؛ یعنی صرف نیرویی که سرچشمه اش درون آدمی بوده و ارضا ناشدن و تخلیه نشدنش موجب عوارض بعدی می شود . در تعاریف کانت، اسپنسر، شیلر و لانگه نیز بازی و هنر عبارت است از صرف نیروی باقیمانده ارگانسیم که تراکم و تمرکز آن موجب عوارض بعدی می شود . البته برای یافتن و تطابق نیرو در سیستم کانت و اسپنسر و دیگران با همیل، در مکتب فروید دچار ابهام زیادی نخواهیم شد، چون تحقیقات هنینگر و کلاپارد از لحاظ توجهات جدید مؤید نظرات کانت و اسپنسر می باشد.

به هر حال ارگانسیم انسانی قسمتی از نیروهای خود را صرف امور و کارهای لازم زندگی می نماید و برای صرف نیروهای باقی مانده که تراکم و

تمرکزشان موجب ناراحتی در زندگی می شود به حرکاتی بی هدف دست می یازد که موجب هنر آفرینی می شود .

**شیل لِر** می گوید :

تنها يك حادثه و اتفاق مردم اولیه را از حال حیوانیت به در آورده و داخل عالم انسانی کرده و آن حادثه و حال عبارت است از: تمایل به ظاهر و آرایش؛ یعنی هنر و بازی ... هر گاه نیک بشکریم واقمیت اشیاء اثر و معلول خود آنهاست، اما ظاهر آرایش آنها اثر و پرداخته آدمی است. از نظر شیل لِر تمامی فعالیت هایی که جنبه انتفاعی نداشته و بی آرایش باشند در قلمرو وسیع بازی مطالعه می شوند

### ۳- هنر و تزیین کاری

نظریه بی دیگر دال بر آنست که هنر از آرایش و تزیین پدید می شود اکثر و جمله طرفداران این نوع بینش پروان داروین Darwin می باشند . داروین معتقد است که حیوانات و به ویژه نرها همواره وسایلی می انگیزند تا بدان وسایل جلب جفت برایشان تسهیل شده و بالنتیجه اعمال جنسی را با موفقیت انجام دهند . داروین و پروانش نمونه ها و مثل های زیادی از حیوانات و خود آرایی آنان ارائه می دهند که اکثراً هنگام نیازهای جنسی بدان تزیین ها و خود آرایی ها پرداخته اند . به همین نسبت آدمی نیز برای جلب جفت و فرو نشاندن شور جنسی به تزیین خود و محیط اطرافش پرداخته است؛ و از این رهگذر هنر پدید آمده که با وابستگی و پیوند مستقیمی که به اعمال جنسی دارد می تواند حافظ و عامل بقای نوع باشد .

Darwin : descent of man and Selection in  
relation to sex

#### ۴- هنر واصل ملکوتی

نظریه‌ی دیگری که کانت و کسانی چون سنت بو Sante beuve و رمی دوگورمون Remy de gourmont به آن باور دارند این است که برای آدمی جنبه‌های کشف و شهود Intuitionisme و کرامات ملکوتی قایل می‌شوند و در واقع همان گونه که گفته شد بازماً له بر اصل و مبنای صرف نیروی اضافه ارگانسیم می‌باشد .

کانت درباره هنر از لحاظ منشأ و علت وجود و از جنبه تعریفی دو بازگویی دارد : آدمی بنا به جبر و اقتضای فطری برخلاف جانوران و حیوانات ، به رنگ‌ها و شکلهای بی آنکه هدفی انتفاعی ساخته باشد عشق و دوستی و تمایل می‌ورزد و خود به خود از تناسب و آهنگ و زیبایی لذت می‌برد :

#### Immanuel kant : Critique of judgement

کانت درجایی دیگر می‌گوید : درحقیقت ، عنوان هنر را بایستی به چیزهایی نسبت کرد ، که به آزادی و دور از جنبه‌ها انتفاعی و مقدمات سود جویانه قبلی به وجود آمده باشند ؛ بدین معنا که پدید آمده اراده‌ی هستند که منشأ و اساسشان تشفی حس زیباپرستی بوده باشد.

#### pierre guastalla : l'esthétique

پس بدین توجیه ملاحظه می‌شود که منشأ هنرها بایستی غریزه زیبا پرستی باشد .

#### ۵- هنر و نیازهای زندگانی

نظریه‌ی که این زمان بیش از هر زمانی ریشه یافته و اذهان را به سوی خود جلب نموده ؛ نظریی است دال بر آنکه منشأ هنرها نیازمندی‌ها و

احتیاجاتی است که از لحاظ معیشت و برگذاری زندگانی بشر اولیه لزوم پیدا کرده است؛ یعنی هنرهای تکوین یافته و شناخته شده امروزی، که از آن تلذذ معنوی و تلطیف روانی حاصل می‌آید، روزگاری بدون اینکه دارای این لذت یابی و لطف و زیباسازی باشد، موجد زندگانی و اسباب معیشت و تسهیل دشواریهای کاملاً مادی زندگانی بوده است. با دلایل و آثار و نمونه هایی که امروزه در پرتو دانش‌هایی چون: باستانشناسی، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی و تاریخ ادیان - Sociologie - Anthropologie - Historie des religions - Arceologie و سایر رشته‌ها به دست آمده نمی‌توان اعتماد زیادی به: غریزه جنسی، غریزه بازی، غریزه جمال دوستی و سایر غرایز نمود، و نگاهی اعتماد داشتن و قبول نمودن چنین غرایزی خود از لحاظ اصول علمی قابل قبول به نظر نمی‌رسد.

البته ممکن است هر دسته‌یی از دانشمندان، فلاسفه و پژوهندگان برای اثبات نظرات خود دلایلی چند ذکر نمایند که متیقن نیز به نظر برسد، لیکن هنگام تحلیل و نقد علمی در برابر دلایل قوی‌تر و ارزنده‌تری اهمیت خود را از دست می‌دهند.

هر گاه گرفتار تعصب و تثبیت نوعی اندیشه قرار نگیریم و نخواهیم به نظریه‌یی جنبه کلیت به بخشیم، بایستی نظریه روانکاوانه را در باره منشأ و پیدایش هنرها بپذیریم. البته ممکن است کسانی با این نظر و دستگاه به مخالفت برخیزند، ولی بایستی این‌پند و یا اخطار فروید را در نظر داشت که مخالفین خود را دعوت می‌نمود قبل از هر نوع مخالفت و بیهوده‌گویی از سر تعصب و اغراض - نظرات و دستگاه روانشناسی او را به دقت مطالعه نمایند فهم و توجیه و تفسیر و بازگویی فروید در مسایل هنری و فلسفی مستلزم شناخت

و مطالعه درست دستگاه روانشناسی اومیباشد و در صفحه آینده از این موضوع گفتگو خواهیم نمود.

گفته شد که بنا بر نظریه هیرن **Hirn** و اسحاب او و بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی هنرها در آغاز برای تسهیل زندگانی و امر گذراندن معیشت به وجود آمده و پدیدیهی کاملاً اجتماعی و سازمانی مادی دارند، پس بر این اساس برای شناخت چگونگی آن لازم میآید معرفتی به حیات اجتماعی انسان اولیه حاصل شود.

انسان از دو جنبه و لحاظ است که از جانوران دیگر متمایز میشود: سخن گویی و ابزار سازی. از جنبه‌ی دیگر که بایستی به آن توجه شود، اجتماعی بودن آدمی است. بشر از همان ابتدا دارای زندگی اجتماعی بوده است و به تفاوت از عده‌های دهنفری به بالا به اشتراك زندگی داشته است. نظام توالد و تناسل و پرورش کودک نیز در انسانها با سایر جانوران متفاوت است. البته زندگی اولیه آدمی از لحاظ کیفیت و ماهیت با حیوانات تفاوتی چندان نداشته است. نه آن پوشی داشته و نه در جان پناهی می‌آرمید نه به کشاورزی آشنایی داشته و نه صنعتی می‌شناخته، خوراکش را میوه‌های وحشی خودرو و شکار حیوانات تأمین مینموده، خمیده پشت و به کمک دست‌ها جست و خیز نموده و برفراز درختها استراحت مینموده است، جست و خیز به روی درختان که به کمک دست و خصوصاً انگشت‌ها انجام میشد و احساس خطر که با نیروی دراکه‌یی توأم بود موجب گشت تا دستهایش ورزیده و حواسی نیرومند شود و رشد این دو موجب گشت تا آدمی با اطمینان بیشتری به روی زمین سکنا گیرند. با حواس نیرومندش خطر را پیش بینی نموده و با دستهای رام شده و تربیت یافته‌اش ابزار به‌سازد.

پس از تکامل این مرحله در ساختمان بدنی انسان ، ابزارسازی رایج شد . برای تسهیل زندگی احتیاج به داشتن وسایل آتش افروزی ، ابزار های چوب بری و تراشکاری ، به ویژه سلاحهایی برای شکار و مقابله با حیوانات درنده احساس شد و بشر برای نخستین بار از سنگ ، چوب و استخوان سودجویی نمود . ابزار ها ساخته ها و به عبارتی دقیق تر صنایع دستی به طور قطع بر اثر نیاز و احتیاج صرف مادی پدید آمد . انسان از همان آغاز بر اثر نیاز و احتیاجی که داشت مجبور شد ابزار به سازد . سلاح تهیه نموده و تن پوش فراهم نماید ، و جان پناهی به سازد تا از تعرضات درندگان و توفانهای طبیعت در امان بماند . به طور کلی آدمی پیش از آنکه به مدد ذوق هنرمند شود ، بر اثر نیازمندی پیشه ور و صنعت گر شد .

پیدایش و توسعه و تکامل ابزار موجب شد تا اجتماع افراد و اشتراك مساعی آنان قوام بیشتری یابد . ابزار آهسته آهسته استقرار یافته و جزو اصلی زندگی به شمار شد ، لیکن بشرها بدانگونه که می خواستند و به آن اندازه ای که نیاز داشتند نمی توانستند ابزار تهیه کنند . ونگهی ساختن و پرداختن ابزار کار همه کسی نمی بود و تنها عده ای بر اثر استمرار و مداومت ، تخصصی می یافتند . بر این مبانی بود که روز به روز نیاز به زندگی اشتراکی و گروهی بیشتر احساس می شد و بر اثر همین نیاز نیز گروهها گسترده تر همیشه تر و متشکل تر می شدند و این معاونت ها و گسترده گی ها نیز به بهبود ابزارسازی کمک های شایان توجهی می نمود .

از سویی دیگر بایستی قبل از طرح مقدماتی به چگونگی هنرها از لحاظ کمیت اشاره ای به شود . تحقیق در چگونگی هنر های ابتدایی از دوسو به نتیجه می انجامد : کاوش و جستجو در جوامع ابتدایی و چگونگی



زندگی آنها و پژوهش احوال و زندگانی اقوام ابتدایی زمان حاضر. دوم: تحقیق در آثاری که از مردمان پیش از تاریخ به وسیله زمین به ما رسیده است و این قسمت را از لحاظ یافته‌های هنری به پنج بخش اصلی می‌توان تقسیم نمود: نقاشی، کنده کاری، حکاکی، مجسمه سازی و نقش اندازی بروی گل.

حال بایستی پس از مرحله ابزار سازی گامی پیش نهمیم و شکلی دیگر از هنر را علت یا بنی نماییم. زندگانی گروهی و اجتماعی که برای بقا و استقرارش مستلزم کار دسته‌جمعی بود، وزن و آهنگ را به وجود آورد بدو افرادی که در داخل اجتماع و گروهی زندگانی همبسته‌یی داشتند برای افهام مطالب و مقاصد خود به دیگران، متوسل به اشارات و ابداع اصواتی شدند، این اصوات کوتاه کم کم پس از گذشت قرن‌ها هر یک معرف و وجه شاخص کلمه و چیزی شدند و بدین ترتیب زبان به وجود آمد. وزن و آهنگ نیز پس از آن بر پایه زندگی گروهی پدید آمد. گروهی که باهم در قایمی پارو می‌زدند، جمعی که مشغول ساختن و پرداختن چیزی بودند، عده‌یی که جایی را خراب یا بنا می‌کردند، و افرادی که متفقاً سربه دنبال شکاری داشتند در صورت ناهماهنگی مسلم است که توفیقی نمی‌یافتند و هر گاه بدانگونه که هم اکنون به شکل عینی و تجربی مشاهده می‌کنیم هماهنگی و توازن در کارشان وجود می‌داشت منجر به توفیق و پیروزی می‌گشت. پس وزن و آهنگ بر اثر کار دسته‌جمعی قهراً به وجود آمد.

به همین جهت است که برخی از دانشمندان و پژوهندگان منشأ هنر هارا کار، به ویژه کار دسته‌جمعی می‌دانند. دالامبر Dalembert در دایرة المعارف - جلد یکم I - Encyclopedie می‌گوید: منشأ هنرها

را بایستی در کار و فعالیت‌های بشرهای اولیه جستجو نمود. بی‌شک اولین آثار هنری همراه با توازن و هم‌آهنگی اعضای آدمی و اشیای کار پدید آمده است. پسندیده‌آنست تا مفهوم «وزن» را از حرکات متوازن کارگران اخذ نماییم نه آوای پرندگان ...»

توجیه و معنای مورد نظر **دالاهیر** را عالم و زیباشناس نامی آلمان به نام **بوکر Bucher** در مفهوم و سیمی بیان داشته. بوکر معتقد است که کارهای گروهی در دوران اولیه حیات بدون شک منجر به «وزن و آهنگ» گشته است. انسانهای اولیه به هنگام کارهای گروهی، حرکات و اعمالشان تولید وزن می‌کرده؛ اما تنها وزن و هم‌آهنگی کارها به تنهایی موجب کشش هنری نبوده‌اند بلکه همراه این حرکات و درمقطع هر ضربی جانفرسایی نفس‌باشدت و صدایی از سینه خارج می‌شده‌است. افراد ضمن کار بر حسب احتیاج سخنانی به یکدیگر می‌گفته‌اند. و این سخنان به مقتضای هم‌آهنگی ضربه‌ها و توازن اعضا خود به خود دارای وزن و آهنگی می‌شده‌اند و این نخستین شکل «شعرو ترانه» بوده که منجر به پیدایش موسیقی گشته‌است

### Karl bucher : Arbeit und rythms

باری هر چه بشر عمر می‌گذاشت و پیش میرفت زندگی اجتماعی‌اش بارور تر و گسترده‌تر میشد، کارش فزونتر، ابزارها زیاده‌تر و تجارزش عمیق‌تر می‌گشت. زبان بدان گونه غنی و وسیع میشد که قادر بود تجارب و حاصل کوشش و مواردی که بر اثر جهد و گذشت قرن‌ها به وجود آمده و شناخته شده بود به آن وسیله بد نسل‌های بعدی انتقال یابد. خوراک دیگر آن خوراک‌های ابتدایی و ناپخته و ساده نبود، پوشش‌ها کامل و خانه‌سازی پیشرفت کرده بود.

با تمام این احوال هنوز مشکلات بسیار و مسواردی ناگشوده در زندگی‌شان وجود می‌داشت ، این مشکلات تمامی بر محور طبیعت و امور طبیعی دور میزد . قادر نبود تاخوادم طبیعی را فهم و توجیه نماید ، وجود شب و روز، ماه و خورشید، ستارگان، توفان، خشکی و بارندگی، زمین‌لرزه آتشفشان، رویش و بالندگی گیاهها ، خشکی و بی‌باری درختها : گرما و سرمای فصلها و سایر پدیده‌هایی که پی برهم اتفاق می‌افتاد و زندگی را زمانی قرین نعمت و آسایش وزمانی دستخوش سختی و عذاب می‌نمودی آنکه علت آنها را درک نماید. از برخی حوادث و رویدادهای طبیعی که زندگی را برهم می‌ریخت می‌هراسید و از پدیده‌هایی که نعمت و آسایش به همراه داشت استقبال دوستانه می‌نمود . قربانی، پیشکش، تحف و هدایا برای این دو نوع پدیده‌ها که بعدها به صورت خدایان گوناگون درآمدند و سرانجام در پیکره وجود دو خدای نیکی و بدی متمرکز شده واهرمین و آهورا -مزدا یا خدا و شیطان شناخته و خوانده گشتند به تساوی نثار می‌نمود. برای خدایان خشم و پدیده‌های طبیعی هرسانک بدان جهت که خشمشان را تعدیل و میبدل به مهر نماید، و برای خدایان آسایش بخش و مهربان برای آنکه پاسشان داشته و قدرانی نماید .

لیکن این پاس داشتن و قربانی نمودن و تحفه دادن‌ها نه چرخ طبیعت را از کار باز میداشت و نه موجب جلوگیری از توفان یا زلزله و آتشفشان می‌گشت، بلکه بشر هرچه بیشتر معرفت به مشکلاتی دیگر نیز بر خورده می‌نمود که از عهد، توجیه و تبیین آنها بر نمی‌آمد. در خواب حوادثی را می‌دید، به جاهای دور دست سفر می‌کرد ، وقوع حوادث طبیعی همچون: توفان و زلزله را مشاهده می‌کرد . دوستان و خویشان مرده‌اش را می‌دید - و هنگامی که

از خواب بیدار می‌شد خود را بر همان نقطه‌یی که ساعتی یا لحظه‌یی پیش استراحت کرده بود می‌یافت و جز وجود حقیقی و فعلیت یافته‌یی نیز قادر نبود برای خواب خود تصور نماید. برکنار بر که آبی تصویر خود را مشاهده می‌نمود، در آفتاب سایه خود را می‌دید که او را تعقیب می‌نماید و امثال این رویدادها.

حاصل این حوادث چون برایش قابل فهم و شناخت نبود موجبات ترس و سرگشتگی‌اش را فراهم می‌آورد. اما کم‌کم سرانجام اندیشه بشری برای موردها علمی تراشید و موجباتی پرداخت، چون به قول **Zweig** آدمی در هیچ مرحله‌یی نتوانسته تا پدیده و رویدادی را بدون علت درک کند و موجودیتی برایش قایل شود، تصورات و واقعات فوق منجر به ایجاد مفهوم روح و جان شد بشر برای خود جدا از پیکر مادی و ملموس چیزی نامریی و غیرمادی تصور نمود که در مواقعی می‌توانست همچون باد تن را ترک کرده و کارهایی انجام دهد و برای تعریف این متوسل به تشبیهاتی همچون باد و سایه شد. به همین جهت در اکثر زبانها مفهوم روح و روان با باد و نفخه و بعضی اوقات سایه یکی می‌باشد. کلمه عربی «شبح» و کلمه انگلیسی «گوست» **Ghost** به معنای سایه و روح می‌باشد و از اینجاست که در اکثر زبانها لفظ «روان» در اصل به معنای «باد» بوده است. چنین است «روح» و «نفخه» و «نفخه» عربی و «نفش» عبری و «یواوا» **Tawa** جاوه‌یی و «وانک» استرالیایی **Wang** و «جولیو» **Julio** آرتک و «پسوخته» **psuche** و «پنه‌یوما» **Pneuma** یونانی و «آنیما» و «اسپی‌ریتوس» **Spiritus** لاتین و «آتمان» **Atman** و «پران» **Prana** سنسکریت و «دوج» **Duch** اسلاو.

بعد از این مرحله آدمی برای توجیه و تبیین طبیعت و موجودات دیگر نیز از لحاظ قیاس به نفس همانندی قایل شده و تمامی جمادات ، نیاتات و اشیار دارای جان و روانی همچون جان و روان خود پنداشت و مانند **اناکسیمن** Anaximenes استدلال کرد که چون قوام انسان به روان است ؛ پس دوام زمین نیز وابستهٔ جان زمین است و سراسر عالم جان دارد و دم میزند. بدین طریق اعتقاد به جان داشتن همهٔ کاینات یا به قول **تایلر Tylor** جان پنداری Animisme ذهن انسان را فراگرفت و جهان جولانگه انواع قدرت‌های مزبور پنداشته‌شد ... و این قدرت‌های مرموز و ناشناخته در حیات اقوام به نامهایی همچون « مانا » Mana «مانی تو» Manitu «اورن‌دا» Orenda «واکان‌دا» Wuanda «آرونگ کوییل‌تا» Arung - kuilta و دیگر نامها خوانده‌شد.

با تصور این گونه پندارها انسان ابتدایی می‌کوشید تا محیط خود را رام و بزیر فرمان آورد . در همین مراحل است که «افسون تقلیدی» پدید می‌آید. بشر برای دستیابی به دشمنان و حیوانات لازم می‌داند تا به همزاد یا جان آنها دست یابد و برای نیل به این منظور صورت و شکل دشمنان خود را نقاشی نموده و در محلی محفوظ می‌دارد به این گمان که با این عمل همزاد بالنتیجه دشمن مورد نظر خود را به چنگ آورده - و یا به دیوارهای غارها حیوانات و جاندارانی را نقاشی نموده و چیزی نوک تیز یا چنگ افزاری به آن نقش فزو می‌برد به این تصور که به حیوان مورد نیاز دست یافته و آنرا شکار نموده‌است؛ یا چنانکه در همین زمان مرسوم است مجسمه‌یی کوچک از دشمن ساخته و به قلب آن سنجاقی فرو می‌برند به این امید که دشمن مورد نظر به کام مرگ رود.

از سویی دیگر جانور یا گیاه و چیزی دیگر را که مورد پرستش اوست و به اصطلاح «توتم» Totem خود را به شکل مجسمه‌یی از همان جنس در آورده و یا نقاشی می‌نماید تا همواره برای نیایش نزد خود داشته باشد و یا برای جلب نظر و تسخیر «توتم» خود - خود را به آن شکل در آورده و با اعمالی رفتار و حرکات جانور مورد نظر را تقلید می‌کند. برای اینکه دشمن را خوار و ذلیل و شکست‌خورده نماید، تصویر او را به شکل زار و بیچاره‌یی نقش می‌کند، برای رویش و بالندگی نباتات و گیاهان و غلات هنگام بذرافشانی رقص سمبولیکی انجام می‌دهد تا رویش گیاهان سریع انجام گیرد و با جفت خود بروی زمین اعمال جنسی انجام می‌دهد تا زمین به سرغیرت آمده و همچون او خوب آبستن شده و محصول دهد و...

پس به این شکل که مشاهده می‌شود چیزهایی که امروزه به نام هنر شناخته می‌شود و همواره از آن تلذذی روحانی متصور است منشأی کاملاً مادی داشته و تظاهراتی از برای بهتر زندگی نمودن بوده است. منشأ هنر انگیزه‌هایی بوده که از زندگی واقعی و برای ادامه‌ی زندگی نشأت یافته است و وسایلی بوده که بدان وسیله انسانها بر مشکلات فایق می‌آمده‌اند. منتها بر حسب سیر تکاملی و پیشرفت علوم و دانشها هر گرهی از مشکلات که به وسیله‌ی آزمایشهای علمی و تجربیات بشری گشوده شده از ارزش علمی هنرها کاسته شده و به ارزش معنوی و روحانی آنها افزوده گشته است تا بدانجا که اعمال اولیه‌ی بشر به خاطر فایق آمدن به مشکلات به شکل های: رقص، موسیقی، نقاشی، پیکرتراشی و سایر پدیده‌های هنری که جنبه‌ی معنوی دارند درآمده است.

البته این مبحثی بود که امروزه دانشمندان علوم اجتماعی پدید آورده

و برای آن گفتگوهای شود. اما نیایستی بگمراه این نظریه پیش آید که گفتار و استدلال این دانشمندان و پژوهشگران بگمراه قابل قبول می باشد و در زندگی گامی ابتدایی اصولاً تلذذ هنری مفهومی نداشته و آدمی از غریزه زیباپرستی بهره می نداشته است.

عده‌ی دیگر بر آنند که خصیصه‌های آثار هنری بشر کاملاً از آثار و پدیده‌هایی که نیاز طبیعی آنها را موجب شده است متمایز و قابل تفکیک می باشد. هر گاه به یک ساختمان یا کاخ و بنای امروزه بنگریم و به همان نسبت پرده‌ی نقاشی را نگاه کنیم این امر به خوبی مشهود می شود. و با هر گاه به مجسمه و پیکره‌ی ظریف با تمام ریزه کاریها و بیا یک اثر نقاشی با تمام بدایع و سایه روشنهایش بنگریم که متعلق به هزاره‌ها سال پیش است و به همان گونه به خانه‌ها معبد ها و کاخهای بازمانده قرون گذشته که محصول نیاز طبیعی بشرها بوده است نگاه کنیم وجه تمیز و جدایی این دو خصیصه به خوبی آشکار می شود.

پس در طی این بحث کوتاه نظرات متفاوت و گوناگونی را از نظر گذرانندیم. جایی منشأ هنرها غریزه بازی، جایی تزیین کاری و جایی انگیزش هنری غریزه جنسی و جایی کار و مکانی توازن و آهنگ بود. البته از این تئوریهای عمده که بگذریم به توجیهاتی دیگر میرسیم که به تناوب می توان آنها را به یکی از انگیزش‌های عمده منتسب نمود. **آدام اسمیت Adam smith** دانشمند انگلیسی و **ریبو Ribot** روانشناس نامی فرانسوی در قصه رانمنشأ هنرها می شمارند. **ریبو** را فاصله‌ی مابین بازی و هنرهای دیگر می داند اما نظریه **اسمیت** صریحاً بر اولویت رقص بر هنرهای دیگر قرار دارد و از پیش قدمان این نظریه می باشد. اما **بوگر** در تئوری خود بر تقسیم انواع

گوناگون کارها تکیه بیشتری می‌کند و رقص را پیدا شده از کار و توازن و آهنگ در کار می‌داند و این نظریه با توجیه ریپو اختلاف چندانی ندارد.

**سرژی Sergi** دانشمند ایتالیایی برای اولین بار مطالعاتی در وجود سمبولیک رقص به عمل آورد و توجیه کرد که رقص زبان روان ناخودآگاه بوده و مبین خواسته‌ها، امیال و هوسهای بشری است که به صورت حرکات متوازن و اشارات و رموز بروزمی نماید.

طرفداران اولویت رقص و مقدم بودن این هنر که در رأس آنها: **اسمیت**، **ریپو** و **سرژی** را می‌توان نام برد با دلایلی بسیار بر اثبات عقیده خود می‌کوشند. ریپو در کتاب مشهورش به نام «روانشناسی عواطف» تلفیقی مابین هنرهای سمعی **Phonétique** و هنرهای بصری **Plastique** قابل گشته و گفته مبدأ هنرهای بصری را هم رقص تشکیل می‌دهد. ریپو پس از شرح و گفتارهای متعددی پیکر تراشی و نقاشی را هم صورتهایی از هنر رقص برشمرده است.

**داروین Darwin** و هم فکرائش هنر را بر مبنای جنسیت و غریزه تناسلی توجیه می‌کردند و دسته‌ی دیگر منشأ هنرها را سحر و افسون می‌دانند «افسون تقلیدی». گروهی دیگر منشأ هنرها را سحر و جادو و اعمال و فریضه‌های مذهبی دانسته و از «توتیمسم» **Totemisme** برای اثبات نظرات خود سود می‌جویند. هنر در اقوام اولیه امروزی هم هنوز رنگ سحر و افسونگرانه خود را محفوظ داشته است. بشرهای اولیه بر این تصور بودند که به وسیله اعمالی مرموز و حرکاتی وهم انگیز قادر به جلب و موافقت ارواح بوده‌اند و به همین علت است که هنرها مولود مراسم جادویی و مذهبی تلقی می‌شوند:



## Levy bruhl : les fonction mentales dans les société inférieures

### ۴ - روانکاوی هنری

دو اصل واپس زدن و تصعید ، مبنای هنر و خاستگاه آثار هنری از لحاظ روانکاوی ، برتر نمودن امیال واپس زده شده ، عقیده نیچه . همانندی رؤیا و خواب با هنر ، انتقاد بر تفسیر روانکاوانه هنری

فهم هنر ، علت وجودی آن و سرانجام مبدأ و خاستگاه هنرها از لحاظ روانکاوی بر مبنای دو بحث « واپس زدن » **Refoulement** و « تصعید » در دانش فوق می باشد . فرد در جریان زندگی خود اجباراً از بعضی غرایز ، امیال ؛ هوسها و کامهای خود می گذرد ، بر حسب نظام و قوانین اجتماعی و من برتر یا وجدان اخلاقی خود بسیاری از امیالش را واپس میزند . در صورتها و موقعیتها و مواقع عادی اکثراً این امیال واپس زده شده به وسایلی متشبه شده و ارضا می شوند ، لیکن در صورت ارضا ناشدن و متمرکز گشتن در ضمیر ناخود آگاه به دو صورت ممکن است بروز نمایند: یا فرد را دچار بیماریهای روانی و جنونهای گوناگویی گردانند، و یا شامل مکانیسم دگرگونی یا تبدیل **Deguisement** شوند ، یعنی به اشکال مختلفی خود آگاه را فریفته و در لباسهای اغفالگرانه و ناشناسی که موجب فریفتن وجدان و خود آگاه می شود ارضا گردند . یکی از صور « تبدیل » مکانیسم « تصعید **Sublimation** » یا برتر نمودن و تجلی است . بدین معنا که ناکامیایها و امیال واپس زده شده و ممتراکم در ضمیر ناخود آگاه با تغییر شکل و هدف به صورت: هنر و ادبیات و عقاید لاهوتی و مذهبی و فلسفی و سرانجام دیگر تجلیات ارزنده ظهور می کنند . این عقیده منحصر به فروید نیست چون قبل از او کسانی همچون

## نیچه Nietzsche و گوته Goethe و شوپنهاور Schopenhauer

این معنارا در آثار خود رسانده بودند .

البته حد شاخص و جدا کننده بی میان تجلیات ضمیر ناخود آگاه وجود دارد که تنها يك شکل آن به تکوین و پیدایش هنر و هنرمندی انجامد ممکن است ارضای تمایلات واپس زده شده بر اثر مکانیسم «تبدیل» به وسیله رؤیاها و خوابها ، شوخی کردن و اعمال لغزشی و لطیفه گویی به صورت مستقیم و زشت خود ارضا شوند ، لیکن در هنرمند کامها و امیال واپس زده شده همواره به شکل عمیقی تغییر شکل داده و برتر می شوند ، یعنی به طور کلی این تمایلات واپس زده که اکثراً پدیده هایی غیر اخلاقی و غیر اجتماعی بوده اند به شکل شایسته بی در ضمیر خود آگاه ظهور و خودنمایی نموده و به صورت هنر درآمده اند. به همین جهت است که نیچه در حماسه زرین و سمبولیک خود به نام «چنین گفت زردشت» می گوید:

زمانی از خود چنین پرسش نمودم : کشیده ترین کوهها که سر به آسمان می ساینند ، از کجا پدید می شوند؟ آنگاه اندکی بر این نگذشت که مفهوم گشت: آنها از ژرفنای دریاها بی بس سترک سر بر می کشند. گواه آنان سنگها و پوششهایشان می باشد - چون از نشیب ژرف ترین گودالها بلندترین ارتفاعات بایستی برخیزد :

### Nietzsche : Alaso Spranch zarathushtra

از لحاظ تحلیل ، رؤیا و خواب ها يك اثر هنری یا ادبی یکسان تعبیر می شوند . هنراز همان منبعی توشه می گیرد که رؤیا نقش بر میدارد. رؤیا عبارت است از تحقق يك میل ارضا نشده ، و این تعریف درباره هنرم صدق می کند . وقتی فردی تمایلات و امیالش در عالم خارج ارضا نشد ، آمال

و عوسهایش را درون کشیده به خیال پردازی روی می کند و می کوشد تا در افکار و آثاری که به وجود می آورد، یعنی در جهان ساخته و پرداخته خودش امیال و آرزوهای نقش ناگرفته دردنیای واقعی را ارضا و کامیاب گرداند.

البته همان گونه که گفته شد تحلیل و توجیه روانکاو هم از لحاظ کلی نمی باشد و دانشمندان و پژوهندگان گوناگون این انتقاد را بر آن ابراز داشته و اقامه می کنند که: بشرهای ابتدایی و نخستین بر اثر وضع و چگونگی محیط خود دارای تمایلات واپس زده می نبوده اند تا ایجاب تصعید و برتر شدن را بنمایند - چون در محلی کاملاً آزاد زندگی کرده و هر میلی را بی دغدغی بی کامیاب می کرده اند.

البته بایستی متوجه بود که این بحث درباره هنر آن چنان که بایستی قانع کننده به نظر نمی رسد و تنها برای روشنی ذهن و داشتن سابقه ذهنی نوشته شده است. خوانندگان که احساس مکفی بودن نمی نمایند، می توانند به مراجع مربوطه رجوع کنند.

بخش سوم

تحلیل و منشأ

عقاید مذهبی

### ۱ - منشأ و ارزش عقاید مذهبی

مبنای ارزش عقاید مذهبی ، تمدن و غرایز ، فرض جامعه بی تمدن و آزادی غرایز ، ارزش نسبی تمدن نا کامل ، نتایج حاصله از بی قانونی ، مستبد و خود کامه ، سستی مقام دیکتاتور ، تعریف و وظیفه تمدن ، حالت فعلی تمدن ، غرور و تکبر بشری ، عناصر لاینحل طبیعت

گفته شد که هنوز یکی از اساسی ترین مسایل تمدن مورد بحث و گفتگو قرار نگرفته ، و آن مذهب است . حال بایستی ملاحظه شود که آیا عقاید مذهبی از کجا و چگونه به وجود آمده و ارزش آنها در چه حدود است و به طور کلی چه نقشی را در بهبود تمدن یا تخریب آن ایفا می نماید . آیا به واقع حفظ و نگهداری آنها لازم و ضرور است یا مضر و زیان آور ، و به چه دلایل و دست آویزهایی می توان به یکی از دو مورد فوق گروید ؟

چنانکه در بخش پیشین گذشت ، مشاهده کردیم که تمدن نمی تواند مورد پشتیبانی صادقانه افراد قرار گیرد ، و این عدم امکان نیز

وابسته به دلایلی است که قاطع ترین آنها فشار و محدودیتی است که بر افراد وارد می شود. اساس تمدن و موفقیت آن بر مبنای آن است که نظمی اجتماعی برقرار نماید و این نظم اجتماعی مستلزم آن است که غرایز و امیال افراد را تحت نظارت قرار داده و آنها را بسی محدود نماید. همین محدودیت که لازمه بقا و تکوین تمدن می شود، موجب آن می گردد که خشم و کینه محدود شدگان را نسبت به خود برانگیزد.

حال مسأله مورد بحث را از جانب دیگر آن مورد نقد و سنجش و ارزیابی قرار دهیم. برای خوشبینی افراد نسبت به تمدن لازم می آید تا غرایز و امیال آنان محدود نبوده و به دلخواه ارضا گردد. و این بی شک اندیشه ایست که با توجه به گفته های فوق پیش می آید. اینک چنین می انگاریم که محدودیت ها و ممنوعیت ها جملگی بر طرف شده و ارضای غرایز و امیال کاملا آزاد است. اکنون خوب است بنگریم که با چنین آزادی های بی وضع و نتیجه چه خواهد شد. یعنی آیا وضع اجتماعی بهبود یافته و اشکالات و موانع و ناراحتی ها از زندگانی و محیط رخت بر خواهد بست یا نه؟ در چنین محیطی فرضی که ارضای غرایز فردی آزاد باشد مشاهده نماییم تا چه وضعی ممکن است به وجود آید: هر کس بر حسب میل غریزی خود آزاد است از هر زنی کام گرفته و با او پیامیزد، یا هر کسی آزاد خواهد بود هر که راسدراش میباشد بی باکانه به قتل رساند و هر شیبی که جلب نظرش را نمود تصرف نماید

و... حال بیندیشیم که در چنین محیطی و با چنین وضعی چه آشوبی برانگیخته شده و بر اساس آن آدمی از چه نوع زندگی مرفه و آسوده و سعادت‌مندی سرشار خواهد گشت!

اینک با تجسم نمودن موضوع و امکان فوق به ارزش تمدن و نقش ناکامل فعلی آن بیشتر پی خواهیم برد. اندیشیدن به چنین مبحثی و برابر دید و قضاوت نهادن حوادث حاصله از آن، به آدمی امکان و موقعیت آنرا می‌بخشد که عجولاً نه‌رایبی نداده و خارج از فشار احساسات موضوع را بدانگونه که هست مورد نقد قرار دهد. بایستی همواره به این حقیقت اذعان داشت که هر فردی لبریز و مملو از همان امیال و غرایزی است که در من هم به همان نسبت وجود دارد و به این امر که بی‌تردید او رفتاری نظیر رفتار و روش من نسبت به خود دارد؛ و به‌طور کلی از روشی بهتر از سلوک من برخوردار نیست. جمله مردم‌داری امیال و غرایز درونی یکسان و همانندی می‌باشند و مسلم است که با انکار ممنوعیت‌هایی دربارهٔ غرایز همه نیز یکسان نیز در رضای آنها خواهد کوشید.

به حقیقت اگر محدودیت‌های تمدن بر طرف گردد و محیطی آزاد برای ارضای غرایز به وجود آید تنها یک نفر خواهد توانست از لذت و بهره‌های حاصله از آن برخوردار گردد و آن هم فردی خودکامه و سخت‌مستبد خواهد بود که با دردست گرفتن تمام وسایل زورورس کوبی همه چیز را به خود منحصر می‌نماید. اما آن فرد خودکامه نیز از دغدغه و تشویش آسوده نخواهد ماند و آسودگی او مستلزم این است که دیگران

به این جمله و شعار توجه داشته باشند که : تو دیگر کسی را نخواهی کشت<sup>۱</sup>

اینک متوجه خواهیم شود که آرزوی برقراری موجودیت چنین وضعی تاچه اندازه مستلزم ساده لوحی و بی اندیشی می باشد و کسی تا چه اندازه بایستی تنگ نظر باشد که خواستار نابودی تمدن گردد ، چون با برقراری چنین وضعی آن چنان احوالی را بایستی منتظر بود که شرح گذشت<sup>۲</sup> . اصولا بایستی به این موضوع توجه داشت که آیا پس از محو و نابودی تمدن چه چیزها و امکاناتی برای بشرها باقی خواهد ماند ؟ هر گاه منطقی بیندیشیم متوجه خواهیم گشت که هیچ چیز جز یک زندگانی ابتدایی تحت شرایطی که سدها هزار سال پیش پدران ما داشته اند چیزی دیگر بر جای نخواهد ماند. زندگانی در وضع طبیعی و شرایط و موقعیتی که سلوک و تحمل آن هزاران بار دشوارتر و رنج آورتر از محیطی متمدن می باشد . و نگاهی هر گاه بر تمدن فایق آمده و آنرا از بن بر انداخته و زندگی طبیعی بی را شروع نموده و بی اغازیم ، دگر باره خواه ناخواه دست به ایجاد تمدنی خواهیم بردم مگر نه آنکه نخستین بشرها نیز به سختی از بی قانونی و فقدان تمدن رنج برده و آهسته آهسته قوانین و تمدنی را برای آسوده زیستی به وجود آورده اند ؟ البته این مسأله رست است که طبیعت سدی برای ارضای غرایز و امیال ما حصار نکرده و آزادی گاه ملی برای کامیابی آنها نیز برقرار می سازد ، اما همین طبیعت که چنان دروا گذاری این آزادیها ستوده می شود از

راهی دیگر سخت ترین محدودیت هارا درزندگی وسلوك انسانها قابل می شود واندك اندك باشقاوت وستمکاری بهوسيله همان آزادیها [چنانکه درزندگانی بشرهای نخستین و حکومت استمراری فردزورمند مشاهده نمودیم] بی که همراه بالذت ها و بهره های فراوان است وضعی چنان دهشت انگیز به وجود آورده و بشرها را نابودمی کند - در واقع تمدن در نتیجه همین مخاطرات و ناامنی های حاصل از ارضای بی بندوبار غرایز آهسته آهسته طی سالیانی بی شمار به وجود آمده است: ترس ها ، ناامنی ها ، قتل ها ، و مخاطراتی دیگر که هر لحظه در کمین آدمیان بوده و تهدیدشان می نموده ، آنها را تحت شرایطی به یکدیگر نزدیک و مأنوس کرده و از این نزدیکی و موافقت نیز تمدن زاده شده است - تمدنی که بر بسیاری از ناراحتی های حاصله از بی قانونی فایق آمده و موجب گشته تا در محیطی امن وبدون وحشت زندگانی گروهی ومشترکی داشته باشیم . با این احوال هر گاه درست بیندیشیم متوجه خواهیم گشت که تمدن دست یاری شایسته برای بشر می باشد ودلیل موجودیت وهستی اش نیز به عنوان دستیاری توانا حفظ وحمايت بشریت در برابر تمدن است .

باتوجه به گفته های فوق به آشکارایی روشن است که تمدن بر مبنایی نسبی در این زمان از عهده انجام وظایف خویش بر می آید و این موضوعی است که باسنجش وتعمق وملاحظات عینی وتجربیی حاصل می شود ، نه آنکه هر نسبتی که باشد بر آن باشم تا مدح یا قدحی از



آن به عمل آمده باشد. وانگهی مسلم است که این تمدن قهراً نسبت به گذشته، در آینده نیز بر حسب اصل تکامل - کامل تر خواهد شد و هر چه این تمدن راه تکامل پوید به انجام بهتر و شایسته تر تکالیف انسانی خود توفیق بیشتری حاصل خواهد نمود

لیکن این تکامل نیز محدودی خواهد داشت. این غرور و تکبر نه بایستی امروز برای بشر پیش آید و نه در آینده شکل گرفته و هستی بخش گردد که یا هم اکنون و در این زمان بشر به طبیعت تسلط و سیطره یافته و یادآور آینده بدان گونه توانایی و قدرت خواهد یافت که طبیعت را به کلی مقهور و دست نشانده نیرو و کاردانی خود سازد. اگر با واقع بینی به مسایل دشوار طبیعت نگاهی افکنیم و دور از پیشرفت‌های علمی که حاصل آن غرورهای بی جا می باشد ژرف کاوی کنیم متوجه این اصل خواهیم شد که عناصر و پدیده‌ها و رویدادهایی در طبیعت موجود است که نیروی آدمی را در آنها تصرفی نمی تواند بود و اندیشه منقاد ساختن و دست آموز کردن آنها به حقیقت سخره‌یی بیش نخواهد بود: زمین آرام و بی جنبشی که ناگهان به حرکت آمده و می لرزد، لرزشی که بر اثر آن زمین شکافته شده و آدمی و ثمره‌های کار و کوشش او را بی دریغ و ستمکارانه درون می کشد، آسمانی که می‌غرد و می بارد و بر اثر آن دریاها و رودها طغیان نموده و سیل‌های مدهش ساخته‌های عمر فرسای بشری را یکسره می‌روبد، توفان هر اس آوری که هر چیزی را در هم می‌شکند و عجز لانه خروشمی نماید، بیماری‌های گوناگون

ولاعلاجی که کورانۀ باهجومی زندگی هزاران نفر را می‌شناند، و سر انجام مشکل و معمای بی‌کلید مرگ، مرگی که با تمام تلاش‌هایی که شده و با تمام نیروهایی که بر آن مصروف گشته هنوز لاینحل مانده و هیچ دارویی نیز برای مقابله‌اش کشف نشده و به احتمال قوی شاید تا پایان عمر بشریت نیز همچنان ناشناخته بماند، و بالاخره همانند‌هایی دیگر که نمودنش به سهولت میسر است نمونه‌هایی است از عناصر طبیعی که ممکن اند کی از آنها رام گردند ولی چه بسا عمده‌ترین آنها همچنان به شکل نخستین باقی مانده و مزاحم بشریت باشند - به هر حال طبیعت با این همه عناصر نیرومند و ناشناخته و معما شکل، آکنده از نیروهای کور و خراب کننده هر لحظه در برابر بشر خود می‌نماید، هر لحظه به عنوان تهدید و قدرت نمایی صحنه‌یی بر پامی‌سازد و تمام این‌ها موجب می‌شوند تا غرور و خودبینی بشر را که بر اثر توسعه علوم و پیشرفت‌های تمدن سر بر زده و آسمان سای گشته است از فراز نای آسمان غرور پایین کشیده ضعف و عجز وی توانیش را به چهره‌اش بر کشد. در چنین بحبوه‌های طبیعی که خطرش متوجه اجتماع و گروه می‌باشد بسیار انگشت شمار و تک‌افتاده کسانی که در شور بختی‌های مصیب و رنج و آشفته‌گی، بر حسب وظیفه انسانی و اجتماعیشان، دور از اختلاف‌ها و دشمنی و رزیها و حساب‌کاریها به فکر وظایف اجتماعی خود بوده و برای حفظ هم‌نوع و بشریت و تمدن در برابر قوا و نیروهای سرکش طبیعت پایمردی نموده و دوران منافع فردی خود به فکر حفظ اجتماع و تمدن باشند.

## پیدایش اندیشه های مذهبی

نا به سامانیهای اجتماعی ، پیچیدگی های فردی ، رنجهای اجتماعی و واکنش آنها ، عکس العمل های فرد در برابر رویدادهای اجتماعی ، فرد در برابر طبیعت ، دستیاری تمدن ، عناصر طبیعی الگوهای بشری ، موفقیت نسبی انسان پیدایش خدایان . نفوذ در عناصر طبیعت ، کیفیت روانی و طبیعی

زندگی همچنانکه برای اجتماع و بشریت عموماً دشوار ورنج آور است ، برای افراد نیز دوچندان دربردارنده سختی و مصیبت است برای فرد از آن جهت دشوارتر و سخت تر است که به تنهایی از چند جانب در محاصره نامنی ها ، ضربات و تهدیدها و فشارهایی قرار دارد . فرد از سویی تحت اوامر حاکمانه تمدن قرار دارد . تمدن بر خلاف میل درونی و خواسته های طبیعی اش او را مجبور می کند تا از سائقه های دلخواهش صرف نظر نماید ، یعنی تا حدودی بر اثر ممنوعیت های گوناگون محدودیت هایی را به او تحمیل می نماید . از سویی دیگر مردم او را ناراحت نموده و شکنجه اش می دهند ، مردمی که نمی خواهند قوانین تمدن را گردن نهاده و از سوائق ممنوع خود را حفظ نمایند و یا اینکه بهموجب ناکامل بودن و نقص تمدن آزارش می کنند . گذشته از اینها عامل اصلی وقایع طبیعت ، با آن نیروی سرکش و وحشی و رام نشدنی هر دم تهدیدش نموده و برش می تازد . این طبیعت نا آرام و سرکش و هستی برهم ریز که در قاموس او سر نوشت و تقدیر خوانده می شود موجب رنج ها و دلهره ها و نا آسودگی های بسیاری برایش می شود . اکنون بایستی ملاحظه نمود تا او اکنش و عکس العمل ؛ یا حاصل منطقی

این حوادث در يك فرد چه انگیزه‌یی را موجب می‌گردد. نتیجه و حاصل این وضع و فشارهای گوناگون هر اس آور موجب وجود يك نگرانی و ترس دائمی می‌گردد، نگرانی و ترسی که همواره چیره بوده و بایستی همواره در انتظار نابه‌سامانی‌ها و بدبختی‌های احتمالی باشد، از لحاظ روانی نیز این وضع شکستی برایش محسوب می‌شود چه در اثر این احساس زبونی وضع که موجبات سرافکنندگی و انفعال حس خود شیفتگی اش<sup>۳</sup> را فراهم می‌آورد- نیروی ابتکار و اتکای به نفس و نیرومندیش لطمه یافته و او را از مبارزه و مواجهه با زندگی و دشواریهای آن باز می‌دارد<sup>۴</sup>،

تا اینجا متوجه شده‌ایم که واکنش و عکس‌العمل فرد در برابر بعضی پدیده‌ها و رویدادها چیست؛ یعنی تا اندازه‌یی آگاهی داریم که فرد در مقابل محدودیت‌ها و ممنوعیت‌هایی که تمدن برایش پیش می‌آورد، و یا شکنجه‌ها و آزارها و ناراحتی‌هایی را که افراد در داخل اجتماع برای او فراهم می‌آورند عکس‌العمل او چیست. این عکس‌العمل همچنان که ملاحظه شد عبارت است از کینه و دشمنی و عدواتی که متناسب با رنج و محدودیت و ناراحتی او می‌باشد که نسبت به تمدن و مؤسسه‌ها و سازمانهای آن مرعی می‌دارد.

این موضوعی بود که برای درك و فهم مطلب لازم بود، در فوق ملاحظه شد که فرد را در اجتماع سه نیرو و قدرت محصور کرده و موجبات ناراحتی و ناامنی را برایش فراهم می‌آورند، و این سه نیرو

عبارت شد از : تمدن و تأسیسات آن، فشار و شکنجه های افراد، طبیعت و هراسها و دلهره هایش . واکنش فرد در برابر دو نیروی نخستین آشکار گشت. اما بایستی اینک ملاحظه شود که عکس العمل در برابر نیروهای سرکش و نارام طبیعت که سر نوشت و تقدیرش خوانده و همواره زندگی و آسایش او و هزارها نفر از هموعانش را دستخوش پاشیدگی ورنج و زوال می نماید چیست و به طور کلی نحوه دفاعی و برابری او چگونه خواهد بود ؟

تمدن در این سرگشتگی و شور بختی به کمک بشر می شتابد و همچون دست یار، منجی و یار هبری همان گونه که بر تمام افراد ممنوعیت و محرومیت وارضای عام غرایز را اعمال می دارد ، در این مرحله نیز تمام افراد را یکسان مورد حمایت قرار داده و برایشان چاره اندیشی می کند. اما در این مورد آن چه جالب توجه و بسی شگفت آور می باشد این است که هماهنگی و همسانی بی میان نحوه چاره اندیشیهای تمام فرهنگها و تمدن های مختلف و متفاوت جهان موجود می باشد . یعنی هر یک از این تمدن ها برای حفظ بشریت در برابر نیروهای طبیعت بی آگاهی از روش دیگری جملگی راه و روش یکتایی را برای مقابله بر می گزینند . در واقع این مرحله و دورانی است که طبیعت برای دفاع و حمایت بشریت در برابر نیروهای وحشی طبیعت کوتاهی نورزیده و به حمایت او بر می خیزد .

اکنون که آشنایی و تا اندازه بی شناخت سطحی نسبت به این امر

یعنی چگونگی وضع بشر در قبال سرکشی‌های طبیعت حاصل آمدن هویدا گشت که آدمی چگونه سرگشته و هراس زده در برابر مشکل‌های طبیعت از پای درمی‌ماند. لازم است فهم شود که به چه نحو و ترتیبی با این هراسها و سرگشتگی‌ها مدارا نموده و خود را با چه دست‌آویزها و نیرنگهایی در برابر این مانع بزرگ مسلح می‌نماید.

قبلا بایستی به چند نکته توجه داشت. به این مفهوم که پیش از برداشتن نخستین گام برای تسخیر طبیعت و یاباه عنوانی دیگر تسخیر هراس و ترس خود را لحظه شود که وضع بشر در برابر طبیعت چه موارد و مسایلی را موجب می‌شود که باشناختن و راه یافتن به آنها آسودگی و آسایشش تأمین و از دل‌پره و یأس میرهد. در برابر این موضوع سه مورد پیش می‌آید که می‌توان آنها را به عنوان ماده‌های اصلی بر نامه بر آورد کرد: نخست اینکه حس خودخواهی و عزت نفس بشر و یاباه اصطلاح حس خودشیفتگی آدمی که در این جریان دچار شکست و سرافکندگی گشته بایستی مورد تشفی قرار گرفته و تسکین بیابد. نیروی نارسبستی یا حس خودخواهی در برابر تهدیدهای طبیعت انفعال یافته و سخت نیازمند تسلی می‌باشد. مورد دوم اینکه هراس و ترس، نگرانی و وحشت لازم است، از صحنه زندگی زدوده شود و راهها و شیوه‌هایی بر انگیزخته گردد تا این پدیده‌های آسایش‌کاه و رنج‌آور صورت خارجی و مصداق نیابند. سومین و باز پسین قسمت که در ضمن بسی مهم و در خور توجه است اینکه حوادث و رویدادها و اتفاقات تعلیل شوند. تعلیل و

علت یابی از مهم ترین مواردی است که در تسکین بشر مؤثر بوده و راه سرگشتگی های بسیاری را می بندد - به همین جهت بایستی حس کنجکاوی بشر در برابر حوادث طبیعی ارضاشده و پاسخ هایی برای آنها یافت شود .

شگرف ترین مبحث و مسأله یی که در تاریخ ادیان ، جامعه شناسی ، مردم شناسی ، جادوکاری و افسونگری و هنر و موسیقی و پزشکی و سرانجام جمله اشتغالات و سرگرمی های یدی و فکری بشر از زمانهای باستان مورد توجه می باشد همین نخستین شیوه و اولین گامی است که بشر در راه تسخیر ، یا تفسیر و توجیه و بالاخره تعلیل طبیعت برداشته است . این گام کوچک و ناچیز هر چند هم که بی اهمیت جلوه نماید و یا کود کانه و بی اندیشه تجلی یابد - باز بایستی متوجه بود که تأثیری شگرف در ترس زدایی بشر ابتدایی داشته است . این نخستین گام نه بر آنکه بشر را در برابر نیروهای سخت و هراس آور طبیعت مجهز نمود ، بلکه هسته اصلی ادیان و مذاهب و عاوم و هنرها را نیز بنیان گذاشت . این نخستین گام موفقیت آمیز عبارت است از نزدیکی بشر به طبیعت . انسانهای ابتدایی اولین راه پیروزی و تعلیل را چنین تشخیص دادند که به طبیعت نزدیک شوند و به طبیعی ترین شکل قابل درک آنرا نیز همچون خودانگارند . پس طبیعت ، یا نیروهای طبیعی به زعم و گمان آنها الگوی بی خدشه خودشان بود ، اصولاً این بهترین و شاید تنها ترین راه موجود بایستی بوده باشد - چون شناخت منشأ طبیعت و

علت بروز رویدادهای سهمگین طبیعی و حوادث مرموز آن هیچگاه تمامی قابل درک نمی‌باشد و همواره به شکل مرموزی خازج از حیطه و قلمرو دانش و بینش بشریت همچنان پایدار خواهد ماند. لیکن اگر همین نیروهای مزبور و سهمگین به شکل والگوی صوری و معنوی بشری قلب ماهیت و شکل دهند قابل شناخت و بی‌ترسی خواهند گشت. هر گاه طبیعت به تمامی و عناصر طبیعت جدا جدا هر کدام دارای همان عواطف غرایز، شورها و نیازمندیهای بشری گردند راهی برای شناخت و آسودگی گشاده می‌شود و آنگاه است که بشر به عناصر طبیعی نیز همچون آدمیانی می‌نگرد آکنده از: مهر و محبت، خشم و نفرت، نیازهای جنسی و خوراکی و سایر احتیاج‌های مرسوم انسانها. مرگ که آنگونه موجب شگفتی‌اش را فراهم می‌آورد دیگر حادثه‌یی خود به خود و طبیعی و بدون علت محسوب نمی‌شود، بلکه رویدادی است قهری که عامل آن اهرمان و شیاطین یا نفس‌های فوق انسانی و ارواح نادیدنی بی‌شماری محسوب می‌شوند که محیط گرداگرد او را فرا گرفته‌اند.

این مرحله شگفت آورترین توجیهی است که انسانهای ابتدایی ساخته و پرداخته‌اند. به این مفهوم که این سنت و روش کهن هنوز هم پای برجا و قابل استفاده می‌باشد. اگر محیط اطراف راتهی و خالی نپنداشته و پیرامون خود را لبریز از موجوداتی نادیدنی و ارواحی سرگردان بدانیم آن گاه است که بسیاری از رویدادها و حوادث بی‌دلیل



دلیل وعلتی می‌یابند و هر حادثه‌یی که بی‌دلیل بماند تندی و عجز لانه معلول کار و وجود اشباح یا ارواح پراکنده و نادیدنی می‌گردند. با ابداع چنین شیوه‌یی است که بشر ترس و سرگشتگی را از خود رانده و زردوده است و در واقع بدین وسیله در عالم ماوراء الطبیعه راهی گشوده و بسا مأنوسیت آنرا برای خود محیطی عادی و بی‌رغم و ترس ساخته است. به این وسیله است که انسان از ترس و دلهره نجات می‌یابد - چون رویدادها و حوادثی که برایش غیر قابل توجیه و فهم بود و قادر نبود برایش مفهوم وعلتی بیابد با ابداع این روش از لحاظ روانی و روحی توجیه و حل می‌شود.

از طرفی نیز هیچ بعید نیست باز آدمی کاملاً به طبیعت پیروز نشده و برابرش ضعیف و زبون باشد؛ چون عناصر طبیعی به این وسیله‌ها و انگیزه‌ها رام نشده و همچنان به سیر طبیعی خود ادامه می‌دهند. آتش فشانها، زلزله‌ها، سیل‌ها و رعد و برق همراه با توفانهای خانمان بر انداز همچنان حادث می‌شوند و به نیایش، احترام، عبادت و قربانی انسانها واقعی نمی‌نهند. اما نیاستی از ارزش روانی و روحی و تسکین خاطر انسانها چشم فرو پوشید، چون این بار وقوع این حوادث متکی و بر مبنای عللی بوده و همین وجود علل که انگیزه شناختی ابتدایی است با وقوع حوادث سهمگین موجب تسکین می‌شود. بشرها دیگر چون قبل از دوران ابداع این شیوه و روش همچنان بی‌سلاح و دست و پا بسته به کام رنج و اندوه فرو نمی‌شوند و نیرو و موقعیت آن ریاافته‌اند که به هر

نوعی هم که بوده باشد عکس العمل و واکنشی از خود نشان دهند و مؤثرترین و شاید هم تنها سلاح و وسیله آنها در برابر طبیعت روش قیاسی است؛ به این مفهوم و معنا که بشر با قیاس به همان روش‌هایی که میان قبیله، خانواده، عشیره و یا گروه اجتماعی خودش برقرار می‌باشد بر له و علیه عناصر طبیعی که گاه خشم می‌گیرند و گاه بر سر مهرند وارد میدان مبارزه و عمل می‌شود.

چنانکه قبلاً گفته شد بشر بنا بر اعتقاد روح و بر اصل قیاس، جهان را به کلی دارای روح و جان دانست. ستارگان، ماه، خورشید، کوهها، دریاها، زمین، آسمان و سرانجام تمامی مظاهر از جمادات و نبات و حیوان دارای روح و جان گشتند. انسان نخستین بنا بر همین اصل، یعنی روح و جان آنها را بنا بر الگوی خویش دارای احساسات، عواطف، مهر و کین، شهوت و عشق و دیگر نیازمندی‌ها شناخت. بدین طریق هنگام بروز حوادث طبیعی، آتش فشان کوهها، توفان، طغیان دریاها، زمین لرزه، بروز سیل، قحطی و خشکسالی و سایر حوادث طبیعی به گمان آنکه خدای زمین یا خدای آسمان و خدای دریاها و غیره بر سر خشم آمده اند شروع به نذبه‌وزاری نمود، از پیشگاه آنان درخواست و استدعا نمود، برایشان نیایشگاه و معبد ساخت و قربانی نمود؛ هدایا و پیشکشها تقدیم کرد تا بدین وسیله خشم و غضب آنها فرو نشانده و بر سر مهرشان آرد. بر آن بود تا با این وسایل آنها، یعنی خدایان را بفریبد و با نیایش و قربانی و هدایا درشان نفوذ نموده و بر نیرو و قدرتشان تسلط یابد.

البته آشکار است که کیفیت این تسخیر چگونه انجام می پذیرد . در واقع نوعی جانشینی است ، جانشینی افسون و فریب به جای واقعیت و اعمال قدرت حقیقی ، یعنی سوجدجویی از یک کیفیت روانی به جای علم طبیعت . بی آنکه در واقع و حقیقت وسایلی ابداع و انگیزه شود تا نیروها و عناصر سرکش طبیعی مهار شوند بابه کار بستن شیوه هایی غیر عملی آسودگی خود را تضمین می نمایند و این چاره اندیشی و وسیله انگیزی نیز در بردارنده تسکین هایی محدود و موقتی برای بشریت می باشد . وسیله های ابتدایی و تسکین هایی موقتی که نشان دهنده راهی بهتر و ارزنده تر خواهد بود و به کمک آنها انسان توانسته گامهای سریع و مطمئن تری در راه تسخیر طبیعت و تسلط بر آن بردارد .

### ۳- منشأ خدا

سابقه تفهیمی و ذهنی خدا . چگونگی دوران کودکی و مقام پدر ، سلوک عصر بلوغ و بیدایش خدا ، مقایسه این دوره ، خدا عاملی است که در بلوغ جانشین پدر در دوران کودکی می شود ، نیروی عناصر طبیعی و عجز بشری ، خدا به عنوان عامل و گرداننده بی انسانی ، خدا یان انسانی

اما بایستی متوجه بود که این مسأله ، یعنی آفرینش خدا به وسیله انسان موضوعی بی سابقه ذهنی نمی باشد و به طور کلی این مسأله را نمی توان بدون هیچ سابقه قبلی تلقی نمود . نمونه والگویی خاص این مفهوم همان زندگی گانی و سلوک دوره کودکی است که مرحله بعدی و مورد نظر دنباله آن به شمار می رود .

می‌توان دوران نخستین زندگی را ، یعنی دوران کودکی را با وضع بشر در برابر طبیعت مقایسه و سنجش نمود . کودک ناتوان و پانگرفته در برابر قدرت ، نیرومندی ، خشم و تحکم پدر همان حالتی را دارد که انسانی تمام و بالغ همان وضع را در برابر توانایی و قدرت طبیعت داراست . کودک در برابر پدر ترس و وحشت دارد ، از نیرو و خشم اومی هراسد ؛ در صورتی که از سویی دیگر آگاه است که هم او - یعنی پدر او را در برابر خطرهای احتمالی و حوادث خارجی حفظ و حراست می‌نماید<sup>۸</sup> .

بشر به موجب قیاس و قرینه موفق شد تا این دو وضع را ؛ یعنی وضع بشر در برابر طبیعت و حال کودک را در قبال پدر<sup>۹</sup> بهم نزدیک نموده و از آن اصلی به‌پردازد . در این تألیف و تلفیق میل بشر عهده دار نقش اصلی بوده است و میل در این جا همان نقشی را داشته که خواب بینی در خواب میل خود را تحقیق یافته مشاهده نمایند<sup>۱۰</sup> .

خدایان آفریده بشرها ، یا عناصر طبیعی که به صورت افراد بشری در آمده‌اند - کاملاً منطبق بر الگوی صوری آدمیان نمی‌باشند بلکه بایستی دارای امتیازها و وجوه متمایزی باشند که تأثیری بر افراد داشته باشند پس افراد بنا بر همان الگوی کودک و بقایای آن به خاطر پر نمودن جای پدر از دست رفته ، صفات او را به خدا می‌بخشند و آن عناصر تجسم یافته انسانی را با صفات يك پدر در هم آمیخته و از آن خدا یا خدایانی می‌آفرینند . بدین طریق است که نه تنها بر اینکه ساختن و

کار آفرینش خدا را بر الگوی صاصب قدرت دوران کودکی ، یعنی بنا می نهند و به این وسیله یادى از کودکی می نمایند ، بلکه با این ترتیب حس کنجکاوی خود را نیز ارضا نموده اصل و نسبی برای خود می سازند<sup>۱۱</sup> .

دراثر مرور زمان ، بی شك بر مبنای اصل تکامل پیش رویهای در زمینه شناخت طبیعت و روابط و پیوندهای علت و معلولی بر بشر کشف و مفهوم می شود . ملاحظات و تجربیاتی در طی مرور ایام نظم رامی نمایاند و آنگاه بر اثر همین نظم ؛ حوادث کور طبیعی و رویداد های ترسناک آن که علت غایی آنها خدایانی شناخته شده بودند یکسان یکسان کشف و شناخته شده و موجب می شوند تا عناصر طبیعی که در قالب خدایان انسانی تجسم یافته بودند - ارزش و اهمیت نخستین خود را از دست فرو نهند . اما این پیشروی و سستی مقام خدایان که بر اثر شناخت و دست یابی به مشکلات و ابهام های طبیعت حاصل می آید یکسره موجب آن نمی گردد که خدایان یکباره بی ارج و بی مصرف بمانند - چون هنوز مشکلها و پیچیدگی هایی هست که بایستی منتسب به مصادری گردند و انگهی دوستی و علاقه بشر به پدر و خدایان همچنان باقی خواهند ماند چون همانگونه که گفته شد هنوز تمام مشکلات حل نشده و زندگانی همان سان آمیخته با نوسانهای هول آور طبیعت هماهنگ است به همین جهت خدایان بایستی برقرار بوده و سه وظیفه خود را که عبارتند از : دربند کردن و آرام نمودن قوای طبیعت ، برقراری دوستی و خوش بینی

میان انسان و زندگی ، و جبران محرومیت‌ها و ممنوعیت‌های حاصل از تمدن را انجام دهند .

#### ۴- کاستی و درجات خدایی

جهش‌های علمی و بی‌نقشی خدایان ، گشوده شدن تدریجی رازهای طبیعت ، کاسته شدن از تعداد خدایان ، وظایف سه‌گانه ، مشکل‌های بعدی ، رازهای ناگشوده ، مسأله آفرینش ، از چند خدایی تا یکتا پرستی توجیه سرنوشت و مسأله شر ، ناتوانی خدایان ، پشتیبانی دین از تمدن ، منشأ الاهی قانونی تمدن

پیشرفت علوم ، سیر جبری تکامل ، تجربه و باروری اندیشه‌های انسانی از جمله مواردی هستند که مفهوم و قدرت و سلطه نخستین خدایان را به راه انحطاط و بی‌ارزشی افکندند . این انحطاط و بی‌ارزشی یا به عبارتی دیگر مولود و زاییده علوم و گسترش دانشها و تحریریات بشری می‌باشد . بشر در بستر سیر زمان و تکامل متوجه می‌شود که رویدادها و حوادث طبیعی که انسان موجب هراس و شگفتی زندگی اومی گشت و موجبات تعلیل را برایش فراهم می‌ساخت که منتج به خداسازی می‌شد پدید آمده و اثر اراده موجود یا موجوداتی مافوق انسانی نبوده که به دلخواه خود و یا از روی هوا و هوس و انتقام آنها را به صورت بلایایی بر سر آدمی نازل نموده و یا بر اثر تدبیر و زاری و پرداخت رشوه و هدایا و قربانی نمودن از تصمیم خود عدول کرده و آن بلایا را در زنجیر نگاه دارند ، بلکه این رویدادها و اتفاق‌ها پدیده‌هایی کاملاً طبیعی و حتمی الوقوع می‌باشند که بر مبنای جبر طبیعی و قوانین لایتغیر و عوامل علت

و معلولی بدون دخالت انسان هایی مافوق تصور خود به خود انجام می گیرند<sup>۱۲</sup>

اما بایستی سنجیده و کاوش شود که آیا این مفاهیم و این خدایان یانیروهای نخستین در جریان بعدی به چه شکلی قلب ماهیت می دهند البته همان سان که ملاحظه شد هر اندازه‌یی که مشکلات و پدیده های طبیعی به وسیله نیروهای علمی گشوده گردند نیروی خدایان و اهمیت و مقام آنان نیز به همان اندازه کاستی می گیرد؛ لیکن این امر نیز قابل ملاحظه است که برخی از رازهای طبیعت نه بر آنکه هنوز گشوده و شناخته نگشته بلکه چنین به نظر میرسد که در زمانهای دوری نیز فهم و شناخته نگرددند به همین جهت خدایان و یادرمفهوم‌ی رساتر خدا هنوز فرمانروای طبیعت می باشد. یعنی خدایان هستند که طبیعت را بدانگونه که ما امروزه مشاهده می نمایم ساخته و پرداخته و آنرا به چرخش و نظم اداره می نمایند، البته اندیشه‌یی دیگر قابل رسوخ و توجیه است که خدایان از دخالت مستقیم در جریان امور دست داشته و طبیعت را به حال خود واگذارده‌اند - اما در مواردی خاص و استثنایی در حوادث طبیعی دخالت و دست اندازی نموده و آنگاه است که نوعی قدرت نمایی نموده و یا این گونه رویدادها قدرت نمایی آنان تلقی شده و این توهم را می‌رساند که هنوز قدرت و نیروی نخستین آنان کاستی و کمی نگرفته است

انگیزه‌هایی دیگر نیز جدا از جهش‌های علمی و فنی و اصل تکامل وجود دارد که از اهمیت خدایان بسی می‌کاهد و قدرت و نیروی لایزال و

خلاقه‌آنان رادستخوش تزلزل نموده و عقیده‌معتقدین و باورداران‌شان را سستی می‌بخشد که از جمله‌آن انگیزه‌ها موضوع سرنوشت و وجودشر و بدی‌ها می‌باشد. بر اثر حوادث و رویداد های طبیعی که در زندگی مردم روی می‌دهد و تغییرات و دگرگونی‌های سرنوشت که اغلب به جانب اندوه و رنج متمایل است این اندیشه در ذهن ما پیدا آمده و نیرو می‌گیرد که: پس چگونه است که این خدایان زورمند توانا که به اوصاف عالی و ممتاز متصف می‌باشند قادر نیستند تا رنج‌ها و دردها و ناتوانی های ما را درمان کنند. از خاستگاه همین اندیشه است که حقیقت توهمی و موجودیت خدایان متزلزل شده و راهی برای جدایی از دین به موجب عجز آنها گشوده می‌شود.

با اندیشه بر موضوع سرنوشت و وجود شر البته پرسش‌هایی پیش می‌آید که از دو جانب بر علیه قدرت مطلقه خدایان و مقام پر شکوه‌شان قدمی افرازد: از جانبی به ارزش وجودیشان و جنبه کلی و تام الاختیار شان لطمه وارد می‌آورد و از سویی دیگر نیروی آنها همچون قدرت های معمولی دچار محدودیت می‌گردد. درباره سرنوشت و موضوع شر این پرسش و انتقاد یا خرده گیری پیش می‌آید که: هرگاه در واقع آنها آفریننده سرنوشت می‌باشند بایستی به حق گفت که کاری غیر عادلانه نموده و راه کث و نادرستی را برگزیده‌اند و این نیز درخور مقام خدایان نمی‌تواند باشد. موافق با فلسفه و کیش باستان یونان سرنوشت و اموری همچون نیکی و زشتی و بدی و شر پدیده‌هایی بودند



که مافوق خدایان قرار داشته و خدایان را با آنها کاری نبود.<sup>۱۳</sup>

به طور کلی هر چه استقلال طبیعت بهتر شناخته شده و حوادث طبیعی بهتر توجیه شوند، خدایان بیشتر خود را از صحنه دور کشیده و کناره می گیرند و در واقع نسبتی مستقیم و معکوس میان قدرت طبیعت که همراه با شناسایی افراد می باشد و نیروی خدایان برقرار است که هر چه آن یک متمایز و مستقل گشته و قدرت می نماید این یک محو و تیره گشته و اسرار آمیز می گردد.

در سطور فوق از وظایف سه گانه خدایان سخن گفته شد که عبارت بودند از: در بند نمودن نیروهای سرکش و نافرمان طبیعت، برقراری تقاهم و سلوک و خوشبینی میان انسان و سر نوشت اندوه بار و ستمگر و جبران رنجها و محرومیت ها و ناراحتی های حاصله از زندگی مشترک و تمدن. با گفتگوها و بحث فوق آشکار گشت که خدایان از تعهد و اجرای دومورد نخست از سه وظیفه خود ناتوان و درمانده اند، پس بیشتر توقع ها و چشم داشت ها متمرکز و متوجه وظیفه سوم آنان می گردد مورد سوم، یا باز پسین تکلیف آنها شکلی است که منطبق بر امور اخلاقی می شود و بایستی نوعی رفتار نمایند و این مورد را عرصه عمل و قدرت نمایی و فرمانروایی قرار دهند که جبران آن دومورد نیز فراهم آید. در این صورت کار خدایان - یا به طور کلی دین و توهمات دینی این است که تقایس تمدن و محرومیت و زیان هایی که بر اثر آن پیش می آید جبران نمایند. به روابط مشترک مردم که متضمن ایذاء و آزار آنها به یکدیگر

و شناختن حقوق هم و تخطی و تجاوز است توجه نموده و به کوشش تا با پشتیبانی از تمدن و دستورات آن یا قوانین که مردم در شکل و صورت عادی شان خیالی کم به آنها توجه نموده و عمل می نمایند موجبات تحکیم و اجرای آنها را فراهم نماید .

ملاحظه می شود که خدایان یا دستورات دینی به کمک تمدن و قوانین می آیند تا از محدودیت های تمدن و ممنوعیت های آن بد وسیله عوامل روانی به گاهند و با تمهیداتی پشتیبانی و اجرای اصول تمدن و قوانین را به مردم که به سهولت حاضر برای قبول و گردن نهادن مستقیم آنها نیستند تحمیل نموده به قبولانند. و از همین خاستگاه است که رفته رفته **واندك اندك** برای مقتضیات و امور تمدن اصل و منشأ الهی ساخته و پرداخته گشته است<sup>۱۴</sup>

### ۵ - ارزش معتقدات دینی

پندار های گرد آمده منهی ، هدف نکاپو های زندگانی ، ناپیدایی حقیقت هدف سابقه وحدت جویی ، خدایی یکتا با صفاتی برتر ، دین دستیار تمدن ، پندار های دینی تعدیل گر قوانین تمدن و تحمل زندگی ، مشکل و جواب برگ ، بهشت و دوزخ مخضر و مسکن دینی ، تفسیر آخرین خدا ، علل توجه به دین ، مبنای روانشناسی معتقدات دینی

به هر حال بر اثر عوامل فوق ، یعنی عجز و درماندگی بشر برابر نیروهای کور طبیعت ، لاینحل ماندن راز آفرینش در طول زمان مجموعه بی از توهمات و عقاید و اندیشه ها به وجود می آید که دارای خاصیتی تخدیر آمیز و تسکین انگیز می باشد . این عقاید و مجموعه

اندیشه‌ها همچون خدایان وظیفه دارند که عجز و ناتوانی بشر را برابر قوای طبیعت قابل تحمل سازند و اصولاً اینها دستورها و قوانینی آسمانی تلقی گشته و منتسب به خدایان می باشد. اما از لحاظ پی شناسی و پژوهش گری در بنیاد آنها لازم است گفته شود که هسته اصلی و منشأ اساسی این معتقدات همان دورنما های هر اسناک و خاطرات بشر های نخستین می باشد که مرحله و دوران کودکی آنها را همچنان زنده و تازه نگاه می دارد. هر گاه بر آن باشیم تا جنبه مصونیت و تسکینی این عقاید را ارزیابی نماییم متوجه خواهیم گشت که بشر با اتکای بر آنها خود را از دوسو در امان و حفاظت می بیند: این عقاید و پندارها از سوی بشر را در برابر نابه سامانیها و خطرات طبیعت و مسایلی همچون سرنوشت و شر و بدی حمایت می نمایند و از طرفی در برابر سختی ها و محدودیت ها و زیانهای تمدن یاریش می دهند تا با شکیبایی آنها را تحمل نموده و عصیان نورزد.

از آنچه که تا به حال از آن سخن گفتیم و گذشت چنین مفهوم می شود که این سیر تکاملی که هسته مرکزی آنرا زندگی زنده گانی تشکیل می دهد با سخت کوشی به دنبال هدفی است، و آن هدف هر چه سخت یاب تر باشد و از دسترس بیشتر بعید نماید - نیروی جهش بشری با شتابی سخت کوشانه تر بدان سرعت و پیشی می ورزد و به آن هدفی که نهایت و غایت زندگی و این همه تکاپوها و فعل و انفعال ها می باشد عشق می ورزد. لیکن این موضوع نیز قابل تعمق و نظر گیر است که

حقیقت و ماهیت ، یا چگونگی و واقعیت این هدف هنوز به آشکارایی و روشنی نموده نشده و شناخت آن خالی از پیچیدگی و تعقید نیست. اما آنچه که مهم است و مورد نظر اینکه پیشروی ، بهبود و تکامل حیات مادی و معنوی انسان در تسریع و به حصول پیوستن این هدف بسی مؤثر و اثر انگیز است و به طور قطع به هر نسبتی که در شئون زندگی تکاملی حاصل آید به همان نسبت از طول راه به آن هدف کاسته گشته است

بشر خواهان علت جویی و مبدأ یابی است . او خواستار است تا برای هر پدیده یی سببی بیافریند و هر معلولی را زائیده علتی بداند. وانگهی انسان خواستار وحدت است و این بنا بر قیاس وجود خودش اصلی اجتناب ناپذیر می نماید؛ اینکه در باز پسین مرحله برای جمله معلول ها علتی واحد بر می گزیند ، یعنی بنا بر سائقه طبیعی بر تمامی معلول ها- یا در معنایی گسترده تر بر هستی پرده یی از وحدت بر کشیده و همه معلول هارا بر علتی واحد به نام خالق، خدا یا آفریدگار متحول می نماید و این نیز خاستگاه یکتا پرستی است .

پس در شیوه اندیشه گری و سلوک علت یابی بشری هر آنچه که در این جهان روی می دهد بر حسب همان وحدت علت و قیاس انسان نسبت به وحدت اعمال خود بایستی به نیرویی برتر از انسانی که نیک خواه بشر نیز می باشد نسبت داده شود . خداوندی مهربان ، رؤوف و دادگر وجود دارد که بر حسب بعضی از مصالح و ظاهری نمایی نسبت به بشر سخت گیر و بی گذشت است . این خداوند در سفر و حضر و پنهان

و آشکار ناظر بر اعمال و افعال آدمیان بوده و چیزی از نظرش مخفی نمی‌نماید. اما همچنان که گفته شد این محدودیت وسخت‌گیری بر حسب مصالحی است، ورنه او خداوندی است اهل تساهل و گذشت که مبارا در برابر تندی‌های طبیعت و شقاوت‌های سرنوشت حفظ و حراست نموده و نمی‌گذارد تا بازیچهٔ نیروهای کور و بنیان‌سرا انداز طبیعت گردیم.

از این خاستگاه است که معاونت و کمک دین و یاری خدایان به پشتیبانی تمدن و قوانین موضوعه و قراردادی آن می‌شتابند تا بار توانفرسای محدودیت‌ها، ممنوعیت‌ها، ناکامیها و شقاوت‌های سرنوشت را که تمدن عامل نمایان آنها می‌باشد بر آدمی قابل تحمل گردانند. مهم‌ترین وظیفه‌ی که دین در این مرحله انجام می‌دهد و شاید عمده‌ترین و تا حدودی تنها دست‌آویز و سلاحش باشد مسألهٔ دین و ساختن و پرداختن جهانی‌ایده‌آلی و دلخواه پس‌از مرگ می‌باشد که نقطهٔ مشترک همهٔ ادیان و مذاهب محسوب می‌گردد.<sup>۱۶</sup>

این فلسفه توجیه‌گر مرگ می‌باشد و بر حسب آن مرگ پایان زندگی محسوب نمی‌شود و بابر و زمرگ مرز نیستی و بی‌تفاوتی آغاز نمی‌گردد، بلکه با وقوع مرگ مرزی نوین در زندگی نمایان می‌شود که آن سویس آغاز یک زندگی نوین و تازه می‌باشد که آدمی را به نهایت درجهٔ تکامل نایل می‌گرداند. لیکن باز بر حسب قیاس در آن جهان همان مسایل و قوانین اخلاقی و سلوک اجتماعی تمدن حکمروایی می‌

کند با این تفاوت که به نسبت تکامل، آن قوانین پیشرفته تر و عالی تر می باشند. در آن جهان دادگاهی بس عالی و دادگر برقرار است که نیرویی والا و منطقی عظیم اداره و کار چرخانیش می نماید. در آن جهان بدسگالان و کژروان با دافره یافته و نیک دلان و خوش سیرتان پاداش می یابند. خوبی و نیکی پاداش و برابری شایسته و درخور، زشتی و بددلی کیفری سخت خواهد یافت.

پس بنابراین فلسفه، هر گاه در این جهان عدالت شایسته‌یی وجود نداشته باشد، بی‌تردید دستگاهی دادگر و شایسته در آن دنیا وجود خواهد داشت و پس از مرگ هر کس به سزای کارهای نیک و بد خود خواهد رسید. راستکاران و مؤمنین مورد شفقت قرار گرفته و از لذت و خوشیهای سرمدی سیراب می گردند، و بدکاران در روزی آگنده از رنجها و شکنجه‌ها تا بی‌زمان زجر خواهند کشید. به این ترتیب ملاحظه می‌شود که دین چه مایه زورمند و تسکین‌دهنده‌یی ارایه می‌دهد با این شکل است که دشواری‌ها، رنجها، محرومیت‌ها و نادادگیریهای این جهان پر آشوب قابل تحمل می‌شود. چون ناراحتی و رنج به طور کلی خصیصه زندگی‌یی است که در آن تمدن کامل و پسندیده‌ای رسوخ ندارد - دین نیز بر همین پایه می‌گوید آنانی که بیشتر رنج برند، در جهان خوراکی‌ها و لذت‌های سرمدی بیشتر آسایش خواهند یافت.

در این مورد به دو شکل جبران و جانشینی اندیشه‌ها به روشنی

آگاهی دست می‌دهد : مرك پایان همه چیز محسوب نمی‌گردد بلکه مرز یاپلی است میان دودنیا ، مرك دنباله زندگی است ؛ کشش همین زندگانی خاکی وزمینی که صورت و شکلی ایده‌آلی و دلخواهانه دارد از آنچه که در این جهان محروم بوده‌ایم به صورت شایسته‌یی در آن دنیا برخوردار گشته و به‌دای رنجها و نا کامی‌هایمان کام یافته و غرق لذت و برخورداری می‌شویم .

حال به‌خدا به‌پردازیم : خداوند ما و آفریدگار جهان موجودی است سرشار از صفات نیک انسان‌ها ، او : نیرومند ، باهوش و داننده ، بخشانیده و دادگر ... است . آری این تنهای خدای دوران یکتا پرستی ما خدایی است که از مجموعه خدایان گذشته ساخته و پرداخته و تکوین یافته است . هر گاه به تاریخ و گزارش زمانهای دور دست یازیم متوجه خواهیم گشت نخستین قومی که چنین خدایی را آفریدند ، یعنی این صفات را جمله به یکی منتسب نمودند تا چه حد به خود بالیده و از چنین کاری لذت برده‌اند . بدان گونه که خود را قوم برگزیده جهان پنداشتند و لطف ویژه خدای یکتا و کامل را مختص خود شمردند.<sup>۱۷</sup>

این خداگرایی در واقع يك نوع بازگشت نا آگاهانه به مبادی تاریخ خدا شناسی می باشد . هر گاه به کاوش و ژرف بینی و پژوهشی بیاغازیم تمام صفات پدری و مادری را در صور گوناگون خدا باز خواهیم یافت که به شکلی پنهانی و در اولین نظر و برخورد به چشم نمی‌آیند . لیکن در زمانی که بشر از مبادی چند خدایی دور گشته و به خدایی یگانه .

دست یافته است شك نیست که بنا بر سوانق نخستین شکل و منشأ راستین آن بهتر هویدا خواهد گشت و در تحقیقت تحت چنین شرایطی بشر می تواند پیوندها و روابطی صمیمی همچون علایق پدری و مادری با خدا داشته باشد. این معنارادر مسیحیت که شکل مورد نظر و سنجش مامی باشد می توان به خوبی مشاهده نمود.

پندارها و عقاید دینی و مذهبی که به کوتاهی درباره آنها پژوهشی نموده و سخنی چند گفتیم، قهراً و بی آردید حاصل دوران، دراز و طولانی می باشند که در طی این دوره ها تکامل یافته و ارتقا نموده اند. این معتقدات طبیعی است که در مراحل مختلف خود در تمدن هایی جای گرفته و مورد قبول واقع شده اند. به این معنا که در هیچ دوره بی يك تمدن خالی و تهی از معتقدات دینی نبوده است. اکنون من برای کاوش و پژوهش خود تنها به یکی از مراحل تکاملی این معتقدات بسنده کرده ام. مرحله تکاملی که برابر با سیر ارتقای نهایی مسیحیت می باشد و نژاد سفید غربی جمله گرونده آنند.

با کاوشی سطحی و بدون ژرف بینی علمی به سهولت می توان این مجموعه معتقدات را که مذهب مسیحی یا به طور کلی دین نامیده می شود مورد نقد و ارزیابی قرار داد. هر گاه نظری سطحی بر اجزای تشکیل دهنده این عنصر بیفکنیم متوجه خواهیم گشت که اجزاء با یکدیگر تعاون و وحدتی اصولی را که لازمه اجزای يك کل می باشد دارا نیستند. این اجزاء عموماً ناهماهنگ و نقیض هم بوده و تعادلی



نسبی را فاقدند. و این نظرات پندارهایی کهنه و باستانی بوده که از مغز ضعیف انسانهای ابتدایی تراوش نموده و در مقام عمل و خود نمایی از حل مسایل مورد لزوم و کلی سخت به گل می مانند. اصولاً و به طور کلی در جریان زندگی روزانه ناهماهنگی بی شگفت میان آن معتقدات و نظرات با جریان زندگی و تجربیات روزمره و ساده بروز می نماید و میان آنها با اعمال ساده فعلی تناقض و بی مانندی عجیبی حکمفرما می باشد.

اما مسأله مورد نظر از این بنیانگاه است که همین معتقدات، یعنی پندارهای دینی که خود در معنایی وسیع گسترده می شود - با تمام این ناهماهنگی ها، نادرستی ها، کودک منشی ها و نقیصه ها همواره به عنوان گنجی مورد احترام و ستایشگری و نگهداری و صیانت شده و بشریت همواره از آن به عنوان ارج دارترین میراث تمدن پاس داری نموده است. این ارزش و پاس داشتن حتی آنقدر مهم و قابل توجه است که سودجویی و بهره بری از منابع زر خیر طبیعی، و تأمین بهداشت و مهیا داشتن زندگی بی آسوده، و چیره شدن و پیشگیری بیماری های خانمان بر اندازا تحت الشعاع خود قرارداد. افراد و مردم با وسواس و گردن نهی مرموزی ارزش و مقامی خدایی برای این دستورها قایل گشته و گمان می برند هر گاه به هر نوعی که باشد به شکلی در این قسمت کوتاهی ورزند و در ذهن و اندیشه خودشکی درباره این معتقدات ادعایی بنمایند به نوعی مجازات و گرفتار خواهند شد که مکافاتش غیر

قابل تحمل بودن زندگی می باشد. اکنون هنگام آن است که به بازگستری درباره این پرسش به پردازیم که: آیا پایه و خاستگاه راستین این معتقدات از لحاظ روانشناسی در کجا قرار دارد؟ و یا در گفته‌ی رساتر این پندارها و معتقدات از نظر گاه روانشناسی چگونه تعلیل و توجیه می گردند؛ و اصولاً مبنای ارزش فوق العاده و تجلیلی که بشر از آنها می نماید از چه منسأیی توشه و سرچشمه می گیرد؟ در این مقام ماحتا از خطر نیز نهرا سیده و این پرسش را مطرح خواهیم نمود که: آیا در واقع این معتقدات اذارشی حقیقی نیز بهره ورنند یا نه و در صورت جواب احتمال دال بر مثبت بودن، ارزش راستین این معتقدات در چه چیزی نهان و مستتر است؟

### ۱- قبایل بدوی و تحریم آدم‌کشی

در مکتب فرویدیم Freudisme و شیوه روانکاوی Psychoanalyse جمله ، «تودیکر نخواهی کشت» مفهوم عمیق و پرمعنایی را ادا میکند که وابسته به بحث فوق می‌باشد . فروید در جملات بالا و طرح نمودن مسأله آزادی غرایز و در نتیجه آن تسلط فردی دیکتاتور و خودکامه نظر به شرایط نخستین زندگانی انسانهای بی‌تمدن اولیه دارد.

بدان گونه که مبدانیم شکل اولیه اجتماعات بدوی : خانواده، قبیله و عشیره بوده است. بشرهای نخستین بازندگانی بدوی و بی‌قانونی که داشته‌اند ارضای غرایز و امیالشان کاملاً آزاد بوده است. در این نوع اجتماعات فرد برتر و زورمندتر به عنوان رئیس شناخته شده و از قدرت مطلق برخوردار بوده است. با قدرت و نیرومندی حیطه‌یی وسیع برای ارضای تمایلات جنسی و تجاوزکارانه خود فراهم می‌آورده است . بدین ترتیب که تمامی زنان و دختران زیبای قبیله را منحصر به خود نموده و با تمصب مانع لذت جویی دیگر افراد گشته و کسانی را که نسبت به او روشی غیر از دلخواهش ابراز می‌نمودند می‌کشت . در این موقعیت هر گاه فردی بر حسب میل طبیعی جنسی با یکی از زنهای بی‌شمار او که منحصر به خودش بودند به‌معاشقه می‌پرداخت یا کشته و یا اخته می‌شد .

» در قبایل اولیه سرپرست ، رئیس یا فرد خودکامه قبیله برای

پیشگیری از دست درازی جوانان و افراد نسبت به زندهای قبیله آنها را اخته می‌کرده‌است ...

### Witel : freud et psychanalyse

در مواردی دیگر مستبد یا خودکامه و سرانجام «پدر» یاریس قبیله به طرد شدن و بیرون نمودن افراد از قبیله اقدام می‌نمود. در واقع همان‌گونه که فروید تذکر می‌دهد این خودکامگی و بهره‌مندی از لذات حاصله از آن مستلزم آن است که افراد دیگر به تنگ نیامده و قصد جان او را ننمایند. لیکن این امری بعید می‌نماید چون فردی خودکامه و هوسران که تمام قدرت‌ها را در انحصار دارد شرایطی بسیار سخت‌تر و محدودتر از تمدن برای افراد وضع می‌نماید و همین شرایط و محدودیت‌های سخت همچنانکه در تمدن و جامعه متعده‌ی موجب شورش و عصیان می‌گردد، در قبیله‌ی همچون قبیله فوق نیز شورش برپا می‌دارد. به این مفهوم که اخته شدگان، بیرون شدگان از قبیله، افراد ناراضی و محدود شده جملگی متحد شده و بر فرمانفرما شوریده و به قتلش می‌رسانند.

اما هر بار این کشته شدن خودکامه و مستبد موجب رهایی افراد و برقراری نظمی در قبیله نگشت؛ چون بعد از قتل ریسی یکی دیگر از زورمندان ترین افراد جای او را گرفته و همان محدودیت‌های پیشین را نسبت به کسانی دیگر که با همکاری او مستبد قبلی را کشته‌اند مرعی می‌دارد. این دور و تسلسل همچنان ادامه داشته تا سرانجام افراد دچار احساس ندامت و پشیمانی شده و از قتل‌روی گردانده‌اند. نظم و قاعده‌یی که موجب تحریم این قتل‌ها گشت منع زناشویی با محارم بود - یعنی نظارت بر فرایز جنسی و محدود نمودن آنها؛ و این نخستین تجلی تمدن و منع آزاد ارضای غریزه است. فروید خود در این باره می‌گوید :

پدر [رییس قبیله] در زمان حیات، آنچه را که به واسطه نفع خودش بر دیگران ممنوع کرده بود - اینک پسران [افراد قبیله] در اثر احساس گناه و ندامت از قتل او خود بدان عمل نموده و ممنوعیت های زمان پدر را رعایت کرده و به خاطر احترام پدر و برانندامت و پشیمانی خود از زناشویی و آمیزش بازنهای قبیله خودداری کردند ...

این خودداری و حرام شمردن معاشقه و انجام و اعمال جنسی و زناشویی بازنهای قبیله یکی از نخستین و بزرگترین ممنوعیت های غریز است که حسن اثر بخشید. بر اثر این نظریه فروید و فرویدست ها بود که بسیاری از جامعه شناسان و کاوشگران تاریخ ادیان و کسانی دیگر نیز بر همین پایه استدلال نموده اند این نظریه فروید نیز خود بر پایه نظرات داروین Darwin می باشد و فروید در این قسمت چنین می گوید که :

«با مطالعات و کاوشهایی که برای باز یافتن شکل اولیه تشکیلات اجتماعی نموده ام، سرانجام فرضیه داروین را گردن نهاده ام که به موجب آن شکل جامعه اولیه عبارت از تفوق و برتری کامل یک فرد بر سایر افراد می باشد. من در تحقیقات و کاوش های خود کوشیده ام تا اثرات حاصله از این قبیله اولیه را در تاریخ بشری نشان بدهم و معتقدم تحولات و تکامل اجتماعات نخستین که موجب پیدایش عقاید مذهبی و سیاسی یا اجتماعی بوده است با فرمانروایی و سیطره «پدر» از سویی و یک هماهنگی یا سازش برادرانه میان پسران از سویی دیگر به هم مربوط بوده اند.

### Sigmund freud : toteme et tabou

این بحث بستگی مستقیمی به پیدایش مفهوم «خدا» از «پدر» و میبخت  
توتیم toteme و تابو Tabou دارد که در صفحات آینده به جای خود

از آنها جداگفتگو خواهد شد.

### ۳- بی قانونی

از زمان باستان تا به امروز بوده اند کسانی از فلاسفه و دانشمندان و نویسندگان و هنرمندان که زندگی بی قانون و تمدن را مدح کرده اند . نمونه بارز چنین کسانی در زمان باستان لوکرتیوس Lucrtius و در دوران اخیر ژان ژاک روسو Jean jacques rousseau بوده اند . لیکن بایستی به نحوه توجیه و تفسیر دو طرف از لحاظ چگونگی و ماهیت طبع انسانی آشنا بوده و آنگاه قضاوت نمود.

### 3 - Narssicisme

#### ۴- طبیعت و بدبینی

همانگونه که شکست های اجتماعی روح تصوف و عرفان ، یا بدبینی و خمودگی در گروهی ایجاد می نماید ، شکست های فردی در قبایل ناکامی های اجتماعی نیز روح خیال پروری و تکافتادگی و عرفان را موجب می گردد . اما نبایستی از عامل طبیعت نیز غفلت ورزید چون این عامل با قدرت شگرفش و نمایانیدن عظمت و نیرو های سرکشش و فهمانیدن حقارت و ناچیزی بشر موجب پیدایش رنج و عقده حقارت و بدبینی و تصوف می شود .

#### ۵- منشأ پرستش ها

منشأ پرستش همه چیزها از جمادات ، نباتات ، حیوانات و آدمیان ترس و سرگشتگی در برابر عناصر طبیعت بوده است . بنیان توتمیسم Totemisme 'فتی شیم Fetichisme' آنی نیسم Animisme و انسان پرستی و خداگرایی Theisme و اشکال آن چون: خدا پرستی طبیعی: Deisme 'چند خدایی Polytheisme و سر

انجام یکتاپرستی **Monotheisme** همه وهمه براساس ترس بشر قرار داشته و دارد.

«شك نیست که بنیان حیوان پرستی یا «توتمیم» همچون بسیاری از عبادات دیگر بر بنیان ترس قرار داشته است، ترس از حیوانات و جانوران درنده و وحشی که انسانها به خاطر نیرومندیشان آنها را می پرستیده اند و آنها را **تابو Tabou** بر شمرده، کشتن و خوردنشان را تحریم می نمودند، ستایششان کرده و برایشان هدایا و مراسم قربانی برپا می ساخته اند؛ آن گاه با تحول دوران شکار ورزی به برزگری، یعنی هنگامی که بر اثر حوادث طبیعی و شکار جنگل‌ها از انبوه حیوانات و درندگان کاستی گرفت اندک اندک حیوان پرستی منسوخ شد و خدایان انسانی جای خدایان حیوانی را پر نمودند. این خدایان انسانی هر یک منسوب به یکی از عناصر طبیعی که مورد وحشت انسانها بودند گشت؛ چون: خدای توفان؛ خدای رعد و برق، خدای دریا و... شاید خدایان انسانی ابتدایی که جانشین خدایان حیوانی شده اند، هنوز همان صفات درنده خویی و حیوانیت را در خود داشته اند؛ انتقال خدایی از عالم حیوانی به عالم انسانی را در داستانهای کهن، افسانه‌ها، نمایشنامه‌ها و ادبیات توده بسیار خوب می توان مشاهده نمود و کسانی چون **اویدید Ovid** و **هیسود Hesiod** در این مقام داستانها سروده اند و تحول خدایان حیوانی را به خدایان انسانی نیکو رسانیده اند. این معنا را احتاد آثار **همر Homer** که بسیار مشرقی می نمایاند نیز مشاهده می کنیم. یکی از خدایان در سروده‌های **همر** به نام **گلا او کوپیس آتنه Claucopis Athene** چشم جغد دارد و خدای دیگر به نام **هره بوپیس Here BooPis** دارای چشم گاو است. خدایان مصری و بابلی که با صورت انسان و تنه حیوان پرداخته

شده اند نیز همین انتقال را می نمایانند و معرف این معنا هستند که بسیاری از خدایان انسانی روزی به صورت خدایان حیوانی بوده اند :

### Reinach . S : Orpheus: A history of Religions

یونانیان بر خلاف اکثر ملل و اقوام باستانی چون : مصری ها ، بابلی ها ، ایلامی ها و دیگران خدایان خود را به جای حیوان از نقش صورت خویش پرداخته و کاملاً دارای عواطف ، امیال ، شهوات و نیاز های خودشان معرفی نموده و بدین ترتیب در مجموعه کثیر و شگرف خدایان نشان که هر کدام نماینده یکی از عناصر طبیعی بود ترس و سرگشتگی خود را تحلیل بردند . خدایانی همچون : زئوس Zeus خدای خدایان ، هرا Hera خدای آسمان و رب النوع زنان ، آرس Ares خدای جنگ ، آفرودیت Afrodite الاله عشق و زیبایی تا آتنا Athena الاله عقل و خرد تمامی الگوی بی خدشه یونانیان می باشند . اینان الاهیاتی هستند که می خوردند ، می نوشند ، عشق ورزی می کنند ، حسد می ورزند ، کشمکش کرده و می ستیزند ، نیرنگ و خدعه به کار می گیرند و با شکل انسانی و مادیشان در زمین و آسمان جز به کارهای انسانی نمی پردازند .

### Edith Hamilton : Mythologie

به شکلی که ملاحظه می شود بشر دست به ساختن و پرداختن خدایان چندگانه یا زیده و بر الگوی خویش استوارشان می سازد تا به درونشان راه یابد . خدایان یونانی انسانهایی هستند ممتاز که لبریز از نیازمندیهای طبیعی ، از : عشق ، شهوت ، مبارزه و نیرنگ بازی و جادو انگیزی می باشند . هم چنین خدایان سومری و بابلی : مردوک Marduk ، بل Bel



اشتار Ishtar جنگی - صورت و صفات انسانی دارند . حتا در دوران یکتاپرستی نزد اعراب الله و نزد یهودیان یهوه و در تثلیث و چندخدایی مسیحیت : روح القدس ، ابن و آب همه دارای صفاتی انسانی از خشم و قهر و غضب و شهوت و انتقام می باشند .

### ۶ - آنی میسم

مرحله‌یی که در فوق فروید بدان اشاره می نماید، مرحله آنی میسم Animisme یا جان پنداری می باشد، تکوین و پیدایش این مرحله نیز در بشر به موجب قیاس به خود انجام شده است . انسان ابتدایی پس از آنکه بر اثر عواملی چون خواب و رؤیا و سایه و تصویر برای خود قایل به وجود روح و روانی گشت ، برای توجیه و تعلیل محیط اطراف خود نیز بر مبنای قیاس اندیشه یی به کار زد - بدانگونه که قایل به وجود جان در تمامی اشیاء از جماد و نباتات گشت . تا این زمان که محیط اطراف برایش مرده و بی جان بود به شکل شاعرانه‌یی جاندار و احساس گر گشت ، درختان ، کوهها ، سنگها ، ستارگان ، دریاها و سایر مظاهر طبیعی هر یک دارای جان و روانی گشتند و آنگاه جنبه ملایم و شاعرانه بی در دین و عبادت پدید آمد و بشر شروع به ستایش و نیایش این جانداران طبیعت نمود :

رجوع شود به پایان بخش دوم ، قسمت هنر

تیلور Tilor پیدایش خدایان و عبادات را پیدا شده و بر مبنای دوران آنی میسم یا «جان پنداری» می داند و می گوید : انسان ابتدایی برای جمادات و نباتات و کواکب و ستارگان نیز همچون خود معتقد به روح و جان

بوده‌است و آنها راخدایان زنده‌یی می‌دانست که حس می‌کردند و دارای عواطف بودند و همچون فردزنده‌یی به خوراک و وسایل زندگی نیاز داشتند. پس انسان نخستین ناچار نسبت به این عوامل و قوای جاندار که در اطرافش بودند احساس بیم و ترس می‌نمود و برای جلب و خشودی آنها احتیاج داشت که دست به دعا و نماز برداشته و همان رفتار را با آنها نماید که با زورمندان قوم و قبیله می‌کرده است.

قابل تذکر است که عقیده فوق تنها عقیده راجع به پیدایش و آفرینش خدایان و وجوه همانندی آنها با انسان نیست بلکه دلایل و عقایدی دیگر نیز در این زمینه وجود دارد که هر کدام به جای خود بسی جالب توجه می‌باشند :

رجوع شود به :

هاشم رضی : اصول روانکاری

« تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب درجهان

## ۷- تسلط بشر بر خدا

نمونه‌یی از این قدرت و تسلط بشر را برخدایان درادوار بعدی به وضوح مشاهده می‌کنیم و این دورانی است که دستگاههای معابد و پرستش گاهها تا اندازه‌یی رونق و رواج و سازمان یافته و کسانی به نام روحانسی یا کاهن پیدا شده و خود را نماینده خدایا خدایان معرفی می‌نمایند. به طور کلی آرزوهای نخستین انسانها را که مهار نمودن و تحت اختیار درآوردن نیروی خدایان بود، اینک مشاهده می‌نماییم که در وجود شخص یا کسانی به نام کاهن متمرکز گشته و اینان کسانی هستند که مستقیماً درخدایان تأثیر می‌کنند و در وقوع یا جلوگیری از حوادث طبیعی اعمال نظر می‌نمایند.

## ۸- سرشت و مهر و کین

دوگونی عواطف Ambivalence یکی از موارد اساسی نظرات

فروید و ارکان Psychoanalyse است .

روانکاوان معتقدند عواطف هیچگاه به طور خالص مهر انگیز و مشفقانه؛ یا کینه توزانه و ستیز کارانه نمی باشند - بلکه هر عاطفه و احساسی ترکیب از دو عنصر اساسی مهر و کین می باشد و این موضوع بر تمامی اعمال انسانی و زندگی روانی بشرها سیطره و گسترده گی دارد و پدر - و خدا نیز از این نهج بر کنار نمی باشند . همچنانکه کودک از قدرت پدر می هراسد و از خشونت و اعمال قدرت او تنفر و کینه دارد ، به همان نسبت برای قدرت و توانمندیش مورد ستایش و الفت اوست . همین موضوع درباره مسأله خدا نیز مصداق دارد و این نیز از مواردی است که نظریه فروید را تأیید می نماید . افراد در برابر خدا به سبب قدرت و توانایی و نیرویی که داراست می ستایندش ولی پنهانی نسبت به او کینه داشته و برای اعمال قدرت و تهدید هایش از او تنفر دارند .

## ۹- خدا و پدر

بایستی به این اصل توجه داشت که انسان ابتدایی از مفهوم پیشوا یا شاه - خدای آفرید . البته سه کلمه پیشوا ، شاه ، پدر و بزرگ و فرمانروایا رئیس قبیله جزیکه مفهوم را ادا نمی نمایند . در قبایل کوچک اولیه که خارج از یک خانواده نبوده پدر به تمام این کلمات شناخته شده و خطاب می گردیده است .

منتها مقصود فروید به غیر از هدف کلی جامعه شناسان می باشد ؛  
چون فروید همان شکل که مشاهده شد در این مورد به طور اخص از پدر در  
معنای کلمه‌یی آن یاد می کند :

همانندیی میان آفرینش جهان و خلقت انسان - به دیده فردی دین  
گرای برقرار است .. کودک در برابر تمام مخاطرات عالم خارج، به وسیله  
آن کسی که ویرا به وجود آورده است - به وسیله پدر - حراست شده و در پناه  
او احساس ایمنی کرده است ، آنگاه در مراحل بعدی : یعنی دوران بلوغ  
بنا بر تصویری که در حافظه از پدر دارد به شکل افراق آمیزی آنرا ساخته و  
پرداخته و بزرگ نموده و به شکل «خدا» درمی آورد . در این مرحله نیز بنا بر  
معتقدات و تصورات دینی خداست که بشر را از آفات و صدمات حفظ کرده و  
پناهی داده و راهنمایش می شود . روانگویی به ما می آموزد که این  
خدا در واقع همان پدر است با تمام جلوه و شکوه و هیبتش که در نظریه کودک  
جلوه دارد.

### Freud : Neve Folge Der Vorlesungen

افلاتون در رساله تیمائوس Timaeus می گوید :

پدر ، خالق ، چون مخلوقی را که موافق تصویر خدایان : جنیان و  
جاندار آفریده بود ، به دید ، به وجود آمد و از سرشوق بر آن شد که روگرفت  
را بیش از پیش همانند اصل گرداند.

### plato : timaeus

در انجیل نیز در موارد گوناگونی از «خدا» با کلمه «پدر» یاد

شده است :

ای پدر ما که در آسمانی : نام تو مقدس باد ..

کودک در همه حال از لحاظ اتکالی بر مرجعی نیرومند، هراس آور و مهربان نیازمند است. این اتکاء در کودکی پدر و در دوران بلوغ نیرویی فوق‌العاده و نیرومند به جای پدر است که خدا نامیده می‌شود. پس چنانکه مفهوم می‌شود خدا پدری است در مقامی والا و برتر. مفهوم خدا میان اجتماع و قومی همان است که مفهوم پدر در خانواده می‌باشد. پدر در خانواده سلطه‌ی شگرف دارد و هراس از او باعث اطاعت - و اطاعتش موجب دریافت پاداش می‌گردد، نافرمانی از او موجب عقوبت است و اطمینان به دوستی و مهر او باعث برافراشتگی و از خود گذشتگی می‌شود. مفهوم خداهم مابین معتقدین گروهی - منطبق با اصل مفهوم پدر در خانواده است که کودک در اثر تحول از دوران کودکی به بلوغ بدان می‌گردد و این عمل جز جانشینی و تبدیل از نیرویی مادی به نیرویی معنوی و درونی چیزی نمی‌تواند بود.

موضوع جالب توجه تفسیر و توجیه بی‌دینی و دینداری افراد از لحاظ روانکوی می‌باشد. به عقیدهٔ پسیکانالیست‌ها هستهٔ اصلی این دو گرایش برخاسته از عقدهٔ اودیپ *Complex - oedipe* می‌باشد. به این مفهوم: افرادی که از عوارض «عقدهٔ اودیپ» یعنی ترس و هراس از پدر می‌برهند نسبت به مذهب بی‌ایمان و مشرک به خدا می‌شوند، چون همانگونه که گفته شد ترس و هراس از پدر است که در دوران بلوغ با جانشینی و تبدیل مبدل به خدا می‌شود - در صورتیکه کسانی که از سیطره و نفوذ و ترس پدری نرهیده و همچنان در قید آن اسیر مانند کسانی مذهبی و دیندار و متعصب خواهند گشت.

### ۱۰ - رؤیا و تصعید

در صفحات گذشته دربارهٔ تصعید یا «برتر نمودن» *Sublimation*

مطالبی گفته شد. لازم به تذکر است که نوعی تخلیه امیال واپس زده شده **Refoulement** در خواب انجام می‌گیرد. فروید درباره رؤیا در خواب می‌گوید:

رؤیا عبارت است از موجودیت یافتن و ترضیه شدن يك میل سرکوفته همان گونه که امیال واپس زده شده به اشکال مختلف به هنگام بیداری ترضیه و کامیاب می‌گردند در خواب هم به وسیله مکانیسم‌هایی همچون:

مکانیسم درهم فشردن **Condensation**، مکانیسم آراستگی **Dramatisation**، مکانیسم جا به جا کردن **Displacement**، **Projection** و درون بردن **Introjection** کامیاب و امیال واپس زده شده ارضا و کامیاب می‌گردند. (رجوع کنید به اصول روانکاوی.)

### ۱۱- سابقه تاریخی خدای اجتماعی

به جاست تا از مبحث فوق به شکلی گسترده تری بحث شود. اصولاً علت بایی و جستجو برای نمایندگان منشا و آغاز پیدایش خدا در سیستم فرویدیسم **Freudisme** و انتساب آن به پدر، شاه، رئیس قوم و قبیله انگیزه‌ی اجتماعی دارد و فروید نیز در این قسمت در کادر بازگویی‌های دبستان ماتریالیسم **Matherialisme** و همچون اصحاب دایرة المعارف **Encyclopedistes** پیدایش اندیشه‌های دینی را امری روانی صرف نمی‌شمارد، بلکه آنرا مربوط به جامعه و چگونگی زندگی مادی می‌داند.

به طور کلی دبستان تاریخی **Diffusionisme** فرهنگی و همچنین بسیاری از پژوهندگان و فرزندان همچون **Tylor** و **Wundt** و فوننت بر این عقیده‌اند که انسان ابتدایی از مفهوم پیشوا یا شاه

مفهوم خدا را آفرید، و همچنان که گفته شد ابراز این عقیده که مبتنی بر اصل تجربی است رساننده اصل اجتماعی دین است.

ادیان انعکاس وضع جامعه یی می باشد که آنها را پدید می آورد -  
خدایان عمده تصاویر طبقات استثمار کننده حاکمه اند .

Tichenor . H . M : Survival of the fittest

... خدادار آغاز شاهی بوده مرده و مومیایی شده .

Elliot . smith : in the beginning

بسیاری از نژاد شناسان و علمای طبیعی کمابیش نظریه فروید را رسانیده اند داروین Darwin و لانگ Lang چون فروید مفهوم خدا را مشتق از مفهوم پدر می دانند . نژاد شناس مشهور بنام آتکینسون Atkinson با مشاهدات و تجربیات عمیق خود به روی بومیان «کالدونی» عقاید داروین و لانگ را تأیید می نماید .

به شکلی که تذکر دادیم منشأ پیدایش عقاید دینی به شیوه های گوناگونی تفسیر و تعبیر شده است و در بخش ویژه «توتلمیس» از مواردی چون نیاپرستی، «ترس»، جان گرایی نیاز به سرپرست، جادوکاری و سحر انگیزی، حیات جنسی و پدیده هایی دیگر که به عنوان منشأ پیدایش مفهوم خدا و عقاید مذهبی گذشته است سخن گفته شده - به آن بخش رجوع گردد .

## ۱۴ - از نادانی تا دانش در دین

در صورتی عمومی مذاهب و ادیان نخستین ناشی از عدم آگاهی و اطلاع بشر اولیه نسبت به محیط و نداشتن وسایل کافی مدافعه در مقابل حوادث طبیعی بوده است . پس بنابراین توجیه ترس یا پرستش عوامل تهدید نیز از موجبات پیدایش دین و خدایان بوده است این عوامل عبارتند از :

باد، توفان، سیل، رعد و برق، زمین لرزه، آتش فشان و امثال آنها .  
 پس در این دوره پرستش خدایان متعدد و گوناگون **Polytheisme**  
 امری کاملاً عادی و طبیعی است. در **ماتریالیسم Matérialisme** هابیس  
**1588 - 1679 Hobbes thomas** : مذهب پدیدۀ مکانیکی جهل و  
 ترس بشر بیان شده است و خدا که وجود بدون جسم و نامحدود توانایی  
 می باشد به کلی نامفهوم است. از سویی دیگر بایستی در برابر پرستش این  
 عوامل تهدید به عنوان خدایان گوناگون ، دستهای دیگر از خدایان نوازشگر  
 و مهربان را نیز نام برد که بشر آنها را از لحاظ سپاس و بزرگداشت پرستیده  
 است، چون: ماه ، خورشید ، ستارگان آتش و غیره - و یا : گاو ، بزغاله ،  
 گوساله ، خوک و برخی دیگر از چارپایان که از خدایان دوران  
 کشاورزی می باشند - و سرانجام جانورانی که عنوان **توتیم Totem** را دارا  
 بوده اند .

اما بیم و جهل بشر آهسته آهسته با توسعه و پیشرفت وسایل مادی و  
 بنیان گرفتن و گسترش علوم تخفیف پیدا نموده و ضعیف می شود . در طول  
 زمان عوامل ناشناخت و مجهول کم کم شناخته می شوند و سرانجام همین که  
 بشر تسلط خود را بر این عوامل تا اندازه بی مستقر می سازد و یا لاقلاً علل  
 پیدایش آنها را کشف نموده و می شناسد ، به تدریج از تعداد خدایان کاسته  
 می شود تا اینکه مجهول بشر تنها به مسأله آفرینش و مسایل وابسته به آن  
 از لحاظ فلسفی منتهی می گردد و به همین دلیل نیز فاصله میان چند خدایی  
**Polytheisme** و یکتا پرستی **Monotheisme** طی شده و ادیان مبتنی  
 بر توحید به میان می آیند و این نیز تحولی است از جهل و نادانی اولیه به حلقه میانین  
 و گامی در راه تعالی تمدن و فرهنگ .



این مفهوم در صورتی عمومی چنین بیان می‌شود: «انسان ابتدایی برای توجیه و تبیین کاینات که همواره ویرا دچار اضطراب و اعجاب و آشفته‌گی می‌ساخت؛ نیروهای مجهول طبیعت را تشخیص می‌بخشد **personification** و به وجود يك یا گروهی خدا معتقد می‌شد که با قهر و غلبه تمام بر گیتی فرمان میرانند. سپس خدایان را به انسان قیاس می‌کرد [دانتروپومورفیسم، **Anthropomorphisme**] و می‌پنداشت که خدایان به صورت انسانند اندیشه‌یی چون فکر انسانی دارند و کارهایشان به کردار انسانی می‌ماند. پس به قصد آنکه آنان را بر سر مهر آورد و یاریشان را به هنگام سختی و خطر به سوی خود کشد، به ستایش و پرستش آنان می‌پرداخت و برایشان قربانی می‌کرد و با این تمهیدات در هنگامه مخوف زندگی ماقبل تاریخ اندکی آرامش و پشت گرمی یافت. ژینسبرگ **Ginsberg** می‌گوید:

سلوك دینی بین دو قطب بیم‌و امید، اکراه و اخلاص، اتکال و استقلال؛ احساس فرومایگی و احساس توانایی در نوسان است.

### Ginsberg . M ، Sociologie

اما بنا بر [دانتروپومورفیسم، = «قیاس خدایان به انسان»] آفرینش و اداره عالم به وسیله خدا، همانند خلق مصنوعی مهندس یا مکانیکی ماهر؛ و زمامداری حاکمی خردمند است؛ بنا برین؛ خدای آفریدگار و نگهدار و فرمانروای عالم صرفاً نموداری است از فکر و عمل انسانی؛ بالتیمجه انسان شبیه خداست و خدا انسان را به صورت خود آفریده است. **میتولوژی Mythologie** ابتدایی باستان [«انسان پرستی» **Homotheisme**] محض است؛ زیرا شکل و گوشت و خون انسان را به خدایان نسبت می‌دهد:

## Haeckel : die weltatuel

انگلس Engels می گوید :

« بر روی هم تمام ادیان چیزی جز انعکاس خیالی آن نیروهای خارجی که بر زندگی روزانه افراد احاطه دارند، نیست .... نیروهای طبیعت در آغاز تاریخ به این صورت منعکس شدند و بعداً در جریان تکامل در میان اقوام مختلف دچار تشنجات بسیار صریح و متغیر گردیدند... اما چندان به طول نمی کشد که نیروهای اجتماعی در کنار نیروهای طبیعت آغاز فعالیت می کنند این نیروها عیناً مانند نیروهای طبیعی، خارجی... و غیر قابل تبیین به نظر میرسند .

... باز در مرحله بالاتری از تکامل، تمام خصوصیات طبیعی و اجتماعی خدایان بی شمار به يك خدای توانا منتقل می گردد. :

## Engels : anti - duhring

برای آگاهی وسیع به کتاب ذیل رجوع کنید:

هاشم رضی : تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب در جهان - ج یکم  
بخش هفتم

## ۱۳- جبر و اختیار

موضوع فوق از لحاظی مربوط به مسایل جبر Determinisme و اختیار Indeterminisme می باشد. برای آگاهی از این دو مسأله در فلسفه و دین رجوع کنید به جلد دوم و تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب در جهان، اثر نگارنده - بخش یازدهم « بینش های دینی فلاسفه » .

اما در مورد یونان باستان و فلسفه بی دستی و بی دخالتی خدایان در

امور جهانی، رساترین مورد فلسفه، اپیکوریانیزم Epicurianisme است که بنیان نهنده آن اپیکور Epicure فیلسوف مشهور (342-370)، پیش از میلاد می باشد.

«... تمدنی که بشر از آن بهره مند گردیده عبارت از چیست؟ بعضی ها ما را دعوت می کنند که خدایان را از نصیب کردن چنین نعمتی سپاس گوئیم در صورتیکه خدایان چنین نعمتی را نصیب نکرده اند - بلکه خود ما هستیم که آنرا به چنگ آورده ایم. این تمدن «ثمره کار و تجربه است» و «مرور زمان و وضع بشری است که نوبه به نوبه اختراعات را تولید می کند و آنها را به معرض استفاده می گذارده بنا بر این خود ما هستیم که آنرا روز به روز ترقی داده و دایماً آنرا به سوی کمال می بریم».

پس در این جا ایراد اصلی که مردم را در اشتباه و اضطراب نگاه میدارد از میان می رود. اپیکور می گوید خدایان به کار بشر مداخله ندارند پس دیوانگی است که انسان خاطر خود را به اراده ادعایی آنها مشغول دارد. شاید بعضی ها در پاسخ به گویند که با این فرض جهان و تمام محتویاتش دیگر قابل تشریح نخواهد بود.

بنا بر فیزیک اپیکوری این اشکال دیگر مورد نخواهد داشت. وجود دنیا و نظمی که در آن حکم فرماست و مجموعه زندگان همه بر طبق این فیزیک تشریح و تحلیل گردیده و برای تشریح این جمله نیازی نیست که به یک نوع مشیتی قایل شویم و نیازی نیست که معتقد باشیم اینها همه به منظور و عطف و غایت معینی پدید آمده اند.

«مسلماً به منظور یک هدف معین و در نتیجه الهام یک نیروی عاقله نیست که اصول اولیه اشیا و مکانهای خود را اشغال نموده اند و حرکاتی که باید

انجام دهند در نتیجه یک تصمیم سنجیده تنظیم نگردیده - بلکه چون اینها متعدد و تابع تغییرات بزرگی هستند و در فضا در طول یک مدت لایقناهی محکوم به تصادمات و تصادفات می باشند بالاخره مجموعه اشیا به چنین صورتی که هستند درمی آیند.

پس به وجود خدایان معتقد باشیم و آنها را نیایش کنیم و آنها را سرمشق و راهنمای خود سازیم زیرا آنها با آن طرز زندگانی خود سرمشق بزرگی برای ما هستند. اما دیگر به درگاهشان دعا نکنیم و برایشان قربانی ننماییم و سعی در جلب مرحمت آنها از راه تقدیم پیشکش هایی که نمی دانند به چه کار آنها خواهد آمد نکنیم و به خصوص از آن نگران نباشیم به خیال اینکه آنها بانیّت خوب یا بد در کار های ما نظارت دارند. آنها کاری به کار ما و جهان ندارند، پس رفتار خود را مرتب سازیم بی آنکه اراده آنها را در آن دخیل بدانیم.

رجوع کنید به : آندره کرسون : اپیکور

Guyan .M.J : La moral d'epicure

Farrington : Science and politics in the  
ancient world

۱۴ - تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب در جهان - جلد دوم - بخش یازدهم

### ۱۵ - وحدت جویی

... و این از غرایب طبیعت و ذهن انسان شمرده می شود که در همه چیز مایل به حصول وحدت است و علت واحد را به علت کثیره ترجیح می دهد چنانکه بعضی محققان این تمایل را به وحدت نفس و شخصیت انسان نسبت می دهند و می گویند انسان چون خود یک واحد است و منشأ آثار و اعمال ، پس برای امور طبیعی هم فطرتاً مایل است به یک منشأ واحدی قایل شود و از کثرت و تکثر با الطبع نفرت دارد:

منوچهر بزرگمهر: سخن - سال دوازدهم - شماره پنجم

## ۱۶- فلسفه بهشت و دوزخ

بهمان گونه که در بالا اشاره شد مسأله بهشت و دوزخ و اعتقاد به دنیایی ایده آل پس از مرگ از جنبه های سازشکارانه دین و تمدن است. دین می خواهد بدین وسیله نا سازه ها و رنج های تمدن را قابل تحمل سازد و چون این فاقد عدل و داد و روشی انسانی است و قانون جنگل در آن حکمروایی می نماید اینکه برای استقرار تمدن و سلطنت خدا، دنیایی دیگر را با قوانین بهتری در آن بالا وعده می دهد

مسأله قیاسی و تطبیقی و منشأ بهشت و دوزخ از جمله دلکش ترین مباحث تاریخ ادیان می باشد و ما در این قسمت اجمالاً شرحی از چگونگی آن در جوامع و ملل گوناگون می نگاریم . بهشت و دوزخ همراه با پاداش و کیفر تنها به شکل شناخته شده و آشکارش در ادیان همچون مسیحیت، اسلام و کیش زردشتی وجود دارد . لیکن با این محدودیت کیفی این سه کیش نیز هر کدام نوعی توجیه و تمبیر نموده اند . در کیش یهود بهشت و دوزخ نمایان و آشکاری وجود ندارد ، لیکن هر چه به موسویت متأخر نزدیک گردیم این پدیده ها رنگ برداشته و نمایان می شوند و بی شك این مسأله در آیین یهودیت برکنار از نفوذ دین زردشتی و فلسفه ایران نمی باشد که خود مبنای بهشت و دوزخ مسیحی و سرانجام اسلامی شده است

مسأله بهشت و دوزخ به طور کلی خاص جوامع متمدن است و از لحاظ روانشناسی و روانکاوای چون تمدن محدودیت غرایز و عدم آزادی فردی را ایجاب می نماید و این موضوع نیز موجب رنج و اندوه مردم می گردد مردم می کوشند تا با خیال پروری و ایده آل سازی رنج های خود را توجیه و قابل تحمل سازند اینکه برخلاف این زندگی مادی و آلوده به تمدن معتقد

به زندگی بی روحانی پس از مرگ می‌شوند که رنجهای این دنیا در آنجا جبران می‌شود. به همین جهت است که گروههای بشری هرچه بدوی تر و نامتمدن باشند اعتقاد به بهشت و دوزخ کمتر در آیینشان دیده می‌شود.

مسأله بهشت و دوزخ در ادیان و مسلك‌های ابتدایی که در جزایر اقیانوسیه و تمدنهای نخستین آمریکا و اقوام و قبایل آفریقا شناخته شده از لحاظ شکل اصولی با بهشت و دوزخ‌هایی که در ادیان سامی وجود دارند متفاوت است. در ادیان و کیش‌های نخستین یا اصولاً این دو پدیده وجود ندارند و یا در صورت وجود داشتن بدان شکلی نمایان نیستند که در ادیان سامی شناخته شده‌اند.

بسیاری از اقوام و قبایل ابتدایی تنها به برزخ یا سرزمینی نیمه تاریک که در آن به بیخگی وجود دارد و نه شادمانی بی به نظر میرسد ایمان دارند که ارواح برگزیدگان و بزرگان قوم و اشراف پس از مرگ بدان جایگاه متمکن می‌گردند؛ و ارواح مردم عادی و عامی یا پس از مرگ منهدم شده و از میان می‌روند و یا در مناطقی خاص سرگردان می‌شوند. بهشت و دوزخ یونانی نیز همچون میتولوژی و افسانه‌ها و خدایانشان جنبه کامل قیاسی و انسانی دارند و دوزخ شکنجه‌ها و عذابهای شدید و غیر قابل تصور و یا هرزگیها و تنعمات دوزخ و بهشت اسلامی و مسیحی می‌باشند.

از بهشت و دوزخ سومری‌ها، یعنی نخستین قوم تمدنی که تا اندازه‌ای از آنان آثاری بازمانده آگاهی درستی به دست نیست، آنچه آشکار است اینکه آنان به پاداش و کیفر دردنیایی دیگر باوری نداشته‌اند، بلکه تنها به برزخی معتقد بوده‌اند که ارواح مردگان از نیک و بد، خوش خوی و نیک کار و بدسگال و نااندیش در آن جمله گرد بوده‌اند. این جایگاه بی تفاوت

مردگان برزخی همچون **دانتته Danté** یا **اعراف** مسلمین می‌بوده است. این عدم اعتقاد و باور به پاداش و کیفر از آن روی بود که سومری‌ها نظر و برداشتی مادی از زندگانی داشتند و دعا خواندن و قربانی نمودن در راه خدایان را برای رسیدن به جاودانی و شادمانی بهشتی انجام نمی‌دادند، بلکه از آن روی به چنین کارهایی دست می‌یازیدند تا در این جهان به نعمت های مادی دست یابند. به طور کلی خدایان آنها حاصل نیایش و عبادتشان را در همین جهان مادی جبران می‌نمودند.

**آشوری** ها و بسیاری از اقوام و قبایلی که گرداگرد **هلال حاصل** خیز زندگی می‌نمودند تمامی باکم و بیشی اختلاف به شکل سومری‌ها می‌اندیشیدند.

پس از آشوری‌ها و سومری‌ها به شکلی آشکار نمی‌توان دوزخ و بهشت **مصری** و **بابلی** را از هم جدا نمود و حق تقدم و پیشی برای یکی از این دو قایل گشت. یکی از جنبه های متمایز دین مصری مسأله بهشت و دوزخ و اصل خلود است، در این دین برای نخستین بار مسأله پاداش و کیفر در بهشت و دوزخ مطرح می‌گردد و حل و فصل کارمردگان بر خاسته به وسیله سنجش اعمال نیک و بدشان در ترازو معین می‌گردد و این مبنایی است برای ادیان بزرگ سامی همچون: یهودیت، مسیحیت؛ و اسلام. البته آگاهی به چگونگی منشأ و مبدأ این پندار در مصر مستلزم اطلاع بر افسانه های دینی و اساطیر آن سامان است که بایستی بدانها رجوع شود.

بهشت و دوزخ **بابلی** ها بس شگفت و معجونی درهم جوش است. با پیشرفت زمان و توسعه تمدن و گسترش گروه و قدرت و خود کامگی شاه یا فرمانروا عقاید ایده آلیستی در گیر می‌شود و بهشت و دوزخ در ماورای این جهان و

زندگانی مادی مصدری حقیقی و خارجی پیدامی کند ، اما هنوز دید مادی و ماتریالیستی سومری یکسره رنگ بر نداشته و دوجهان بینی مادی و ابده آلیستی درستیز و پیکارند . زمانی بابلیان همچون اسلاف خویش یعنی سومری ها به پاداش هایی مادی در همین جهان معتقدند و خدایانشان به خدایان یونانی ها می ماند ؛ و زمانی سخت در اندیشه بهشت و دوزخند و افسانه تموز و اشتار Tammuz · Ishtar و سفر تموز به ارالو Aralolo یا دوزخ هراس انگیزشان را پیش می کشند ، شگفت اینکه ارالو جایگاه عمومی ارواح مردگان از نیک و بد به شمار بود و آن مکانی بود که در آن دست ها و پاها به بندمی شد ، تنها از فرط سرما همواره می لرزید و رنج و گرسنگی برای سر نشینانش کیفری طاقت فرسا بود ، لیکن خیرات بازماندگان آنها که در مواقعی خاص و معین به گورشان خوراک و هدایایمی نهادند این کیفرها را اندکی تعدیل می کرد . هر کس در زمین گناهانش فرو نتر بود با دافرهش فراتر و شکنجه هایی که به وسیله دو مأمور عذاب به نام نرگان Nergan و آلات Allat تحمل می نمود شدید تر بود .

مسأله پیدایش بهشت و دوزخ یهود کاملاً تفسیر گویایی از اصول روانکوانه می باشد . در قومی همواره فشارهای داخلی و شکست های خارجی موجود به وجود آمدن یا تشدید تسکین هایی می شود که مردم بدان وسیله شکست ها و ناراحتی های قومی و فردی را ترمیم نمایند . بیش از پیش به اصول دینی و پندارهای مخدر و مسکن مذهبی نیازمند می گردند و این موضوع را از گاه نخست در قوم یهود تا این زمان در اشکال گوناگونش می توان باز یافت .

یهودیان نیز در آغاز همچون بابلی ها و سومری ها کمتر به زندگانی



دیگری پس از مرگ می‌اندیشیدند و با اشاره‌ی بدان می‌نمودند. دردین و آیین نخستین آنها هیچ اثری حاکی از اندیشه خلود آدمی و مسأله بهشت و دوزخ یا پاداش و کیفر آن جهانی نیامده است و پاداش و کیفر را منحصرأ در همین جهان مادی و خاکی قابل قبول می‌دانسته‌اند. اما منشأ پیدایش خلود و زندگی پس از مرگ و پاداش و کیفر را در قوم یهود از آن گاهی می‌توان مشاهده نمود که یهودیان باشکست‌هایی پی‌درپی مواجه شده و اعتقاد بر تریّت و برگزیده بودن قوم خود را از اندیشه فروهشته و بالاخره امید سلطنت در این جهان مادی ازدست دادند، پس از این شکست‌ها و واکنشی در روحیه آنها پدید آمد و چون در جهان مادی و خاکی دیگر تحقق امید هایشان نقش نمی‌گرفت، به اندیشه جاودانی بودن روح و سروری در جهان دیگر افتادند و احتمال دارد بلکه نزدیک به یقین قطعی است که این اندیشه‌ها را از ایرانیان یا مصریان و یا هر دو گرفته باشند.

به هر حال بعدها بابه وجود آمدن آثاری همچون سفر ایوب که مظاهر عملی و سمبول‌های گشود؛ آن همانا مصیبت‌های اسیران در بابل می‌باشد این مشکل پیدا شد که چگونه می‌توان به وجود بهشت و دوزخی ایمان نداشت چون از عدل خداوندی به دور است که ستمکاران و بیدادگرانی با وجود ظلم و جور فراوان در کمال رفاه و آسایش و برخوردار از تنعمات دنیایی باشند و برگزیدگان و ایمان‌دارانی همچون یهودیان در سایه ظلم و بیداد جان بدهند.

پس برخلاف آنچه در آیین یهود پیشین راجع به فقدان پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ موجود بود، یهودیان از پندار پاداش و کیفر در این جهان چشم پوشیده و به دنیایی دیگر معتقد شدند که در آن جازات کاران و بدسگالان کیفر

و بادافره یافته و نيك كاران پاداش می یابند.

**فرويد** می گوید دين تسكين دهنده يی برای مردم و دست یاری شایسته برای تمدن است. البته تمدنی که سودش در وجود طبقات ممتاز لبریز گردد و طبقات پایین دستش با پندارهای دینی تسكين یابند. و این است راز حمایت اشراف و طبقات ممتازه از دین و آیین. طبقات متوسط و فرو افتاده را استثمار کرده و با حاصل کار و خونشان تنذیه نموده زندگی یی پرتعم و تلذذ برای خود فراهم می آورند. آنگاه از دین و پندارهای مخدر و مسکن دین پشیمانی می کنند، چون دین و مذهب آنها را به انقلاب و عصیان و احقاق حقوق خود ترغیب و تحریص نمی نماید، بلکه همواره گوشزد می نماید صبر کنید به ظلم و بیداد آنها تسلیم شوید، همچون يك مسیحی برده و غلام باشید که هرگاه به يك طرف چهره تان سیلی زدند سوی دیگر اراکه دهید و هرگاه مال و ثروت شما را به اینها بردند، باز مانده آنها نیز به اعتذار تسلیمشان نمایید، چون خدا پس از مرك رنج شما را جبران نموده و در بهشت محرومیتها و بیچارگی هایتان را تلافی کرده و ظالمین را نیز در دوزخ مجازات می دهد.

در حقیقت افسانه های بهشت و دوزخ همواره در ادیان گوناگون برای انگیزش طبقه متوسط و تحت نظر گرفتن اعمال آنها به وجود آمده است. شدت و ضعف بهشت و دوزخ را از نظر فریبندگی و هراس انگیزی میان ملل و اقوام مختلف و گوناگون می توان به نسبت فهم و شعور آنان سنجید. البته این مسأله قانونی کلی نمی تواند جلوه نماید، لیکن در شناخت درجه و استعداد قوم و ملتی می تواند مؤثر باشد. در واقع ارباب ادیان و مذاهب همواره کوشیده اند تا پایان جهان را به شکل اخلاقی و موافق طبع طبقه متوسط به سازند

وسیر خواست و تمایل درونی همان طبقه نیز مستقیماً در برقراری این ایده کمک نموده است.

موبدان و فقهای کیش زردشتی به مردم چنان وعده می‌دادند که پایان این جهان، یا صحنه بازی زندگی در این عالم برای درستکاران و پرهیز گاران با سعادت و نیک انجامی پایان پیدا می‌کند، و زشت کاران و بدخیمان نیز به همان نسبت به عذاب و شکنجه گرفتار می‌شوند. در کیش زردشتی تقسیمات بهشت و دوزخ و برزخ بسیار منطقی‌تر و پیش‌رفته‌تر از اسلام است و ظن قوی اقتباس ادیان سامی را به پرتوانی جلب می‌کند و بایستی به حق بهشت و دوزخش را پرمایه‌ترین و رنگین‌ترین بهشت و دوزخ‌ها به شمار آورد اساساً بنیان و تأثیر دین بر مبنای وعده و وعیدها استوار می‌باشد، چون دین قادر نیست نیازمندی‌های مادی توده مردم را بر آورد به همین جهت نیازمندی‌های آنان را بسیار رنگین‌تر و فریبکارانه‌تر از آنچه برای طبقات ممتاز و استثمارگران در این جهان آماده است در جهانی پنداری و پس از مرگ وعده می‌دهد. این نکته نیز قابل توجه است که هر چه ملت و قومی فرومانده‌تر و فقیرتر باشد و هر چه فشار دولت و ستم‌گستران و استثمارگران شدیدتر باشد به همان گونه تنعمات و لذایذ آن جهانش رنگین‌تر و گسترده‌تر است و این مسأله به سایر شئون و نیازهای مادی توده مردم نیز بستگی مستقیم دارد.

به هر حال بسیاری از مبانی و اصول مسیحی، و اسلامی درباره بهشت و دوزخ و برزخ یا اعراف در آیین زردشتی وجود دارد و ساخته‌های اسلامی یا مستقیماً متأثر از پندارهای زردشتی است و یا غیر مستقیم از طریق اقوام و ملل و ادیان دیگر به این دین تازه‌ها و نوخیز وارد شده است

کاوش و پژوهش در این مسأله، یعنی بهشت و دوزخ و برزخ - یا مسأله

پاداش و کیفر میان ملل و اقوام یکی از موارد شایان توجهی است برای تبیین و نقد اخلاق اجتماعی و زندگی مادی اقوام و ملل و سنجش ارزشهای آنها. هر گاه موضوع پاداش و کیفر را در کیش زردشتی که آریاییان گرونده اش بودند و دین اسلام که از عمر بستان برخاست و نژاد سامی حمایتش کرده و بالیده اش ساخت به سنجیم به شکلی نسبی به اعتدال کیش زردشتی و افراط دین اسلامی پی خواهیم برد.

از مسایل اخلاقی و فلسفی که بدان وسیله بر مسایلی که خاستگاهشان مسأله پاداش و کیفر در ادیان سامی است انتقاد می شود، موضوع عذاب و عقاب مستمر و دایمی است. در حالی که دوزخ و شکنجه و عذاب زردشتی همچون دوزخ و شکنجه هندوها دایمی و جاودان نمی باشد، بلکه بر مبنای اصولی انسانی تر مسأله نجات برای دوزخیان نیز مطرح می باشد.

در کیش هندوها بهشت و دوزخ وجود دارد، لیکن بهشت و دوزخ آنان جاودانی نیست. روح پس از مرگ تن هر گاه گناهکار بوده باشد ممکن است برای مدتی در دوزخ شکنجه بیند - اما این شکنجه و عذاب دایمی نمی تواند باشد چون هندوها به دور و تسلسل روح یا تناسخ سخت باور دارند و اصولاً تناسخ زیر بنای دین در هندوستان را تشکیل می دهد. به هر گونه همان سان که روح ممکن است پس از مرگ تن به دوزخ روانه شود، نیز ممکن است بر اثر نیک پای و خوش انجامی به بهشت روانه شود. اما بر مبنای عقیده به تناسخ هیچ روحی در بهشت یا دوزخ مخلد نمی ماند و ارواحی که مخلد و جاودان در بهشتند بسیار اندک است. تقریباً هر روحی که وارد دوزخ و بهشت می شود بایستی دیر یا زود به زمین بازگشته و دور خود را در تناسخات نوین طی کند.

در اساطیر و افسانه‌های یونانی دوزخ همچون جایگاه مردگان در سومر و **بابل** مکانی بی‌روشنایی و سرد و تاریک بوده است که ارواح جملگی بدان فرو می‌افتادند. این دوزخ را در ابتدا مکانی تصور می‌کرده‌اند که پایان دنیا و آن سوی اقیانوس واقع شده، چون یونانیان باستان زمین را مسطح می‌پنداشته‌اند. در آن مکان بی‌نور و تاریک زندگی مقدور نبود، جهت اینکه خورشید بدان نمی‌تابید و سطحش همواره پوشیده از درختان و گیاههای سیاه گورستانی بود. بعدها یونانی‌ها محل این دوزخ را در زیر زمین قرار دادند که **هادس** *Hadès* برادر **زئوس** *Zeus* که **پلوتون** *Pluton* نیز نامیده می‌شد فرمانروای آنجا بود. جانوری عجیب و ترس آور به نام **سربیر** *Cerbère* یا **سک سه سر** در مدخل قلمرو **هادس** به پاسبانی مشغول بود و گرداگرد این مکان را دو رود **استیکس** *Styx* و **اکرون** *Achéron* که آبی سیاه و یخ زده داشتند احاطه نموده بود. مردگان بایستی در مقابل پرداخت حق العبوری بر کرجی پیرمردی به نام **شارون** *Charon* نشسته و از رودها بگذرند. ملکه دوزخ یعنی **همسر هادس** - **پرسفونه** *Perséphone* دختر **دمتر** *Démètre* خواهر خدای خدایان بود که به اتفاق شوهرش با کمال قدرت به دوزخ حکمرانی می‌نمود.

البته هر گاه بر آن باشیم تا به شکل بسیار کوتاه و فشرده‌یی هم که بوده باشد از چگونگی مسأله پاداش و کیفر یا بهشت و دوزخ گفتگو نماییم سخن بسی به درازا خواهد انجامید. در این مختصر تنها نمودن موارد و شواهدی برای روشنی موضوع آورده شد. خوانندگان و پی‌جویان این موضوع می‌توانند به کتاب «تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب در جهان» تألیف نگارنده رجوع نمایند.

## ۱۷ - قوم پرستی

### قوم پرستی و ملت پرستی Ethno - Nationalism

centrisme همواره آلت دست اقلیت‌ها بوده تا بدان وسیله اکثریت مردم را به هیجان آورده و منافع طبقة خود را تأمین نمایند.

مفهوم قوم پرستی را در سراسر تاریخ آشکارا همراه با نتایج تخریبی و انحطاطی آن می‌توان مشاهده نمود. ادیان دربه وجود آوردن این خس همواره نقشی بزرگ داشته اند قوم پرهود که این گونه خود را برترین و برگزیده ترین اقوام جهان معرفی می‌کند؛ نمودارش را در کتاب مقدس [پیمان کهن] چنین می‌یابیم :

... پس جمیع فرایض مرا و جمیع احکام مرا نگاه داشته آنها را به جا آورید تا زمینی که من شمارا به آن جا می‌آورم تا در آن ساکن شوید شمارا قی نکند؛ و به رسوم قوم‌هایی که من آنها را از پیش شما پیرون می‌کنم رفتار ننمایید. زیرا که جمیع این کارها را کردند؛ پس ایشان را مکروه داشتم، و به شما گفتم: شما وارث این زمین خواهید بود و من آن را به شما خواهم داد و وارث آن بشوید؛ زمینی که به شیر و شهد جاری است. من پهوه خدای شما هستم که شمارا از امت‌ها امتیاز کرده‌ام.... و برای من مقدس باشید. زیرا که من پهوه قدوس هستم و شمارا از ملت‌ها امتیاز کرده‌ام تا از آن من باشید.

پیمان کهن - سفر لاویان - باب بیستم - ۲۲ تا ۲۴

کنتم خیرامة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون

عن المنکر و تومنون بالله

شما نیکوترین امتی هستید که بر آن قیام کردند که مردم را به نیکو کاری وادار کنند و از بدکاری بازدارند و ایمان به خدا آورند.

### سورة آل عمران آیه: ۱۱۰

این موضوع: یعنی قوم پرستی برای ایرانیان که اقوام دیگر را انیران (= غیر ایرانی) و اعراب که عجم و یونانیان که بر برمی نامیده اند نیز سلطه و چیرگی داشته است. کسانی نیز هم چون گوینو Gobino و افلاتون: ارستو؛ نیچه Nietzsche، اسپنگلر Spengler توین بی Toynbee، ژان بودن، هگل Hegel و میلتن Milton قوم پرست و معتقد به برتری و تفوق نژاد خود بوده اند.

در یونان باستان: سقرات؛ افلاتون و ارستو اعلام میدارند که اقوام را برتری قومیت آنها از یک دیگر تفکیک می کند؛ لیکن این قوم پرستی و ناسیونالیسم آنان جنبه تجاوزی نداشته است. در قرن شانزدهم و در زمان هانری ناوار - ژان بودن وجه منحط و ضد عملی قوم پرستی را اختراع نمود. در قرن نوزدهم هگل هم شهری اسپنگلر نمۀ برتری و تفوق نژاد آلمان را ساز نمود و بالاخره در سال های اخیر هیتلر و موسولینی و کارل هاوس هوفر Haushofer با اینکه در صدد ایجاد نوعی انتر ناسیونالیسم Internationalisme تحمیلی بودند؛ قوم پرستی را به فراز نای پستی و انحطاط آن کشیدند.

در ادبانی چون مسیحیت و اسلام جنبه بی خاص از ناسیونالیسم را می توان مشاهده نمود؛ لیکن در باز پسین تحلیل هایی در این ادیان به جنبه های انتر ناسیونالیستی دست می یابیم.

در برابر قوم پرستان بایستی از هواخواهان حکومت جهانی هم نام برد

قوم پرستی که همیشه همراه با میهن پرستی Chauvinisme است در فرهنگ فرزانهگانی چون کانت Kant سی‌هرون Ciceron سنت اگوستین ، فروید ، گوته Goethe مفهومی نداشته است.

واضع نخستین حکومت جهانی یا Internationalisme رواقیون Stoiciens یعنی پیروان زنون Zenon بودند. اینان معتقد بودند که مردم جهان همه اعضای يك جامعه هستند و نسبت به این جامعه مسئول می باشند. قوانین این جامعه واحد جهانی مبتنی بر قوانین طبیعی بوده و بایستی اطاعت شود و این حکومت جهانی حاکم بر فرد است.

به طوری که ملاحظه می کنیم همین عقیده در مسیحیت در قالب دین به صورتی عارفانه تجلی کرده است. فلاسفه آغاز مسیحیت می گفتند. خداوند پدر نوع بشر و افراد انسانی برادر يك دیگرند. در دبستان اپیکوری Epicurianisme هم چون مکتب رواقیون به برابری و حکومت جهانی گرایش هست. و چه برتر و علمی این مفهوم را بایستی در عقاید سی‌هرون مطالعه نمود ، او می گوید مردم در حقوق و خرد برابرند ، افراد عضو دو جامعه می باشند. اول کشور یا دولت ، دوم جهان؛ ولی قانون جهانی، مقدم بر قانون دولت است چون قانون جهانی کامل و قانون کشوری ناقص است.

**هولباخ Holbach** فیلسوف بزرگ فرانسوی می گوید تمام ملل بایکدیگر بایستی تشکیل يك جامعه بین المللی را بدهند که در آن جنگ افروزی هم چون قتل و غارت درون يك ملت تلقی شود. این ششمین EinshTin می گوید :

قوم پرستی تمدن و فرهنگ را به نابودی می کشاند. **فروید** بازبانی شاعرانه از آن گاهی صحبت می دارد که احساسات ناشی از وطن پرستی و قوم پرستی در افراد تحلیل رفته و تمامی مردم چون هم شهریانی واحد در وطنی بزرگ و مشترك زندگی کنند.



## بخش چهارم

### ارزش یابی عقاید

#### ۱- نقد عقاید

دربرابر مخالفی فرضی ، انتقادهای مخالفین ، شک در نقش تمدن ، بی نقشی تمدن در معتقدات دینی . تمدن عامل القاو رسانیدن میراث دینی نه به عنوان عامل سازنده ، انتقاد از اصل قیاس طبیعت به انسان ، جواب : انتقاد ، تشمت و تغییر در فرویدسم ، دو اصل ترس و عجز و پدر ، توضیح و جواب

هنگامی پیش می آید که گوینده یا نویسنده بی که سرگرم نوشتن یا گفتن است احساس فتور و تزلزلی می نماید . فتور و تزلزلی که در او حس بدبینی و عدم اعتماد نسبت به خودش را برمی انگیزد . حال اگر بر آن باشیم تا منشأ این بی اعتمادی و رخوت را بیابیم بایستی عطف توجه به روش گفتار و بحث کردن خود نماییم . البته تکراری و يك جانبه بحث نمودن برای گوینده بی و یا نوشتن برای نویسنده و متفکری رضایت حاصل می آورد . رضایت ، به آن معنی که به مصداق ضرب المثلش : تنها به قاضی رفتن و راضی بازگشتن رامی رساند . این امری است طبیعی و نهادی که شخص به هنگام بحث یا گفتگویی نمی خواهد به گفته ها و اعتراض های مخالفین خود ترتیب اثری بدهد و یادار

مواقع تنهایی نیز امکان اندیشه نمودن درباره دلایل و افکار مخالف را به مغز خود راه نمی‌دهد، به همین جهت نوعی بی‌اعتمادی و سستی آهسته آهسته در اورخنه گرمی شود که به وسایل گوناگون می‌کوشد تا با بزرگ جلوه دادن و اعتمادی مضاعف به وجود آوردن در خود، این حس بی‌اعتمادی و تزلزل را منکوب سازد.

به همین جهت و بر همین منوال من برای دوری جویی از تک روی و يك جانبه بحث یا قضاوت نمودن، مخالفی فرضی را برابر خود می‌آفرینم که در اظهارات و گفته‌های من شك و تردید نموده و مخالف خوانی نماید. چنین می‌انگارم که این مخالف جلومن نشسته و باشك و شگفتی یعنی نوعی شگفتی حاکی از عدم قبول حرفهایم و استدلال هایم را در ترازی نقد و سنجش محك میزند و من خود را نیز مجبور می‌بینم به ناسا قبولی‌ها و نقادی‌های او گوش فراداده و قانع سازم.

برای نمونه و مثل ممکن است این ناظر و مخالف یا نقاد و طرف بحث ایرادها و یا خرده گیری‌هایی درباره مطالب بخش گذشته به عمل آورد. البته ملاحظه شد که در بخش گذشته معتقدات مذهبی زاینده ترس و پدیده تمدن تلقی گشت و به همین روی این نقاد فرضی مثلاً به گوید:

«شما در طی گفتارهای خود به شکل های گوناگون بارها این مفهوم و تفسیر را رسانیده اید که معتقدات دینی و مذهبی پدید آمده تمدن می‌باشند، و به طور کلی تمدن را منشأ دین و انموده اید؛ در صورتی که

به نظر من این توجیه و تفسیر که جنبه تعلیل نیز دارد بسی شگفت و ناسازگار می آید. البته این موضوع را اذعان می کنم که من خود به تنهایی و مستقل علت روشنی برای دین و معتقدات حاصل از آن نمی شناسم، لیکن اینقدر نیز قادر به اندیشه و استدلال می توانم بود که این معتقدات به وسیله تمدن نقش نگرفته و تکوین نیافته اند. به همان نسبت در نقش تمدن که از آن تفسیر و بازگویی نموده اید شک می ورزیم و اصولاً قبول این موضوع برای من دشوار است که تمدن عامل تسهیلاتی باشد همچون توزیع محصول و تقسیم کار یا حق خصوصی بر زن و فرزند - چه اینها قبل از تمدن نیز وجود داشته اند.

با توجه به این اعتراضها و خرده گیری بایستی به طرح اساسی مسأله دقیق شد و من تصور می کنم که منشأ پیدایش معتقدات مذهبی را به طور کلی این گونه بتوان توضیح داد: من بر آن نبوده ام تا تمدن را منشأ مستقیم پندارهای مذهبی توجیه کنم. البته بایستی با عمق و ژرفای بیشتری به موضوع توجه شود. چون من خواسته ام تا مدلل و ثابت نمایم که معتقدات مذهبی زائیده همان نیازمندیهای می باشد که سایر پیشرفت ها و جلوه روی های تمدن از آن سرچشمه گرفته و توشه برداشته است و آن نیز عبارت است از: نیازمندی به نگهداری و حفظ خود در برابر نیروهای کور و ولایزال طبیعت که توانایی و تقویتی شگرف بر بشر دارند؛ از سویی دیگر پدیده تکامل که خاستگاهش اصلاح و پیشرفت می باشد. بدین معنا که در آدمی میلی شدید و سرکش برای مرمت و اصلاح تقایص

مدنیت و فرهنگ وجود دارد که همواره روبه گسترش و پیش تازی است پیش تازی برای بهبود بخشیدن و به کمال رساندن نقایصی که تحمل آن برای ما بسی ناگوار و درد آور است.

اکنون با توجه به این دواصل اساسی می توان به خرده گیری و توضیح و جواب آن پرداخت. حال می توان گفت که این ادعا مبنی بر منشأ معتقدات و اصل تمدن موضوعی بسیار منطقی و صحیح به نظر می رسد که به موجب آن تمدن و فرهنگ عامل القا و بازسازیدن این معتقدات به افراد می باشند. پس منشأ نخستین معتقدات دینی بنا بر پایه گفته های گذشته ترس در برابر نیروهای کور و سرکش طبیعت می باشد. اما این معتقدات نخستین و بدوی در بستر زمان و میان نسل های بسیاری راه تکامل پوییده و به وسیله تمدن در باز پسین مراحل خود به عنوان میراثی فرهنگی به ما باز رسیده است. هر فردی فی نفسه و به استقلال و جدا افتادگی خود سازنده و پردازنده بی محسوب نمی شود، بلکه میراث بر نسل های بی شماری است که طی اعصار بر مایه بدوی و اولیه هر کدام به نسبت چیزی افزوده اند، ریرا هر فردی از بدو تولد و کودکی خود را برابر این معتقدات و پندارها مشاهده می نماید، معتقدات و ساخته هایی که قبلاً آماده شده و به او باز رسیده است و او فرداً و به تنهایی در پیراستن و به وجود آوردن آنها دستی نداشته است. این معتقدات حاصل قرن ها و اعصار متوالی و کارمایه و اندیشه گری نسل های بسیاری است و فرد در جامعه، همان گونه که با تازه پایی و کودکی خود قواعد اصلی حساب

و عنده و بدیهیاتی دیگر را که از گذشتگان برجای مانده قبول می کند این معتقدات دینی را نیز همانگونه می پذیرد.

البته موضوعی آشکار و بدیهی نظر گیر می آید و آن ناهماهنگی و گونه گونی هایی میان این میراث ها و بازمانده هاست که به نام معتقدات دینی و مذهبی خوانده می شود؛ اما با چگونگی و مقام فعلی مبحث ما لزومی به تفسیر و سبب گویی ندارد. چون در اصل مطالب هیچ گونه تغییری نخواهد داد. لیکن در این باره که از جانب شما اظهار شگفتی و تعجبی در این باره سرزد. بایستی تذکر داده شود که این شگفتی و تعجب از دیدگاه سطحی و ظاهری زیاد هم بعید نمی نماید، چون اغلب و بلکه همیشه کوشش بر آن رفته است که جنبه انسانی این معتقدات را پنهان و پوشیده دارند و مجموعه آن را در هر دوره و هر شکل تکاملی که بوده باشد به عنوان الهاماتی آسمانی و مافوق طبیعی بر ما تقدیم کنند. البته این موضوع یکی از مشخصات و انحراف گریهای مذهبی است. مذهب درستگاه مذهبی هر گاه رنگ مافوق طبیعی و آسمانی نداشته باشد از لحاظ نیروی اجرایی و نسبت ایمان افراد هیچ امتیازی به قوانین کشوری و محدودیت های تمدن که افراد با آن گرمی و حرارت نسبت به آنها پرخاشگری و عصیان می ورزند ندارد و همین رنگ تقدس و غیر انسانی بودن و در پناه معتقدات آسمانی و الهام های خدایی رفتن است که مذهب را مصون و محفوظ نگاه میدارد. در پناه و پوشش این پدیده های وهمی و فوق طبیعی است که تکامل تدریجی و پیش رویها و تغییر و تبدیل های

این معتقدات از نظر ها پوشیده و دور مانده و همواره به عنوان اصلی لایتغیر و یکسان عرضه می شوند .

« دومین ایراد یا انتقادی که می توان بر بازگویی شما نمود ، و خود بسیار بیشتر از نخستین ایراد و نکته مهم تر و قابل توجه تر می نماید موضوع قیاس طبیعت و عوامل و نیروهای آن است به وسیله بشر بر نفس خود. بدین مفهوم که در دستگاه پی کاوی و علت یابی شما بر حسب اصل قیاسی که بدان معتقدید و اشاره نمودید بشر تمام عناصر و نیروها یا عوامل طبیعی را به کسوت خود در آورده و صفات انسانی بدانها می بخشد البته باز بنا بر تفسیری که در دستگاه شما می شود بشر می کوشد تا با این همنگویی و همسانی ترس و وحشت خود را فروریزد ؛ یعنی به این وسیله به حقارت و ناتوانی و بی نقشی خود پرده کشد . بشر به خاطر این برای عوامل طبیعی همچون خود صفات و افعال و امیال انسانی قایل می شود تا به این دست آویز آن نیروهای کور و سرکش را نیز از جرگه و گروه خود بر شمرده و به هر اس و ترس خود که در برابر صورت اولیه و ناشناخت این نیروها بسی پر توان و غیر قابل تحمل است فایق و غالب آید چون تنها از لحاظ هم سانی و یک جنسی و وجوه تشابه و همانندی هایی دیگر است که بشر قادر خواهد گشت تا با آن نیروها همچون هم نوعان و هم جنسان خو پیوندها و روابطی پیدا نماید و سرانجام با ارتباط همین پیوندها و مراوده ها به آنها تسلط یافته و چیره گردد .

این بودپی کاوی و علت یابی شما که بر این موضوع به عمل آورده‌اید. لیکن به نظر من این استدلال و اقامه دلیل شما بنایی است پی بر آب و سست که اصولاً منطقی به نظر جلوه گر نمی‌آید. این قیاس و همانندی پی که بشر میان خود و نیروها یا عوامل طبیعت برقرار نموده و از آن همچون پلی از فراز هراس و ترس و وحشت خود برمی‌گذرد دور از هر نوع حسابگری و منطق سازی است؛ چون بشر نخستین در چارچوب این تنه‌راه محصور است و اصولاً نمی‌تواند راه دیگری گزینش نموده و یا نوعی دیگر اندیشه و چاره سازد. اصولاً این عمل و کاری است نهادی و نظری و همانگونه که گفتم تنه‌راهی است که از نهاد و فطرتش بره‌ی خیزد نه از اندیشه و تفکرش. بنا بر همین فطرت و نهاد است که خمیسه‌ها و افکار و احوال خود را برون ریخته و در عالم خارجی منعکس می‌سازد و هر فعل و انفعالی طبیعی یا هر پدیده و رویدادی را که به وقوع می‌پیوندد حاصل کار و تمایلات موجوداتی می‌انگارند شبیه و مثل خودش که اطراف او همچون اوزندگی می‌نمایند. باز تکرار می‌کنم که این تنه‌راهی است که او می‌تواند دنبال نموده و از روی قیاس به نفس، اعمال و حوادث طبیعی را نتیجه کار موجوداتی شبیه به خود به‌پندارد. و انگپی در این مورد مسأله شگفتی را نیز نیاستی از نظر دور داشت چون افراد در این قضیه به شکل پسندیده و ناآگاهانه‌یی به نیازمندی‌های درونی خویش پاسخ مثبت می‌دهند و با گسترش بخشیدن به اینگونه پندارها کنج‌کاوی‌های خویش را ترضیه و امیال طبیعی را نیز کامیاب می‌سازند.

اصولاً و به شکلی کلی این فرضیه شما که در قالب يك انتقاد و بر حسب خرده گیری بیان و ایراد شد بسیار بعید و بی بنیان می نماید. شکل و اساس این مسأله که این همه شگفتی و غرابت در ذهن شما ایجاد نموده است، اصولاً هیچ نوع شگفتی و تعجبی بر آن مشاهده نمی شود. طریحی که شما در مخیله انداخته و گونه‌یی که می اندیشید، این شیوه را می نمایاند که اساس معتقدات و اندیشه گری‌های مردم بدون هیچ مأخذ و بنیان عملی تکوین و هستی یافته و تنها امری که بر آن می گسترید و معتقدات را در لباس آن می خواهید در جلوه گاه دید فرانهید این است که این معتقدات و افکار تنها زائیده يك حس کنجکاو و علت جویی و بیان گر آنهاست که بی وابستگی به مأخذ و اصل و اساسی به ظهور پیوسته و تکوین یافته است. و همان گونه که در ابتدای مبحث فوق تذکر دادم این امر بسیار بعید می نماید و شگفتی نیز خاستگاهش بر پایه ایراد شما گسترش دارد.

در بخشهایی که گذشت من از منشا و اصلی به عنوان پدر و مادر سخن گفتم و اساساً این گونه می اندیشم که بشر هنگامی که دست به قیاس برده و طبیعت و کاینات را به خود مانند می سازد، آنها را همچون خود دارای تمایلاتی چون: قهر و غضب، خشم و کین، مهر و محبت، رأفت و دوستی عشق و شهوت و شکم بارگی و لذت جویی می پندارد و با افکندن خود و گسترش شخصیت خودش بر آنها فاصله ترس و هراس را در می نوردد. به هر انجام من بر این اصل معتقدم که بشر در حالیکه به نیروها و عوامل طبیعت



صورت انسانی می‌بخشد ، بازیك باردیگر ازدوران کودکی والگوی اصلی آن یاد کرد و پیروی می‌نماید .

كودك در نخستین مراحل زندگی ، آن گاهی که اندیشه بی نا بسته و ذهنی بی تشخیص و نابالغ دارد می آموزد که برای ترس زدایی و برقرار نمودن ارتباط و پیوند با دیگران ، و بالاخره در نور دیدن فاصله بی میان خود و کسان دیگر که موجب تشویش خاطر اویند بایستی برای تأثیر نمودن در آنها روابطی با آن کسان یا اطرافیان برقرار سازد و این نکته را نیز از همان اطرافیان خود فرامی گیرد . به همین دلیل و مبنا است که بعدها و در جریان آینده زندگی در هر موردی این نخستین تجربه و آموزش عملی خود را به کار می گیرد و بز همان نهج بدان صورت فعلیت می بخشد .

از دیدگاه توصیفی بی گمان اختلافی میان ایراد شما و فکر من وجود ندارد و همان سان که ملاحظه شد در سطور فوق و بخشهای پیشین نیز این اصل را تذکر داده‌ام که بشر هر چه را به خواهد فهم نموده و شناختی بدان حاصل نماید به صورت شخص قلب ماهیتش می‌دهد و این امری است طبیعی - اما نه بدان گونه که شمایی گویند امری طبیعی که فطری و نهادی بشر باشد ، بلکه آدمی بنا بر الگوی دوران کودکی خود عمل می نماید و به نیروها و عوامل طبیعت شخصیت می‌بخشد که بر آنها تسلط و سیطره یابد . در نخستین حله و اولین گام این تسلط ، سیطره بی کاملا پنداری و درونی است که رنگ روانی دارد ، لیکن همین فرو

افکندگی و تسلط روانی است که مقدمات تسلط حقیقی و جسمانی رامیها می نماید .

« از دو نکته فوق که بگذریم ، به مورد سومینی خواهیم دست یافت که شاید جنبه انتقادی همچون دو مورد گذشته را دارا باشد، اما بی گمان نمایانگر گونه گویینهای دلایل شما و تفرق و تشتت در دستگاه بازگو گرانه تان می باشد پیش از این شما در کتابی به نام «توتم و تابو»<sup>۱</sup> درباره منشأ و مبنای پندارها و معتقدات مذهبی بحث گسترده یی نموده اید لیکن بدین شکل که می نماید در آن کتاب در باره منشأ و چگونگی معتقدات دینی گونه یی تفسیر و توجیه نموده اید که به کلی جدا از دلایل امروزی تان جلوه گر است . در واقع می توان گفت توجیه و دلایل گذشته تان تفاوتی آشکار و بین با دلایل امروزی دارد . مدار و مباحث دینی و معتقدات مذهبی در آن هنگام کاملاً بر الگوی خانواده و عقده خانوادگی منطبق بوده . آنچه که بر مبنای علت جویی و منشأ شناسی مباحثی گرد آمده ، در باز پسین مرحله به روابط پدر و فرزند پایان گرفته و خاتمه یافته است . خدا شکل تحول و تکامل یافته پدر ، و اصولاً به عنوان پدری روحانی تلقی گشته و علاقه و دوستی نسبت به پدر در خانواده منشأ نیازمندی های مذهبی به شمار رفته است .

این بود نظرات و استنباط های شما که در کتاب «توتم و تابو» از آنها صریحاً به عنوان عامل تعیین کننده و اصل مستقیمی یاد کرده بودید، لیکن اینک چه؟! به نظر میرسد که این زمان یکسره و یا تا اندازه یی از نظر خود

عدول نموده و راه‌هایی دیگر بر گزیده‌اید؛ و به همان نسبت که در روز در عقاید خود پافشاری و مصر بودید، امروز نیز در عقاید جدیدتان کوشا و سخت با ایمان می‌باشید. به هر حال آن‌گونه که فهم می‌کنم شما به تازگی به کشف بزرگی در این زمینه نایل آمده‌اید که آنرا ترس و کوچکی و حقارت، یا عاجز و ناتوانی بشر در برابر طبیعت نام نهاده‌اید. در واقع نوعی تبدیل و یا جانشینی عقاید صورت پذیرفته که در آن عجز و ناتوانی بشر جایگزین کمپلکس یا عقده خانوادگی گشته‌است. با این احوال آیا اجازه می‌دهید که درباره این تغییر فکر و چگونگی آن از شما توضیحی را خواهان باشم؟»

البته با کمال میل درباره موضوع مورد توجهتان باز گویی می‌کنم و اصولاً این بهترین موقعیتی است که شما با این توضیح خواستن فرا چنگ من آورده‌اید و به‌واقع مترصد چنین مسأله‌یی نیز بودم. اما به‌طور کلی در برابر پرسش و توضیح شما می‌توانم به گویم که در حقیقت تغییر فکر داده‌ام، لیکن نه بدانسان که شما توجیه می‌نمایید، بلکه تحت قاعده و روش معینی که از کادر ویژه روانکاوی خارج نمی‌باشد.

البته بهتر می‌بود تا با توجیهی ژرف‌کاوتر به اساس کتاب «توتم و تابو» و مباحث آن عطف توجه می‌شد، چون منظور و هدف کتاب مزبور نمودن منشأ تمدن و بحث و کندوکاو در سرچشمه‌های مذهبی نیست و من بر آن نبوده‌ام تا در آنجا از منشأ دین گفتگو نمایم، بلکه تنهایی خواستم همان گونه

که نام کتاب باز گوگر آن است در مبدأ و منشأ «توتمیسم» پژوهشی نموده  
 و اساس وزیر بنای آن را بنمایانم.<sup>۴</sup>

حال ممکن است پرسشی را مطرح نمایم: آیا توانایی آنرا  
 دارید که از دیدگاه خود به شکلی که موضوع برای خودتان روشن و  
 قابل شناخت و فهم باشد پاسخی به این مسأله بدهید که به چه سبب نخستین  
 شکل و قالبی که بشر برای حلول خدایان ساخت و پرداخت شکل و  
 قالب حیوانی بود - و به طور کلی به چه علت نخستین حمایت گران و  
 نگاهدارندگان خود را در پیکره حیوانات و تندیسهای جانوری نیایش  
 و عبادت نمود؟ و چرا این حیوانات و جانوران را که مقام خدایی یافته  
 بودند جز و تابوها و محرمان قرار داده و کشتن و خوردن گوشت آنها را  
 حرام کرده و هر نوع لمس و کار کشی را نیز از آنان بر کنار داشت؟ در  
 حالیکه طی هر مدت معینی در گذرگاه جشنی عمومی که جنبه رمزی  
 و سمبولیک داشت این حیوان را که در مقام توتمی یا خدایی بود طی تشریفات  
 خاص کشته و گوشت آنرا گروهانمی خوردند؟

به هر انجام ممکن است در برابر پرسش های فوق پاسخی نداشته  
 باشید، لیکن آنچه مسلم و آشکار است این است که مجموعاً این اعمال  
 و کارها و اندیشه ها اصل «توتمیسم» را تشکیل می دهد و کشتن و خوردن  
 حیوان توتمیک نیز در داخل این شیوه عملی می گردد. با طرح این  
 مبحث این اندیشه پیش آمده و دامن گیر می شود که آیا «توتمیسم» را  
 می توان نوعی مذهب و دین به شمار آورد؟ در برابر این پرسش بدیقین

بایستی پاسخ مثبت داد. بی گمان وبه شیوهی قطعی میان توتمیسم و مذاهب بعدی پیوندی مستقیم برقرار است، مذاهبی که در آن ها خدایان انسانی به وجود آمده و حیوانات مقدس یا جانوران توتمیك به شکل حیوانات مورد توجه خدایان که جنبه تقدس نیز دارند جایگزین شده اند.

برای نمودن پیوند مستقیم و بی شك توتمیسم و ادیان بعدی وهم چنین ارزش های ویژه و نخستین آن که مورد حمایت شرع و عرفیای قانون و تمدن و مذهب نیز می باشد کافی است تا به دو مورد از محدودیت هایی که زاینده دوره توتمیسم می باشند اشاره نمایم، و قابل تذکر است که این دو مورد از موارد اصلی در اکثر قریب به اتفاق مذاهب و تمدن ها می باشد و این دو عبارتند از: منع از آدم کشی و تحریم زنا ی بسا محارم<sup>۴</sup>.

امری است بی تفاوت که شما دلایلی را که در کتاب «توتم و تابو» ایراد شده قبول نموده و پذیره شوید یا قبول نموده ورد نمایید. اما لااقل امیدوارم که در این امر بدیهی بامن هم آهنگ باشید که در آنجا بسیاری از مسایل و قضایای مستقل و جدا افتاده که از دیدگاه این گونه کاوشگری ها بسیار شایان توجه می باشند گردآوری شده و با تقسیم بندی صورت شایسته و نمایانی به خود گرفته است.

اما درباره تناقض گویی و راجع به تغییر و تبدیلی خدایان حیوانی به خدایان انسانی. اینك در این قسمت نیز باز گویی هایی می کنم که

چگونه پس از گذشت مدت زمانی خدایان حیوانی ازسکه افتاده و بی نقش مانده و خدایان انسانی جای آنها را پر کرده اند. البته این موردی است که حتا در کتاب «توتم و تابو» از آن تحلیلی به عمل نیامده و مورد پژوهش واقع نشده است. هم چنین به همان گونه که ملاحظه شد و تذکره دادم در کتاب مزبور کاوشها و جستجو هایی درباره منشأ مذهبی انجام نیافته بلکه تنها مدار گفتگو بر موضوع «توتمیسم» چرخش داشته است اما این مورد برای شما توهم و شاید اشتباهی فراهم آورده است، به طور کلی آیا چنین می اندیشید که این گونه محدودیتی که در کتاب مورد نظر از لحاظ موضوع بحث پیش آمده دلیل نفی پدیده هایی که از آنهاذکری به عمل نیامده می تواند باشد؟

سرانجام بایستی به این اصل اساسی عطف توجهی داشت که هر نوع پژوهش و کاوشی در کارمن نمونه هایی است که بر مدار روانکاوی استوار می باشد و مسأله مذهب نیز از شیوه پسیکانالیز و تجزیه و تحلیل خارج نمی تواند بود.

پدیده ها و مورد هایی که دیروز فراچنگ نیامده و دستگیر نشده بودند اینک فراروی آمده اند. من می گویم تا از مواردی که در گذشته از نظر م پوشیده مانده بودند پرده بر گیرم و از علل یاد نشده و مستور برای پژوهشهای کنونیم سود جویی کنم و این را آیا می توان به تناقض گویی و تغییر عقیده باز گو کرد؟ و به همین نسبت دگر باره این موضوع نمی تواند دلیل يك جانبه قضاوت نمودن من گردد. البته

بایستی، با کوشایی و سخت‌گروی بر آن باشم تا به نحو شایسته‌ی پل‌ی میان آنچه که پیش‌گفته‌ام و آنچه که امروز می‌خواهم بگویم به بندم‌تا از راه یافتن و یگانه شدن آنها نتیجه‌ی دلخواه و مطلوب دست‌آورم گردد. اما آنچه که امروز می‌گویم مکمل و استوارکننده‌ی گفته‌های پیشین است نه ناقض و شکننده‌ی آنها و به همین جهت است که اسنادنقیض‌گویی دور از ژرف‌اندیشی و انصاف جلوه‌گرمی‌آید. به‌طور کلی بر آنم تا با اتحاد گفته‌های گذشته و آنچه که امروز گفته می‌شود، یعنی با هم‌جوشی میان ظاهر و باطن به هدفم نایل شوم. هر گاه منظور رادر جمله‌ی ساده‌تر و رساتر به جویم بایستی بدین‌گونه گفت که: این دو، یعنی عقده‌ی خانوادگی و عجز و ناتوانی بشر و نیازمندی او به کمک هیچ‌گاه خارج از تأثیر و وابستگی هم نیستند و بر همین اساس است که بر آنم تا با کوشش‌هایی عمیقانه راه را برای شناسایی شما هموار کنم.

نمایان‌دن شیوه‌ی که با ساخت کوشی در پی آنیم بسه هیچ روی پدیده‌ی دشوار گونه نیست و از پیوند‌هایی که ناتوانی و بی‌پایی کودک را با عجز و دره‌اندگی فردی بالغ که زندگیش با آن ناتوانی‌ها در برابر طبیعت دنباله‌ی همان دوران کودکانه است می‌توان به مشکل شناسایی حاصل نمود و این دو در برابر هم قرار داشته و موجودیت‌یکی بی‌آن دیگر مفهوم و قابل فهم نیست و بر این مبنا موجبات روانکاوانه‌ی پیدایش مذاهب در آمیختن علل ناتوانی کودک و علل عجز و نیازمندی در دوران بلوغ می‌باشد.

اکنون بر آن باشیم تا به کوتاهی سیر و گشتی در زندگانی روانی کودک به عمل آوریم. در نظر گرفتن زندگی روانی کودک در واقع رازگشای بسیار ارزنده بی می تواند باشد. کودک در دوران زندگانی سخت و پرمخاطره و هراس آگین خود همواره و مستمراً در جستجوی پناهگاهی است تا خود را به نحوی از آنجا در برابر پدیده های مخاطره آمیز خارجی حفظ نماید، و البته همان سان که در صفحات گذشته ملاحظه گشت می دانیم که چگونه موفق گشته و به حاصل تکاپوی خود دست می یازد.

این مسأله اصل روانکانه بیست که **لی بیدو** یا شهوت در دوران کودکی همواره متوجه تمایلات خود شیفتگی می باشد و در راه نیازمندی های نارسیستی بسی سخت کوش است و همواره در گزینش مواردی جهد و رزی می نماید که نیازمندیهای حاصله از خود شیفتگی را ارضا نماید. برای نمونه می توان از مادر و کودک مثالی آورد: مادر را می توان نخستین حامی و پرورشگر کودک دانست، و هم اوست که نیازمندی گرسنگی را در کودک بر طرف نموده و در برابر مخاطرات خارجی محافظت و حراستش می نماید، و هم اوست که آماج نخستین تیرهای **لی بیدو** از جانب کودک قرار می گیرد. به هر انجام بادقت و کنجکاوای همراه با کاوندگی متوجه خواهیم شد که «مادر» نخستین حمایت گر کودک در برابر مخاطرات و سرکشی عوامل خارجی است و اوست که کودک او را نخستین سد بند هراسها و تشویشها و نابه ساهانیهای



هر اس انگیزش می‌پندارد .

به زودی بنا بر علی که نظر گیرترین آنها نیرومندی و قدرت است، پدر جانشین مادر گشته و نقش حمایت کننده ، محدود گری ، نواختن و کیفر دادن را تا پایان دوران کودکی بر عهده می‌گیرد . اما روابط كودك نسبت به پدر و پدر نسبت به كودك يك جانبه نیست : نه مهر آگین است صرفاً و نه کین توزانه . بلکه آکنده از دو گونه عواطف می‌باشد . روابطشان هم مهر آمیز است و هم کین جویانه و عناد گرانه . روابط پدر و مادر و نزدیکی و عشق و رزیشان نسبت به هم از مواردی است که خشم خفه و خود روی کودکان را برمی‌انگیزد و نسبت به پدر که به نخستین خاستگاه عشقی اش دست اندازی می‌نماید تنفیری احساس کرده و کینی به دل می‌پروراند . از سویی دیگر استقلال و قدرت پدر را ستوده و با مقیاسی بر ناتوانی خود مقامی بس رفیع برایش می‌پردازد . پس پدر که به زودی مقام مادری را در برابر كودك اشغال می‌کند ، برای كودك موجودی است ترس آور و در عین حال مورد ستایش و علاقه . از نشانه‌ها و موارد این تضادها و دو گونه‌گی‌های عواطف در کتاب « توتم و تابو » به گسترده‌گی گفتگو نموده و آن را به اثبات رسانیده‌ام و با مراجعه به آن کتاب ملاحظه خواهد شد که اثر آن در تمام ادیان به شکل ریشه دار و ژرفی دیده می‌شود .

كودك همان گونه که آهسته آهسته رشد نموده و بزرگ می‌شود و سرانجام خواه ناخواه به دوران بلوغ بازمیرسد، بارها شدن از تسلط

ورهیدن از ترس پدر، مشاهده می کند به همان روش کودک کی بایستی خود را به مبدئی نیرومند متکی سازد و بی پشتیبانی و اتکای به عواملی قدرتمند که حمایت گر و حافظ نیز باشند نمی تواند به سیر و سلوک خود متعارفانه ادامه دهد. این قدرتها بایستی دارای خصوصیات وصفاتی باشند که او را اقناع نموده و ترس و وحشت و مهر و ستایشش را برانگیزانند آنگاه است که فرد دست به آفرینش خدا یا خدایان می زند. خدایانی می آفریند و به عوامل طبیعی که خدایان می پندارشان خصوصیات و صفات پدر را همچون جامه بی می پوشاند. آفریننده های او خدایانی هستند که با قدرتهای شگرف خود ترس و بیمش را دامن میزنند؛ آنگاه اومی کوشد تا به وسایلی خشنودی و رحم و شفقت آنان را برانگیزانده و محبت و رضایشان را به جانب خود منعطف نماید. اما این کار یک جانبه نیست چون خدایان نیز در برابر ستایش ها و نیایش های افراد ملزم به حفظ و حمایتشان می باشند و افراد نیز سخت به این موضوع یعنی حمایت کردن و تأمین نمودن و محفوظ داشتن خدایان چشم دارند پس کودک از آن روی به پدر عشق و محبت می ورزد که به او احتیاج دارد و نیازمندی و ناتوانی اش موجب گروندگی و بزرگی داشت می گردد. وضع بشری نیز همچون کودک و همانند نیاز نخستین او می باشد. ناتوانی و عجزش لازم می دارد تا همچون کودک به قوای طبیعی تشخص بخشیده و با صفات پدری خدایانی به پردازد. پس عکس العمل شخص بالغ، یا کودک نیرو یافته و از بند پدر رسته در

برابر احساس ترس و ناتوانی موجب پیدایش مذهب می‌شود .  
به هر حال در این نوشته ها بر آن نیستیم تا با ژرفجویی به مباحثی  
در مدار تکامل و تطور اعتقاد به خدایان گفتگو و بحث شود ، بلکه تنها  
به همان شکل که در قسمت های گذشته ملاحظه شد تنها به جستجو در  
چگونگی و ارزش پندارها یا معتقدات دینی اکتفا می‌ورزیم .

## ۱- Sigmund freud : Totem et bou

### ۲- منشأ دین و پرستش

باتوجه به گفتگو و پرسش و پاسخ های فوق در باره منشأ مذهب و دین لازم می آید تا اندکی در باره این مسأله سخن گوئیم - لیکن این بازگو گری شامل تعریف دین ، شیوه های پرستش و در ضمن منشأ های آن نیز خواهد بود .

در تعریف دین عقاید و آرای متفاوتی ابراز شده است که بعضی اوقات از لحاظ وسعت قلمرو موارد مورد بحث بسی گسترده و ژرف و برخی اوقات بسیار تنگ و بی مرز گشته است . گروهی در تعریف دین می گویند : سیستم خاص اعتقاد و اعمال و عبادات است که اغلب شامل قسمت های اخلاقی و فلسفی نیز می شود . پاره بی دین را صرفاً اعتقاد به موجودات آسمانی و مرموز تفسیر می کنند و دسته بی نیز دین را عبارت از چگونگی احساسات قلبی و قواعد و دستورهای مشتق از آن تعریف می کنند و سرانجام گروهی نیز دین را مجموعه درهم آمیزی از احساسات فردی و اجتماعی بازگو می نمایند ... به شکلی که نگرسته می شود از لحاظ قلمرو مباحث، دین زمانی بس وسیع و وقتی بسیار تنگ و محدود می شود . لیکن آنچه مورد اهمیت و درخور توجه می باشد اینکه دین را تنها محدود در چارچوب احساسات قلبی ، یا پرستش نیروها و موجودات مرموز و ما فوق الطبیعه و یا صرفاً انجام اعمال خرافی و بهجا آوردن عبادات و برخی رسوم دیگر نمی توان تعریف نمود . زمانی دین به معنای همه چیز

بوده است: پزشکی، ستاره شناسی، هنر و ادبیات، نقاشی و پیکر تراشی، معماری، قانون گذاری و سیاست گری و... زمانی جملگی در قلمرو دین قرار داشته و در معبدها و جاهای مقدس دینی حل و فسخ می شده اند. دین که مادر علوم و هنر هاست، به تدریج فرزندهای خود را پرورانده و آنان نیز در بستر زمان شخصیت و استقلال یافته اند. به همین روی مطالعه و کاوش در زندگی و تاریخ انسان های نخستین، پژوهش و کاوش در واحدی به نام دین است و در چنین کاوشها و جستجوهای سیطره و نفوذ اندیشه های دینی را بر تمام شئون زندگی انسان نخستین می توان به آشکاری مشاهده نمود. باینشرفقت زمان و گسترش پیش بشری، هر چه رشته هایی چون: پزشکی، هنر، ادبیات، فلسفه، نجوم و غیره تشخص یافته و استقلال یافتند، دین محدودتر و فرو افتاده تر گشت تا اینکه در زمان ما تنها بیان کننده انجام اعمال و عبادات و رسومی خرافه آمیز و اندیشه هایی غیر منطقی شناخته شده است.

به طور کلی می توان به تمام جنبه های عینی و ذهنی انسان های نخستین جنبه فرهنگی بخشید، چون دو عامل مداخله گر عینی و ذهنی به تفاوت درهم اثر می بخشند و مرز مشخص و متمایزی را دارا نیستند. اما در واقع نیایستی جریان نفوذ و نقش اندیشه را نیز در شکل بخشی به جریان های ذهنی و عینی برکنار داریم چون در انسان اندیشیدن و عمل نمودن مستلزم و ملازم یکدیگرند لیکن با این وصف اندیشه خود نیز قایم به ذات و برکنار از نیروهای خارجی نیست، بلکه با پیش رفت و در ضمن عمل نقش می گیرد. به همین جهت هیچ گونه تکاپو و جوش اقتصادی و تولیدی را نمی توان برکنار از نفوذ فرهنگی به شمار آورد:

Lindsay : song of a falling world

اصول زندگی مردم ابتدایی بی حد و مرز و بسیار متجانس و درهم فشرده است. جنبه ها، روشها و شیوه های متمایز هنوز در شئون زندگی تفکیک نیافته و جنبه های نظری و عملی مشخص و نمایان نیستند. در دوره های ابتدایی حقیقت و خیال باهم آمیخته و از هم جدا نیستند. جادوکاری و علم هر دو يك راه و به يك مفهوم شناخته می شوند، فرد پرستی **Individualisme** و زندگی فردی، قدرت و اختیار فردی نامفهوم و بی شناخت است - به همین جهت در چنین قبایل یا جوامع متجانس و ساده بی نه امور فرهنگی شاخه هایی دارند و نه امور مادی و تمدن و طبقات اجتماعی. افراد هر کدام به تنهایی همه کاره اند و تقسیم کار و موضوع اهل حرفه و صنعت اصولاً زمینگی ندارد. به همین نسبت میان فلسفه و ادبیات، نقاشی و وابسته های به آن، ساحری و افسونکاری و پزشکی و اموردیگر: یعنی میان جنبه های نظری و عملی یا عینی و ذهنی هیچ مرز و تمایزی وجود ندارد.

همان گونه که طی هزاران سال با پیشرفت تمدن تقسیم کار و حرفه پدید آمد و آهسته آهسته جنبه های نظری و عملی از هم متمایز گشتند، میان واحد فرهنگی کهن نیز که دین نامیده می شد، شکافهایی حاصل آمده و شاخه هایی از آن جدا گشت. تحول و تکامل و دیگر گونی های دینی را می توان در بستر همین فعل و انفعالات و تمایز میان واقعیت و وهم و پندار، یا امور ذهنی و عینی پژوهش نموده و به دست آورد.

به همین جهت بایستی متوجه این موضوع باشیم که عقاید و رسوم مذهبی ثابت و یکسان نبوده اند، بلکه موافق با مقتضیات خارجی چون: موقیبت های طبیعی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی همواره در تحول و دگرگونی بوده اند پس انسان در مورد عقاید و رسوم هم - همچون علوم و صنایع مراحل تکامل

را پیموده است .

واما درباره منشأ ادیان ، یا آغاز احساس دینی . قبل از اینکه مستقیماً در این قسمت سخن گفته شود بایستی از این امر آگاهی یافته و بدین دشواری دست یابیم که : شناخت و آگاهی به عینیت و ماهیت اموری که خاستگاهشان صرفاً ذهنی می باشد مسأله بی استیسا دشوار . از سویی دیگر با فهم این دشواری و ناشناسی شیوه بی درست برای کاوش در دین ، نمی توان از پرشورترین و احساس انگیزترین مراحل اندیشه گری انسانها که آینه تمام نمای زندگی عمومی آنان است دست از پی کاوی فروهشت و اصولاً نادیده گرفتن آن از ممتنعات می باشد با این وصف شناخت و ادراک راستین دین همواره یکی از دشوارترین امور پژوهشگری بوده است . لیکن با تمام این ناهمواری ها و بی سامانی ها باهمت و پشتکار دانشمندان در سالهای اخیر دین به عنوان اصلی اصیل که حاوی تفکرات و احساسات بشریت باشد با سرعتی شگرف گسترش یافته و پیشرفت نموده است .

ادبیات ، هنر ، و روانشناسی دینی این زمان با اصولی جدا از هم و مستقل آن راهی را باز کرده اند که همواره آگاهی ها و بینش هایی نو و شایسته در باره دین به ما می دهند . از سویی دیگر کاوش ها و پی جویی های مفاهیم و سمبول های دینی ، راه شناخت فلسفه دین را باز نموده و بر اثر آن می توانیم با سهولت به مفاهیم رمزی و سمبولیک تجلیات دینی و آداب و عبادات و هنرهای مذهبی و خداشناسی و منشأ آنها پی برده و شناختی واقعی به دست آوریم .

### Lynn white : frontiers of knowledge

با تمام این مشکلات و دشواری ها این زمان می توان با جرأت شایسته بی در این مسأله رای داد ، هر چند که آرا و عقاید درباره نخستین احساس های دینی

و منشأ آن مختلف و گونه گون باشد . دربارهٔ پیدایش منشأ مذهبی و احساس دینی خارج از قلمرو «**پسیکانالیز**» به وسیلهٔ دانشمندان و علما ، عقاید و نظراتی ابراز شده است که با تمام تنوع و گونه گونی اکثر آنها به دو نظریهٔ **فروید** بازمی‌رسند . مشاهده شد که در سیستم **فروید** یا **Freudisme** دو مورد برای منشأ دینی ذکر شده که عبارتند از: پدر که در دوران زندگی خود **کلان** **Clan** یعنی خانواده را حفظ و حراست می‌کند و دامنهٔ این حمایت‌گری همچنان تا پس از مرگ نیز گستره شده و اعضای خانواده پس از مرگ روح در روان یا شبح او را همچنان مملط برخورد می‌پندارند :

#### Sigmund freud : neue folge der vorlesungen

در واقع همین سلطه و گسترش قدرت پدر در زمان حیات و مقدس داشتن خاطرۀ او پس از مرگ میان اعضای خانواده است که منشأ نیای پرستشی گشته و خود به صورت شکل مستقلمی از دستگاههای دینی درآمده و اثرات آن را میان تمام جوامع و قبایل و ملل متمدن نیز می‌توان مشاهده کرد . مورد دوم همان تفسیر تقریباً همگانی ترس و عجز و ناتوانی بشر است در برابر نیروهای طبیعت که منجر به خدا آفرینی قیاسی می‌شود . همانگونه که بسیاری از نظرات دربارهٔ منشأ دینی و آغاز و پیدایش آن به مفهوم و اصل «پدر» در سیستم فروید منتهی می‌شود ، بسیاری از آراء و عقاید نیز مستقیم و غیر مستقیم به نظریهٔ دوم ، یعنی عجز و ناتوانی بشر می‌پیوندند . **مارکسیسم** **Marxisme** که منشأ معتقدات دینی را انعکاس نیروهای طبیعی و اجتماعی می‌داند که به مرور ایام به شکل امروزی تحول یافته‌اند جز بیان نظریهٔ دوم **فروید** نیست . البته با این نقص که دستگاه فروید یسم مسایل اجتماعی را کمتر مورد توجه قرار داده و به موارد اقتصادی هیچ گونه توجهی مبذول نمی‌دارد



در دستگاه داروینیزم Darwinism نیز منشأ معتقدات دینی و مسأله خدا - اصل پدر و بازورمندترین فرد خانواده و قبیله ذکر شده است. نظراتی گوناگون دیگر نیز هست که بیشتر بر پایه قیاس و حدسیاتی بنا شده که جنبه علمی و استدلالی آنها چندان استوار به نظر نمی‌رسند و به گفته ایژرتز Emmanuel - Aegerter با وجود گسترش و جامعیت دین قادر نیستیم به ریشه و اساس آن دست یابیم جز از طریق مقایسه و پندار .

بسیاری از دانشمندان را رأی بر آن است که افسانه‌ها الگوی کامل و بی‌خدشه تصورات مذهبی می‌باشند و بایستی بر مدار آنها هر نوع رأی و عقیده‌یی را بنا نهاد. برخی دیگر که در رأس آنان «تیلور Tylor» قرار دارد اعتقادات مذهبی و مفهوم خدا یا خدایان را منتج از حیات روانی اقوام نخستین ، یعنی دوران جان‌پنداری Animism می‌دانند . بنا بر تعریف این گروه ، بشر اولیه برای تمام موجودات گرداگرد خود روح و روانی قابل بوده است - روان و روحی که همانند روح خود آنان بوده و جهان را به جنبش و حرکت می‌آورده‌اند . این روانها که از : ستارگان دریاها ، آسمانها و سایر عناصر و عوامل طبیعت بوده‌اند با الطبع چون خود آنها نیازمندی‌هایی داشته و حس می‌نموده‌اند . بشر که در مقابل توفان و رعد و برق یا خسوف و کسوف ناتوان بوده چنین تصور می‌کرده است که با دادن قربانی در راه آنان و نیایش و تقدیس ، آنها را نسبت به خود رام و مهربان می‌نماید .

صورت دیگر تحول این عقیده نظریه «هربرت اسپنسر Spencer -

Herbert» است که آنمیسیم یا جان‌پنداری را بازنده و جاودان ماندن

پدر درهم آمیخته و به نوعی « Totemisme » متحول می‌سازد.

بالاخره گذشته از اصل توتمیسم و موارد ذکر شده اساسی‌ترین منشأ و مبدی که برای دین و مذهب شناخته شده همان شیوه مسأله ترس و ضعف بشری در برابر نیروهای طبیعت است که واکنش آن موجب معتقدات دینی شده است؛ به این شیوه که انسانهای اولیه به وسیله برقراری شباهت و همانندی مابین فرمانروا و رئیس قبیله بایکی از نیروها و عناصر طبیعت جهت تعدیل نیروهای هراس آور و گاهی مخرب آن شروع به نیایش و بزرگداشت و دادن هدایا و قربانیا می‌نموده‌اند: ستاره پرستی، خورشید پرستی، ماه پرستی و نیایش عناصر گوناگون طبیعت را بایستی نتیجه این عقیده دانست و اعتقاد به ارباب انواع و شیوه چندخدایی را نیز از همین رهگذری توان مورد استفاده قرار داد.

در طول تاریخ از زمانهایی دور تا این زمان عامل ترس همواره به عنوان منشأ ایمان دینی شناخته شده است و به همین جهت است که «لوکرتیوس Lucretius» می‌گوید: ترس نخستین مادر خدایان است و فلاسفه قرن هجدهم نیز جملگی بر این منوال رای داده و صدای آنان را در این گفته «هولباخ Baron - holbach» می‌شنویم که:

هرگاه از آغاز کاوش نماییم، خواهیم دید که نادانی و ترس مفهوم خدایان را پرداخته‌اند، آنگاه خیال بافی و نیرنگ بازی آنها را پیراسته است و مفهوم نخستین آنها زیر این پوششها پنهان مانده است:

Will durant : the story of philosophy

لیکن عده‌ی از فلاسفه و دانشمندان نیز با این گونه توجیحات کاملاً

مخالف بوده و عواملی همچون ترس و عجز و یا خدا سازی از راه مقایسه به خود را کاملاً مردود می‌شمارند. ایشان می‌گویند هر گاه منشأ ایمان دینی را پدید آمده از ترس و بالنتیجه پرستش نیروهای برتر از طبیعت تعریف نماییم از همان نخستین مرحله بایستی این نکته را در نظر به گیریم که میان بعضی از اقوام و قبایل ابتدایی هیچ گونه آثار و علایمی که دلالت بر وجود دین نماید دیده نشده است. بعضی از قبایل افریقایی دارای هیچ گونه مراسم و آداب دینی نبوده و هیچ نوع خدایی نیز اعم از توتم و بت‌ها و خدایان فوق طبیعی ندارند. کوتوله‌های کاسرون تنها به اهرمان یا خدایان زشتی و بدی اعتقاد دارند و آنها را نیز موجوداتی بی تفاوتی می‌شمارند که در سرنوشت و جریان زندگانی افراد تأثیری نمی‌توانند داشته باشند. افراد قبیله **وداه** در جزیره **سیلان** به خدایانی جاودانی اعتقاد دارند که بود و نبودشان برای آنها یکسان است و نه عبادتی برایشان انجام داده و نه هدایا و قربانی‌هایی تقدیمشان می‌دارند و هر گاه کسی از آنان درباره خدا پرستش کند حیرت زده می‌گویند آن برسنگی است یا برپاره تخته‌یی یا بر برجستگی لانه موریا نگان؟ هندیان **امریکای شمالی** تصویری از خدا دارند که به جایگاهی بی‌نظر بر افعال و کار بندگان نشسته است و این گروه خدا را همچون **اپیکور** فوق آن تصور می‌کنند که به کارهای بندگان مداخله ورزد. فردی از قبیله **ایپیون** درباره عقاید دینی گفته‌یی شگفت دارد که: نیاگان و پدران ما همواره بر آن اندیشه بوده‌اند تا مشاهده کنند که آیا دشت و صحرا برای آب و علف دام‌هایشان کافی است یا نه و به همین جهت همواره عادت داشته‌اند به سطح زمین بنگرند و به جایی دیگر کاری نداشته باشند. آنها هیچ گاه بر آن نبوده‌اند تا بر آسمانها اندیشیده و به بینند در آنجا چه حوادث و اتفاق‌هایی رخ داده و مثلاً ملاحظه نمایند

آفریننده و فرمانروای ستارگان کیست ....

### Will durant : our oriental heritiage

به همین جهت است که عده‌بی از دانشمندان و پژوهشگران عقیده و منشأ ایمان دینی را ناشی از ضعف و ترس ، مینمی بر اصل «توت میسم و توتم پرستی» نمی‌دانند . این گروه پیدایش و احساس مذهبی را ناشی از مبدی صحیح و عقلی می‌پندارند . گروهی بر این گمانند که عقیده و منشأ مذهبی منبث و ناشی از اجتماع است - بدین سان که چگونگی عقیده و پندارهای مذهبی هر فردی مأخوذ از اجتماعی است که در آن می‌زید . بر گسون *Henric bergson* دو مبدا برای چگونگی و تکوین پندارها و عقاید مذهبی قایل است: یکی فردی و دیگری اجتماعی . مذهب اجتماعی نوعی اندیشه است که بر مبنای آن فرد خود را عضوی از جامعه دانسته و خود را با مقتضیات اجتماعی هماهنگ می‌سازد . این هماهنگ ساختن مستلزم آنست که فرد از تعقل و ژرف اندیشی دست فرو رفته و به خاطر اجتماع از بسیاری لذات و منافع خود در مقابل حفظ حقوق توده و جماعت چشم به پوشد بر اثر این گذشت و چشم پوشی از منافع و لذات فردی است که افراد معتقد به پاداش و جبرانی گشته و همین نحوه موجب پیدایش پندارهای مذهبی و دینی چون : ایمان به رستاخیز و پاداش و عقوبت در برابر نیکی و زشتی می‌گردد .

لیکن احساس فردی که منبع عقاید دینی در فرد است ناشی از نیروی الهام می باشد که به وسیله ارتباط انسانی یا نیروی زندگی یا «شور حیاتی» *Elan vital* فراهم می‌آید . به طور کلی این نوع احساس مذهبی بر پایه نیروی است که موجب انگیزش غریزه در جانوران و پیدایش عقل در آدمی می‌گردد . این نیرو در اغلب افراد به حالت خمودگی و رکود باقی است

امادافرادی ممتاز به شکلی کامل نفوذ و تجلی می کند . بر اثر این نفوذ حادعلائق خارجی در فرد تحت تأثیر این نیرو واقع گشته و احساس اتصال به ابدیت یا مکاشفه و عرفان پدید می آید :

Henrie bergson : les deux sources de la moral et de la religion

۳- درباره تمام مسایل و مواردی که در این بخش درباره توتم، توتیمس و تابوباز گویی و توضیحی نشده به قسمت پایان کتاب تحت عنوان «توتیمس» رجوع نمایید .

۴- برای آگاهی مختصری درباره «زنای با محارم Inceste» به بخش دوم همین کتاب و برای آگاهی های بیشتری به کتاب «اصول روانکاوی» مراجعه نمایید .

### ۵- لی بیدو

« لی بیدو Libido » یکی از اساسی ترین و پیچیده ترین مسایل روانکاوی می باشد . فهم «لی بیدو» کلید شناخت فعل و انفعال خارجی امیال از ناخود آگاه است . تراوشهای غرایز از ژرفای روان خود آگاه به وسیله «لی بیدو» بیان می شوند . لی بیدو عنصر سازنده روانی است که اروس Eros یا «شور زندگی» از آن برای غلبه بر تاناتوس «Thanatos» یا سائتمه مرگ کمک می گیرد . لی بیدو جریان شور مرگ و غرایز مخرب را از خود به غیر منعطف کرده و زندگی را شیرین و لذت بخش می نماید . چون در روانکاوی اولویت و برتری با غرایز جنسی است می توانیم چنین بازگو نمایم که تجلیات غرایز جنسی که از روان ناخود آگاه به ظهور می رسند به وسیله لی بیدو یا شهوت بیان می گردند . فروید خود تعریف جامع و قانع کننده ای از این

کلمه به دست نداده است و برای پی بردن به مفهوم صحیح و بی خدشه این واژه بایستی در آثار او با تمق پی جویی کرد :

لی بیدو نیروی تحریک کننده پی است که فرد را بر هر گونه جنبش و تکاپویی وامی دارد . جنبش و فعالیت برای لذت جویی و رفع نیازمندی های ضروری برای بقا و عشق زن به مرد یا شهوت مرد نسبت به زن و میل به جنس موافق ... و سرانجام طرق گونه گون عشق ورزی که بیشتر جنبه مجرد دارند تا میل و عشقی که به وسیله آلت تناسلی ارضا می شود ؛ خون ؛ شهوت یا عشق خود دوستی ؛ محبت میان پدر و کودک ؛ نوع دوستی ، عشق به اشیا و عتیقه جات و دبستگی به نوع و طرز خاصی از تفکرات فلسفی - اینها همگی صور مختلف لی بیدو می باشند .

### Sigmund freud : uder psychoanalyse

لی بیدو نیروی محرک حیات جنسی است . نیروی اندک ولی همبسته و رونده پی است به سوی هدفی معین :

### Freud : drei abhandlungen

لی بیدو به واقع نیرویی است همچون اروس یا شور زندگی که اجزای مجزای زنده را به سوی هم فرا خوانده و همبستگی پی میان آنها ایجاد می نماید تا کشش میل و کام به سوی هدف تسهیل گردد :

### Freud : Jenseits des lustprinzips

غریزه شهوت Libido « عمیق ترین غرایز و جوهر اصلی زندگی روانی است . به همان نحو که جسم تمایلی غریزی به گوارش دارد ؛ روان هم خواهان ترضیه عشقی است . فروید همین ترضیه عشقی را « لی بیدو » می نامد و همین لی بیدو کانون تکاپوی روانی است که فرد را به سوی زندگی و لذت طایبی

می کشاند :

### Stefan zweig : guerison par l'esprit

پی جویان امور پسیکانالیتیک بر مبنای وسعتی که فروید به واژه «لی بیدو» داده است در دستگا‌ه‌های فلسفی و غیر فلسفی مبانی و موارد مشابهی برای آن پیدا نموده‌اند و برای آگاهی خوانندگان یکی از گفتارهای کوچکی را که در کتاب «اصول روانکوی» از این کلمه انجام شده در پایان این بحث می‌آوریم :

فروید خود می‌گوید: ما قدرت و انرژی غرایز را که از حیث کمیت قابل محاسبه ، اما غیر قابل سنجش و تخمین است در مناسبات آنچه که بر آن «عشق» اطلاق می‌نماییم - تعمیم می‌دهیم. البته نظر ما از کلمه عشق آن علاقه و عشقی است که به آمیزش‌های جنسی می‌انجامد و هدفش بر مبنای نزدیکی جنسی است. اما همچنان پراحساساتی چون : عشق به خود، عشق به پدر و مادر و در منمای وسیع آن نسبت به بشریت و علاقه به اشیاء و بعضی افکار و مفاهیم معنوی شمول دارد :

### Freud : massen psychologie und ich analyse

همان‌گونه که گفته شد همانند واژه ابداعی [Libido=] که واژه‌ایست جعلی از ریشه آلمانی Libien به معنای دوست داشتن در دستگا‌ه‌های فلسفی و علمی و ادبی بی‌مانند و بی‌سابقه نمی‌تواند بود کلمه مورد نظر گوته [مهر زندگی Das liebesleben] همان مفهوم لی بیدو در فروید است را ادا می‌نماید. در سیستم برگسون Heurie bergson شور حیاتی Elan vital ، در سیستم شوپنهاور Schopenhauer دارنده ville آلمانی و به فرانسه Volonté و در سیستم افلاتون

« اروس Eros »؛ در فلسفۀ هژزی « Kama » در دستگاه سنت پل  
 Saint pol «نوع دوستی Agape» و تائو « Tao » به مفهوم وسیع  
 و گسترده آن در فلسفۀ کلاسیک چین و « فیات Fiat » در سیستم ویلیام  
 جیمز Wiliam James و «هورمه Hormé» در سیستم مک دوگال  
 Mac dougal جز همان مفهوم Libido در « فرویدیسیم » چیزی  
 نیستند :

هاشم رضی : اصول روانکوی

## ۶ - عقدۀ اودیپ

در روانکوی « عقدۀ اودیپ Complexe oedipe » زیر بنایی  
 استوار محسوب می شود و در کمتر موردی است که در مسایل پسکانالی تیک این  
 اصل تعیین کننده نقشی نداشته باشد. از سویی دیگر هر نوع پیوند و ارتباطی  
 میان پدر و پسر، پسر و مادر و دختر و مادر به شکلی مستقیم به این عقدۀ و نقش مؤثر  
 پدر منتهی می شود .

فروید نخستین نمودارهای احساسات کودک را نسبت به پدر و مادر چنین  
 تعریف می کند : « اولین جلوه غریزه شهوی هر فردی به خاطر مادرش برانگیخته  
 می شود . در واقع می توان چنین گفت که غریزه عشق در نخستین مرتبه مادر  
 و غریزه کینه پدر را هدف قرار می دهد. کودک در دو مرحله خود دوستی  
 Auto érotisme و « دگر دوستی Hétéro erotisme » با مادر  
 رابطه ای نزدیک دارد . در اولین مرحله ، یعنی دوران خود دوستی در آغوش  
 مادر پرورش می یابد و همانگاه که «لی بیدوه» متوجه لبهای اوست به وسیله



مکیدن پستان متلذذ می‌گردد. در دومین مرحله‌م که از خود روی برمی‌تابد از دیگران مادر را برمی‌گزیند. در طی تکامل کودک، پدر و مادر او را از بعضی افعال باز می‌دارند و از هوسهایش جلو می‌گیرند. در طی این ممانعت‌ها و کشمکش‌ها کودک از پدر متنفر گشته و کینه‌ او را به دل می‌گیرد؛ لیکن عشق مادر در او همچنان توان دارد؛ چون منع پدر با خشونت و تحکم همراه است در صورتیکه جلوگیری مادر با مهربانی و نرمش توأم است. از سویی دیگر کودک مادر را تنها برای خود می‌خواهد در صورتی که پدر سعی می‌نماید مادر را از دستش بر باید؛ به این سبب پسر نسبت به پدر احساس حسادت و کینه می‌نماید و از اظهار عشق و ملامت پدر به مادر رودر هم می‌کشد. البته عواملی دیگر نیز هست که به نوبت هر کدام در تشدید کینه پدر و پسر مؤثر می‌باشد و با نتیجه‌گیری به روی این مسایل و موارد مشاهده می‌کنیم که غریزه کینه همواره از جانب پسر به سوی پدر و غریزه عشق به سوی ما در منعطف می‌باشد و بنا بر اصل «**دوگونگی عواطف Ambivalence**» این کینه نسبت به پدر همراه با حس ستایش و مهری که خاستگاهش ترس می‌باشد نیز آمیخته است و بنا بر سوابقی که در قسمت «**توتیمس**» بازگو خواهیم کرد همین پدر با این صفات و احساسات کودک، کم‌کم به شکل خدایی پرستیده گشته و مبنای و منشأ متعقدات دینی را فراهم می‌کند.

به نسبت عکس «عقدۀ اودیپ» روابط دختر و مادر را می‌توان مورد مطالعه

قرار داد و این مطالعه در قسمت **عقدۀ الکترال Complexe electera**

انجام می‌شود. بدین گونه که دختر مادر را مورد کین و قهر قرار داده و به پدر عشق می‌ورزد. البته بایستی متوجه بود که در هر دو مورد،

یعنی عقدۀ اودیپ و عقدۀ الکتر، شکل عکس آن نیز ممکن است اتفاق بیفتند - به این معنا که چه بسا پسر نسبت به مادر کینه‌ورزی نموده و مهر و محبت خود را به سوی پدر متوجه نماید و با خصومت‌ها و محبت‌هایی میان مادر و دختر ایجاد گردد؛ در صورتیکه دختر پدر را دشمن دارد برای اطلاع از این موارد به دو کتاب «روانکاوی» و «اصول روانکاوی» اثر نگارنده رجوع نمایید.

## بخش پنجم:

### دین از دیدگاه روانشناسی

#### ۱- تفسیر روانشناسی دینی

ارزش‌مبانی روانشناسی، دشواری تحقیق، عقاید دینی، مواردی ذهنی و غیر عینی می‌باشند، منشأ تمبید در ایمان دینی، دوری منبب از شیوه تمقل، روش تقلیدی، تأکید ارباب ادیان، گسترش و نقد اصول تمبیدی

پس از بحث و گفتگو‌هایی که در باره مخالفت‌های فرضی به عمل آمد؛ اینک لازم است به اصلی اساسی پرداخته آید و این اصل اساسی مسأله روانشناسی و منشأ نمایی آنست، یعنی بایستی به کنجکاو‌ی و پی‌جویی به پردازیم و ملاحظه نماییم که ارزش معتقدات دینی و تفسیر و توجیه آنها از لحاظ دانش روانشناسی چگونه است و در واقع با توجه به این موضوع آنها را چگونه می‌توان دسته‌بندی و مرتب نمود.

البته بایستی متوجه بود که جوابگویی و راه‌یابی در این موضوع با آسان‌یابی و سهولت میسر نخواهد بود و این نیز بستگی تام به موضوع دارد - چون معتقدات دینی مسایلی ذهنی و غیر عینی می‌باشند و هر نوع کند و کاو و پژوهشگری در موضوع‌های ذهنی و اموری که واقعییتی

خارج از طبیعت رادردهن برمی‌انگیزند به آسانی دست یاب نخواهند بود .

بسیاری پس از اینکدروش‌ها ، طرح ها و علل و پی‌کاوهای زیادی را اوزده و غیر قابل قبول اعلام نمودند ، بر علل و مبانی بی دلایل خود را استوار نموده و بر آن اقامه دعوی می‌نمایند که بیشتر جنبه تعریف‌هایی عمومی را افاده می‌کند تا تفسیرهای واقعی و وابسته به موضوع را. این نظرات و مبانی عبارتند از اینکه : عقاید دینی و پندارهای مذهبی اصول و پدیده‌هایی هستند که پذیرش شان تا کیدی و بی چون و چرامی باشد. در واقع می‌توان گفت : عقاید مذهبی اصولی تبعیدی<sup>۲</sup> و تقلیدی<sup>۳</sup> هستند که به وسیله آنها روابط علل و معلولی هر موضوع و پدیده‌یی با واقعیت خارجی آشکار و هویدا می‌شود. این اصول تبعیدی و تقلیدی حاوی مسایلی هستند که آدمی خود به حل و گشایش آنها قدرت و توان نیافته و به وسیله نیروهای مافوق طبیعی گشوده و حل گشته‌اند - و به همین جهت بایستی بشر به آنها ایمان داشته و در احترام و رعایت شان به کوشد. ارزش و شایستگی این معتقدات تبعیدی در آن است که راهنما و آموزنده مسایلی برای بشری می باشد که در جریان زندگی بیش از هر چیزی نسبت به آن مسایل توجه و علاقمندی دارد و در واقع معلوماتی را از راه آموزشگری جبری به‌مامی آموزد بیش از هر چیز مورد نیازمان قرار دارد - پس بنا بر این لازم است تا پاس این معتقدات را داشته و در به کار بستن و عمل نمودن و ایمان داشتن به آنها کوشایی ورزیم. هر کسی که از آگاهی و

دانستن این معتقدات غافل و تپه بماند. ناپفهم و مطر و دهر کسی که نسبت به آنها آگاه و معتقد باشد می تواند خود را فردی صالح و دارای دانشهای وسیعی به پندارد.

به طور کلی نسبت به هر چیزی که بیندیشیم اصول تبعیدی حکمروا می باشد. هر چه اصول عقلی در اقلیت و بی توجهی است، اصول تبعیدی در اکثریت و همگان گروی قرار دارد. آن يك مستلزم سعی و کوشش و دانش اندوزی است و این يك بدون سعی و کوشش و کوشایی حاصل می آید. اما در این جا این توهم نایستی پیش آید که هر چیز یا هر اصلی که تبعیدی بود صرفاً نادرست است یا هر موردی که تبعیدی بود و تعقل نیز حقیقت آن را تأیید نمود بایستی پذیرفته شود - چون موارد و اصولی هستند که قابل اثبات نیستند و نمیتوان آنها را نیز پذیرفت یار نمود و برخی از چیزها و موارد تبعیدی نیز با واقع و حقیقت وفق میدهند و این وفق دادن دلیل نمی شود که مسأله را شمول داد و یا بدون پی جویی های عینی و تجربی آن را در کار امور عقلی قرارداد.

هنگامی که در آموزشگاه سرگرم آموختن و فرا گرفتن و یادگیری هستیم جمله و یا اکثر مواردی را که بدان دانش اندوزی می نمایم از راه تبعید و غیر عینی حاصل می شود، در مثل می گویند و یا میخوانیم که شهر زیبای «کونستانس» بر روی دریاچه کونستانس قرار دارد و در زیبایی گوی سبقت از بسا شهرهای بزرگ ربهوده است؛ و برای اثبات و جایگزینی این موضوع در اندیشه دانشجویان در پایان نیز اضافه می

کنند که در صورت ناباوری و عدم اطمینان می‌توانی بدانجا رفته و نظاره اش نمایی. البته این مورد از آن اصول تبعدی می‌باشد که جنبه تبعد و تعقلش یکسان است: چون من خود به این شهر سفر کرده‌ام - شهری است زیبا و دلفریب که بر کناره دریاچه‌ی زیبا قرار دارد و من اکنون در حقیقت گفته‌های پیشین و هم‌چنین اصل جغرافیایی آن را شکی ندارم. لیکن هر گاه با ژرف اندیشی درمسأله دقت نمایم متوجه خواهیم گشت که باتمام این احوال همین اصول تبعدی که تعقل نیز تأییدشان می‌کند هیچ‌گاه آن تأثیر تعقلی صرف را که همراه با عینیت و مشاهده و تجربه باشد ادا نیستند و این مسأله را نیز می‌توانم از نمونه‌ی همچون مورد فوق تکرار نمایم:

هنگامی که دست‌داده «یونان» سفری کرده و برای نخستین بار در آتن خود را بر بلندی‌های اکرو پولیس<sup>۴</sup> یافتم وجد و سرورم با نوعی شگفتی و اعجاب هم‌انگیز بود. وقتی دورنمای دریای آبی‌گون و موج و آسمان نیلی و شفاف را نگاه می‌نمودم - و هنگامی که محو تماشای ویرانه‌های معابد بودم باشگفتی این پرسش برایم پیش‌آمد که به‌گویم: این مناظر و ویرانه‌ها و جاهای آنها بر همان شیوه است که در آموزشگاه برایمان بازگفته و توضیح داده بودند و در واقع این مناظر و بازمانده‌ها با آنچه که قبلاً خوانده بودیم تفاوتی ندارند. البته آن هنگام این برایم امری شگفت می‌نمود چون در زمان تحصیل که درباره‌ی آتن و بازمانده‌های باستانی‌اش با آن وضوح برای مدارس می‌گفتند

اندیشیدم که هم آهنگی بی میان درس و واقعیت خارجی آتن نمی تواند برقرار باشد تا در آن سفر آنچه خوانده بودم به واقع مشاهده نموده و همین تشابه و همسانی موجب شگفتیم را فراهم کرده بود. به هر حال اینک نمی توانم برای آن حادثه اهمیت و ارج چندانی قایل شوم چون امروز قادرم بادید و بصیرتی دیگر به آن نگاه نموده و بیندیشم. بصیرتی که در آن هنگام بدان دست نیافته و با آن آشنایی نداشتم و آن تأثیر مشاهده عینی و دیدار وضع محل و مواردی دیگر است که بستگی کاملی با چگونگی وضع محیط و اثر آن در ذهن دارد و همین روبرو شدن با واقعیت و مشاهده مستقیم است که ارزش تعیین کننده و کاملاً متمایزی را دارا می باشد.

به شیوه بی کلی تمامی مواردی نظیر آنچه که در فوق ذکر شد موجب تحکیم عقیده و ایمان می شود، عقیده و ایمانی که از راه تواتر و گفته های دیگران به دست آمده است، اما این صحت های نسبی به هیچ گونه دلیل پذیرش های عمومی قرار نمی گیرد. وانگهی اصل هر عقیده و ایمانی نیز بایستی به وسیله دلیل و برهان تأکید و ثابت گردد تا حاوی اصولی تجربی و قائم به ذات باشد. اما مشاهده می نمایم و می شنویم که می گویند اینها حقایقی هستند که از راه وسیر پیشینیان به دست آمده و عصاره و چکیده تجربیات و نتیجه گیریهای زیادی است و به همین سبب متضمن حقایقی است که بایستی بی کنجکاوی پذیرفته شوند. حال اگر این مسایل همچون موارد جغرافیایی روشن

و محقق نباشد از معلوماتی نظری سود می جویند : مثلاً برای رسانیدن و اثبات دایره بودن زمین از کمائی بودن افق و حرکت کشتی و مواردی دیگر شاهد می آورند چون به طور محقق غیر ممکن و محال است که همه دانشجویان و محصلین دست به مشاهده و تجربه زده و به دور زمین به گردند و یا آموزندگان و معلمین جمله آنان را به دور زمین به گردانند به همین جهت اکتفا می شود تا به وسیله ایمان و عقیده مسایلی را بپذیرند اما این دلیل نیست که راه مشاهده عینی به کلی مسدود باشد چون شیوه آزمایش و تحقیق شخصی همواره بازااست .

#### ۲- ایمان مذهبی

عدم دلایل عقلی و علمی بر معتقدات دینی ، پرسش هایی در باره اثبات معتقدات دینی ، پاسخ های ضد و نقیض و کودکانه ، منع شك و کاوش در معتقدات ، نقد معتقدات دینی و بی ارزشی آنها ، عامل پیچیده روانی ، سابقه شك و تردید مذهبی در گذشته ، بت شکنان و محافظه کاران تاریخی

در باره مسایل و مطالب عمومی- و یا در صورتی خصوصی مشاهده نمودیم که معتقدات تعبدی چگونه بوده و ارزش راستین آنها با در نظر گرفتن نقد موضوع بر چه پایه هایی استوار می باشد . اما هر گاه بر آن باشیم و سر آن داشته باشیم که به همان نحوه فوق در معتقدات و اصول مذهبی نیز دآوری و یا کاوش نماییم مسأله کاملاً به شکلی دیگر جلوه گر خواهد شد .

اگر در مورد دین و مذهب پرسشی صورت گیرد مبنی بر اینکه



چه دلایلی برای حقانیت و عقلانی بودن و اثبات پندارها و معتقدات مذهبی وجود دارد، به طور کلی به چند پاسخ دست خواهیم یافت، پاسخ هایی که به شکل نمایانی مخالف و نقیض هم خواهند بود و علاوه بر آن هر یک به تنهایی از احاطه نقد علمی فاقد ارزش بوده و جز گفته هایی کودکانه نمی نماید.

به هر انجام هر گاه از ایمان داران و باورگران مذهبی سوآل شود که به چه دلیل این معتقدات درست و عقلانی و برحق می باشد چنین خواهیم شنید که: به این دلیل که نسل های پیشین و پدران و نیاگان ما به این معتقدات باور داشته و پای بند بوده اند و از سویی این پندارها از نخستین ادوار وجود داشته و همین دلیل بر صحت و حقانیت آنها می باشد. از طرفی دیگر مشاهده می شود که در ادوار گذشته و هم این زمان نوعی تأکید تهدید آمیز و سخت درباره پذیرش بی چون و چرای این معتقدات وجود داشته است و به شکلی مؤکدی شك ورزیدن و ورود تردید قرار دادن این معتقدات را عملی گستاخانه تلقی نموده و هر نوع کند و کاوی را درباره آنها ممنوع کرده اند. در قرن های گذشته با دافره و کیفر شك ورزان و تردید کنندگان درباره معتقدات دینی همانا مرگ و شکنجه هایی بس هولناک بود و این زمان هم اجتماع به کسی که نسبت به این معتقدات شك نشان داده و یا نقادی و کند و کاوی انجام دهد که بادیده تحقیق و تکفیر نگاه می کند.

با ژرف بینی و دیدی کاوشگرانه چنین خواهیم فهمید که این

تأکید و پافشاری در شك نکردن و کند و کاو نمودن دربارهٔ معتقدات مذهبی موردی است که انگیزانندهٔ نیرومندترین شك‌ها و تردیدها می‌شود؛ چون عموم همواره رغبتی شایان به امور منع شده نشان داده و در ارتکاب آن موارد کوشایی می‌ورزند. حال صرف نظر از این واکنش روانی و اصولاً غیر منطقی بودن و نادرستی آن، شایسته است تا محرک و انگیزهٔ این تأکید غیر اصولی را نیز دریابیم و در واقع به علت و منشأ آن شناختی حاصل کنیم. چنین دستور تحکم آمیز و تهدید گرانه‌ی تنهایی تواند نمایانندهٔ يك علت و در واقع يك حقیقت باشد و آن اینکه این معتقدات و پندارها تا چه حد سست و بی پایه و لرزان است و از سویی دیگر اجتماعی که این تأکید سخت به آن تحمیل می‌گردد خود تا چه اندازه واقف به بنا استواری و غیر عقلی بودن آن می‌باشد. به هر انجام در صورت عکس این مسأله - یعنی در صورتی که این معتقدات اصولی صحیح و درست و عقلی بودند و بنای آنها بر پایه‌هایی محکم و استوار و خلل‌ناپذیری قرار داشت، هیچ علت و موجبی فراهم نبود تا با این گونه تأکید های تهدید آمیز مردم را از شك کردن و کند و کاو نمودن دربارهٔ آنها منع نمایند - و به طور محقق هر گاه کسی بر آن بود تا یقینی تجریمی و علمی دربارهٔ این معتقدات به دست آورده و ایمان تبعیدی خود را مبدل به ایمانی عقلی و علمی نماید، او را راهنمایی نموده و به شیوه‌هایی راستین هدایت گرش می‌شدند.

بمطور کلی در فوق به سه دلیل، یعنی دلایلی که بر اثبات و حقانیت

معتقدات مذهبی ارائه می شود اشاره شد ، و به يك دليل آن كه سومين برهان می بود آگاه گشته و به بی ارزشی اش واقف گشتیم. اینك بنگریم تا دودليل ديگر دارای چه ارزش و قبول منطقی بی را می توانند داشته باشند . متاسفانه دودليل ديگر نیز به همان نسبت بی ارزش می باشند . این دلایل هر گاه برای ایمان دارانی هم که با تعمق به آنها ملاحظه کنند ایجاد شك و تردید در پذیرش می نماید که به زودی زوده شدنی نبوده و چه بسا اساس ایمان هایی را هم سست گرداند . این دلایل در بردارنده و رساننده این مفهوم میباشد که ما بایستی به این معتقدات ایمان داشته و در بزرگداشت و کار گیری و اعتقاد بدانها سخت کوشش و باور دار باشیم - تنها به این دلیل که پدران و نیاگان ما به آنها معتقد بوده اند . اما لازم است به این نکته عطف توجه داشت که نیاگان ما بسی نادان ترویبي اندیشه ترازا بوده اند. آنها داری روش ها، سلوك ها و شیوه ها و معتقداتی ديگر نیز بوده اند که این زمان ما با دیده تمسخر و استهزا بدانها نگرسته و دچار شگفتی می شویم . پس چگونه می توانیم پاره یی از آن پندارها را از کل و اصل آن جدا نموده و به علت اینکه پدران و نیاگان ما بدانها ایمان و اعتقاد داشته اند آنها را پذیره گشته و به قسمتهایی ديگر از همان اصل و کل به دیده تحقیر و تمسخر بنگریم ؛ به همین جهت معتقدات مذهبی نیز جزو همان پندارها و اعتقاداتی است که از اصل خود جدا شده و بنا بر مقتضیاتی رنگ معنویت و روحانیت گرفته اند .

از همه جالب تر نوشته‌هایی است سست و بی‌مایه که انسانها از روی زیرکی و برای تیرئه خود آنها را به میدی دیگر نسبت داده و آسمانی می‌خوانندش. دلایل و براهینی که در این نوشته‌های مقدسه ارائه گشته به قدری سست، بی‌مایه و کود کانه است که به هیچ روی نمی‌تواند جلوه گاه منطق گشته و ایمان را به سوی خود جلب نماید. این کتب مقدسه پوشیده از موارد و آیات ضد و تقیض و تضادهای شگفت و اغلب مراجعات و نقل و قوال‌های افسانه‌یی می‌باشد و کار این شاهکارها آن وقت به فراز گاه عظمت خود می‌رسد که دست به استدلال و منطق می‌یازند؛ استدلال‌ها و منطق‌هایی که هیچ گاه نمی‌توانند یقین و ایمان و یا الاقل نوعی اعتماد نسبی را در شخص برانگیزانند. به همان گونه که گفته شد قایل شدن مبیدی آسمانی تنها گریز گاهی است برای ارباب ادیانی و مذاهب، که خود به بی‌پایه بودن این نوشته‌ها آگاه بوده و به وسیله اسناد به مبیدی مجهول و اساساً نابود سلب مسؤلیت از خود می‌نمایند.

به هر انجام با گفته‌های فوق و کوشهایی که انجام شده به این نتیجه خواهیم رسید که این میراث اجدادی و یا معتقدات مذهبی تاجیه حدسست و بی‌پایه و لرزان می‌باشند. به این اصل دست یافته و آگاه می‌شویم که میان میراثی که تمدن برای ما بر جای گذاشته، قسمت قایل توجیهی قرار دارد به نام معتقدات مذهبی که وظیفه دارد اسرار جهان و خلقت را بیان نموده و رنجها و دردهای زندگانی را قابل تحمل

ساخته و موجبات سازش آدمی را با طبیعت و زندگی فراهم آورد. لیکن متأسفانه پس از تعمق و پژوهش و نقد متوجه می‌شویم که این نقطه اتکای مردم خود تاجه حدیوچ و بیموده بوده و بر روی چه پایه‌های سنت و فروریزنده یی بنا شده است. اصولاً بشری که ساختمان مغزی و نیروی ادراکش به دنبال مشاهده و تجربه است و جز بر بنای علت و معلول و انطباق رویدادها و پدیده‌ها با روشهای علمی چیزی را نمی‌پذیرد و حتا مثلاً به این موضوع پیش پا افتاده و کوچک که نهنگ تخم نمی‌گذارد بلکه بچه می‌زاید بدون وجود دلیل تمکین نمی‌کند - چگونه ممکن است به چنین معتقدات سنت و بی‌پایه‌یی تمکین ورزیده و آنها را پذیره گردد؟! البته این امره سأل‌ه‌یی است روانی و موضوعی پیچیده در چگونگی روانشناسی. ارسویی دیگر لازم است به این امر آگاهی داشت که این شك ورزی‌ها و عدم قبول یا انتقاد و خرده‌گیری در معتقدات دینی از موارد نو و نمودارهای پدید آمده در زمان ما و یا دوران‌هایی نزدیک به این نیست، بلکه موردهایی است بسیار کهنه و ریشه‌دار که در بستر تاریخ هر زمان به شکلی جلوه‌گری کرده است. فقدان دلایل علمی و غیر منطقی بودن این پندارها اصلی نیست که ما بدان پی برده و کشف نموده باشیم؛ چون این سخافت و پوچی و بی‌بنیانی‌ها حتا پدران و نیاگان بسیار دور ما هم احساس نموده و در صورت‌هایی نیز باز گفته‌اند اما عاملی که موجب بازداشتن آنان از صراحت خاص بیان و آشکار گویی می‌شده مقتضیات و وضع زمان بوده است، و ترس از مجازات و تکفیر زبان

آنان را به کام خاموش می ساخته است<sup>۵</sup>. چه بسا کسانی که بر اثر شك و تردید درباره این مسایل دچار سرگردانی و فشار درونی قرار گرفته و احساس مسئولیت و ناامنی می کرده اند. هنگامی که معتقداتی در آدمی تکوین یابد، یعنی از اوان کودکی با آن معتقدات مانوس و خوگر شود و محیط او نیز در حقانیت این معتقدات صادق و پذیرا باشد و هر نوع تخلف یا شك و تردیدی را درباره آنها منع کرده و تردید گریا شك را از میان خود طرد و یا مجازات و به قتل رسانند، شخص منطقی و اندیشه گر که می خواهد با عقل گرایی و استدلال این معتقدات را نقد نماید و پس از نقد و ارزیابی به بی ارزش بودن و بیهودگی آنها پی ببرد آشکار است که تاچه اندازه در فشار برونی و درونی قرار خواهد گرفت فشار درونی، فشاری است که ترك افکار و پندار های قومی و میراثی که عمری با آنها دمساز بوده موجب می شود و فشار خارجی که همراه با تهدید و شکنجه و قتل است از جانب اجتماع و هم گردان او به وقوع می رسد. به هر انجام چنین کسانی در تاریخ وجود داشته اند و چه بسا بی شمار در فراخنای تاریخ بشری به نام و چگونگی احوالشان نیز دست یابیم. این کسان سعی نموده اند تا شراره نوخواهی و سنت شکنی و بیهوده پنداری را که لازمه آن شك و تردید در امور و معتقدات مذهبی بوده در خود خاموش و فروخور گردانند. چه بسا افرادی که در این مبارزه محافظه کاری پیشه نموده و راه نادرست همراهان خویش را گزیده و از مبارزه و استدلال دست فرو هشته اند و چه بسا پیکارگران

و بزرگی مردان دزست اندیشی که قدعصیان افراشته و با اراده بی استوار بر علیه این ناراستی ها و افکار بیهوده و پوچ مبارزه کرده و تیان در راه عقاید عقلی خویش باخته اند .

### ۳ - روان خواهی

دوموردی که ارباب ادیان بدان اقبال دارند ، گذشته گرایی ، نقش اسپریت ها یا احضار کنندگان ارواح ، انتقاد از این گروه ، فقدان دلایل علمی چگونه تظاهر ارواح ، نمایشی کودکانه

اینک بایستی به دو جریان عطف توجهی نمود ؛ دو جریانی که پایه هایش در گذشته و زمان معاصر قرارداد : این دو جریان عبارت است از دلایلی بر حقا نیت و اثبات مذهب و معتقدات دینی که از گذشته نتیجه میشوند ، و دلایلی که این زمان برای برقراری معتقدات مذهبی اختراع گشته است . به طور کلی دلایلی که از گذشته بر له و اثبات معتقدات ارائه می گردد در اکثریت قابل توجهی قرار دارد و شمه‌یی از این دلایل را در قسمت گذشته اجمالاً همراه با نقدی مورد بحث قرار دادیم و اینک شایسته است تا نظری نیز به جریانهای این زمان بر افکنیم و مشاهده نماییم تا چه گونه دلایلی در این عصر بر له مذهب به وجود آمده و تکوین یافته است و اصولاً چه کسانی تکاپو بر اثبات آنها می نمایند به دست آوردن دلایل همانند و مشابهی در این زمان بسی ارزشمند تر می باشد ، چون قضاوت و داوری نمودن در باره آنها بسیار سهل تر خواهد بود .

هر گاه به شکلی کلی بتوان در مورد جزئی از يك كل اعتقاد و ایمانی به دست آورد - ایمان و اعتقاد آدمی نسبت به آن کل بسی فزونی خواهد یافت ، هم چنین است دستگاه مذهبی که اگر بتوان به جزئی هر چه ناچیز و بی مقدار آن ایمانی یقینی حاصل نمود ، دید و قضاوت بشری دربارهٔ مجموعهٔ همبستهٔ آن نیز بسیار زیادتر خواهد گشت . از همین خاستگاه است که کوشش اسپریت‌ها یا احضار کنندگان ارواح و روان خواهان در تصدیق و اثبات مسألهٔ روح نقش بزرگی را ایفا می نماید . اینان با تمام کوشش و هم خود بر آنند تا ثابت کنند که روح پدیده‌یی است ازلی و ابدی که وجود داشته و از بین نخواهد رفت ، به این ترتیب اسپریت‌ها یا روان خواهان از مذهب سودجسته و ارباب مذاهب وادیان نیز از گفته‌ها و کارهای آنها شاهد و دلیل می آورند . و این دو متقابلاً یکدیگر را یاری می دهند . به هر حال احضار کنندگان ارواح با اعمال و کارهای خود می خواهند ثابت نمایند که در این قسمت از مسایل مذهبی جای هیچ گونه شك و تردیدی نبوده و موضوع روح در واقع مسألهٔ بی‌است که علم و آزمایشهای تجربی و عقلی مؤید آن می باشد . اما متأسفانه مسألهٔ احضار ارواح و هر نوع پدیده‌یی دیگر که در اطراف آن پیدا آمده ارزش علمی درستی ندارند و این احضار کنندگان ارواح حتا نمی خواهند این موضوع ساده و روشن را نیز گردن نهند که تظاهرات ارواح پیوندی آشکار با چگونگی های روحی خودشان داشته و در واقع نتیجهٔ فعالیت نا آگاهانهٔ روح خود آنها می باشد .



اینان هر چند این مسأله را گردن نمی‌نهند ولی قادر نیستند دلایلی ارائه دهند که به موجب آن تظاهرات روحی نتیجه فعالیت روح خودشان نمی‌باشد. کارهای این کسان به اندازه‌ی بی‌پایه و در عین حال مضحك و خنده‌آور است که موجب تفریح خودشان را نیز فراهم می‌آورد. اینان در جلساتی ارواح بزرگترین مشاهیر و نام‌آوران تاریخ را در جمع خود احضار می‌نمایند، اما با کمال تأسف بایستی گفته شود که اینها جز بازی‌های کودکانه‌ی بی‌نمی‌توانند باشد. آگاهیها و اطلاعاتی که این ارواح بیان می‌دارند - به همراه چگونگی و وضع تظاهر و جلوه نمودنشان به اندازه‌ی مسخره و دور از عقل و بی‌ارزش است که تنها محرك و برانگیزاننده‌ی يك ایمان یا اعتقاد درمادی شود و آن اینکه این ارواح مشاهیر و بزرگان تنها دارای يك خصیصه می‌باشند و آن اینکه خود را کاملا با احضار کنندگان خود هم پایه و يك سطح نمایند.<sup>۳</sup>

#### ۴ - روش ضد منطقی

مبارزه با روشنفکری، روش‌کشیشان و اعمال زور و شکنجه، مخالفت با منطق، معتقداتی که از راه کشف و شهود حاصل می‌شوند، انتقاد این موضوع نقش غیر عملی‌کشیشها، ارزش عقل و منطق، روش عقلی براندازنده موهومات منتهی فلسفمتساهلین

در این قسمت بایستی به جریان‌ها و نوع روش‌هایی که برای جلوگیری از روشنی فکر توده مردم می‌شود توجه نمود. به‌طور کلی دو نوع کوشش به کار می‌رود تا سد روشنگری و اعتلای اندیشه‌گری منطقی

میان مردم گردد ، و این دوجریان به وسیله کسانی که ذی تعهد با سخت کوشی تقویت می شود . این دوجریان از نقطه نظر کیفی برابر هم قرار دارند . یکی سلاحی است کهنه و غیر عملی که در اکثر نقاط در این زمان ضامن اجرایی ندارد و آن روش اعمال زوروشکنجه و قتل است ؛ لیکن دومین سلاح ، جنگ افزاری است که محافظه کارانه درپوشش مقتضیات و موافق باچگونگی وضع زمان از آن سود جویی می شود . نخستین روش ، یعنی کارگیری از زور و تهدید آیین و منطق کشیشان و ارباب ادیان و مذاهب است . اینان به شکلی عمیق و غیر اصولی با اصل منطق و عقل و روش تجربی مخالف بوده و ادعا می کنند که مقام اصول دینی مافوق و فراز نای عقل و منطق قرار داشته و این اصول و روشهای مادی و بشری به هیچ روی حد آن را ندارند تا به نقد و زیر و زیر نمودن این اصول مقدس دست یازی کنند . این اصول مذهبی را چیزها و معتقداتی می دانند که بایستی فهم و درکشان به وسیله کشف و شهود حاصل آید - یعنی حقیقت و حقانیت آنها را هر کسی بایستی درون خود و به وسیله یی مستقیم و سرشار از احساس درونی درک و فهم نماید و هیچ حاجتی نیست که این درک و فهم به وسیله نیروهای خارجی تصدیق یا تکذیب شوند .

اکنون بایستی بر آن بود که آیا منطق کشیشان تاچه اندازه قابل اجراست ، نه اینکه بر آن باشیم تا ملاحظه کنیم که تاچه حد قابل قبول می باشد . این روش و آیین تنها از جنبه این که اظهار عقیده و وجودی

شده باشد مجاز است، یعنی این نوع اظهار عقیده تنها بیان نظرانی فردی است که هر گاه در صورت و شکل فرمان و دستوری در آید کوچک ترین ضامن اجرایی نداشته و کسی را نمی تواند مقید و پابست خود نماید. آیا می توان صرفاً با دستور و فرمان یابه زور و تهدید مرا وادار نمود تا به پوچ ترین و ابلهانه ترین پندارهای پیش پا افتاده و بی بنیان ایمان پیدا نمایم! مسلماً چنین چیزی ممکن نیست! پس در این صورت چرا بایستی چیزهایی را که منطقی هستند و هدایت گرم نیز عقل و استدلال می باشند ناپذیرا باشم. هر گاه مواجه با این پرسش شوم که: آیا در جهان چیزی برتر و مافوق عقل و منطق وجود دارد بی تردید پاسخ منعی بدان خواهیم داد - یعنی عقل و منطق برترین چیزها می باشد.

از سویی دیگر اینک گفته این کشیشان و سر مذهب داران را مورد دقت و نقد قرار دهیم. همان گونه که ملاحظه شد اینان ادعا دارند که حقیقت اصول مذهبی و درك حقانیت آنها مستلزم يك احساس درونی است که سر وش وار در درون آدمی ندای حقانیت در می دهد و موجب پذیرش ایمانی بی منطق و مخالف استدلال را در فرد فراهم می آورد، در این صورت بایستی به این مطلب توجه نمود که وظیفه میلیون ها فردی که از پندای این هاتف درونی محروم می مانند و درك مستقیم برایشان روی نمی دهد چیست؟

باز از جانبی دیگر می توان مردم را تشجیح و تشویق نمود که

از موهبت طبیعی بی که به شکلی عمومی در نهاد تمامی آنان به ودیعه گذاشته شد، یعنی عقل سودجویی و بهره گیری کنند و از منطق خود که پدیده بی ویژه و خاص نبوده بلکه جمالی از آن برخوردارند استفاده کنند، اما نمی توان آنان را مجبور نمود که از عاملی وهمی که تنها به زعم دین گرایان نزد عده بی محدود موجود می باشد یکسان سودجویی نموده و به وسیله معجزه این عامل را در خود برانگیزانند. این صحیح نیست که اموری نادر و ویژه را کلیت و جامعیت بخشید. بایستی از این حضرات سوال نمود که هر گاه شما در حالی غیر عادی و حالتی همچون حالت جذبه و رؤیا یا ایمان و اعتقادی درونی و غیر منطقی به چیزی یا به دیدی پیدا نموده اید، این کار و حال شما چه ربطی به وضع هزاران هزار فرد دارد که هیچ گاه در چنین حالتی قرار نخواهند گرفت؟

روش یا جریان دومین عبارت است از فلسفه متساهلین دینی؛ یعنی کسانی که از عقل و منطق گریز زده و از روی خستگی و تساهلی که مبدأش سنت دوستی و محافظه کاری می باشد می گویند این معتقدات و اصول را هر چند هم که خرافی و خالی از حقیقت باشد و عقل و منطق آنها را مردود بشمارد بایستی پذیرفت، مثل اینکه اینها نیز در زمرة حقایق و اصول عقلی قرار دارند. به طور کلی این دسته که به این فلسفه گرایش دارند می گویند: بایستی به هر نوع عقیده و پنداری هر چه هم که بی پایه و غیر منطقی باشد اجازه ورود داد و ستگاه ما هیچ نوع مانع و رادعی را برای جلوگیری از این معتقدات مجاز نمی شمارد. البته

می‌دانیم که این معتقدات، پندارهایی غیرعقلی و خرافی بیش نمی‌باشند ولی با دلایل بی‌شماری ما بایستی خود را قانع نموده و نسبت به آنها آن گونه واکنش و عکس‌العملی داشته باشیم بدان سان که صمیمانه به این موهومات و توهمات عقیده مندیم. اینان در باز پسین قسمت گفتگو و مباحث خود نتیجه می‌گیرند که وجود و ثبات مسایل و معتقدات مذهبی برای نگاهداشت و برقراری جامعه لازم و مفید می‌باشد و جامعه بشری با از دست دادن و فقدان این معتقدات دچار ازهم گسیختگی و بی‌نظامی خواهد گشت.

هر گاه با بینشی دقیقانه به این احتجاج و استدلال نظر برافکنیم ملاحظه خواهیم نمود که این شیوه و روش در حقیقت هیچ تفاوتی با روش مستبدانه و تحکم آمیز کشیشان ندارد. کیش‌ها و ارباب مذاهب و ادیان برای دور نمودن هر گونه شیوه منطقی و عقلی و سلب بندی در برابر هر نوع کاوش و پژوهش، این جمله شعار ما بانه را به وجود آورده‌اند که: «این است و جز این نیست» یعنی معتقدات مذهبی را بایستی بدون هیچ چون و چرایی با تمام ابتدال و پوچی و یاوه بودنشان پذیرفت.

به هر حال چنین می‌پندارم که استدلال فوق را، یعنی اینکه معتقدات بی‌حقیقت مذهبی را مثل حقایقی پذیرفتن و وجود آنها را برای نظم و بقای اجتماع لازم دانستن تنها شعار فیلسوفی گذشته گرای و سنت دوست می‌توان به شمار آورد نه افرادی که عادت دارند با روشن بینی و تعقل به مسایل نگاه کنند. اصولاً کسی که تحت تأثیر و فلسفه سازی

های فیلسوفان قرازن گرفته باشد و عقل و بینش منطقی درش نفوذ داشته و با روشن بینی مسایل را مطمح نظر قرار دهد مشکل که چنین شیوه نادرستی را بپذیرد ، برای چنین افرادی که منطق و عقل حاکم بر قضاوت و داوری و احساساتشان می باشد هنگامی که مسأله یا مورد و مطلبی موهوم و غیر منطقی اعلام شد دیگر نبایستی انتظار داشت تا باراهایی دیگر پذیرش آن مورد یا مطلب را قبول نمایند.

این بحث و گفتگو در این مطلب اخیر مرا به اندیشه قضاوت و حس واقع گرایی یکی از کودکان منتقل نمود . جلوه واقع نگری و حقیقت جویی از همان اوان در کودکان شایع و زبانزد بود . هنگامی که کسانی برای سر گرمی و تفریح کودکان افسانه هایی در باره موجودات فوق العاده و جن و پری نقل می نمودند ، کودکان مورد نظر پیش رفته و از گوینده می پرسید که : « آیا این داستان واقعی است ؟ » و پس از اینکه به نحوی جواب منفی می شنید با حالتی خاص که تحقیر و بی توجهی اورامی رسانید از جمع دور می گشت . البته لازم است گفته شود که بایستی در این انتظار بود که مردم نیز به زودی با افسانه ها و موهومات مذهبی به همین نهج رفتار نموده و همچون افسانه هایی پوچ و ممل که هیچ حقیقت و واقعیتی را در خود ندارند آنها را به دور بیفکنند و هیچ گاه با کسانی که می خواهند با فلسفه مثل اینکه اینها نیز واقعیتی دارند و با این واقعیت فرضی بایستی به آنها تمکین کرد هماهنگی نمایند .

لیکن آنچه که هنوز در زمان ما موجب کمال تأسف است اینکه مردم هنوز تحت نفوذ و سیطرهٔ این موهومات بوده و در دام فریب ناک آن معتقدند. باینکه ناهماهنگی معتقدات مذهبی به شکلی نمایان با عقل و منطق آشکار شده و به ثبوت رسیده است. باین وصف هنوز تأثیری عمیق و شگرف در اذهان بشرها دارد، آیا علت و موجب این تأثیر چیست؟ پاسخ به این پرسش خود حاوی طرح مسألهٔ یسی دیگر در روانشناسی است. این مسألهٔ جدید از لحاظ روانشناسی این مسایل و موارد را مطرح می نماید که: منشأ و سرچشمهٔ نیروی شگرف این معتقدات از چه جایی توشه برداشته و پیدایم آید. و این تأثیر عمیق و غیر منطقی که مسایلی برخلاف عقل و علم را در اذهان جای داده پدیدۀ چه علل و عواملی می باشد؟

۱- برای گزارشهایی درباره اصل روانشناسی و توجه دین و مذهب از دیدگاه این دانش به پایان همین بخش رجوع نمایید .

## ۲- پنداروری و عقل اندیشی

دو موضوع «تعبده» و «تعقل» از جمله مسائلی است که طرحش در موارد و مباحثی که جنبه ذهنی و غیرعینی دارند موجب گفتگوها و جر و بحث های بیشماری را فراهم کرده است . پایه های معتقدات تعبیدی که از زمانهایی بسیار دور سرچشمه گرفته و بی ریشه دار است تا قرنهای شانزدهم و هفدهم سخت سلطه و سیطره داشته است و از اوایل قرن هجدهم مسلک تعقل یا «اصالت عقل Rationalisme» با کوشایی به مبارزه با آن برخاسته است . برای آگاهی و آشنایی، اندکی از نخستین بخش کتاب پروفیسور «بیوری J-B- bury» را که درباره تعبده و تعقل نوشته شده می آوریم:

تفاوت میان دوشیوه اندیشه گری «تعبدی» و «تعقلی» آن چنان آشکار است که بازگویی و توضیح درباره آنها زاید به نظر می رسد. لیکن با این حال اشاره کوچکی برای روشنی ذهن درباره آنها ضرور به نظر می آید.

فرد ابتدایی که از همگنان خود می شنید که در بلندیهای صحرا خرس و ارواح بدکار سکونت دارند به زودی بر مبنای گفته های آنان می توانست وجود خرس را در بلندیهای اطراف باور کند و به همان نسبت وجود ارواح شریر را نیز بر مصداق وجود خرس راست به پندارد چون هر چند که ارواح شریر را مشاهده نمی نمود ولی نزد خود چنین استدلال می کرد که افراد



و بزرگان قبیله که درباره وجود خرس گزارش داده‌اند به طور یقین درباره وجود ارواح شریر نیز محق می‌باشند. در قرون میانه مردم به اتکای گفته‌های دیگران معتقد به وجود شهری به نام «قسططنیه» بودند و به همان نسبت بنا بر گفته دیگران بدین پندار بودند که ستارهای دنباله دار نشانه خشم خداوندی می‌باشد و در واقع هیچ گونه تمیزی میان این دو گفته قایل نبودند هنوز هم نظیر این گونه عقاید قیاسی را می‌توان مشاهده نمود که مثلاً چون به گفته و شهادت دیگران به وجود شهری به نام «کلکته» معتقد شده ایم چگونه به همان نسبت نتوانیم به وجود «شیطان» هم معتقد شویم.

از سویی دیگر در دوره‌های مختلف تاریخ بشری به مردم امر می‌شده و دستور داده می‌شده و یادعوت به عمل می‌آمده که بی‌چون و چرا و چشم بسته به استناد گفته‌هایی همچون کلیسا و یا یک کتاب مقدس یا آیین و مسلکی مذهبی عمل نموده و اعتقاد داشته باشند. دستورها و آیین‌هایی که متکی به هیچ دلیل عقلی و منطقی نبوده و اکثراً جزو خرافه‌ها و پندارهایی واهی به شمار بوده‌اند. اصولاً اغلب معتقداتی که درباره بشر و طبیعت با موازین عقلی سنجیده نشده و مبتنی بر مشاهدات علمی نبوده‌اند مدافع دسته‌هایی خاص از اجتماع یا مسلکی مذهبی و دینی بوده‌اند، یعنی بزرگترین دشمنان علم و منطق. و به همین جهت هم از این معتقدات بی‌پایه و غیر عقلی در مقابل انتقادات و خره‌گیری‌هایی که از جانب عقل‌گرایان و کسانی که عادت به تعقل دارند بازور و فشار حمایت و پشتیبانی شده است. هیچ گاه کسی قایل به اهمیت نمی‌شود که مثلاً همسایه‌اش اموری بدیهی را انکار نماید و کسانی نیز مزاحم دیوانه‌یی نمی‌شوند که مثلاً وجود «نابلئون» و یا ترکیب آب از اکسیژن و هیدروژن

را منکرشود و تنها عکس‌العملی که ممکن است در برابر چنین انکار‌هایی گردد تمسخر مردم می‌باشد - لیکن همان شخص اصول توهمی مذهبی را چون اعتقاد به خدایی نادیدنی، و جاودانی بودن روح و بهشت و دوزخ را که اثبات آنها مشکل و بلکه از جمله محالات است انکار کند مورد خرده‌گیری و انتقاد‌های شدیدی قرار خواهد گرفت و حتا در دوره‌ی کوچکتترین کیفیتش زنده در آتش سوختن می‌بود.

در قرون میانه هر گاه کسی در وجود «قسطنطنیه» شك می‌ورزید و یا آنرا انکار می‌نمود تنها دیوانه و گول‌خوانده می‌شد در صورتیکه هر گاه در وجود شهری به نام «اورشلیم» حناشك می‌ورزید در تاوان شكش جان خود را از دست می‌داد، چون «اورشلیم» شهری است که در کتاب مقدس از آن یاد شده است.

در قرون میانه سيطرة معقنات تبعیدی را به مردم همچون حقایقی عقلی به بشر تحمیل کرده بودند و عقل و عقل‌گرایی را از دید گاه اندیشه‌گری بیرون رانده بودند لیکن عقل و حقیقت هیچ‌گاه در حصار این جلوگیری‌ها و تحریم‌ها محبوس نمی‌ماند. عقل نمی‌تواند در حالیکه نسبت به خود صادق است بندها و تحریم‌ها را به‌پذیرد. پهنه و صحنه‌گیتی تازه‌گاه و جلوه‌گاه اوست و چون قسمت‌های مختلف این جهان پیوندی منطقی و راستین باهم دارند غیر ممکن است تا عقل در تمام این پاره‌های پیوند به هم خود ننموده و اثر نگذارد. عقل در تکاپوهایش برای اجرا و شناساندن حقیقت و حقوق خود از پای در نمی‌افتد و برای این مبارزه به هر دست آویز منطق و شیوه‌ی بی‌ام‌رجع و داد‌گاهی دست‌توسل می‌گسترده.

این نقش قاطع و بی‌چون و چرای عقل و اینکه او در تمام عرصه‌گیتی و

جهان بشری دارای حکومت خودکامه و مطلق است دبستان «اصالت عقل Rationalisme» نامیده می‌شود. هر گاه در او ان پیدایش این شیوه و روش و یا نحوهٔ امروزی آن نوعی بدبینی و دشمنی نسبت به آن احساس می‌شود بایستی مبنایش را نتیجهٔ و واکنش و مبارزهٔ شدیدی بین منطق و آن نیروهایی که بر علیه آن صف کشیده‌اند جستجو کرد، به شیوه‌ی کلی مورد استعمال این کلمه اغلب در قسمت الاهیات می باشد چون در همین قسمت است که عقل بزرگترین لطمه را به الاهیات زده و به همین نسبت مواجهه و روبرو باشدیدترین مخالفت هاشده است. به همین جهت عبارت **فکر آزاد Free thought** یعنی روی گردانی فکر از اینکه خود را تحت اختیار مقام یا مرجعی جز خودش قرار دهد بی شک در مباحث مذهبی و تواریخ دینی دارای سوابق ممتدی است.

هر گاه نیک پی جویی کنیم متوجه خواهیم گشت که در سراسر دوره‌های مبارزهٔ تعقل و تمعید، مرجع تبدیلی را قدرت و امتیازهای بیشتری بوده است و عقل گرایان همواره در اقلیتی ناچیز قرار داشته‌اند و بهید نیست که این وضع در آینده نیز همچنان برقرار باشد.

در صحنهٔ جدال و ستیز میان تعقل و تمعید، تنها سلاح و جنگ افزار عقل استدلال بوده است - در حالیکه مرجع تبدیلی از بی‌شرمانه‌ترین و غیر انسانی‌ترین سلاح‌ها سود جسته است. فشار و شکنجه‌های هولناک، قتل و کشتن‌های فجیع، سود جویی از قانون به نفع خود، فشارهای اخلاقی، برانگیختن تنفر اجتماعی و سدها سلاح دیگر از جنگ افزارهایی است که مرجع تبدیلی از آنها بر علیه عقل و درست اندیشی استفاده کرده است. شگفت اینست که گاهی مرجع تبدیلی از روی ناتوانی و یا ابلهی خواسته است با

تنها سلاح رقیب خود، یعنی استدلال پیکار نماید، لیکن در این مورد مفضلخانه ترین آسیب‌را به خود وارد نموده است. نمایان‌ترین و ضعیف‌ترین نکته‌ی که در دستگاه مراجع تعبدی وجود داشته همان جنبهٔ بشری بودن گردانندگان آن بوده است - چون این قهرمانان و سینه‌کوبان خود بشر بوده‌اند و بالنتیجه نتوانسته‌اند از استدلال و منطق روی گردانی و چشم‌پوشی نمایند و به همین سبب نیز میان صفوف همین معتقدین و قهرمانان جدایی و تفرقه بروز می‌نموده و همین امر فرصت آنرا به عقل‌می‌داده است که در شکل ظاهری به‌عنوان طرفداری از حریف‌ضربه‌های قاطع و پی‌افکن بر آن وارد کرده و موجبات پیروزی و حقانیت خود را فراهم‌سازد :

### Bury.J.B: A history of freedom of thought

در اینجا به‌جاست تا از گفتهٔ عمیق و امید‌پرور کند و رسه Condorcet

یاد نماییم؛ آنجا که می‌گوید :

روزی فرا رسد که آفتاب تنها بر جهان مردان آزاد درخشیدن کند، مردانی که به‌جز عقل‌کسی را آقا و سرور نشناسند، و روزی که ستمگران و غلامان و کیش‌ها و مریدان احمق یا آلت‌های ریاکار ایشان دیگر وجود خارجی نداشته باشند به‌جز در صفحهٔ تاریخ یاد‌ر صفحهٔ تأثر. خوشا به حال کسانی که در فجر چنان روزی زنده باشند و خوشتر آنهایی که در آن روز قرین‌دورهٔ شباب و جوانی باشند.

### ۳- مذهب و روش تقلیدی

اصول و روش تقلیدی در دین و آداب مذهبی شیوه‌ی شناخته شده است که بشر ابتدایی با قیاس طبیعت و عناصری طبیعی به‌خود آنرا پرداخته و آدابی نظیر سحر و جادو که خاستگاهش افسونگری‌های مذهبی می‌باشد بدان تشخیص

و تمایز بخشیده است .

به طور کلی روش تقلیدی پس از به وجود آمدن مفهوم روح و « جان پنداری Animisme » یعنی جهان پراز ارواح و اشباح پدید آمد. هنگامی که بشر از پرداختن عالمی مملو از ارواح فارغ شد ، بی آنکه شناخت درست و صحیحی از آنها داشته باشد در صدد برآمد تا با انجام اعمال و پرداخت هدایایی خشنودیشان را جلب نماید و از آنها بدین وسیله در گشایش گره های زندگانی یاری جوید ، به این شکل است که بر اصل روحانیت و جهانی مملو از ارواح که ریشه دین های ابتدایی است عاملی دیگر نیز افزوده می شود به نام سحر و جادو- و این سحر و جادو که به صورت سمبولیک و رمزی می باشد در واقع روح و مایه جلب کننده و گیرایی دین می باشد مردم « پولی نفری Polynésie » چنین گمان دارند که در جهان اقیانوسی وجود دارد مملو از نیرویی به نام « مانا Mana » و افسونکار و جادوگر آن کسی است که بر این اقیانوس دست یابد ، ولی همه کس را دست یابی به اقیانوس مانا ، و نظایر آن میان اقوام و ملل و اجتماعات دیگر ممکن نبوده است ، به همین جهت انسانهای ابتدایی به روشی ساده تر و بدوی که مبتنی بر همسان اصل قیاس طبیعت به انسان است شیوه یا « روش تقلیدی » را به وجود آوردند و به وسیله این روش کوشیدند تا نظر مساعد ارواح و کمک و یاری خدایان را به سوی خود برانگیزانند ، به این معنی که هر کاری را که انسان خواستار آن بوده به صورتی تقلیدی و نمایشی انجام می داد تا خدایان را به تقلید از خود به آن کار وادار نماید ! مثلاً هر گاه طالب باران بودند ، جادوگر از فراز گاهی آب بر زمین می پاشید ، در قبیله « کافر ها Kaffir » هنگامی که خشک سالی سختی اتفاق افتاد مردم بومی از کشیش مبلغ آن ناحیه به تهدید و جبر

خواستند تا چتری بر سر گرفته و همچون بنماید که باران می بارد و بدان شکل در کشتزار راه رود. در سوها ترازن ناز او با طالب کودک پیکره چوبین عروسکی را در آغوش گرفته و همچون کودکی جاندار عمل می کند بدین آرزو که هر چه زود تر جنینی در شکم فرام آید، در جزایز و با بار **Babar**، واقع در مالیزی زنی که خواهان نوزادی است عروسکی با پارچه قرمز فرام کرده و در آغوش پستان به دهانش می گذارد و وردهایی مخصوص نیز می خواند؛ آنگاه کسانی را در قبیله مأمور می کند تا به پراکنندگی آن زن صاحب کودک شده است. در قبیله «**دياک Dyak**» واقع در «**برنئو Borneo**» هنگامی که جادوگری می خواهد درد زایمان را بر زنی آسان سازد - خود در برابر آن زن حالات زایمان را همراه بانالها و فریادهایی تکرار می کند تا بدین وسیله درد را بر زن زاینده آسان کند؛ و بعضی اوقات نیز سنگی به شکم خود می بندد و در حال تکرار اعمال زن، یعنی تقلید از او سنگ را می گشاید تا رها گشته و بر زمین فرو افتد به این منظور نشان که جنین و کودک نیز از شکم زن فرو افتد.

در قرون میانه برای جادو کردن کسی صورت مومی او را ساخته و سوزنی در آن فرو می کردند و هم اکنون نیز این شیوه در بسیاری از نقاط جهان مورد استفاده است. «**هندیان پیرو**» برای طلسم ساختن و جادو نمودن کسی عروسکی به نام آن کس ساخته و آن را می سوزانند.

روشی دیگر از تقلید شیوهی است که برای بارور کردن زمین و به محصول آمدن آن میان بسیاری از قبایل و ملل مرسوم بوده است؛ البته اینجا روش تقلیدی توسعه یافته و بانوعی تأکید، یعنی اصل تلقین نیز همبازی گردد. دانشمندان **زولو** چون مرد جوانی زندگی می گذاشت آلت تناسلی او را

بریده و به شکل گرد در آورده و در مزارع می‌باشیدند. میان برخی ملت‌ها رسم چنان است که برای فصل بهار نیرومندترین و زیباترین مرد وزن را به عنوان شاه و ملکه انتخاب می‌نمایند تا در کشت گاه آمیزش جنسی انجام دهند باشد که زمین نیز تقلید کرده و عبرت گیرد و محصولی فراوان بدهد. حتماً میان بسیاری از کشاورزان به ویژه در مزارع برنج معمول است که در روزهای معین در طی جشنی زن و مرد به دلخواه و در برابر همگنان در مزارع آمیزش و نزدیکی می‌کنند تا زمین نیز تردید را یکسوفهاده و از آنها تقلید نموده به آبستنی بگراید.

#### 4 - Acropol

### ۵- تاریخ انتقادهای مذهبی

همان گونه که «فروید» تذکر می‌دهد شك و تردید در معتقدات دینی و خرد گیری و انتقاد از اصول مذهبی پدیده‌هایی جدید و نو نمی‌باشند. بلکه در تمام ادوار تاریخی به شکل‌های گوناگونی در شئون مختلف زندگانی ملت‌ها و جوامع بشری مستقیم و غیر مستقیم، سریع و ناآشکارا وجود داشته است. همواره در جریان تاریخ دو نیرو بر علیه بی‌دینان و بی‌خدایان، یا تردیدگران و انتقاد کنندگان اصول مذهبی وجود داشته است؛ این دو نیرو که در ستیز با روشنفکران از هیچ ستمی فرو گذاری نکرده اند عبارتند از دولت و کلیسا، ارباب ادیان و مذاهب و کاهنان یا ملابان و کشیش‌ها از سوی و دستگاه حکومت و دولت نیز از جهتی با وسایل و شیوه‌های مختلف در اخفای روشنفکران و عقل اندیشان دست‌اندر کار بوده‌اند. این دو در مواقع ضروری هم‌گرای و هم‌پشت شده تا دشمن مشترك خود را برانندازند. تنها در مواقعی استثنایی که میان دولت و دین یا دین‌گرایان اختلاف‌هایی وجود داشته است، دولت قدرت خود

را در کوبیدن مبارزین باموهومات پرستی عمداً تعدیل کرده تارقیب خود را به زانودر آورد و در این مواقع وضع روشنفکران اندکی قوام یافته و مبارزه با موهومات شکل گرفته است.

به هر حال هر گاه تاریخ را باز کاوی نماییم ، مشاهده خواهیم نمود که در طی دورانهای مختلف مبارزه بامعتقدات مذهبی و خرافه پرستی به اشکال گوناگون وجود داشته است . در یونان نخستین خردمندان و حکام مردانی عقل گرای ویی مذهب بودند ، برخی سخت با معتقدات متداول مذهبی به مبارزه برخاستند و گروهی نیز از راه فلسفه و حکمت در این کار شرکت داشتند همان گونه که در قسمت های گذشته مشاهده شد بسیاری از قبایل و اقوام بدوی اصولاً بدون مذهب و معتقدات مذهبی زندگی می کنند. در برخی نقاط به جای مذهب روشهایی اخلاقی و عملی مرسوم است و جاهایی نیز که مذهب سخت ریشه دار است کسانی از فرزندانگان به برافکندن آن می کوشند.

از چین و هندوستان و سومر و بابل که نخستین زادگاههای تمدن و فرهنگ بشری می باشند ، در آن ادوار و زمانهای دوری که مذهب به عنوان اصل و زیربنای راستین جامعه و قوم به شمار می رفت شواهد زیادی از بی دینی ، شکایت و زندگی به دست است که آدمی گمان می برد در این زمان چنان اتفاق هایی رخ داده و یا چنان مردانی می زیسته اند . برای نمونه تنها مثالی از هندوستان نقل می نماییم. خواستاران این بحث می توانند به : تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب در جهان - جلد دوم - نظامات مذهبی جهان ، اثر نگارنده مراجعه نمایند .

به راستی این امر خود مسأله ایی شگفت است که در کشوری همچون هندوستان باستانی با آن دستگاه مذهبی عمیق و گستره این گونه بی خدایی



ومبارزه را به وضوح مشاهده می نماییم . اوپانی شادها خود گواه بر این حقیقت اند که در آن دوران شکاکیت و خوارپنداری مذهب و معقنات مذهبی تاجه اندازه شیوع داشته و عمیق بوده است . برخی اوقات باطنز و تمسخر مذهب و روحانیون را به مضحکه می گرفته اند . « چاندوگویا اوپانی شاد Chandogya-upanishad » مقدسین و متعصبین خشک مذهبی عصر خود را به سگانی همانند می کند که دم گذشتگان خود را گرفته و باورع و پرهیز گاری می گویند : «اون on [ = حرف ندا در سانسکریت ] : بگذار بخوریم ، اون بگذار بنوشیم.» در Swasanved – upanishad چنین می خوانیم که نه خدایی وجود دارد و نه بهشتی ، نه دوزخی وجود دارد و نه تناسخی و نه عالمی ؛ می گوید : « وداها و اوپانی شادها ، نوشته اهلان و کم خردانی است خود گرای که اوهام و خرافه هایی بیش نمی باشند ، جمله عباراتی است دروغ و باطل ! و مردم فریب سخنان شیرین و افسونگرانه را می خورند و بدین انگیزه به خدایان و معابد و مردان مقدس روی می آورند ، در صورتی که هیچ وجه تفارقی میان « ویشنو Vishnu » و یک سگ وجود ندارد در همین قسمت داستانی از « ویروکانا Virocana » آورده شده که سی و دو سال نزد خدای بزرگ خود « پراجاپاتی Pragapati » همچون شاگردی بازهد و پرهیز گاری روزگار گذارد و درباره : « نفسی که از هر نوع بدی و آلودگی پیراسته است و پیری و گذرندگی را در آن راهی نیست و نامیرا و جاودان است و از گرسنگی و شهوت ، ضعف و قدرت و سایر عوارض تهی و به چیزی جز حقیقت بستگی ندارد » تعلیمات و آموزشهایی دریافت داشت . آنگاه « ویروکانا » ناکهان پس از گذشت سی و دو سال به خود آمده و زندگی را دریافت : آنگاه این شریعت ننگ آور را تعلیم داد که : آدمی بایستی خوشبختی

را در همین جهان دریا بد و نقش خود را به پروراند. خدمت به نفس در همین جهان است، و کسی که در لذت این دنیا بهره ور شود به خود خدمت نموده و هر دو جهان از آن اوست .

«- اجیتا کاساکامبالین *Ajita kasakambalin* » همچون خیام می گفت : «بی خردان و کم مایگان و خردمندان و پرمایگان همه یکسان پس از تباهی و انهدام تن دیگر و بستگی و بیوندی با این جهان ندارند و در پس پرده مرگ نیز چیزی وجود نخواهد داشت . فرزنانگانی دیگر همچون «سانگایا *Sangaya*» و «پوراناکاشیپا *Purana kashyapa*» و «ماسکارین گوسالا *Maskarin gosala*» و بسیاری دیگر هر کدام در مبارزه با معتقدات بی بنیان و پوچ مذهبی سخت مجاهده و کوشش کرده اند.

قطعه ای از فیلسوف روشنگری به نام بریهاسپاتی «*Brihaspati*» به نظم باقی مانده که حمله او را به متافیزیک ها و معتقدات سخیف مذهبی نشان می دهد :

نه بهشتی وجود دارد و نه سعادتى در آن جهان،

نه روحى وجود دارد و نه جهانی دیگر و نه تشریفات فرقه ها...

و دای سه گانه، یا فرامین ثلاثه نفسانی،

و تمام غبار آلودگی های پشیمانی

اینها جمله انگیزه های همیشه انسانی را تدارك می کند ؛

که پراسته از هوش و جوانمردیند...

چگونه ممکن است این تنی که به خاک مبدل شده

دگر باره به زمین بر گردد ؟ و هر گاه ممکن بود شبحی به جهانهای

دیگر بگذرد، چرا مهر شدیدی که وی نسبت به بازماندگانش دارد او را واپس نمی‌خواند :

مراسم و تشریفات که دربارهٔ مردگان - بعضی امر و برخی نهی شده ،  
اموری هستند که روحانیون فریب‌کار و دغل‌باز برای امرار معیشت خود  
ابداع نموده‌اند ...

آری، هیچ جزاین نیست

تا هنگامی که زندگانی جریان دارد. یگذار تا باخوشی و شادمانی  
بگذرد ،

بگذار تا آدمی باقرض از دوستان وسیلهٔ سرور خود را مهیا دارد.

در حقیقت فلسفهٔ مادی **Materialisme** و عمیق «چارواکاس

**Charvakas** سخت زیر نفوذ فلسفهٔ «بریهاسپاتی» قرار داشته که بعدها به  
شکل عمیقی در سیراندیشهٔ مادی هندی اثر گذاشته است.

این موضوع ، یعنی شك و تردید در اصول مذهبی ، پوج انکاری و  
مخالفت با معتقدات دایران نیز بسیار معمول و شایع بوده است. «تصوف»  
خود دبستانی است برافکندهٔ دین و مذهب . اصولاً «وحدت وجود  
**Pantheisme**، والحاد و «بی‌خدایی **Atheisme**» جز بريك نهج و  
هدف نیستند ؛ منتها یکی محافظه‌کارانه و با توجه به نفوذ و موقعیت زمان خود  
رامی آراید و دیگری با تمام قوا به ستیزی علنی می‌پردازد . بنیان ادبیات و  
تصوف و عرفان ایران بر پایهٔ مسألهٔ وحدت وجود است، وحدتی که گاه  
نمایانندهٔ کفر والحادی همچون بی‌خدایی اپیکور **Epicure**، در فلسفهٔ  
خیام می‌شود و گاه در پناه فلسفهٔ محافظه‌کارانهٔ حافظ تراوش می‌کند. برخی  
اوقات وصفها و تعاریفی از «خدا» می‌شود که غیر مستقیم در بردارندهٔ نفی

مستقیم آن است ، همچون تعریف ارستو از خدا . دستگاہهای فلسفی اسلامی و به ویژه ایران نیز در این مبحث دنباله روارستو و توجیه گر گفته‌های این فیلسوف است و با توجه به تعالیم فلاسفه اسلامی اساس بی‌خدایی والحاد را در پناه اصطلاحات و پیچیده‌گویی‌ها و منلق پردازیهای این حضرات به روشنی در خواهیم یافت .

مثلا در این مورد شك خيام را آشکار و صریح ، بی پیرایه و خالی از طنز و تمسخر مشاهده می‌نماییم که همراه با منطقی برنده و شکفت چنین در سردویی آمده :

دارنده چو ترکیب طبایع آراست از بهر چه افکندش اندر کم و کاست  
گر نیک آمدشکستن از بهر چه بود ورنیک نیامد این سور، عیب کراست!<sup>۱۹</sup>  
مشاهده نمودیم که « بریها سپاتی » شکاک و مذهب ستیز هندی  
باستانی می‌گوید فردایی و جهانی دیگر وجود ندارد و از لذا باید بایستی در  
همین جهان بهره‌ور شد . و یا « ویرگانا » ی زاهد پس از سی و دو سال ریاضت  
و تزکیه نفس يك باره تغییر مشی داده و جهانی دیگر را به تمسخر  
گرفته و اصل لذت جویی نفسانی را در این جهان ترغیب می‌کند، چون جهانی  
دیگر وجود خارجی ندارد . این معناراد در شعر زیبای سراینده گان پارسی چنین  
می‌یابیم .

بر خیز بتا بیار بهر دل ما حل کن به جمال خویش مشکل ما  
يك كوزه شراب تا به هم نوش کنیم زان پیش که كوزه‌ها کنند از گل ما

### خيام

سعدی نیز در این مفهوم چنین سروده :

ساقی بده آن كوزه خمخانه به درویش

كانها که به مردند گل كوزه گرانند

حافظ بالحن و روش محافظه کارانه‌ی می گوید :

به می‌عمارت دل کن که این جهان خراب

بر آن سراسر است که از خاک مابه سازد خشت

و یا :

آخر الامر گل کوزه گران خواهی شد

حالی فکر سیو کن که پراز باده کنی

نفی رستاخیز و معاد ، روح و باهر نوع نشانه‌ی که موجودیتی پس از مرگ

داشته باشد در خلال این سرود؛ تلخ و سحر آمیز خیام چنین بیان شده:

می‌خور که به زیر گل بسی خواهی خفت

بی‌مونس و بی‌رفیق و بی‌همدم و جفت

ز نهار به کس مگو تو این راز نهفت

هر غنچه که پژمرد نخواهد بشکفت

\*\*\*

ای آنکه نتیجه چهار و هفتی وز هفت و چهار دایم اندر تفتی

می‌خور که هزار بار بیشتر گفتم باز آمدنت نیست چو رفتی، رفتی

دست به نقد موجود داشتن و چشم از نیسب بی موجود فرو هشتن

فلسفه‌ی شایان توجه است که اکثراً با نفی بهشت و دوزخ و حمله مستقیم به معتقدات

مذهبی توأم است:

ای دل تو به ادراک معما نرسی

در نکته زیرکان دانا نرسی

این جا به می و جام بهشتی می‌ساز

کأنجا که بهشت است برسی یا نرسی

خیام

\*\*\*

باغ فردوس لطیف است ولیکن زنهار

تو غنیمت شمر این سایه بید و لب و کشت

**حافظ**

\*\*\*

چمن به رمز در اردی بهشت می گوید

نه عاقل است که نسید گرفت و نقد بهشت

باچند رباعی دیگر از خیام به این بحث خاتمه می دهیم :

تا چند زخم به روی دریا ها خشت

ببزار شدم ز بت پرستان کنشت

خیام که گفت دوزخی خواهد بود

که رفت به دوزخ و که آمد ز بهشت؟!

\*\*\*

گویند کسان بهشت باحور خوش است

من می گویم که آب انگور خوش است

این نقد بگیر و دست از آن نسید بدار

کآواز دهل شنیدن از دور خوش است

\*\*\*

گویند هر آن کسان که با پرهیزند

ز آنسان که به می برند چنان برخیزند

ما با می و معشوق از آنیم مدام

باشد که به حرمان چنان انگیزند

## ۱- مسأله احضار ارواح

### Spiritisme

سنگر ایده آلیست ها ، سست بنیادی مسأله احضار ارواح  
پناهگام مذهب گرایان . منظور از طرح این مسأله

اسپیری تیسم یا احضار ارواح امروزه سنگری گشته که ایده آلیست ها  
در پناه آن ، دین گرایان و مذهبی ها را از تجدد خواهی و مادی ها حفظ می  
کنند . البته این پرده حفاظ نیز همچون معتقدات بسی سست و بی بنیاد است  
به شکلی که خود همواره در موارد استدلال و شواهد شکفت انگیز و عجیبی  
که ذکر می کنند تذکر می دهند که این شواهد قابل اطمینان نمی تواند  
بود .

این مسأله ، یعنی موضوع روح وازلی وابدی بودن آن خود به خود  
مردود است و موافق با دلایل علمی مسأله بی پوج است که تنها برای تسکین  
حال آدمی از زندگانی موقت و پررنج و اندوه این جهان فراهم آمده و اختراع  
گشته است . اما عده بی که تخیلی بارور داشتند و از ایده آلیست هایی نویاب  
محسوب می شدند ، ضعف روح غیرمادی را در درجه نگاه مذهبی و فلسفه روحیون  
Spiritualisme ، فهم کرده و به پر داختن و تفسیر موضوع از راه های تقریباً  
علمی وارد شدند .

فریود می گوید احمقانه ترین کار اصحاب دین و مذهب آن است که  
می خواهند به وسیله عقل و علم اصول معتقدات را اثبات نمایند ، لیکن این  
صفت بیشتر بر کار احضار کنندگان ارواح صدق می کند . اینان از انسان  
گذشته و در دایره جانورانی دیگر همچون : سگ ، اسب ، گوساله ، گربه  
و دیگر جانوران نیز به اکتشافات روحی پرداخته اند . موضوعی که هزارها

سال پیش به نام تناسخ در هندوستان و جاهایی از زمین شایع بود این زمان به وسیله این کاهنان تازه با از نوجان گرفته است . روح سگان و گوسالکان و اسبها و گربه های مرده را احضار می کنند و این ارواح حیوانی با آنان سخن گفته و از زندگی گذشته خود که مثلا به شکل پلنگ یا فیل یا مورچه و پشه یی بوده اند آنان را می آگاهانند . از تمام این موارد شکفت تر آفریدن سیالۀ مادی روحی یا « پریسپری Perispirit » است که موجب بقای روح ، تظاهر آن و تجدد مجدد می شود . این « پریسپری » به زعم آنان مفهومی را دارد که « اسم اعظم » نزد خرافی ترین و عامی ترین مذهبی هادارا می باشد . مغز ، اعصاب ، نیروی اندیشیدن ، حافظه و تمام این چیز ها مرکزش در سرو مغز نیست ، بلکه مرکز آنها و نیروی اداره کننده زندگانی در « پریسپری » قرار دارد و مرکز ، جا و چگونگی این پریسپری نیز مجهول و ناپیدا می باشد .

بایستی به این موضوع توجه داشت که بانگاشتن این بخش و مسأله تنها روشن شدن اذهانی مورد نظر است که تحت القاو تأثیر چنین افسانه ها و داستانهای کودکانی که همچون قصه های جن و پری است می باشد . از سویی دیگر فریاد آنها اشاره یی به این مطلب نموده و بانحوه گفتار او لازم می آمد تا همچو بحثی همراه با نقد آن از این موضوع به انجام رسد .

## ۲- سابقه های تاریخی

روح زیر بنای دین ، اسپیری تیسیم و نفی بهشت و دوزخ ، هندوستان زادگاه تناسخ و بازگشت ارواح ، ایران و یونان ، عقیده مزدکیان ، پندار فیثاغورس ، گفته هروودت ، فلسفه نو افلاتونی ، شواهدی از قوم یهود ، مسیحیت ، شواهد انجیل ، عقیده رومی ها ، گفتار ویرزیل ، درویدها و گلها . در قرون میانه

در قسمت های گذشته از دو مبحث منشأ پیدایش مفهوم روح و علل آن



و سرچشمه‌های پیدا آمدن اعتقاد و باور داشتن به جهانی دیگر یا بهشت و دوزخ سخن گفته شد. البته این دو موضوع خود زیربنا و اساس دین و مذهب را شامل می‌شود و پیوند ناگسستنی نیز بایکدیگر دارند. به این معنا که قبول یکی مستلزم قبول بی‌چون و چرای دیگری، و نفی یکی خط بطلان بر آن دیگر کشیدن است. هرگاه روحی وجود نداشته باشد وزندگی پس از مرگ تن بی‌مفهوم گردد طبعاً وجود بهشت و دوزخ نیز بیهوده خواهد بود. هرگاه وجود بهشت و دوزخ نیز نفی و انکار شود و عقیده بی نسبت به روح باقی باشد بایستی در عدالت واصل موجودیت خدا شک ورزید. به هرانجام این مسایل مذهبی همان گونه که در بخش‌های گذشته نیز گفته شد بر اساس مسأله روح استوار است و با فروریختن بنای موجودیت روح خود به خود مذهب و معتقدات مذهبی بی‌سکه و نابه‌جامی گردد.

اینک برای آگاهی خواستاران مجمل از عقیده به «بسرگشت روح Reincarnation» واصل تناسخ که هردو اثبات گر جاودانی بودن روح می‌باشند در میان ملل باستانی که تمدن و فرهنگی داشته‌اند می‌پردازیم و آنگاه به مباحثی دیگر و سرانجام به نقادین موضوع اقدام می‌شود.

در هندوستان که آنجا را می‌توان زادگاه نخستین تناسخ و گردش ارواح از قالبی به قالب دیگر دانست از باستانی ترین ایام اعتقاد به روح و تناسخ وجود داشته است. برای مثال می‌توان از نوشته‌های باستانی این سرزمین، یعنی: کتب ودا Vedas شواهدی نقل نمود:

روح بی آغاز و بی انجام است، نه به وجود آمده و به میرایی خوگر است، در کهن ترین ازمنه پیدایی نیافته و از میان نیز نرفته تا دوباره تکوین یافته باشد. بی ابتدا و بی انجام، جاودانگی و همیشگی است. در صورتی که

بدنی کشته شود روح بی آسیب و سالم خواهد ماند . چگونه ممکن است کسی که به این مطالب دست یافت و روح را شناخت به کشد ، یا کشته شود ، یا خود را به میراند . همان گونه که جامه‌های کهنه و مندرس را از تن برکنده و عوض می‌کنند - روح نیز تن‌ها و قالب‌های فرسوده و عمر گذاشته را رها نموده و در قالب‌ها و تن‌هایی دیگر جای‌گزین می‌شود . من بارها تولد یافته و در بدن‌های جدیدی مستقر شده‌ام ، تونیز به همین گونه ؛ اما من تمام دوره‌های زندگانیم را به خاطر دارم در صورتی که تسو فراموش کرده‌یی .

لیکن نویسندگان «وداها» برای احتراز از دور و تسلسل و سرانجام «روح» چنین می‌گویند :

روح‌های تصفیه شده و مزکاپس از گذراندن دوران تکمیلی و عالی خود به من وصل گشته و دیگر در این زندگانی رنج و اندوه نمی‌کشند . تمام ارواح مصفا به «برهما Brahma» می‌گرانید و کسی که به برهما متصل شد دوباره بازگشت و عود نخواهد نمود .

در ایران و یونان نیز همچون عقاید فوق درباره روح و جاودانی بودن و برگشت آن وجود داشته . در عقیده مزدکیان پیروان مزدک پیامبر ایران است که :

جمله کسان و ارواح سرانجام شامل آمرزشی عادلانه می‌شوند ، لیکن پس از گذراندن دورانی معین و تحمل نمودن عذاب‌ها و شکنجه‌هایی که روح آدمی بایستی در مقابل زندگانی زمینی به پردازد تا بدین وسیله به سعادت عالی دست یابد . بنا بر این محکومیت به عذابی جاودان و دوزخی ابدی امری است نکوهیده و ناراست چون ، برخلاف عدل الهی است .

فیثاغورس را نخستین کسی می‌دانند که پس از مسافرت‌ها و زمین

گردیهایی در مصر و ایران این عقیده را در یونان اشاعه داد. لیکن تعلیمات فیثاغورس از حد خود منحرف شده و مسأله تناسخ حیوانی را پیش آورد که به موجب آن روح انسانی در موعد بازگشت و زندگی بی‌دوباره ممکن است در قالب حیوانات مستقر شود.

هرودوت Herodote « از مصر و ایران شواهد و عقایدی نقل می‌کند که به موجب آن ارواح در ستارگان و اجرام سماوی تصفیه و تزکیه شده و به مبدأ واصل خود می‌پیوندند مطابق با گفته هرودوت بعید نمی‌نماید که منشأ نوعی تناسخ و حلول حیوانی از مصر بوده باشد.

در فلسفه نو افلاتونی Neo - platonisme نیز عقیده اسپریت‌ها و بازگشت ارواح دیده می‌شود. «پلوتین Plotin» در آنه‌ئید Annéade « این مسأله را به آشکارایی بیان می‌کند و این عقیده را از جاودانی‌ترین و کهنه‌ترین عقاید بشری می‌داند. به موجب عقاید پلوتین هر روحی پس از مرگ تن محکوم به شکنجه و عذاب در دوزخ‌هایی تاریک می‌شود و پس از گذشت دورانی معین دیگر باره در تنی حلول می‌نماید تا دوران تصفیه و تکامل خود را به پیماید.

پروان افلاتون و نو افلاتونی‌ها و فیثاغورس اصولاً به دوزخی ابدی معتقد نمی‌باشند؛ چون وجود دوزخ ابدی علاوه بر نفی عدل‌خدایی مسأله بازگشت و تصفیه روحی را نیز نفی می‌کند.

قوم یهود نیز معتقد به روح و جاودانگی آن و بازگشت آن بوده‌اند. در مسیحیت نیز این اعتقاد به شکل روشن‌تری وجود داشته است، سن ژاک Saint Jacques، یکی از حواریون می‌گوید:

«الی elie» در هستی و موجودیت و مراتب وجودی خود با ما تفاوتی

نداشته است . همان افعال و کارهایی که برای ما بوده برای او نیز وجود داشته است . منتها اودارای روحی با سابقه تر و تصفیه شده تری بوده است که به واسطه زندگی‌های پیشینش به درجه‌یی برتر از کمال و فهم نایل شده و قهراً به مراحل عالی تری نیز فرا خواهد رفت .

چنین عقایدی در **تورات** پیچیده تر از **انجیل** بیان شده است ، لیکن مسیحیت به وضوح از این معتقدات صحبت می کند . در یکی از انجیل ها به مطلبی مواجه می شویم که از خلال آن مسأله مورد نظر مفهوم می شود : هنگامی که عیسا و همراهانش در گذرگاهی به مریدی نابینا و کورزاد مواجه میشوند . همراهان پرسش می کنند که آیا گناهان این شخص موجب شده که در این دوره از زندگی کور به دنیا آید ؟

در انجیل سن ژان **Saint jean** « نیکو دم Nicodème » مسائلی از عیسا در باره زندگی آینده پرسش می کند :

عیسا پاسخ می دهد :

البته ، البته به شما خبر می دهم که کسی رایارایی و توانایی نیست که به مبدأ و ابدیت الهی متصل شود مگر اینکه بارها تجدید زندگی کرده باشد .

**نیکو دم** که موضوع برایش مبهم است دگر باره پرسش می نماید که :

چه گونه مسأله را می فرمایید ؟ آیا ممکن است کسی که عمر گذشته و پیر شده دوباره از طریق رحم مادر متولد شده و زندگی کند ؟

عیسا در پاسخ میگوید ؟

البته البته ، من به شما خبر می دهم که هرگاه کسی تجدید زندگی

نکنند و چندین بار تولد نیابد ممکن نیست در حوزه سلطنت خدایی پذیره گردد. شما به هیچ روی از این بشارت به شگفتی دچار نشوید که هر بار با تولد جدیدی زندگانی نوی را خواهید گذراند ، چون به این وسیله است که روح دوران کمال را طی کرده و به مبدأ خود واصل می‌شود . شما نیز خود در واقع آگاهید اما نمی‌دانید از کجا آمده و به کجا می‌روید .

تمامی عقاید راجع به روح و مسایلی در اطراف آن در کتاب سری **کمال Kabbale** مندرج و مضبوط بوده و کتاب **زهار Zohar** که به کوشش **سیموئن - بن - جوکای Simeon - ben jochai** در سال ۱۲۱ میلادی تدوین شده در واقع همان کتاب «کمال» است

در رم نیز اعتقاد به روح و بازگشت های روحی و زندگانی های مجدد وجود داشته است . در واقع **رومن ها Romains** به این مسأله به صورت ساده و بی‌پیرایه‌یی می‌نگریسته‌اند. **ویرژیل Virgile**، سراینده نامی این سرزمین این گونه می‌گوید :

تمام ارواح پس از گذشت هزار سال که از جدایی از بدن و موجودیت پیشین خود فراغت یافتند اعم از اینکه بزهار یا پرهیزگار ، دوزخ نشین یا بهشتی‌مکان باشند ، دگر باره از جانب پروردگار گروه گروه در کناره رود **لته Léthé** حاضر شده و پس از شست و شو در آب آن رود با ازدست دادن و فراموش نمودن خاطرات زندگانی گذشته خود، دوباره برای حلول در آبدان جدیدی به فراخور درجات کمالی خود هیوط می‌نمایند .

**اوید Ovide** می‌گوید: روح من پس از تصفیه کامل و کمال یافتن در کرات آسمانی و ستارگانی که در فراز نای دیدگاه آفرینش یافته‌اند سکونت خواهد گرفت .

**گل‌ها Gaulois** نیز که فرانسویان از آنها پدید آمده‌اند با پیروی از مسلک «دروئیدها Droides» برای اصل ابدی بودن ارواح فلسفه‌هایی داشته و معتقد بوده‌اند که روح جاودان و غیر ساکن است؛ یعنی همواره پس از طی مراحل معین از بدنی به بدن دیگر در حال نقل و انتقال می‌باشد.

«امین مارسلین Ammien marcellin» می‌گوید: آنها عقایدی داشته‌اند همچون پندارهای فیثاغورس و معتقد بودند که ارواح عامل حیات بخش ابدان می‌باشند، به همین جهت جاودانی بوده و به هنگام به ابدانی حلول می‌نموده‌اند. بر مبنای همین عقیده هنگامی که می‌خواستند اموات خود را بسوزانند نامه‌ها و هدایایی در آتش بروی مرده می‌ریختند و بر این بودند که نامه‌ها و هدایا به دست مردگان مورد نظرشان خواهد رسید.

در مسلک «دروئیدیسم Droidisme» ارواح به سه دسته تقسیم می‌شدند:

- ۱- ارواحی که دوران نقل و انتقال و تصفیه و تزکیه‌شان تمام شده و به مبدأ پیوسته شده‌اند،
- ۲- ارواحی که هنوز در دوران نقل و انتقال و سرگرم تصفیه و تکامل می‌باشند؛
- ۳- ارواحی که در مقام فروتری قرار داشته و هنوز مراحل ابتدایی را نیز نه پیموده‌اند. در حقیقت ارواحی که هنوز در زمین سیر می‌کنند جزو این دسته محسوب می‌شوند و زمین نخستین مرحله از مراحل پیدی محسوب می‌شود.

« تالیه زن Talièsin » در مفهوم معانی فوق‌چنین می‌گوید :

هنگامی من افعی پرنش و نگاری بودم به کوهستانها ، آنگاه ماری شدم غوطه زن درآبها ، آنگاه زنی شدم نوازنده و مطرب. اینک نیز کشیشی هستم . از آن هنگامی که به یاد دارم و پادراین نقل و انتقال نهادم مدت‌هایی بس‌دراز گذشته ، در کرات و ستارگان بی‌شماری سیاحت کرده و به هیأت‌های زیادی درآمده و در فرقه‌های بسیاری خدمت کرده‌ام .

در قرون میانه کمتر به اشاعه چنین عقایدی مواجه می‌شویم - چون کم‌کم مسأله احضار ارواح مسایلی را پیش آورده و موجب می‌گشت که برخلاف اصول کلیسا می‌بود . مسأله تناسخ و نفی بهشت و دوزخ از جمله مواردی بود که کلیسا را از قدرت خود باز می‌داشت و به همین جهت در طول قرون میانه و وجود « انکیزیسیون Inquisition » یا تفتیش عقاید و تکفیر و مرگ . « اسپری تیسیم » و مسایلی وابسته به آن متروک ماند .

### ۳- اسپری تیسیم در زمان معاصر

لزوم بحثی دربارهٔ مذهب جدید اسپری تیسیم ، عقیدهٔ لیپ نیس ، دوین دو نومورو بازگشت ارواح ، عقیدهٔ له سینک و بعضی دیگر از فلاسفه و دانشمندان ، عقاید افسانه‌یی فوریه ، اسکی روس و مسألهٔ اختیار ، شباهت‌های مذهب و اسپری تیسیم

البته همان‌گونه که تذکر داده شد در بخش‌های گذشته از روح و منشأ و پیدایش آن وهم چنین بهشت و دوزخ سخن گفته شد ، و در این قسمت بر مبنای مورد بی‌توضیح « فریود » دربارهٔ وضع دین یا مذهب جدید ، یعنی مسألهٔ احضار ارواح و بازگشت روح و دیگر مسایلی در این قسمت بازگویی‌هایی خواهیم نمود .

با سابقه‌ی بی‌کوتاه که از وضع روح و بازگشت و تجسد یافتن آن در زمان های باستان به دست آمد به جاست تا کفتگوی مجمل نیز در رنهای اخیر در زمان معاصر از آن انجام شود ، تا باینرو و سابقه‌ی بیشتر به نقد و توضیح آن پرداخته آید .

از فلسفه‌ی ایده‌آلیست آلمانی می‌توان از «لیب‌نیتس Leibnitz» نام برد که در اوایل قرن هفدهم درباره‌ی روح و مسایلی راجع به استقلال و عود آن اندیشه‌هایی مدون دارد . « دوپن دو نمور Duhont de nemours » از اندیشه‌گران قرن هجدهم نیز همچون «شارل بونه Charles bonnet» کمک شایانی به فلسفه‌ی «اسپیری‌تسم» نموده است . این دانشمند می‌گوید روح‌هایی که از بدنهای انسانی خارج می‌شوند در قالبی روحانی درآمده و شخصیت و موجودیت خود را حفظ می‌کنند و پس از گذراندن مدتی معین در فضا ، در باره برای تصفیه و تکمیل به دنیای خاکی هبوط می‌کنند . این دانشمند نیز همچون «لیب‌نیتس» معتقد است که ارواح قبل از وصول به درجه و مقام انسانی از تمام دورانهای قبل از انسانی گذاشته‌اند .

«له‌سینگ Lessing» نیز در قرن هجدهم بر همین مبنا می‌اندیشیده و در این باره می‌گوید :

آیا عقیده‌ی مبتنی بر این که روح به دفعات چندی از بدن جدایی یافته و در گریه در بدنی دیگر حلول نموده و استقرار پیدا کرده است ، تنها به موجب اینکه از عقاید کهن و باستانی است یا پستی مردود شمرده شود ؟ البته پاسخ این پرسش منفی است چه روح به دفعات متوالی مفارقت نموده و باز برای تکمیل حلول نموده و این نیست جز همان کیفیت غذایی که به دوزخ حواله شده است .



کسانی دیگر نیز همچون « بلانشه Ballanche » و « شگل Schelgel » و « سن مارتین Saint martin » عقایدی ابراز نموده‌اند که جمله راه را برای پیشرفت احضارکنندگان ارواح هموار نموده است .

کنستاناوی Constant savy در اوایل قرن نوزدهم نیز بانفی دوزخ و عذاب ابدی ، و اعتقاد به نوعی شکنجه موقت روحی برای برای تصفیه و کمال و بازگشت ارواح کمک شایان توجهی به مذهب جدید نموده است .

دانشمندانی دیگر نظیر « پیرلرو Pierre leroux » و « فوریه Fourier »، آن چنان عقاید کودکانه و مسخره‌بی اظهار داشته‌اند که به راستی روان افسونکاران و دانش‌پردازان کلدی راشادی بخشیده‌اند؛ فوریه می‌گوید : زندگانی‌های زمینی و آسمانی انسانی بهم در آمیخته و از حاصل آنها هر روحی رامی‌توان دارای « ۸۱۰ » دوره زندگانی دانست که مجموعاً به پنج هنگام مختلف تقسیم شده و به‌طور کلی مدت زمان زندگانی هر روحی هشتاد هزار ۸۰۰۰۰ سال می‌شود .

اسکی‌روس Esquiros با طرح «اختیار Indeterminisme» و مسأله آزادی اراده، بازگشت ارواح و تجسدهای متوالی را عامل تعیین‌کننده سرنوشت بشری اعلام داشت و گفت روح با بدن گزینی‌های متعدد خود کمال می‌یابد و این روش حاکی از اراده بشری است که با به گزینی در زندگانی، در این تکامل تسریع و وزد.

به هر انجام کسان نام برده موجب شدند تا در نیمه دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم مذهب جدید «اسپری تیسیم» جانشین مذهب کهنه و ارتجاعی کلیسا و مسیحیت گردد . این گروه در حالیکه بهشت و دوزخ ابدی را نفی می‌نمودند، بهشت و دوزخی دیگر را که جنبه موقتی داشت مطرح می‌کردند .

باز پسین دست آویز و فلسفهٔ ارباب مذاهب پس از ورشکستگی مطلق دین و مذهب، پیش کشیدن جنبه‌های اخلاقی آن بود که می‌گفتند با فقدان مذهب و عدم ترسی از خدایی قهار و نابودن بهشت و دوزخی خیالی تودهٔ مردم باز دست دادن ایمان و ناترسی از عقوبات جهانی دیگر، نظم جامعه را برهم خواهند ریخت. بناهندگان سیستم جدید مذهبی نیز به همان فلسفهٔ اسلاف ورشکستهٔ خود چنگ انداخته و دلیل حقانیت شیوهٔ خود را برقراری نظم اجتماعی و اخلاق عمومی دانستند.

ژان رنود *Jean reynaud* می‌گوید - بشر پس از زندگانی‌های چند گانهٔ خود به روی زمین و طی دوران تکامل به آسمانها و ستارگان می‌رود. «*فلاماریون Flammarion*» چنانکه اطمینانی به زندگانی و مسکون بودن کرات دیگر داشته باشد می‌گوید: انسان‌های کرهٔ زمین در درجات پستی واقع شده‌اند که در اثر تصفیه و گردشهای متوالی و تجسدهای چند گانهٔ روح ممکن است به درتبه و قدر انسانها یا ارواح کرات آسمانی ارتقاء یابند.

#### ۴- هیپنوتیسم و مسمریسم

هیپنوتیسم و مانیه‌تیم الهام دهندگان روان خواهان، عقیدهٔ مسمر دربارهٔ سیالیهی که از ستارگان ساری است، مسمریسم، تغییر عقیدهٔ مسمر روش و کشف پویگور، پیدایش هیپنوتیسم، تمریف برید الهام اسپریت‌ها از مسمریسم، سیالیهٔ مسمری و پریسیری

برای درک و شناخت «مذهب اسپیری تیسم» معرفت به دانش هیپنوتیسم و مسمریسم *Hypnotisme- Mesmerisme* لازم به نظر می‌آید و به همین جهت در این قسمت اندکی از این دوشیوه تا آنجایی که پرتوی به

مباحث مورد نظر بیفکند گفتگو خواهیم نمود .

دکتر مسمر Mesmer پزشک و دانشمند مشهور قرن هیجدهم هنگام مطالعات خود دربارهٔ هیأت و وضع افلاک و ستارگان ، به این عقیده پای بست شد که ستارگان در سرنوشت و زندگانی آدمیان دارای تأثیر می باشند در واقع «مسمر» این عقیده باستانی و اساطیری را که در فلکور بسیاری از ملل و اقوام به اشکال گوناگون وجود داشت در بحبوحهٔ عقل گرایی قرن هیجدهم با فلسفهٔ خاص خود زنده کرد و مطابق افسونگران و جادوکاران ، یاعرفا و صوفی روشانی ایرانی گفت ستارگان در چگونگی سرنوشت آدمیان دخالت دارند . در ضمن گفت که ستارگان دارای نیروی لطیف و اثر گذارنده‌یی هستند که در هوا به شکل رقیقی موج می باشند . او معتقد بود که این امواج لطیف همه جا پراکنده بوده و قادر می باشند که از روحی به روح دیگر و از جسمی به جسم دیگر منتقل شوند . مسمر این امواج لطیف را سیاله می نامید و ادعا می کرد که به وسیلهٔ انتقال این سیاله از جسم انسانی که بتواند از آن بهره برداری نماید به جسم بیمار ممکن است در اعادهٔ صحت توفیق یافت .

«مسمر» در نخستین مرحله این نیروی سحر آمیز را «مغناطیس حیوانی» (Magnetisme - animal) نام نهاد و شروع به آزمایش نمود :

Mesmer : disputation de palanelarum innfluxu

لیکن «مسمر» همواره در یک عقیده باقی نمی ماند، او در راه اکتشافی ارزنده می بود و تعصبی در عقاید قبلی اش که نسبت به صحت شان مشکوک می شد نمی ورزید . به هر حال پس از نظریهٔ نخستینی که دربارهٔ سیاله یا نیروی موج

و پراکنده ستارگان ابراز داشت ، اندیشه اش متوجه تداوی و اثر آهن ربا گشته و این شیوه را باروش ابداعی خودش به کار بسته و در درمان و تداوی بیماران تا اندازه یی موفقیت به دست آورد. این پزشك که اورا به حق بایستی بنیان گذارندهٔ خواب مصنوعی نامیدش ، بانعمق و تأمل پیش می رفت تا بدانجا که به این اصل مسلم دست یافت که آنچه موجب شفا و درمان می شود اعتقاد بیمار و اصل مسلم تلقین است نه اثر سیالۀ آسمانی و آهن ربا .. به همین جهت عطف توجهی به تلقین و لمس روداشت و متوجه شد که نیروی شفا بخشی در خود او وجود دارد نه در آهن ربا و « مغناطیس حیوانی یا « مغناطیس معدنی

Magnetisme – mineral

پس از مسمر، یکی از شاگردان و هواخواهانش به نام پویسگور Puysegur در اثر حادثه یی موفق شد تا «مانیه تیسم Magnetisme» را دگرگون ساخته و به «هیپنوتیسم Hypnotisme» یا خواب مصنوعی دست یابد. «پویسگور» روزی که مشغول درمان دهقانی ساده بود و سعی می کرد مطابق باروش استاد هرچه بیشتر نیروی مانیه تیکی به بیمار سرایت دهد با کمال شگفتی مشاهده می کند که دهقان به آرامی خواب شده است . پویسگور با حال هراس و ترس می کوشد تا اورا از خواب برانگیزد ؛ لیکن دهقان همچنان در حال خواب بوده و حرکتی نمی کند . مطابق معمول هنگامی که با شتاب اورا تکان داده می گفت: برخیز- دهقان ناگهان به آرامی بلند شده و شروع به راه رفتن می نماید. دگر باره از روی عجله و شتاب می گوید : به ایست - واومی ایستند. در تمام این احوال دهقان مزبور به همان حال خواب مصنوعی و هیپنوتیکی باقی بوده است . بدین ترتیب پویسگور در حین يك

عمل کاملا اتفاقی به خواب مصنوعی پی برد و دریافت که در حالت خواب مصنوعی، خواب کنندة هر دستوری را که به خواب شده بدهد آنرا اجرامی کند و هر چه از او به پرسد به راستی جواب می دهد بی آنکه پس از بیداری چیزی به خاطر داشته باشد .

به هر انجام شکل گرفتن «هیپنوتیسم» را در قالبی خاص و معین و شناخت آنرا از لحاظ علمی بایستی به «پریلد James braid» نسبت داد ، این پزشک و جراح دانشمند به شیوه‌ی دور از تفسیرهای پیچیده مسمریست‌ها خواب مصنوعی را توجیه نموده و ثابت نمود که خواب مصنوعی پیوندی نزدیک با اعصاب داشته و عمل آن نفوذ اراده و تلقین بر اعصاب خواب شونده می باشد :

عمل «هیپنوتیسم» پیوندی نزدیک با اعصاب خواب شونده و اعمال اراده خواب کنندة و تلقین او دارد . جهت اینکه نیروی آنرا می یابیم که دیگران رایه خوابانیم از این رهگذر است که به وسیله اراده خود در اعصاب خواب شونده اثر می گذاریم :

### James braid : neurohypnologie

باهمین اندک بحث و گفتگویی که شد متوجه خواهیم شد که اسپریت‌ها بیشتر به همانیه تیسم، گرایش دارند تا به «هیپنوتیسم». اصولا روش خواب مصنوعی بسیاری از عقاید آنان را نفی می کند، همان گونه که سیالۀ مادی دستگاه «مسمریسم Mesmerisme» را نفی نمود . اما احضار کنندگان ارواح و این ساحران فرادست زمان ما دگر باره سیالۀ مسمری و مغناتیس حیوانی یا معدنی را در صورتی عجیب تر به نام «پریسپری PÉrisprit» به بازار آوردند .

## ۵- پیدایش مذهب جدید

امریکا زادگاه احضار ارواح ، خانه های روحی ، گفت و گو با ارواح ، نخستین گروندگان ، اسپیری تسم در کشورهای دیگر ، جنبه علمی یافتن گروه کاوشگر از لندن ، نظر دانشمندان بزرگ انگلستان . نظریه داروین ، آزمایشهای ویلیام کروکس ، انجمن کاوشهای روحی در ایتالیا ، نظرات و آزمایش های دیگر

شروع افسانه تظاهرات روحی برای نخستین بار به سال ۱۸۴۸م در آمریکا اتفاق افتاده است. و از همین هنگام است که این موضوع توجه مردم را به خود جلب و حس کنجکاویشان را برانگیخته است : در نخستین مرحله این اتفاقها و تظاهرات چنین بوده که در خانه هایی خاص صداها و حوادث شگفتی روی می داده است . میز و صندلی ها راه افتاده و سایر اشیاء و لوازم به طریقی به حرکت می آمده اند . یکی از تماشاگران این صحنه ها فکری برخاطرش گذشته و می گوشت تا با نوعی الفبای قراردادی چون تلگراف با ارواح و عاملین این حرکات ارتباط برقرار سازد ، پس با الفبای قراردادی که به وسیله نواختن ضربه هایی که به روی میزی انجام می شد با ارواح شروع به گفتگو نمود ، اطلاعاتی به دست آورد . روح مورد مراد او گفته بود : من روح کسی هستم که ساکن در همین شهر بوده ام - آن گاه از جزئیاتی صحبت نموده و نشانه هایی دقیق نیز داده است که پس از کاوش و جست و جو صحت گفته هایش به ثبوت رسیده . پس از این حادثه تظاهرات و گفت و گو هایی دیگر به وقوع پیوست و ارواح تأکید کردند که دارای بدنی مادی که به شکل سیاله بسیار رقیقی می باشد هستند که به چشم زندگان نمی آید .

کم کم این حادثه ، یعنی احضار ارواح و مراده بامردگان رواج گرفته و موجب اغتشاشات و بروز حوادثی گشت. در سال ۱۸۵۲ عده بی کثیر با امضای قطعنامه به کنکره «واشنگتن» شکایت نمودند تا کنکره در این باره کاوش و نتیجه را به اطلاع عموم برساند . در همین زمان « ربرت هیر Roberthere » استاد دانشگاه «پن سیلوانیا» به این شیوه گروید و نخستین کتابها به وسیله او در این طریق نوشته گشت . سپس « ربرت دیل اون Robert dale owen » نویسنده و دانشمند مشهور نیز با تألیفات چند در استقرار «اسپیری تیسم» کوشید .

در سالهای اخیر طرفداران «اسپیری تیسم» به نحو شگرفی در آمریکا زیاد شده اند . عده بی از گروندگان این روش جلساتی تشکیل داده و به احضار ارواح مشغول شدند. اغلب در این مجالس از «مدیوم Medium» یا واسطه بی مشهور به نام «دوشیزه» «پی پیر Mrs piper» استفاده می شد. پروفیسور «هیسلوپ Hyslop» می گوید: با این آزمایشها و جریان مسايل علمی که من خود شاهد بر آنم، چه گونه می توانم وجود روح جاوید و زندگانی دیگری را انکار کنم .

دکتر «هودجسون Dr Hodgson» همکار «پروفیسور هیسلوپ» که از طرفداران مؤمن و جدی این طریقه است می گوید:

بی تردید ارواحی که در مجالس و مجامع مخصوص با ما مربوط می شوند همان اشخاصی هستند که هستند؛ یعنی خارج از وهم و گمان زمانی همچون ما زندگی می کرده اند. آنها ارواحی هستند که پس از تغییر شکلی که در فرهنگ و تداول ما «مراک» نامیده می شود باقی و جاوید می مانند. حال این ارواح در مواقعی مخصوص ، خود بدون واسطه بی ظاهر می شوند - یا به وسیله مدیوم ها احضار می شوند .

## ۶- پریسپری

تفاوت میان اسپیری تیسم و اسپیری تو آلیسم، پریسپری یا ماده روحی زیر بنای اسپیری تیسم، تعریف پریسپری، سوابق این پدیده، پریسپری در فرد همچون خدا در گروه، مرکز تعقل و حافظه و عامل پرورش تن پریسپری است، همانندی دین و اسپیری تیسم جاودانی بودن پریسپری، تجسد یافتن

بایستی درباره «روح گرایی Spiritualisme» و «روان خواهی یا احضار روح Spiritisme» دو قضاوت جداگانه نمود. چون این دو با دارا بودن وجه ایده آلیستی مطلق، تفاوتی بسیار باهم دارند. اسپیری تو آلیست ها برای روح جنبه بی کلاما مجرد و همچون ارباب مذاهب و ادیان نادیدنی و غیر مادی قایل می باشند. در صورتی که اسپریت ها برای روح جنبه بی مادی و لمس کردنی و قابل دیدن قایل هستند. اساس فلسفه اسپریت ها اصل «پریسپری Pèrisprit» می باشد

به عقیده این نوپندان همان گونه که تن آشیانه و فرودگاه مادی روح می باشد، به همین نسبت روح دارای بدنی لطیف تر و سیاله بی رقیق نیز می باشد که به اصطلاح الان کار دک Allan kardec «پریسپری» یا «روح مادی» می باشد. پس به طور کلی روح گهواره و فرودگاهی دارد به نام «پریسپری» و به قول این گروه از زمانهایی باستان این موضوعی شناخته شده بوده است

بزرگترین کشف «اسپیری تیسم» کشف جسمی است سیال و بخاری که در قاموس این علم «پریسپری» خوانده می شود و این همان ماده بی است که در تمامی اعصار آگاهان و دانشمندان هر قومی از آن به اسمی نام برده اند :



هندوها آنرا « لینگاشاریرا Linga sharira » عبری‌ها « نفس Nephesh » مصری‌ها « کا Ka » یونانی‌ها « اشما Ochéma » و در فلسفه فیثاغورس « ایډولون Éidolon » یا « کهوارۀ روح » و ایرانی‌ها « فروهر » خوانده‌اند

### Gabriel dellan : la réincarnation

بنا به عقیده و گفتهٔ اینان برخی از دهیپ‌نوتیزور «Hypnotiseur» ها و دانشمندان این فن خروج این سیالۀ مادی را در بعضی از محضران و خواب شدگان مشاهده نموده‌اند. در واقع می‌توان گفته و اساس عقیدهٔ این گروه را دربارهٔ پریسپری چنین تعریف کرد: «پریسپری» عنصری است که واسطۀ میان روح و تن می‌باشد. این عنصر مادی شخصیت و استقلال روح را حفظ نموده و موجب آن می‌شود که روح خاطرات خود را از زندگانی‌های متعدد حفظ کند. هم‌چنین این عنصر در زمان حیات نیز اجزای بدن را از آسیب‌ها و دیگر گونی‌ها حفظ نموده و اوست که در جریان زندگانی زمینی اعضا و جوارح را می‌پروراند.

پس پریسپری رشته‌ایست که جسم مادی را با روح مربوط ساخته و کلیۀ تأثرات حسی را از جسم به روح منتقل نموده و بالعکس اراده‌های روح را به جسم رسانیده و ارتباط می‌دهد. هنگام مرگ پریسپری از جسم مادی ظاهری پاتن جداگشته و همراه با روح به فضا می‌رود و در فضا با همان شکل و ترکیبی که در دورۀ زندگانی اخیر خود داشته و با همان شخصیت آخری زندگی می‌کند. حال می‌توان گفت پریسپری عبارت است از جسم سیال و رقیقی که قبل از زندگانی وجود داشته و بعد از آن نیز وجود خواهد داشت

بدن مادی و ملموسی که داریم و دائماً در جریان حیاتی تغییر یافته و

دیگرگون می‌شود، رکن اصلی و مبدأ اساسی زندگانی نیست، بلکه این پریسپری است که ساختمان و هیكل جسمانی و کلیه آثار قیافه در تمام دوره‌های حیاتی از روی آن تنظیم یافته و شکل گرفته است. هم‌چنین مغز در بدن عامل اندیشه‌گری و تفکر و حافظ خاطرات نمی‌باشد بلکه این پریسپری است که کلیه مفاهیم و علوم و دریافته‌ها را در خود ثبت و نگاهداری نموده و جملهٔ مکتسباتی را که روح در طی دورانهای متعدد زندگانی خود به دست می‌آورد همچون مرکزی قدرتمند حفظ و نگهداری می‌کند. بر روی چنین مرکز غنی و سرشاری از علوم و دانش‌ها و خاطرات است که اساس زندگی کودک تازه‌زایی تشکیل می‌شود، و بدین گونه اندوخته‌های عقلانی و اخلاقی روح در طی زندگانی‌های متعدد روبه‌گسترده‌گی و فزونی نهاده و در هر مرتبه چیزهایی بر آن اضافه می‌شود بی آنکه اندکی نقصان و کاستی گیرد. از همین خاستگاه و بر اساس همین اصل است که نوابغ نادره ظهور نموده و کودکان پیش‌روی در علوم و فنون و صنایع پدید می‌آیند و کارها و اعمالی انجام می‌دهند که از عهد بزرگان و متبحرین نیز ساخته نمی‌باشد.

همان گونه که مذهب گرایان و روحیون رنج و محن دنیایی را موجب بالندگی روح و آسایش و سرور و سعادت اخروی می‌دانند، اسپریت‌ها نیز بردباری و رنج و تحریص در دستکاری را موجب تصفیهٔ بیشتر پریسپری می‌شمارند. هر چه فردی صالح‌تر و شایسته‌تر باشد پریسپری او نیز شفاف‌تر و لطیف‌تر می‌شود.

البته می‌توان در مقام مقایسه بر حسب فلسفه و مذهب این گروه پریسپری نادرستکاران و جانی‌ها و اشرار را همچون آب گلین و پرلای و پریسپری مقدسین و صالحان را همچو آب صافی و زلال به‌شمار آورد. در فلسفه

مسیحیت نیز برای وجود پریسپری دست آویزی قرار دارد . «پولس» در رساله اول به «قرنتمیان» چنین می گوید : « آدمی همچون بدن حیوانی است که در زمین آفریده شده و مثل يك ماده روحی دوباره زنده خواهد شد ؛ زیرا همان گونه که انسانی دارای بدنی حیوانی است دارای يك بدن روحی نیز می باشد .

به هر حال به همان نسبت که در دین «خدا» منشأ تمام اعمال و افعال و حرکات جزئی و کلی است؛ پریسپری نیز منشأ کلیه اعمال و افعال مورد تصور و قابل اندیشه یی است که از آدمی به وقوع می پیوندد. پریسپری وسیله یی است که به کمک ویاری اوتام آثار و چگونگی های روحی صورت فعلیت می یابد این جسم لطیف عبارت است از منبع حقیقی سیالات که روح با اراده خود آنها را به کار می اندازد. همین جسم است که در خواب های طبیعی یا مصنوعی از جسم مادی خارج شده و در جاهایی دور منشأ اثری گشته و یا در ضمن سفر ره آوردها و نشانه هایی را به همراه می آورد. پریسپری خود نیز دارای حواسی است همچون حواس جسم؛ منتها با انرژی و نیروی فزون تر. دوام و بقای این جسم سیال بعد یا قبل از مرگ موضوع و کیفیت تظاهرات و تجسمات ارواح را به خوبی و روشنی بیان می کند. پریسپری در زندگانی فضایی آزاد و دارای کلیه قوایی است که بدن جسمانی را تشکیل می دهد . اما این قوا هنگامی به کار می افتد که روح تحت شرایط معینی قرار گرفته و بدان وسیله بتواند ماده سیاله و قوای لازم حیاتی را از معدوم به کسب نماید ؛ آنگاه است که نیروهایش از قوه به فعلیت درخواهد آمد. جریان زندگانی و حیاتی به طور مستمر در او جریان داشته و در تحت اثر سیاله مکتسبه، ذرات فیزیکی مانند خطوط قوای مغناطیسی به نوبت بر وفق خطوط اصلی پریسپری قرار گرفته و از این

روح جسم انسانی در تحت همان تناسب اولیه دوباره تشکیل شده، بدن داخل عمل گذشته و به کار می افتد .

از روی عکس ها و قالب های متعددی که از ارواح برداشته شده این مسأله ثابت می شود که این روح مجسم کاملاً همانند همان جسمی است که در زمان حیات گذشته موجود بوده . ولی این حالت موقتی بی دوام بوده و عناصری که موجب تشکیل آن شده اند به زودی از هم گسیخته و از منابعی که گرفته شده بودند دگر باره به همان منابع بازمی گردند .

## ۷ - تعریف روح مادی

عنصر اصلی دستگاه جدید منهپی ، پریسوری پایه یی از ایده آلیسم نو ، پریسوری در راست کرداران و کثر اندیشان ، تعریف دکتر ماکسول درباره تظاهر روح ، تجسم روحی در مردگان و زندگان ، تأثیر این فلسفه در خواب ، دست آویزهای اسپیری تیسم ، یکسانی تظاهر پیش از مرگ و پس از مرگ

به شکلی که مشاهده شد زیر بنای دستگاه منهپی اسپریت ها را عنصری مادی تشکیل می دهد به نام «پریسوری» که در قسمت گذشته از نظرات و تعاریف خودشان نمونه ها و شواهدی آورده شد. البته بر همان مبنایی که از لحاظ علمی فلسفه «اسپیری تیسم» بنیان و پایه یی ندارد، به همان نسبت نیز تعاریف اینان رسا و قانع کننده نمی باشد. به طور کلی و خالی از زواید می توان گفت: بر مقتضای فلسفه این جدید دینان همان گونه که روح دارای مهبیط و قرارگاهی مادی است به نام تن، دارای قرارگاه یا بدنی دیگر نیز هست که

دردوران زندگانی‌های فضایی از آن سود جست و در آن هبوط می‌یابد و این بدن که از سیاله‌ی لطیف و عناصری رقیق تشکیل شده در همه حال وجود دارد سازنده و پرورش دهندهٔ تن است، مرکز خاطرات، اندیشه‌ها و دانش‌ها می‌باشد و هر پدیده و حادثه‌ی را در خود منعکس نموده و جاودانه نگاه می‌دارد سیاله‌ی است جاودانی که هستی و نیستی را درش راهی نیست و در طی زندگانی‌های متعدد لطیف‌تر و درخشان‌تر می‌شود. کسانی از مردم که پس‌سالم و مقدس و بایمانند و دارای صورتی روشن و نورانی می‌باشند به زعم این حضرات در اثر تلطیف و ترقیق پریسپری می‌باشد که به نهایت درجه لطیف شده است.

حال بایستی ملاحظه نمود که چگونه ارواح مردگان، یا پریسپری آنها به وسیلهٔ احضار کنندگان نشان مری و ظاهر گشته و به اصطلاح تجسد می‌یابند دکتر «ماکسول» دربارهٔ تظاهر و تجسم روح که البته استحاله‌ی است از صورت مجرد به قالب مادی چنین تعریف می‌کند:

تجسم و تظاهر عبارت است از نیروی روح - چه روح شخص فوت شده‌ی باشد یا روح فرد زنده‌ی که بر مایمی از اعضای «مدیوم» که بی‌وزن ولی قابل رؤت و تجسم باشد تأثیر کند. حال این روح و جوهری که به صورت ماده‌ی تحول می‌یابد، بر حسب میل روح به شکل‌های گوناگونی درمی‌آید و اغلب جسمی که ساخته شدهٔ روح است به صورت جسم زنده‌ی تظاهر می‌کند.

تجسم روحی همان گونه که در مورد مردگان حادث شده و اتفاق می‌افتد در مورد زندگان نیز صادق است. ممکن است به هنگام حیات روح از بدن جسمانی خارج شده و در نقطهٔ دوری خود را در یک بدن ثانی کاملاً شبیه به

بدن اولی ارائه دهد، یاد بعضی مواقع خویشتن را به همان حالت مخصوصی که اشتغال داشته نمایش بدهد. البته بایستی به این نکته انحرافی که رکن اصلی «اسپری تیس» را از لحاظ بحث و استدلال شامل می شود توجه داشت و آن نیز آوردن امثله و رویدادها و اتفاقهای بسیاری است که هیچگاه از آوردن نظایری بی شمار خودداری نمی شود. گویی تنها این امثله و شواهد می تواند جلو ایرادهای علمی و منطقی را بازگیرد. اسپریتها خود نیز یا از روی عمد و قصدی انحراف گرانه و یا از روی سادگی و شدت تلقین و بی منطقی و یا از لحاظ سرپوش گذاردن بر طبع نقاد و خرده گیر خود، این شواهد و امثله را دسته بندی نموده و بزرگوارانه تنها به تعدادی از آنها که زیاده تر پای نوشته آن حوادث مهر و امضا خورده باشد اعتماد می ورزند، مثلاً برای تجسم و انتقال روحی در زندگان از قول روزنامه نگاری انگلیسی به نام «استید Stead» نقل کرده و شواهد می آورند که در جلسه بی زیاده از یک ساعت جسد روحی یکی از دوستان «استید» در جمع او بوده و در حالیکه کتابی از قفسه برداشته و مطالعه نموده است همگان او را بی هیچ تغییر شکل و سوء ظنی دیده اند. در حالیکه آن شخص در آن ساعت در مکانی دور به خواب بوده است.

البته همانند این حوادث در نوشته های این گروه بی شمار و حساب است. اما درباره علت و موجب این تجسد می گویند: در این مواقع برای تظاهر جسد روحی نیازی به «مدیوم» نیست، چون روح جهت اینکه جسم روحی خود را به شکل جسد مادی در آورد و وسایل لازمه را در خود به قدر ضرورت داراست، هنگامی که به خواهد راه برود و یا عملی انجام دهد همچون که به خواهد کتابی به دست گیرد، چون لازم است اعضای مورد نیاز برای

انجام اعمال مزبور به وجود آورد، ناگزیر است اعضای برای خود که از عهده اجرای مقاصد برآید تشکیل بدهد، چنانکه دوست «استید» این عمل را به وسیله دستی که به وجود آورده بود انجام داد.

همان گونه که «پریسپری» اشخاص زنده می‌توانند بدن مادی خود را ترك گفته و در جاهایی دیگر نمایان گردند، پریسپری اشخاصی که دم مرك در حال احتضار هستند و کسانی که سالیانی از مرگشان می‌گذرد نیز می‌توانند وجود خارجی یافته و موجودیت خود را در جلوه گاه عموم آشکار سازند به طور کلی اساس این تظاهرات و نمایش‌ها تنها روح است و اینکه مشاهده می‌نماییم پریسپری چگونه با اعمال و افعالی تظاهر می‌یابد در حقیقت معرکش همان روح است و بالاخره روح انسانی است که به وسیله تجسم یافتن‌های گوناگون و مشاهدات وقایع مختلف حقیقت جاودانگی بودن خود را آشکار می‌سازد و ثابت می‌کند که مرك پایان همه چیز نبوده و هیچ لطمه‌یی به حقیقت و جریان حیات وارد نمی‌آورد. از سویی دیگر تظاهر روحی مردگان و زندگان اختلافی در اصل بایکدیگر ندارند، چون سبب اصلی و مؤثر استین در هر دو دوره يك چیز و آن روح انسانی است.

## ۸ - مدیوم‌ها

تن و ماده حصار زنده روح و پریسپری، آزادی روح پس از جدایی از تن قدرت و کار مانیه تیزورها، جدایی روح از تن در زمان حیات مدیوم کیست، انواع و گروه‌های مختلف مدیوم‌ها پدیده‌هایی که منشأشان روح است، پیامبران و هنرمندان

نیرو و قدرت پریسپری و موجبات جدایی آن از بدن به هر اندازه‌یی که قوی و نیرومند باشد و هر چه گستردگی و انرژی داشته باشد باز در قالب

جسم یا تن محصور است و نمی‌تواند آن چنان که بایستی منشأ اثر و فعالیت باشد. البته تنها در بعضی اوقات و زمانهایی مخصوص آنهم تحت شرایطی معین می‌تواند از تن خارج گشته و اعمالی انجام دهد. به همین جهت تا در قالب تن و تنگنای ماده محبوس است نمی‌تواند به شیوه‌ی دلخواه آزادی عمل به دست آورده و واقف بر اسرار و خاطرات زندگانی‌های گذشته خود به شود.

روح چون از قید تن رست و به زندگانی روحی وارد شد، آزادی عمل به دست آورده و پریسپری بی‌هیچ مانع و جلوگیری به کلیه تصورات و خاطرات خود آشنا و نزدیک می‌شود و با همین تصورات و احساسات ممکن است در روی سیالات تأثیرهایی بخشیده و در ابدان جسمانی و دماغ انسانی منشأ نفوذ واقع شده و موجب تظاهراتی گردد. از جمله حوادثی که موجب شگفتی عمیقی را فراهم آورده این است که يك نفر «مانیه‌تیزور Magentiseur» به واسطه قدرت و تسلط مخصوصی می‌تواند به روی معمولی آن چنان اثر بگذارد که پریسپری آن شخص را از حصار بدنش خارج کرده و نوعی آزادی موقتی برایش فراهم آورد، و به همین قسم ارواح آزاد نیز ممکن است به واسطه میل و اراده يك رشته جریانات مانیه‌تیکی را در بعضی اشخاص سوق داده در اعضای آنها اثر نموده و به وسیله آنها با اشخاص دیگری مربوط گردند. این قبیل کسان که اعصابشان بیش از اندازه اثرپذیر و حساس می‌باشد و دارای لطافت و حساسیت شگرف عصبی هستند «مدیوم Medium» نامیده می‌شوند و اصطلاحاً می‌توان از این کلمه ترجمه‌ی همچون واسطه یا میانجی وضع نمود. این مدیوم‌ها با خاصیتی که ذکر شد برای ارتباط با ارواح و تجسد و جلوه‌گرفتنشان وسیله‌هایی بسیار مناسب و



ارزش مند می باشند.

مدیوم ها عموماً همان‌ویک مانند نیستند ، لطافت عصبی و نیرومندی روحی برخی شان بسیار قوی و شایان توجه است و بعضی ها نیز از قدرت و نیروی کمتری برخوردارند . اینان کسانی جسام و روشن بین هستند که با واقع نگری و دقت و نیرومندی خاصی از این ورطهٔ جسمانی و خاکی گذشته و در زندگی ارواح و فضا نشینان نفوذ نموده و اطلاعاتی کسب می نمایند. برخی دیگر از این مدیوم ها قادرند ارواح را مشاهده نموده و از قوانین و شیوه زندگی آنی شان به ما آگاهی هایی بازسانند . گروهی دیگر از این مدیوم ها هستند که ارواح بادیست آنها مطالبی نوشته و یا به زبان آنها سخن هایی می گویند.

بعضی دیگر از مدیوم ها چون تحت نفوذ ارواح قرار گرفتند به خواب مانیه تیکی عمیقی فرو رفته و زمام اراده و قدرت اعضا از حیطهٔ فرمانروایی آنان خارج شده و تحت نفوذ و قدرت ارادهٔ روح قرار می گیرند ؛ و ارواح نیز با سودجویی و استفاده از اعضای مزبور مانند حیات جسمانی خود از آنها بهره گرفته و به کارشان می اندازند

دسته بی دیگر از مدیوم ها تنها به موجب حضور خود در جلسه باعث پدید شدن تظاهرات شده و یا به اصطلاح متداول سبب تجسد ارواح می گردند . ارواح از پریسپری این گونه مدیوم ها سودبرده و مقداری از سیالات آنها را به میل و ارادهٔ خود متکاثف و به شکل ترکیب مختلف و یا شبیه به خود ساخته و بدین قسم به تظاهر اقدام می کنند و حتماً اغلب ممکن است تجسم مادی به خود گرفته و کاملاً عیان گردند بدان سان که لمس کرده نیز بشوند .

مدیوم هایی دیگر نیز هستند که واسطهٔ میان ارواح و بیماران می شوند بدین معنا که امواج مانیه تیکی را از طرفی از ارواح گرفته و از طرف دیگر به اشخاص بیمار و بی احوال داده و بدین شکل آنها را مداوا و درمان می کنند .

از سویی دیگر رشته حوادث و اعمالی است که عامل مستقیم آنها ارواح می‌باشند و نمی‌توان برای آنها توجهی دیگر جز وجود مستقیم ارواح قایل گشت. این رشته حوادث اغلب و بلکه به‌طور کلی شامل حوادثی می‌شود که حس رویداد آنها قبل از وقوع به آدمی الهام و القا می‌شود، همچون: پیش‌بینی مصایب و حوادث مختلف، بروز توفان یا زلزله و مرگ یکی از دوستان و خویشان و یا از سفر بازگشتن کسی که از آمدنش آگاهی بی‌نداریم. تمام و کلیه این‌گونه احساس‌های قبل از وقوع به واسطه جریان سیالاتی است که ارواح به جانب اشخاص مورد نظر سوق داده و متوجه‌شان می‌سازند. در تحت نفوذ امواج مزبور بدن جسمانی چیزهایی را پیش خود احساس نموده و درک می‌نماید. اما اندیشه انسانی کمتر به این موضوع عطف توجه می‌نماید که در صدد پی‌کاو و چگونگی این نوع مسایل برآید، پس باید دانست و متوجه بود که از مطالعه و به کار انداختن نیروی مدیوم‌ها و ارتباط‌های روحی يك سلسله آموزش‌ها و شناخت‌های عالی به دست آمده و بعد‌ها نیز به دست خواهد آمد که بشر در پرتو آنها به چیزهای بسیاری دست خواهد یافت.

با توجه اسپریت‌ها نوابغ و اشخاص زودرس؛ بزرگان و قانون‌نگاران شاعران و هنرمندان، پیش‌گویان غیر حرفه‌یی و متوقفین و مرتاض‌ها و مقدسین و پیامبران و برجستگان و فرزندانگانی دیگر جمله‌ی مورد الهام قرار می‌گیرند. مواردی چون پدیده خواب و پیش‌گویی و الهام هیچ‌علت و سببی ندارند جز پیوستگی و کمک ارواح.

بایستی به این نکته نیز دقت داشت که مدیوم‌ها قادر نیستند با تمام ارواح و یا هر روحی ارتباط برقرار کرده و تماس بگیرند، چون ارتباط و مورد الهام قرار گرفتن با ارواح بزرگان و مقدسین مستلزم آن است که مدیوم شخصی کاملاً پاک از آلودگی‌های اخلاقی و شهوانی بوده و ریاضت‌هایی

برای پاکی خود از اثر های زندگانی مادی کشیده باشد . هر گاه مشاهده شود که مدیومی از کار خود و مراوده با روحی شامخ بازمی ماند باید توجه داشت که نقص اخلاقی بی درمدیوم وجود دارد نه آنکه در دستگاه احضار ارواح و یا این فلسفه تردیدی حاصل آید.

این بخش جمله از گفته ها و سخنان اسپریت ها نقل شد، لیکن متأسفانه مورد انتقادی بر آن نیست . چون از فرط نارسایی و کودکانه بودن فلسفه اسپریتیسم انتقادی لازم نیست و در حقیقت خود فی نفسه انتقادی باشد با این حال چون این بخش بخشی الحاقی است و بیش از این نمی توان مبحث را به درازا کشانید، برای آگاهی های بیشتری رجوع کنید به دو کتاب از نگارنده به نام :

۱- تاریخ تحلیلی ادیان ، جلد دوم

۲- سیر تاریخی روح

## بخش ششم :

### روانشناسی مذهبی

#### ۱- روانشناسی مذهبی

سهولت در پاسخ ها ، توجه به منشأ معتقدات ، اصول مذهبی به عنوان

اوهام، سبب تأثیر و نیرومندی معتقدات ، پدر خدای کودکی ،

خدا جانشین پدر در دوران بلوغ و کمال، مذهب و عده گر

آرمان های ناکام ، علل روانی نفوذ

مذهب

چنین می اندیشم که پاسخ برای دو پرسشی که در پایان بخش پنجم

مطرح شد بسی آسان و قانع کننده فراهم آید. دو پرسش مورد ذکر چنین بود

که: نخست منشأ و سرچشمه نیروی شگرف این معتقدات؛ یعنی پندارهای

مذهبی از چه جایی توشه گرفته و در ثانی علت تأثیر عمیق و باور گرانه

آن میان توده مردم از چه روی می باشد؟ به طوری که تذکر دادم به

عقیده من پاسخ این پرسش ها آماده است. حال برای دریافت چگونگی

این آمادگی تنها کافی است تا با توجه و تمرکز نیرو هم کاوشگرانه

خود را منعطف به سوی منشأ و سرچشمه این معتقدات سازیم. تنها

کلید مطمئن برای دریافت و حصول به نتیجه یی مثبت همین توجه به منشأ

و خاستگاه این معتقدات است .

بایستی به این امر با اصول استدلالی و یقینی که خود با تجربه و برداشت‌هایی ساده حاصل می‌شود اعتقاد داشته باشیم که: این معتقدات اصولی تبعیدی می‌باشند نه تعقلی - یعنی پندارها، معتقدات و اصولی نیستند که حاصل یا نتیجه‌غایی تفکر اراتی بوده باشند، بلکه موهومات و اوهامی هستند که نتیجه درماندگی و ناتوانی بشر بوده و در طی دوره‌هایی متمادی آدمیان برای اقناع و تلذذ خیالی و راضی ساختن خود و پرده پوشی به روی محرومیت‌ها و گذرندگی‌های زندگانی ساخته و پرداخته‌اند. اینها پندارهایی کهن و ریشه دارند که نیر و مندترین و سرکش‌ترین غرایز و خواسته‌های بشری را در لباس و پوشش واقعیت جلوه داده‌اند و در واقع راز موفقیت و سرپایداری و ژرف روی آنها نیز در همین جلوه دادن تمایلات در کسوت واقعیت می‌باشد.

اینک ما دربارهٔ کودک این واقعیت را می‌دانیم که تأثیر هر اس‌آور و کوبندهٔ ناتوانی و عجز او را نیازمند به حمایت و پشتیبانی کسی نموده است که محبتش را به جانب خود برانگیزانده و ترس و درماندگی خود را در پرتو قدرت حمایتگرانه‌اش تحلیل برد. در زندگانی و دورهٔ کودکی «پدر» است که این نیاز و احتیاج کودک را پاسخ می‌دهد. البته این نیاز به حمایت و پشتیبانی که حاصل آمده از ناتوانی و هر اس‌است در طول زندگانی، یعنی با گذشتن از دورهٔ کودکی - و پانهادن به دوران بلوغ و کمال از بین نرفته و به سستی و خاهوشی نمی‌گراید بلکه بشر برای نجات خود از این گرداب نیرویی مافوق پدرمی‌آفریند

تاجای حمایت‌گر پیشین ، یعنی پدر را اشغال نماید و همین آفرینش است که در دوران بلوغ «خدا» نام می‌گیرد . همان گونه که در زمان کودکی ترس و هراس و درماندگی کودک با توجه و احساس به وجود پشتیبانی به نام پدر کاستی گرفته و تسکین می‌یابد، در دوران بعدی نیز در اثر اعتقاد و ایمان به نیرویی مقتدر و خداوندی توانا که بخشاینده و حمایت‌گر اوست و بشر را در برابر ترس‌ها و تشویش‌ها و خطرهای ناشی از طبیعت حفظ می‌نماید احساس آرامش و تسکین و آسایش می‌کند .

مذهب و این معتقدات دینی انجام امور، خواسته و آرزو‌هایی را که در جهان مادی و خاکی فعلیت یافتنش برای بشر نامقدور و جز خواب و خیالی نیست واقعیت می‌بخشد - و این واقعیت بخشی نیز با اعتقاد و ایمان به دنیایی دیگر که پس از مرگ وجود دارد و به دو قسمت بهشت و دوزخ منقسم شده حاصل می‌گردد.

پس ایمان و اعتقاد به جهانی دیگر و قایل بودن و موجودیت بخشیدن به صورتی توهمی همچون بهشت و دوزخ ، متضمن ایجاد دستگاه و سازمانی دادگسترانه می‌باشد که در این جهان وجود ندارد ، اما در جهانی دیگر وجود و فعلیت پیدامی‌کند . از سویی دیگر مرگ و نیستی و گسیختگی رشته حیات که بر اثر مرگ به وجود می‌آید بشر را از این گذرانی و نا پایداری، سخت دررنج و اندوه می‌اندازد و به همین جهت مذهب دست یاری و نیرو بخشی را دراز نموده و اعلام می‌دارد که با بروز

مرك رشته این زندگانی خاکی ازهم نمی گسلد ، بلکه دنباله آن با واقعیت و لذت و آسایشی فزون تر در دنیای پس ازمرك امتداد دارد ، دنیایی که در آن تمامی آرزوهای بی نقش و انجام نیافته جهان خاکی به سهولت صورت فعلیت یافته و به عوض رنج و حرمان این زندگانی دنیایی آسایش و فرح و لذاتی مافوق تصور نشسته به انتظارند.

ازسویی دیگر قوت و پایداری اصول تبعیدی مذهبی رادر ضعف علم فعلی بایستی مورد کوش و جستجو قرار داد . در برابر طبیعت و فعل و انفعالها و دیگر گونی های آن حس کنجکاوی و سرچشمه جویی بشری شکوفان می شود . انسان عکس العمل و واکنشی در برابر معمای شگرف هستی و سر خلقت و آفرینش نشان داده و خواهان حل و فهم این اسرار می شود . آدمی خواهان است تا به مبدا و چگونگی موجودیت یافتن خود شناختی حاصل نموده و به انجام و پایان کارش آگاهی یابد . او خواستار است تا به ماهیت ماده و جسم ازسویی و کیفیت روح و روان از جانی فهم یافته و آگاهی حاصل کند که میان این دو چه روابطی موجود است .

با این اصول می توان حدس زد که حاصل این کنجکاوی ها چگونه خواهد بود . البته چون علم هنوز دوران کودکی خود را می پیماید و در این مراحل نخستین قادر نیست جوابگوی تمام اسرار و جمله پیچیدگی ها باشد بنابراین بشر عطش کنجکاوی خود را با او هام مذهبی و پندارهای افسانه‌یی خاموش می سازد .

## ۴ - پندار و توهم

گفت و گویی درباره پندار و توهم ، اشتباه و توهم ، مواردی درباره این دو ،  
عامل شناسایی وهم ، سهم واقعیت در توهم ، میل عامل به وجود  
آورنده پندار ، توهم و همدیانیهای بیمار گونه ،  
تفاوت هذیان و پندار ، تعریف  
غایی توهم در فرهنگ  
روانکاوی

در این جا لازم است تا توضیح و بازگویی از کلمه پندار یا توهم  
به عمل آید ، چون بابه کاربردن این کلمه ممکن است مفهومی که از  
نظر برخی کثر اندیشان معنایی انتقام جویانه و تحقیر آمیز را به بردارد  
مستفاد گردد ؛ پس به همین جهت هنگامی که می گویم این معتقدات  
توهمات و پندارهایی بیش نیستند - لازم می آید تا وسیله شناختی برای  
مورد به کار بردن و معنای درست آن نیز فراهم آورم . اینجا بایستی  
برای دو کلمه اشتباه و توهم معنایی درخور خودشان به کار برده شود  
تا مورد استعمال هر یک آشکار شده و یکی به جای دیگری مفهوم نگشته  
یابه کاربردده نشود . معنایی که از کلمه اشتباه مستفاد می شود از کلمه  
توهم منظور نمی گردد ، یک توهم و پندار لازم نیست که به طور حتمی  
نادرست و اشتباه باشد ، در صورتی که اشتباه همواره معنای نادرستی را  
افاده می نماید . برای مثال بایستی گفته شود عقیده «ارستو» که به  
موجب آن حشرات زیان دهنده از کثافات تولید می شود ، یعنی عقیده ای  
که هنوز نزد عوام مورد قبول و باور است اشتباه بوده است . نظریه  
پزشکان پیشین که می گفتند بیماری سل پدید آید از زیاده روی و



افراط در امور جنسی است نیز نظریه‌ی اشتباه بوده است، به این معنا که فاقد هر نوع درستی و صحتی بوده است. حال هر گاه بر آن باشیم تا این گونه موارد را توهمات به‌شمار آوریم به خطارفته و داوری نادرستی انجام داده‌ایم. اما به عکس در مورد فوق « کریستوف کلمب » که گمان می‌کرد راهی جدید برای هند وستان یافته دچار توهم گشته بود. بایستی در توهم از سهم میل غافل نبود. در اغلب پندارها و اوهام سهم میل و خواست کاملاً آشکار و هویدا است. نظریه‌گر و هی از « ناسیونالیست » ها که گمان می‌برند نژاد « هندوژرمن » برترین نژادها و به وجود آورنده فرهنگ بشری است، و یا تنها نژاد مذکور متمدن و فرهنگ پذیر است<sup>۱</sup>؛ و هم چنین عقیده‌ی که به موجب آن کودک از هر گونه احساس و میل جنسی برکنار است، یعنی عقیده‌ی که روانکاوی بی اساسی آن را نمایان ساخت<sup>۲</sup>، جز در کادر اوهام و توهمات شناخته نمی‌شود.

البته برای شناسایی توهم - یا یک وهم وجه شاخص و تمیزی وجود دارد و آن رنگ برداشتن از تمایلات بشری می‌باشد. هر وهمی در شکل‌های گوناگون گهانش به تناسب سهمی از خواستها و تمایلات درونی بشری دارد، و از همین روی می‌توان آن را همانند و تشبیه به هذیان بیماران روانی کرد، لیکن نه آنکه یکسره اوهام را در قسمت هذیان‌های بیمارگونه جای دهیم، چون در شکل اصولی با هذیان‌های بیمارگونه نیز تفاوت‌های زیاد دارد.

برای روشنی موضوع همان سان که اختلاف و تفاوتی میان دو

کلمه توهم و اشتباه موجود است و در سطور فوق به چگونگی این اختلاف آگاهی یافتیم، بایستی گفته شود که میان هذیانهای بیمارانه و توهم هم به همان نسبت اختلاف هایی وجود دارد. تصاویر و اندیشه های هذیانی اصولاً بدان گونه می باشند که رنگی از واقعیت، و واقعیت احتمالی را نیز دارا نمی باشند در صورتی که يك توهم هیچ گاه لازم نیست با واقعیت تضاد داشته و یا حتمی نادرست باشد؛ به این معنی که مطلقاً اصلی غیر واقعی و غیر عملی بوده و درست نقطه مقابل سیر جهت گرای راستی پیش رود. مثلاً دختر کی ندارد و فقیر می تواند متوهمانه در ذهن خیال هایی به پروراند مبنی بر آنکه شاهزاده بی خواهنده دل خسته او شده و با خواستگاری به کاخی پر شکوهش برنشانند. البته این توهم آن شکل نیست که مطلقاً راهی به واقعیت و جنبه عملی نداشته باشد، بلکه بدان گونه که در ادبیات عامیانه و افسانه های کهن مشاهده می شود و چه بسا در زمان خود به عیان و خارج از قلمرو افسانه هایی احتمالی نظیر و همانند هایش را بسیار دیده باشیم. لیکن در برابر توهم دخترک فقیر که جنبه عمل گرایانه و تحقق پذیریش ممکن است و همانندی هایی از آن نیز در هر دوره و زمانی به واقعیت تغییر پیدا کرده - بایستی از مورد یا مواردی نیز سخن در میان کشید که جنبه تحقق یافتن و به واقعیت گراییدن آن امکان ناپذیر است و بایستی جزو اندیشه های هذیانی به شمار آورده شود. برای مثالی در این قسمت بایستی رستاخیز مسیح را نمونه آورد، یعنی اندیشه ای که سرانجام روزی مسیح ظهور نموده

و جهان را پیراسته از بدی و شر و شقاوت و آکنده از عدل و داد و احسان نماید موضوع و مسأله‌ی بعید و ناباور به نظر میرسد و آنرا بایستی همسان با اندیشه‌های هدیانی تلقی نمود .

البته این موضوع را نیز نمی‌توان یکسره و بی‌چون و چرا پذیرفت، چون می‌دانیم که مثال‌هایی درباره‌ی توهمات و پندارهایی که به وقوع پیوسته و فعلیت یافته باشند بسیار کم و اصولاً آسان یاب نمی‌باشند، ولی می‌توان توهم و آرزوی کیمیاگرانی را که می‌اندیشیدند تا شاید بر اثر این دانش مرموز فلزات را تبدیل به طلا کنند از جمله این توهمات و پندارهای شکل گرفته به شمار آورد . البته به سهولت می‌توان به منشأ پیدایش کیمیاگری که میل و آرزو در آن نقش و سهم بزرگی را دارا بوده است پی برد و آن اینکه در شرایط و چگونگی موقعیت آن زمان برای هر کسی میل به داشتن طلا و ثروت و هر نوع خواسته‌ی آرزویی بوده است و همین آرزو موجب پیدایش کیمیاگری گشته که هدفش تولید ثروت و ارضای میل داشتن و دارندگی بوده است . اینک در این زمان با پیشرفت شگرف علم شیمی جدید موضوع تبدیل بعضی فلزات به طلا دیگر امری ناممکن تلقی نمی‌شود بلکه شیمی نوامکان آنرا تأیید می‌کند.

در این صورت در فرهنگ روانکاو عقیده‌ی «توهم» یا پندار نامیده می‌شود که در شکل‌یابی و ایجاد آن میل و آرزویی عامل تعیین کننده تلقی شود . لیکن روابط این عقیده‌ها به شکل مثبتی با واقعیت

خارجی به شمار نمی آوریم ، چون يك پندار یا توهم لازم نیست که مطلقاً و صد در صد با واقعیت تطبیق پیدا نموده و به صورت فعلیت درآید.

### ۳- روش علمی

گفته بی دربارهٔ چگونگی معتقدات ، اندیشه های بیمار گونه و هذیانها ، دشواری داورى در معتقدات ، نقش علم ، علم کلید مورد اطمینان ، دانش عامل پیشرفت ، منع مذهبی دربارهٔ اندیشه و شک

باروشن شدن این مسأله و شناختی دربارهٔ توهم یا پندار که فهمش از لحاظ روش ما لازم می نمود بمطلب و دنباله گفته های خود در بارهٔ معتقدات و اصول مذهبی باز می گردیم . در اینجا دگر باره تکرار می کنیم که اصول و معتقدات مذهبی جز اوهام و پندارهایی بیش نیستند چون موارد و اصولی می باشند که قابل اثبات نبوده و منطبق با تجربیات استدلالی و اصول علمی نمی گردند . با این وصف کسی رانیز نمی توان مجبور و وادار به پذیرفتن آنها نموده و یا به وسایلی تمهید گرانه شخصی را بر انگیزت تا به این اوهام و پندارها عقیده و ایمان پیدا نماید.

لیکن دربارهٔ مشابهت و همانندی با اندیشه های بیمار گونه و هذیان آمیز بایستی گفته شود که برخی از این اصول به اندازه بی از حقیقت و آن مواردی که با تحمل ورنج و دقت به ثبوت رسیده و حقیقت عینی و واقعی آن با اصول علمی و تجربی نمایانده شده است منافات دارد

که می‌توان به آنها اندیشه‌های هذیان آمیز نام داده و در قسمت اینگونه اندیشه‌های هذیانی جایشان داد. البته همان گونه که در بند گذشته تذکر داده شد این همانند آوری و مشابهت‌نمایی تنها برای ادای مقصود می‌باشد و نه از لحاظ روانشناسی این دو بایکدیگر متفاوتند.

به طور کلی هر نوع داوری و قضاوتی درباره این عقاید و ارزش راستین و واقعی آنها ناممکن و محال به نظری می‌رسد. این عقاید و اوهام به شکلی هستند که نه می‌توان آنها را رد نمود و نه به مرحله اثبات و حقیقت نزدیکشان ساخت. البته اینکه گفته می‌شود نمی‌توان آنها را رد نمود حاوی هیچ گونه ارزشمندی و حقیقت برای آنها نمی‌باشد، بلکه نارسایی علم کنونی و ریشه داشتن فعلی این عقاید در اذهان موجباتی هستند که به طور محقق نمی‌توان آنها را رد نموده و ناپسند اعلام کرد. هنوز دوران کودکی علم به پایان نگراییده و دوران شکوفان بلوغ و کمالش جلوه‌گری نیاغازیده؛ به همین نسبت دانش مانیز آن قدر بار و رنگشته است تا با اطمینانی همراه با مدارک علمی و با نظری گشاده و تیزبین و خرده‌گیریهایی به‌جا کند و کالوی در این امور نموده و سستی و غیر عقلانی بودنشان را به اثبات برسانیم.

رازدرون پرده هستی به آهستگی و اطمینان از پوشش افسانه‌یی خود بدرمی‌آید. مسایلی دیگر نیز هر کدام در پرتو علم و دانش پوسته افسانه‌یی و پندار آمیز خود را شکافته و منشأ یا علت وجودیشان به وسیله آزمایش‌های علمی در نمایانگاه عمومی قرار می‌گیرد؛ اما هنوز موارد و مسایلی بسیار

نیز وجود دارند که علم و دانش با وضع و شرایط فعلی نمی‌تواند در آنها نفوذ نموده و یک باره پرده و هم و پندار و افسانه های مذهبی را از برشان برگیرد. ولی بایستی گفته شود که تنها راهی که ضامن و نمایاننده موفقیت و بینش واقع گرایانه می‌باشد و قادر است ما را با قدرت و نیرومندی به شناخت درست و واقعیت خارجی مسایل و پدیده ها و موارد تاریک و مبهم راهنمایی و هدایت نماید همانا کاوش ها و جست و جوی های علمی می‌باشد و از راه همین تحقیق های علمی است که تا کنون به نتایجی مثبت دست یافته و در آینده نیز بیشتر دست یابی خواهیم داشت.

هر گاه در هر موردی ، یا عموماً در مسایلی که وابسته به مذهب می‌باشند به خواهیم از راه نفوذ در خود جواب های پارسش هایی به یابیم دچار اوهام و کج روی شده ایم ، هر گاه بر آن باشیم تا از راه درون بینی و خودنگری از چگونگی زندگی زندگانی روانی خویش آگاهی هایی کسب کنیم باز به راه نادرست افتاده و به طریق بی ایمانی گام برداشته ایم در صورتی که مذهب و معتقدات دینی بی پروایانه و به شکلی جزمی در این مسایل و موارد رای هایی صادر نموده ، و نظراتی ابراز می دارد . از لحاظ منطق مذهبی و شیوه سلوک و داوری دینی این موضوع گناه و کفر آمیز است که قصد نماییم و یا بر آن باشیم تا با خود بینی و درون نگری درباره اخلاق و عادات و آداب و رسوم خود تعمق و بینشی نموده و نواقص آنرا زود و یاحک و اصلاحی درباره آنها مرعی داریم ، و یا

اگر از روی نقد و ارزیابی و سنجش به خواهیم به وسیله احساسات و منطق خود درباره مسایل مذهبی به داوری برخاسته و به وسیله نیروی اندیشمندانه خود درباره آنها نقاوی نموده و درست را از نادرست جدا نموده و اصلاح را از ناصلاح و نیک را از زشت تمیز نماییم. عقل و اندیشه و نیروی بینش و استدلال را درباره این معتقدات نفوذ و راهی نمی باشد و بایستی کوران آنها را پیروی نموده و چشم خرده بینی و کلوندگی را از آنها به دور داشت، چون این معتقدات و اصول، مسایلی هستند بس مهم و یا در اصطلاح مؤمنین و باورداران آنها مقدس - که دامشان بر چیده از هر نوع استدلال و شک و اندیشه گری یا عقل گرای می باشد.

#### ۴- انسان و مذهب

اندیشه در برابر مذهب، آزادی و جبر در معتقدات، لزوم وجود منطق در پذیرش، شیوه راستین تمکین، نقش ایمان داران و بازی دو طرفه آنان، روش منفی فلسفه بافان  
دلایل مذهب گرایان و انتقاد آنها

اکنون لازم است به این مسأله دقیقانه عطف توجه نماییم که چه گونه این اصولی را که نمی توان رد نمود و بر علیه حقانیت آن دلیل و برهانی اقامه نمود نپذیرفته و به آن ایمان مند نباشیم. البته این پرسش خود همچون ایراد و انتقادی بر علیه ماصورت می گیرد و می گویند حالا که حناشک و رزان و مخالفین جدی نیز نمی توانند به شیوه استدلالی و علمی، یعنی تنها چیزی که از صمیم قلب بدان اعتماد دارند این عقاید و پندار هار انفی نه آیند، پس چه علتی وجود دارد که به آنها ایمان و

اعتقاد نداشت ، به‌ویژه که دلایل و شواهدی نیز بر حسن و فایده پای بر جا بود نشان متصور است ، همچون : حفظ سنن و رسوم ، جنبه همگانی داشتن و از همه مهم تر آن نیروی تسکین‌دهنده و نظم‌آور این معتقدات که همواره مثال‌هایی از آن را می‌توان در هر زمانی مشاهده نمود .

به راستی این مسأله بسی موجب شگفتی است که چه گونه همان سان که کسی را نمی‌توان به جبر و زور مجبور به قبول این معتقدات نمود به همان نسبت نیز نمی‌توان کسی را مانع از ایمان به آنها نمود. لیکن آنچه مهم و درخور توجه است این است که هر کسی نبایستی به این گمان که شیوه بی‌راستین را برگزیده و در طریقی صحیح گام می‌نهد بی‌یقین و کاوشی تن به قبول و پذیرش این موهومات بسپارد.

یک باره و بدون پژوهش و منطق تن به قبول این معتقدات و ایمان ورزیدن به این موهومات در دادن نوعی سهل‌انگاری و ناخردمندی است . این شیوه عمل نمودن و بدین شکل راه سپردن نوعی تبلی و بی‌کارگی و گریز از رنج اندیشیدن و منطق‌گرایی می‌باشد ، صرفاً جهل و عین نادانی است . شیوه راستین انسانی و اندیشه داری واقعی هیچ گاه چنین تجویزی را نمی‌نماید که بیهوده و بی‌هیچ دلیلی به چیزی معتقدشویم . کسی که بر وجودش منطق انسانی حکم روایی و سلطه‌گستری دارد آیا چنین روشی را پیشه می‌گزیند ؟ آیا کسی که بی‌هیچ گونه دلیل منطقی بی‌به‌این عقاید تنها برای تبلی و بی‌فکری



تمکین می‌ورزد، حتادرمورد پیش‌پا افتاده‌ترین موارد زندگی نیز چنین روشی را دنبال می‌کند؟ مسلماً وی هیچ تردیدی نه؛ هیچ‌گاه کسی چنین نخواهد کرد و در مواردی دیگر با دلایلی پوچ و بیهوده و دور از منطق در امور زندگی گمانی قناعت نخواهد ورزید. این شکل کور کوران‌ه اعتقاد ورزیدن و به چیزهای دور از عقل و منطق ایمان داشتن تنها خاص موارد مذهبی و به اصطلاح امور مقدس و مهم است. در حقیقت این گونه منطق و تلقین است که بر مبنای آن پایه‌های مذهب هنوز به ظاهر آرام و استوار می‌نماید در صورتیکه به باطن و در حقیقت مدتهایی است که دیگر کسی به‌ثر فی و حقیقت به آنها ایمان و اعتقاد ندارد.

ایمان داران و مؤمنینی که در زندگی و امور آن جز با منطق و استدلال کاری ندارند همین که از معتقدات و ایمان مذهبی یادمی‌شود منطق و استدلال را به گوشه‌ی افکنده و هر نوع دروغ پردازی و یا ریا کاری و فریب بازی را مجاز می‌شمرند. هنگامی که از مذهب و اصول مذهبی صحبت می‌شود از تظاهرهایی که در پرده نیرنگ‌گری جلوه می‌کند از هیچ‌گونه پستی و بی‌اخلاقی و اهمه‌بی‌نمی‌دارند. فلاسفه و منطق بافان ایده‌آلیست آن اندازه در ژرفای کلمات می‌کاوند و آنها را جرح و تعدیل می‌نمایند که معنای حقیقی‌شان در هاله‌ی آفرینندگی‌ها و مشکلات نیرنگ‌بازانه و دروغین قلب ماهیت می‌دهد، مثلاً در ذهن و اندیشه خود چیزی موهوم و بی‌معنا می‌آفرینند و نام آنرا «خدا» می‌گذارند. آنگاه آن اندازه نسبت به این خدایی که مخلوق موهوم

ذهنی خودشان می باشد ارادت و بندگی می ورزند که تنها خود را خدا پرست واقعی، و خدای خود را خالق راستین می پندارند. اینان تحت این روش خود را مردی با ایمان معرفی می کنند که از روی استدلال و منطق به آن ایمان دست یافته اند و چه بسا مشاهده نموده ایم که ادعا کرده اند که خدایی بزرگ تر و حقیقی تر را کشف کرده اند و اینجاست که برای خود نوازی و تشریفی حس غرور خود نسبتی میان فهم و عقل خود و خدای کشف شده برقرار نموده و به همان نسبتی که ادعا می کنند خدایی بزرگ تر را یافته اند فهم و عقل خود را نیز از سطح عقل و ذهن دیگران بالاتر نشان می دهند، در صورتی که خدای کشف شده ساخته شده آنان جز سایه و خیالی واهی نیست که آن هیبت و صلابت خدای مذهبی را هم فاقد می باشد.

تعریف کنندگان و بازگوگران روح مذهبی و ایمان توهمی در باره اعتقاد به این توهمات و ایمان صرف مذهبی می گویند: هر کسی که اعتراف به جهل و نادانی، و البته نوعی نادانی که تنها مذهب بر آن صحه می گذارد بنماید و عجز و ناتوانی خود را در برابر طبیعت بشناسد و بدان اعتراف کند کسی است که اندیشه اش به ژرفای ایمان مذهبی رسیده است. حال اگر خردمندان به بیندیشیم ملاحظه خواهد شد که این اعتراف نسبت به عجز و ناتوانی نیست که تشکیل دهنده ایمان مذهبی می شود؛ بلکه واکنش آدمی در برابر این عجز و ناتوانمندی است که مذهب و معتقدات وابسته به آن را بنیان می نهد. آری این عکس العمل و واکنش

بشر در برابر ترس و ناتوانی و بی‌چارگی است که او را برمی‌انگیزاند تا به وسایلی و افسانه‌آفرینی‌هایی نقش ناچیز خود را در برابر طبیعت توجیه نماید و به همین نقش وضعف تمکین نماید. اینجا است که بایستی این حقیقت ارزشمند را از گرد، حقیقتی که نمی‌توان با هیچ دست‌آویزی در آن اخلال نمود و آن این است که: هر گاه کسی تنها به نقش کوچک و کوبیده شده و ناچیز خود در این جهان گسترده و ولایتناها اکتفا ورزد و برای کشف و شناخت حقایق و اسرار طبیعت از روی تنبلی و بی‌کاری و تن‌پروری اقدامی ننماید، در قاموس و فرهنگ انسانی بی‌ایمان و بی‌مذهب حزب‌بصر و مطلق می‌باشد.

### ۵ - هدف‌پی‌کاوی

بی‌تفاوتی درباره ارزش و بی‌ارزشی مسایل مذهبی، هدف‌روانشناسی مذهبی، نتیجه از اوهم مذهبی، شناخت ما در باره منشأ مذهبی، دوسوی درون‌گروی و بیرون‌گرایی، آرمانهای بشری، جهل نیاگان

این نکته‌ی است که درباره آن تذکر داده و دگر باره تکرار می‌کنیم که در نظری این می‌باحث و گفت‌وگوها به هیچ روی نظر بر آن نیست که درباره با ارزش بودن یا بی‌ارزشی و مثبت بودن و کار آمدی و یا منفی بودن و بسست‌گرایی معتقدات مذهبی نظری ابراز نماییم. روش ما تنها بر مبنای نتایجی است که از راه کاوش‌های روانشناسی به دست می‌آید و البته این نتایج حاصل از روانشناسی مذهبی خود حاوی و در بردارنده اصول و دست‌آمده‌هایی است که تنها از کاوش‌های روانی نتیجه

شده است. روانشناسی نشان می‌دهد که معتقدات مذهبی اوهامی بیش نمی‌باشند و منطق و تجربه و علم نیز این اصل را تأیید می‌کند. از سویی دیگر نمی‌توان منکر تأثیر شگرفی گشت که دست یابی به این موضوع یعنی اصل توهمی معتقدات مذهبی در اتخاذ روش ما به‌جا می‌گذارد؛ بدین معنا که با فهم این مطلب که اصول مذهبی، پندارها و اوهامی بیش نمی‌باشند عکس‌العمل یا نفوذی در برابر اندیشه و روش ما نسبت به مسأله‌یی که شاید بنا بر بینش بسیاری از کسان از جمله بزرگترین مسایل مورد تفکر بشری است می‌کند.

البته ما شناخت و بینشی در این مورد داریم که این عقاید و اصول مذهبی در چه دوره و چه زمان و به وسیله چه کسانی ساخته و پرداخته شده است؛ و اگر شناخت و نیروی بینش ما گامی پیش فرانهد و به این موضوع نیز دست یابیم که چه رویدادها، عوامل و اسبابی موجب پیدایش این معتقدات گشته‌اند. نظرات ما از جنبه درونی و تاریک خود رهایی یافته در باره مسأله مذهب به‌صورت خارجی و بیرونی آن بر گشت توجه خواهیم نمود.

در این زمان آرمان‌هایی بی‌نقش و ناانجام ذهن و اندیشه ما را به‌خود مشغول و سرگرم می‌دارد و درون گروانه همراه با میل و آرزویی پر عمق می‌اندیشیم که: چه خوب می‌شد این جهان را آفریننده‌یی می‌بود آفریدگاری که بخشايندگی و مهربانی داشت و در پرتو ذاتش در جهان جز نیکی و عدل و دادگری چیزی دیگر نقش و فعلیت نداشت. چه

نيك می بود که مرک پایان زندگی محسوب نمی گشت و کشش آن به اشکالی دیگر ادامه می یافت. چه اندازه دل پرور می بود تا در قبال این دنیا وزندگان پیررنج و آداب جهانی دیگر پرسرور و خوشی و بی رنج و حرمان وجود می داشت!

این آرمانها و آرزوهایی است که بشر در دورانهایی دراز درس پرورانده است. و مذهب نیز کوشیده است تا این آرزوها و امیال را به صورتی حقیقی جلوه دهد. و می دانیم از دورترین ایام اساس مذهب جز بر نقش دادن وهستی بخشیدن این توهمات چیزی نبوده است. حال شگفت و عجیب و دور از خردمندی است که چنین بیندیشیم که نیانگان و اسلاف ما با تمام نادانی ها و جهل و بی چارگی های خود به حل و باز گشایی چنین مسایل پیچیده و نا حلی واقعا نه توفیق یافته باشند.

### ۱- ناسیونالیسم

۱- بی‌شک دیدوبینشی به‌هر نحو و شیوه که باشد نسبت به ناسیونالیسم «Nationalisme» و گرایش به آن ، موجب پیوستگی به افسانه‌های منحط نژادی می‌شود و در واقع هر کدام از این دو به نوعی تجزیه‌ناپذیر به یکدیگر وابسته‌اند .

«ناسیونالیسم» در معنای کلمه‌یی خود در برابر «انترناسیونالیسم» یعنی اعتقاد به يك حکومت جهانی و برادری میان تمام مردم جهان ، و جهان به عنوان میهن و وطنی یگانه برای عموم افراد است. در حالی که «ناسیونالیسم» عبارت است از اعتقاد به اعتلای يك ملت و برتری آن نسبت به ملل دیگر، و اصل وفاداری مطلق تبعه نسبت به ملت خود، و اعتقاد به اینکه ارزشهای معنوی و فرهنگی آن ملت برتر و مافوق ارزشهای فرهنگی ملل دیگر می‌باشد. ناسیونالیسم را می‌توان همچون يك خانواده به هم بسته و متعصب از اشراف در يك جامعه سرمایه داری و آکنده از اختلاف طبقاتی به‌شمار آورد که در آن سخت به اصل نژادی و امتیاز طبقاتی خود فخر و مباهات نموده و خانواده‌های دیگر یا طبقاتی دیگر را پست و مادون خود به‌شمارد. در شیوه سلوک ناسیونالیستیک تعلق به پاره‌یی از آب و خاک و ناحیه معینی از زمین و کوشش در حفظ آن و برتر شمردن و باستانی‌تر دانستن آن زمین نسبت به سایر اراضی ، و پافشاری در حفظ سنن کهنه و مرده و تحقیر به سایر ملل و اقوام از اصولی است که با تعصب از آن

دفاع می‌شود.

البته در این شیوه ملت پرستی، بی‌شک عنصر قوم پرستی و نژاد گرایی ریشه‌بی‌عمیق می‌تواند داشته باشد. از کسانی که برای نخستین بار در این عصر نغمه نژادی و افسانه نژاد پرستی را ساز نمودند بایستی از «گوبینو Cobino» و «اشپنگلر Spengler» نام برد، یعنی کسانی که این پست‌ترین اندیشه‌های بشری را همچون سلاحی برای آدم‌کشی به دست فاشیست‌ها و نازیست‌های جنگ آفروز سپردند.

گوبینو یکی از اشراف فرانسه نخستین بار نغمه «انسان شمالی» را ساز کرد و به زودی پیروانی از انقلابیون بی‌مایه آن زمان که در صدد بودند با انتصاب خود به پندارها و طبقه خاصی حس غرور و اصالت خود را ارضا کنند، گفته و عقیده او را موافق با آرمان‌های خود و مخالف یادودمان و رشکسته اشراف و نجبا که دسته دسته به پای گیوتین می‌رفتند توجیه و تفسیر نمودند.

از قضا ادعاهایی که گوبینو می‌نمود به وسیله زبان‌شناسان تأیید گشت و اصالت و برتری «نژاد آریا» یا «هندواروپایی» محرز و شناختش بی‌تردید همه گیر گشت. این بحث که در فرانسه آغاز گشته بود به زودی در آلمان توسط زبان‌شناسان تأیید شد. منتها آلمانها کلمه «هندوژوهن» را به جای «هندواروپایی» مورد استعمال قرار دادند.

به زعم آلمانی‌ها پیدایش و زادگاه نخستین این نژاد برگزیده در خاک پروس بوده است. اندکی قبل از جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸ شخصی انگلیسی به نام «هاستون استوارت چمبرلین H. A. Stewart Chamberlain» که سخت شیفته آلمان شده بود - در نوشته‌های خود «دانته

Dante «و عیسی‌مسیح» را از نژاد «هندوژرمن» به‌شماربرد .  
 آمریکایی‌ها هم نتوانستند از این اقتساب و تشفی غرور و اصالت نژادی  
 خود را برکنار دارند . میان سال‌های ۱۹۰۰-۱۹۱۴ عده‌یی از نویسندگان  
 این کشور چون «مادیسون گرانانت Madison grant» و «لو تروپ  
 استودارد Lothrop stoddard» که از مهاجرت‌های برون از حد  
 اهالی کشورهای جنوبی اروپا به آمریکا به هراس آمده بودند ، می‌خواستند  
 تادولت برای این مهاجرت محدودیت‌هایی قایل شود . هراس و تشویش آنان  
 نه از این رهگذر می‌خاست که این مهاجرت‌های دسته جمعی باعث درهم  
 گسیختگی نظم و موازین اجتماعی خواهد گشت ، بلکه از این دراضطراب  
 بودند که اصالت نژادی و شمالیت آنان در اثر امتزاج و اختلاف با جنوبی‌ها به تیرگی  
 و نقصان وضعف گراید . همین عقیدهٔ اصالت نژادی را یهودیان بریتانیا هم با تمایز  
 و اصطلاحاتی دیگر باور دارند .

#### Arnold toyndee : a study of history

فروید از جمله فرزنانگانی است که همچون «هولباخ Holbach»  
 و «انیشتن Einshin» و «سی‌سه رون Ciceron» و «کانت  
 Kant» و «گوته Goethe» و «اپیکور Epicure» و «زنون  
 Zenon» و «سنت‌اگوستین» مخالف چنین روش‌هایی در اندیشه و  
 انسانیت بوده و همیشه با آن در مبارزه بوده است . یکی از اولین نمودارهایی  
 که موجب جدایی و بدبینی فروید نسبت به «یونگ Yung» گشت از  
 آن گاهی بود که فروید احساس ورود این اندیشهٔ غیر انسانی را در سیستم  
 روانشناسی یونگ نمود و ما برای آگاهی خوانندگان در جای خود از جهان‌بینی  
 یونگ و مقایسهٔ آن با سیستم جهان‌بینی فروید گفتگو خواهیم نمود . برای آگاهی



های بیشتری در مورد قسمت‌های فوق‌رجوع نماید به:

هاشم رضی: تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب در جهان، کتاب اول [نظامات

مذهبی جهان]

#### ۴- میل جنسی کودکان

وجود میل جنسی در کودکان همان گونه که فروید تذکر می‌دهد برای نخستین بار به وسیله او و دانش روانکوی کشف و مطرح گشت. فروید هنگامی که برای بازشناسی و کشف منشأ بیماریهای روانی در مسأله و قسمت «روان ناخودآگاه» **Inconscience**، سرگرم کاوش و جست‌وجو بود به این موضوع پی برد. کشف میل جنسی در کودکان در حقیقت گامی بلند در اعتلای روانکوی و امور روانی محسوب می‌گشت. به هنگام کاوش و آزمایش‌هایی که در روان ناخودآگاه و چگونگی محتویات آن انجام می‌شد فروید متوجه گشت که اکثر این تمایلات واپس‌زده شده رنگ جنسی دارند و به شکل شگرفی منشأ و مینایشان به تاریخ‌های دوری تا زمان کودکی گسترش پیدامی‌کند. هنگامی که پی‌بردمحتویات ناخودآگاه و امیال واپس‌زده‌بی که ریشه جنسی دارند متعلق به زمان کودکی است؛ گفت، پس در این دوره از زندگی هم تمایلات جنسی وجود دارد.

برای فهم اندیشه و نظرات فروید و شناخت و ماهیت علمی آنها ناچار از این تذکر هستیم که مفهوم جنسیت در افراد بالغ و کودکان به وجه مخالفی تعبیر می‌شوند؛ به این معنا که هنگام مطرح بودن مسأله جنسیت در اشخاص بالغ، منظور هدف معینی است که ثمر آن «تولید» **Reproduction** برای بقا و اطفای شهوت باشد، در صورتی که جنسیت در مراحل اولیه کودکی هدف خاص و معینی ندارد. «لی‌بیدو» **Libido** «هر زمان طبق تحول و «دینامیسم» **Dinamisme** عوامل خارجی و «ارگانسیم

«Organisme» در نقطه‌ی متجلی می‌شود، به صورت گنگه و نقش ناگرفته‌ی در تحول و تکاپو است، چون هنوز هدف معینی ندارد و هر گاه به صورتی «کام Désire» می‌جوید و هوس خود را فرو می‌نشاند.

لی بیدو یا نیروی شهوت در سطح بدن کودک پراکنده است و در هر دورانی به نقطه یا نقاطی متمرکز می‌شود. به طور کلی نیروی شهوت دو مرحله را می‌گذراند که یکی درونی و دیگری بیرونی می‌باشد. اولین دوره دوره «خود دوستی» «Auto erotisme» و دومین مرحله، مرحله «دگر دوستی» «Hétéro erotisme» می‌باشد. در مرحله خود دوستی تمایلات جنسی کودک به وسیله خود و نسبت به خودش ابراز می‌گردد. در این دوره کودک خود را از غیر خود باز نمی‌شناسد و اصولاً جز به خودش به کسی دیگر توجهی نمی‌ورزد و به همین جهت نیروی شهوت یا «لی بیدو» را متوجه خود می‌کند. از لمس بدن خود لذت می‌برد و لی بیدو هر زمان در نقطه‌ی تمرکز می‌یابد نخست متوجه لب و دهان می‌شود و کودک در این دوره از مکیدن و گزیدن لذت می‌برد آنگاه متوجه نشیمن می‌گردد و اینجاست که کودک از فشردن و خارج نکردن مدفوع و آلوده کردن خود به آن متلذذ می‌شود. پس از این دوره به فاصله زمانی خاموشی از آغاز بلوغ نیروهای پراکنده لی بیدو جمع گشته و به روی آلت تناسلی متمرکز می‌شوند.

پس از دوران «خود دوستی» لی بیدو از خود گسسته و به خارج منطاف می‌شود. در نخستین مرحله متوجه هم‌جنسان گشته و آنگاه به سوی جنس مخالف یعنی مقصد و هدف اصلی خویش می‌گراید:

Freud . S : drei abhandlungen zur sexualtheorie

## ۱ - جلوه های روح

دو نوع آثار روحی ، منفاً نیاز مندی های مادی و معنوی ،  
بی تفاوتی معنویات و مادیات ، نیاز مندی های  
مادی زیر بنای زندگانی

همان گونه که اشکال بیماری های روحی و عصبی تا حد زیادی وابسته  
به روانشناسی و درمان روانی است ، تجلیاتی دیگر از روح می تراود که وابسته  
به آن و از آثار و تراویدهای مبهم تر و غیر مشخص تر روح می باشد . به طور  
کلی و شیوهی عمومی تمامی پدیده های تکاپویی آدمی از مادی و معنوی بر  
اساس حفظ زندگی و بقا و رفیع نیاز مندی های زندگانی استوار می باشد . همان  
گونه که آدمی از لحاظ تکامل و امتیاز ساختمان مادی منزه با جاندارانی دیگر  
تفاوت در جاتی دارد ، به همان نسبت نیز تجلیات و آثار و وحیش کامل تر و پیچیده  
و مبهم تر می باشد .

البته این نکته قابل توجه است که آنچه به نام معنویات خوانده می شود  
عملاً و در معنا خارج از مادیات نمی باشند . منتها مفاهیم و پدیده هایی فکری  
هستند که به موجباتی از اصل مادی خود دور شده و شکل مبهمی یافته اند . پس  
هر گاه گفت و گو از مادیات و معنویات می رود بایستی به این نکته توجه داشت  
که منظور از معنویات مفاهیمی مجرد ، آن چنانکه ایده آلیست ها و مذهبی ها  
می پندارند نمی باشد .

آدمی در طول زندگی از آغاز دو نوع نیاز مندی پیدا می نماید که بر اصل  
توجیه فوق در صورت ظاهر میان آن دو اختلاف هایی به نظر می رسد . به هر  
انجام انسان برای بقا و صیانت زندگانی خود ناگزیر از کاهیب نمودن دو شکل  
نیاز است که عبارتند از نیاز مندی های مادی و احتیاج های معنوی . این دو نوع  
نیاز در اصل متوجه یک هدف بوده و برای یک منظور تکاپومی نمایند چون اساس

و مبنای هر دو بر اصل تکامل و بقا و حفظ ذات می‌باشد. هر گاه در برابر سنجشی از لحاظ کمیت میان دو نوع حوایج مادی و معنوی بر آیم متوجه خواهیم شد که نیازمندی‌های مادی بسی فزون‌تر از نیازمندی‌های معنوی می‌باشد. و هر گاه از در پی جویی در نیازمندی‌های معنوی به کاوش پرداخته آید جز علل و اسباب مادی برای آنان انگیزه و محرک‌هایی دیگر بازمانده نمی‌ماند. احتیاج‌های مادی عامل تعیین‌کننده و زیربنای کلی هر گونه تغییرات و دیگر گونی‌هایی در جمیع جلوه‌های زندگانی می‌باشد.

## ۲ - پدیده‌های معنوی

تراویده‌های روحی، تقسیم آنها، مبنای معتقدات مذهبی، سرگشتگی بشرها، نیاز بشر به علت جویی، شور بختی انسانی، هنرهای زیبا، پایه‌های مادی معتقدات و معنویات تقسیم تجلیات روحی

آنچه از روح می‌تراود و پدید می‌آید و عموماً نام معنویات و موارد غیر مادی به خود می‌گیرد عبارت است از: هنرهای زیبا، علم، مذهب، اخلاق و فلسفه

روان آدمی در برخورد با طبیعت و زندگانی دچار سرشکستگی‌های بزرگی می‌شود و این سرشکستگی‌ها نیز او را برای گریز از رنج و ترس و حفظ زندگی و بقا به فلسفه و مذهب، و یا برای فراموشی آن و عکس‌العمل و واکنش احساساتش به هنرهای زیبا سوق می‌دهد. به هر انجام بشر در برابر طبیعت بی‌پایان و ازلی که به گفته‌ی پاسکال Pascal، مرکز همه‌جاست و محیطش هیچ‌جا نیست آنقدر خود را کوچک و بی‌دانش می‌یابد که با تمام غرور و خودبینی بی‌کی دارد تسلیم گشته و اظهار نادانی و عجز می‌کند. این گسترده‌گی و شگرفی و

عظمت طبیعت بدان اندازه بانفوذ است که عکس‌العمل و واکنش حاصله از آن خردمندانى همچون : سقرات ، ابن‌سینا ، خیام ، گوته Goethe ، و آنا تول فرانس Anatole France را نیز به زانو درمی‌آورد.

سقرات در اوج و فراز گاه اندیشه خود از نادانی، فراخنای دانستنی‌ها و ناچیزی ادراک بشری می‌نالید.

بوعلی‌سینا می‌گوید :

دل گرچه درین بادیه بسیار شتافت

يك موی ندانست ولی موی شتافت

**خیام، حافظ ، مولوی** و بسیاری دیگر از پیش‌قراولان فکری هر یک

موضوع فوق‌را به‌سبکی بیان داشته و در نتیجه هر کدام نیز نوعی مذهب و فلسفه پرداخته‌اند. **آنا تول فرانس** بالحنی عمیق از این شکایت می‌کند که جوانب زندگی و اطراف ما آکنده از علامت‌های سوال می‌باشد. اما بشر هیچ‌گاه از پای ننشسته و دامن کوشش از دست ننهاده است. از همان آغاز به این همه پیچیدگی‌ها و گره‌ها و نادانستنی‌های زندگانی و طبیعت اندیشیده و نوعی فلسفه برای جنبه علت و معلولی و منشأ هستی آنها آفریده است. درصدد برآمده تا در برابر این مشکلات و اسرار برای خود پناه‌گاهی فراهم آورد تا در حصار آن خود را در امان گیرد. به همین ترتیب است که عقاید مذهبی به وجود آمده و بنیان گرفته است و به‌شکلی که توضیح آن خواهد آمد مبنای این عقاید بر اساس مادیات جای‌داشته است.

نیازمندی دوم و یا شور بختی دیگر بشری این است که در دوره زندگی خود اجباراً بایستی همواره در جنگ و ستیز باشد ، زندگی صحنه نبرد و تنازع است جهت بقا ، از این روی بشر وسیله می‌انگیزد و اسباب فراهم می

آورد تا اندکی نیز در پناهگاه‌های بی‌ساید و با آسودگی فکر و اشتغالی دور از امور زندگانی خارجی لحظه‌یی آسایش یافته و لذتی حاصل کند. از همین خاستگاه است که دست به آفرینش و ابداع زده و به هنرهای زیبا می‌پردازد تندیس و پیکره می‌تراشد، نقاشی می‌کند، شعر می‌گوید، پای کوبی و گاه زمزمه نموده و به موسیقی می‌آویزد. حال هرگاه در این رشته از امور معنوی و ذوقی نیز دقیق شویم پایه‌های مادی را در آنها باز خواهیم یافت.

پس با این وصف متوجه می‌شویم که پدیده‌یی صرفاً معنوی و غیرمادی وجود ندارد. علاوه بر مذهب که به پدیده‌هایی دیگر؛ همچون: عقاید فلسفی و علمی تبدیل می‌شود، و هنرهای زیبا که مبنایش بر اساس مادیات می‌باشد مواردی دیگر که از دسته پدیده‌های عملی محسوب می‌شوند نیز ممکن است در کادر تجلیات روحی مورد مطالعه قرار گیرند؛ همچون: قوانین، امور و علوم اجتماعی اخلاق و چیزهای دیگر.

به‌طور کلی در معنایی وسیع تجلیات روحی را می‌توان در چهار دسته تقسیم نمود:

۱- مذهب، که دنباله آن به عقاید فلسفی کشیده شده و از عقاید فلسفی نیز تئوریه‌ها و اصول علمی می‌تراود.

از دیدگاه علوم جدید هرگاه نگاه کنیم دیگر جایی برای شیوه‌یی مستقل در علوم به نام فلسفه باقی نمی‌ماند و اصل کلی رابطه علت و معلول برای اندیشه‌های فلسفی جایی باقی نمی‌گذارد.

۱- برای آگاهی از «هنر و منشأ هنری» رجوع کنید به پایان بخش دوم -

## ۲- هنرهای زیبا

۳- علوم عملی برای رفع نیازمندی‌های نخستین

۴- قوانین و نوامیس اجتماعی و اخلاقی که برای حفظ منافع افراد بشری و تأمین نیازهای مادی و تعیین حدود و روابط انسان‌ها در هیأت جامعه می باشد .

البته این تقسیمی کلی و عمومی است و هرگاه بر آن باشیم تا از نظر اهمیت علم روح تقسیمی دیگر بنماییم لازم است علوم عملی را حذف کنیم چون از نقطه نظر مبحث اصلی و تجلیات روحی دارای اهمیتی چندانی نمی باشد .

## ۳- آغاز دین

مذهب پشתיبان روحی ، دو وجه دین ، روح اساس مذهب ، اندیشه‌هایی درباره فکر و وجود ، دوره جان پنداری ، عصر ارباب انواع ، خدایان انسانی ، صفت بشری در خدایان ، نذور و قربانی

مذهب از همان ابتدای پیدایش یاری دهنده و پشתיبانی برای روح بشری بوده است . این یاری و کمک به تفاوت به دو سو گرایش داشته‌اند : یا بر آن بوده‌اند تا در اسرار و رموز طبیعت رخنه نموده و به حقایقی دست یابند و صرفاً وسیله تسلی و آرامش بخشی برای ترس و سرگشتگی در برابر نیروهای کور طبیعت محسوب می‌شده‌اند ؛ یعنی نیروهایی که بشر ابتدایی قادر نبوده به چگونگی و حقیقت آنها دست یابد .

یکی از اصول مذهبی و یا شاید از اولین پدیده های تشکیل دهنده آن موضوع روح بوده است ، انسان ابتدایی در اثر حوادثی معتقد به دو وجه اساسی برای همتی خویش می‌گردد که به شکلی منطقی نمی‌تواند آنها را به

هم مربوط سازد. این دووجه یکی روح است و دیگری جسم. روح را چیزی غیرمادی و جاودان و مستقل از جسم می‌شمارد که با مارك و انهدام تن همچنان به موجودیت خود ادامه می‌دهد. ۲ نکتهٔ مورد توجه در این قسمت یافتن رابطه‌ی میان جسم و روح یا فکر و وجود می‌باشد. بشر از آن گاهی که هنوز دربارهٔ جسم خود آگاهی‌هایی نداشت به واسطهٔ اتفاق‌ها و حوادثی که در زندگی رخ می‌داد می‌کوشید تا به این رابطه دست یابد. این حوادث و رویدادها عبارت بودند از: خواب دیدن، خوابیدن و بیدار شدن، تصویر خود را در سطح آب دیدن و با سایهٔ خود را در آفتاب نگرستن. پس با اعتقاد به وجود روح و جای داشتن آن وجود ناشناخت در بدن خود، تجلیات و آثار روحی را بدو اسناد داد و معتقد شد که خواب دیدن و حوادثی دیگر نظیر آن از فعالیت‌ها و کارهای موجودی که درون خودش می‌باشد نتیجه می‌گردد.

با این اعتقاد، بشر ابتدایی طبیعت و کاینات را نیز به خود قیاس نموده و تمام اشیاء هستی را دارای جان و روح دانست و این دوره ایست که مرحلهٔ «جان پنداری یا آنیمیسم Animisme» نامیده می‌شود. بشر هم‌چنان که برای جمادات و نباتات و حیوانات روح و جانی انگاشت به‌زیر روح بودن قوای طبیعی نیز معتقد گشت و چون روح انسانی را ازلی و ابدی می‌پنداشت نیروهای طبیعی را نیز جاودانه شناخت و چون این نیروهای طبیعی منشأ بروز حوادثی ترس‌آور و مخرب و یا بهجت‌انگیز و سرورناک می‌شدند، گاه از ترس و گاه از روی ستایش برایشان جنبهٔ تقدسی قایل گشته و شروع به ستایش آنها نمود و از اینجاست

۲- در قسمت‌هایی دیگر مبسوطاً دربارهٔ روح صحبت شده- برای آگاهی

به فهرست و قسمت‌های مربوطه رجوع کنید.



که اعتقاد به خدایان مختلف پدید آمد که هر کدامشان مظهر یکی از نیروهای طبیعت بودند.

جمله این تطورات و تحولات در تاریخ تمامی اقوام و ملل روی داده است منتها شکل خارجی این پیش آمدها بر حسب تغییر عوامل جغرافیایی و غیره در مکان‌های گوناگون بر مبنای اختلاف‌های نژادی و طبیعی اندکی تغییر شکل می‌دهد. به همین جهت است که «میتولوژی» **Mithologie**، افسانه‌های ملل در حالیکه دارای یک زیرساز مشترک می‌باشند از نقطه نظر شکل خارجی باهم ناهم‌اندیهای را دارا می‌باشند<sup>۳</sup>.

فرض وجود ارواح و جانهای سرگردان و یاجن و پری در دوران «جان‌پنداری **Animisme**» و با فرض خدایان مختلف و گوناگون طبیعی و حیوانی و انسانی در «دوره چندخدایی **Polytheisme**» به هیچ روی با تئوریهای علمی این زمان قابل‌سنجش و مقایسه نمی‌باشد، چون این نخستین تلاش‌ها تنها برای آن انجام می‌شد و در حقیقت انجام گشت تادست آویز و مایه‌یی ابتدایی به دست آمده و آن گاه به وسیله آنها جهش‌هایی حاصل آید.

هر چه که در گذرگاه آدمی پدید می‌آمد ذیروح شناخته می‌شد. خدایان ناخواسته و بی‌هیچ عمد و قصدی به صفات و حالات و نیازمندی‌های انسانی آراسته می‌شدند. خدایان در ابتدا به دو دسته خدایان انسانی و خدایان حیوانی تقسیم شده و هر کدام نیز به دو دسته یا شاخه جدایی می‌یافتند: دسته‌یی خدایان نیکی و خیر و زیبایی به شمار آمده و گروهی خدایان شر و فساد محسوب می‌شدند.

به این ترتیب قضایای احساسی ترس و محبت نسبت به خدایان دراو پدید

۳- برای اطلاعات کلی در این باب به «تاریخ ادیان» - کتاب اول، رجوع

کنید.

می‌آمده و برای دست پروردگان و آفریده‌های خود شروع به قربانی و هبه می‌نمود.

#### ۴ - پیدایش یک طبقه اجتماعی

رواج پرستش ارباب انواع، پیچیدگی تقدیم نذور و قربانی، میانچیان انسانها و خدایان، علل پیدایش طبقه روحانیون، بسط قدرت و نفوذ آنان

در این ضمن به مقتضای زمان و چگونگی وضع پرستش ارباب انواع و خدایان متعدد که بسی رواج یافته و در ضمن، آداب و تشریفات، نیز برای تقدیم نذور و قربانی‌ها مرسوم گشته بود دسته و طبقه خاصی در اجتماع و گروه مردم پدید آمد که به موجباتی مردم آنانرا واسطه و همچون میانجی‌مابین خود و خدایان قرار دادند. همین مسأله که در او ان صورت غیر مشخص و نامعینی داشت به زودی طبقه‌مشکلی را به وجود آورد که همان گروه کاهنان یا روحانیون باشد. کاهنان در او ان کارشان: طلسم اندازی، فال زنی، رمل گیری، سحر انگیزی و از آینده خبر دادن بود.

اما وضع این طبقه نوزاد به همین نهج و پایه باقی نماند، بلکه کار آنان به شغل و پیشه‌یی درآمده و منبع درآمدی پرسود گشت. اعضای این طبقه با نفوذ خرافی که در اذهان داشتند کار و قلمرو خود را بسی گسترش داده و برای حفظ منافع مادی و موقعیت خویش فرمانروایی را نیز در حیطه خود کشیدند. پس قدرت معنوی یا ریاست مذهبی و نیروی مادی تشکیلات قومی و سیاسی را نیز با این دست آویز که نمایندگان خدایانند در دست گرفتند.

## ۵ - تطور مذهب

سنجش يك جامعه بيايك فرد ، دوران كودكى و ادوار ميتولوژيكي ، نقش خدايان ، ناتواني خدايان و نقش روحانيون ، يي اعتقادي نسبت به معتقدات مذهبي ، ازدوره ارباب انواع تا يكتا پرستي ، وضع مادي زندگي در مذاهب تكامل معتقدات ، تفسير يي از مذهب بهايي

هر گاه يك جامعه متشكل را بافردى مقايسه نماييم ، بايستى ادوار ميتولوژيكي را با دوران كودكى يك فرد زنده مورد سنجش قرار دهيم . در واقع هر گاه دقيقانه بنگرим مسأله خارج از اين نمى تواند باشد و در حقيقت مى توان حقا به « فرويد Freud » داد ، از سويى ديگر كسانى نيز همچون « انگلس Engels » و « ديدرو Diderot » و « هولباخ Holbach » و « لوكرتيوس Lucretius » نيز اندیشه ها و نظراتشان به همين اصل مى پيوندند . پناه بردن انسان ابتدائى وساده انديش به مباني ميتولوژيكي همچون سرگشتگي يك كودك است . اينكه درباره منشأ مذاهب عامل ترس با برجستگي خاصى خود نمايي مى كند و در واقع اين حقيقت مصداق مى يابد كه : « ترس نخستين مادر مذاهب است » يي ترديد از جمله تعاريفى است كه مورد قبول عموم مى باشد .

به هر انجا آنچه آدمى نمى داند ، فهمش را به خدايان حواله داده و براى رفع تمام بدبختي ها و ناچارى ها از آنها كمك و استعانت مى جويد . اما مسلم است كه خدايان از عهده بر آوردن خواسته ها و خواهش هاى افراد انساني بر نمى آيند . استمرار اين وضع در تغيير عقايد مذهبي مؤثر افتاده و چگونگي زندگي مادي و وضع طبقات اجتماعي نيز در تحول و تطور عقايد

دینی مؤثر می‌شود. لیکن در این تنگنا طبقه کاهنان و روحانیون شتابزده به کمک خدایان و پرده پوشی بر عجز آنان وارد هنگامه می‌شوند. اینان برای حفظ وضع طبقاتی خود پیوسته شده و برای نگهداری قدرت و سیطره خدایان به خاطر حفظ منافع خود به دروغ زنی و نیرنگ بازی دست می‌بازند مثلاً برای پرده پوشی بر عدم قدرت خدایان دلیلی می‌تراشند که طرز قربانی صحیح نبوده و یا نیایش به وقت و موافق با آداب و رسوم انجام نیافته و یا در تقدیم نذورات نا درستی‌هایی وجود داشته است. از همه مهم تر و دست آویز بی درد سر این گروه حواله دادن برای آخرت و دنیایی دیگر است و می‌گویند خدایان یا خدا شکست دیدگان را در آن جهان پاداش می‌دهد.

فزونی و کثرت قوای طبیعی موجب تعدد خدایان می‌گشت و گاه در جمعیت و گروهی تعداد خدایان از افراد بیشتر می‌شد ولی بشر با مرور زمان کم کم به قدرت و حقاقت خدایان مشکوک می‌گردید و جنبشی به عمل می‌آورد تا راه حلی به جوید. اما عقاید مذهبی نیزه چون امور و پدیده های دیگر زندگانی دایماً در تغییر و تحول است، این تغییر و دیگرگونی بر اساس وضع زندگانی مادی بشری انجام می‌گیرد بی آنکه انسان خود آگاه باشد.

همان گونه که يك جامعه به طبقاتی چند تقسیم می‌شود و در این طبقات ارباب و خادم، زیر دست و فرادست در قشر معینی جای می‌گیرند؛ خدایان نیز طبقات و دسته‌هایی خاص دارند. دوره خدایان و نیمه خدایان و اعصار پهلوانی و نیایشی به توالی می‌گذرد، اما کم کم و به تدریج از تعداد خدایان کاسته شده و جنبه‌ی روحانی پیدا می‌نمایند. آنگاه خدایان زمینی و بت‌ها

و اجسام کم کم مبدل به خدایی آسمانی و روحانی و نادیدنی می گردد و دوره «یکتاپرستی Monotheisme» آغاز می گردد. مذاهبی همچون : زردشتی ، یهودی ، عیسوی ، اسلام و غیره از این زمره و از پدیدینه های این دوره محسوب می شوند. هم چنین در عقاید فلسفی نیز این روش تأثیر می نهد و عقیده افلاتون که معتقد به يك خدای آسمانی بود نیز در کادر همین دوره قابل مطالعه می باشد .

در این دوره و قسمت نیز مذهب و تشکیلات آن سخت تحت تأثیر زندگی مادی بوده و از آن متأثر می باشد. همان سان که در صدر تشکیلات اجتماعی يك فرمانروای خودکامه و مستبد به نام امپراتور جای گزین است، در صدر مذهب نیز خدایی يك تا و قادر مطلق جای دارد. همان گونه که افراد يك اجتماع که تحت سیطره امپراطور قرار دارند به طبقات دارنده و نادار ، زورمند و فرو افتاده در تفاوت درجاتی به سر می برند؛ دست نشانده گان و خلفای خدا نیز به طبقات و دسته های متعدد ممتاز و عادی، بزرگ و پست تقسیم می شوند .

لیکن تحول و تکامل، و یا اصل « دیاالکتیک Dialectique » و تغییر پذیری به همین پایان نمی یابد. بلکه همچنان پیش می رود. به وسیله تفکرات علمی و به ویژه علوم طبیعی يك سلسله روابط علت و معلولی در طبیعت مشاهده می شود. مذهب نیز برای حفظ موجودیت خود مجبور است تا با این پیش رفتگی های علم الفت یابد و به همین جهت با معلومات زمان اصلاح می شود. ولی برای مذهب در معنا و مفهوم خودش این آخرین حد است و مذهب اصلاح شده کاملاً از حالت يك دین خارج شده و کم کم به شکل شیوهی در تفکر و اندیشه و یاد بعضی موارد ایده نولوژی خاصی جلوه گری می کند .

این مثال را می توان در ایران با ظهور مذهب بهایی مورد دقت و کاوش قرار داد. بهائیت در حقیقت صورت اصلاح شده اسلام است و اندیشه این اصلاح از زمان شیخ احمد احسایی پدید گشته و کم کم با نفوذ در کرمان و شیراز منجر به ظهور سید محمد علی باب و میرزا حسین علی بهاء الله می شود. نهضت بهائیت مواجه با سلطنت و دوران خود کامگی ناصرالدین شاه و بعد با دخالت عوامل و حوادثی دیگر که منجر به برقراری مشروطیت می شود نقش مادی و ضرورت اجتماعی خود را ثابت می کند. نهضت بهائیت در ایران همانند قیام «لوتر Luther» در اروپا می باشد که يك قیام بورژوازی بر علیه استبداد دولت و کلیسا محسوب می شد. اکنون در این زمان که به مذهب بهائیت بنگریم مشاهده می نمایم که در حال ورشکستگی و فرو افتادگی می باشد، چون ضرورت زمانی و اجتماعی خود را از دست داده و برای وضع اجتماعی حاضر ناقص و بی فایده است.

## ۶ - نقش بعدی مذهب

اثر جبر تاریخ در تکامل معتقدات، هماهنگی مذهب با معلومات زمان و اصل مادی آن، نسبت معکوس جهش علمی و بی اهمیتی معتقدات، عللی که در سقوط مذهب مؤثرند، مذهب و دولت

همان شکل که اصول معتقدات و عقاید مذهبی در سیر جبر تاریخ خواه و ناخواه دیگرگون می شوند، به همان نسبت نیز تأثیر وضع مادی در تمام مراحل تکامل و ارتقاء بر معتقدات جبری و اجتناب ناپذیر می باشد. دو دورانی که گفته شد مذهب جبراً خود را با معلومات زمان هم آهنگ می سازد جبر تأثیرات مادی نسبت به آن چیزی نیست، به هر حال از دوره اصلاحات مذهبی به بعد دیگر مذهب اهمیت خود را در جامعه از دست می نهد و میدان را

برای عقاید علمی بازمی‌گذارد. نسبتی میان عقاید مذهبی و جهش علوم که جنبه کاملاً معکوس دارد در این زمان ملاحظه می‌شود، هرچه پیشروی‌های علمی افزون‌تر شود و عقل بر خرافات و تئوریهای غیر علمی فایق آید به همان نسبت نیز دین و مذهب بیشتر اهمیت خود را از دست می‌دهد. غیب‌گویی، فال‌زنی، طلسم‌اندازی و کف‌بینی و خرافه‌هایی نظیر این‌ها کم‌کم بی‌ارزش گشته و از بین می‌رود. دیگر از خدایان متعدد و ارباب انواع اثری دیده نمی‌شود. خداتنها یکی و مبهم و بیش از حد مقتدر و توانا می‌شود و اسرار و مبهمات اندکی که هنوز علم به آنها راهی نیافته است به‌واسطه می‌گردد. مشاهده و تجربه، کاوش و انتقاد مبانی مذهبی را یکایک سست نموده و فرو می‌ریزند. از جمله استدلال‌های حاصل از اندیشه‌گری که مذهب را جز اندیشه‌های موهوم و نادرستی نمی‌نمایاند این است که: مذهب با علم بسیار تفاوت دارد. هر گاه مذهب اصلی درست و صحیح باشد لازم می‌آید که از دیگر گونی و تغییر به دور باشد، حال آنکه این چنین نیست؛ در صورتی که علم متغیر است و این طبیعی است که انسان متمدن منکر ادراکات خود نمی‌تواند بشود و هر گاه شد مذهب هم که از ادراکات اوست نا بود و متزلزل می‌شود. از سویی دیگر تعدد مذاهب و اختلاف‌های نمایان و آشکار آنها خود دلیلی بر نادرستی آنها می‌باشد. این اختلاف‌ها در مذاهب موجب جنگ و ستیز میان امت‌های مختلف می‌شود چون هرامت و پیروان هر مذهبی دین و شیوه دیگری را باطل و ناحق می‌شمارد. از جانبی دیگر مذهب همواره آلت دست فرمانروایان برای استثمار طبقه زیر دست می‌شود و هر گاه در تاریخ به کاوش پردازیم هیچ دوره و عصری را خارج از این وضع مشاهده نخواهیم نمود. البته این پدیده وامری است که در بستر تاریخ بسیار به دور می‌رود

در نخستین قبایل و جوامع متشکل و سازمان گرفته، فرمانروا و شاه یاری‌س را ملاحظه می‌کنیم که روحانی بزرگ و کاهن اعظم نیز می‌باشد، و اینکه ملاحظه می‌شود تداخل امر سیاست و مذهب یا جمع آمدن نیروی روحانی و دولتی در قرون گذشته تا چه اندازه بسط و گسترش داشته و طبقه زیر دست را تا چه پایه‌یی شکنجه نموده و آزار داده است به‌امر تفکیک مذهب از دولت و ورشکستگی مذهبی تا اندازه‌یی پی‌خواهیم برد. باری این موارد و دلایل است که اهمیت مذهب را از بین برده و آهسته آهسته آنرا در دانش‌های نوبشری مستحیل می‌گرداند.

## ۷ - مذهب و علم

مذهب و بینداری آن چگونه است، علم چیست، دو‌گونگی علم و مذهب  
تصورات دینی و تئوریهای علمی، تفاوت این دو، تمثیلی  
در بارهٔ باران، توجیه دینی و تفسیرهای  
علمی

وجه تفاوتی میان آنچه که شیوهٔ سلوك فکری بشر بوده و آنچه که این زمان بدان ایمان می‌ورزد وجود دارد. به‌طور کلی مذهب محذول و پدید آمد؛ سورخیالی و اوهام بشری است - در حالی که به‌عکس افکار و شیوه‌های امروزی پدید آمدهٔ تحقیقات علمی و تجربی می‌باشد. از دیدگاه روانی معتقدات و عقاید، مذهب نامیده می‌شود در صورتی که افکار علمی و تجربی معتقدات نیست بلکه عبارت است از «دانستن». البته این که گفته می‌شود مذهب عبارت است از اوهام و تصورات خیالی نهایستی این گمان پیش‌آید که به‌طور کلی تصورات و یا معتقدات مذهبی متضمن و محتوی هیچ حقیقت و واقعیتی نمی‌باشد، بلکه به‌طور یقین میان این همه تصورات و ایده‌ها و اوهام



مواردی نیز موجود است که به حقیقت خواهد پیوست و یا موجود بوده و واقعیت آن نیز تأیید گشته است .

اما اختلافی که میان عقاید مذهبی و اندیشه های علمی موجود است این است که عقاید و اوهام مذهبی هیچ گونه روش و نقد علمی را نمی پذیرند بلکه اصولاً آنرا طرد و نفی می نمایند . به عکس این مآله در علم، هزار اندیشه و گفته یا نظریه بی لازم می آید تا به وسیله سنجش عقلی و آزمایش و تجربه به ثبوت برسد . به این معنا که مذهب معلومات و عقاید موجوده را به دست خیالات و تصورات رها نموده و علم آنها را به وسیله منطق و تجربه کامل و مستدل می نماید .

به وسیله مثالی می توان دوروش مذهبی و علمی را در باره قضیه بی طبیعی و مادی آشکار و هویدا نمود . موضوع باران یکی از مواردی است که کشاورزان ساده اندیش که در ضمن ، نحوه تفکر مذهبی شان نیز ایمان مندانه به شیوه آن مؤمن است به وسایلی طلب می شود . این مردمان ابتدایی فکری برای باران خدایی قایلند همان گونه که برای سایر مظاهر و قوای طبیعی نیز خدایانی دیگر می شناسند . به هر انجام ملل و مردم ابتدایی باران را در حیطه و تصرف خدایی می پندارند که به هنگام نیازمندی هر گاه خدای باران از ریش آن در ریخ و ورزید و وسایل و چاره هایی می انگیزند . برای راضی نمودن و به رحم آوردن خدای باران نذور و عدا یابی تقدیم کرده و قربانی هایی می کنند - و یادست به نیایش و عبادت های دسته جمعی می برند تا دل خدای مخصوص را به رحم آورده و باران به بارد . از سویی دیگر به مناسبت اهمیت زیادی که باران برای زندگی مادی افراد دارد ، در این میان متخصصینی پیدا شوند که واسطه و میانجی مابین خدا و مردم گشته و به وسایلی ساحرانه باران می طلبند ۴ .

۴- به قسمت های گذشته مبحث روش تقلیدی رجوع کنید. برای اطلاعات

بیشتری به «تاریخ ادیان» رجوع شود.

اما در قسمت علمی آمدن و نیامدن باران - کمی و زیادی آن وابسته به این مسایل و اوهام نیست که عبادت و قربانی و یا تشریفات دیگر ساحران به خوب انجام شده باشد یا نه. و با علت و محرک خارجی باران رب النوع و خدایی ویژه نمی باشد، بلکه باریدن تنها قضیه‌یی است که سبب آن در رابطه علت و معلولی کلی جهان هست و جومی شود.

هم چنین در مواردی دیگر، همچون: رعد و برق، توفان، زلزله، سیل و بسیاری دیگر از حوادث طبیعی دید علمی و اوهام مذهبی بسیار با یکدیگر تفاوت می کنند، پس با این مثال و مثال‌هایی دیگر همانند آن تفاوت علم و مذهب و ارزش هر یک از آنها به خوبی قابل درک می شود. مذهب هر پدیده و رویداد طبیعی را با کمک اوهام و تصورات پرشاخ و برگ نموده بی آنکه به واقعیت یا حقیقت جویی توجهی داشته باشد آنها را با خیالات و پندارها تزیین می کند، در حالیکه علم حاصل تمام مشاهدات و ملاحظات خود را ابتدا جمع آوری نموده و پس از طبقه بندی تجزیه و ترکیب نموده و از روی آنها قوانین کلی علمی را استنباط می نماید.

لیکن بایستی توجه داشت که در علم نیز گاه اتفاق می افتد که بشر ناگزیر از دست اندازی در تصورات و خیالات می شود و با کمک از تصورات و خیالات مبنای تئوریهای علمی را می گذارد. پس در علم نیز گاه وجود تئوریهای تصویری مشاهده می شود - اما اختلاف و تفاوتی کلی که میان تئوریهای علمی و عقاید مذهبی وجود دارد این است که علم خود آگاه و واقف است که تئوری خیال و تصورات است و موقناً از آن برای تمهیل تحقیقات خود مدد می گیرد، ولی هر گاه این تئوریا موجب دست یابی به حقیقتی نشوند دانشمندان زودبوی تعصب آنها را به دور افکنند و از روشی دیگر یا تئوری

هایی دیگر. بود می جوید و به طور کلی زبان يك دانشمند این است که «تئوریا حق ادعای ابدیت ندارند» ولی در مذهب کاملاً برخلاف این شیوه و روش منطقی عمل می شود و عقاید مذهبی حق حیات در تمام مراحل و ادوار را دارا می باشند.

## ۸ - ارزش مذهب

منشأ شناسی نخستین اصل برای صلاحیت نقد ، انتقاد بی خردان و ظاهر بینان از مذهب ، چگونگی انتقاد ، مذهب اصل جبر تاریخ ، نمونه بی از پیدایش اسلام

برای هر نوع داوری و انتقاد و شناخت درباره مذهب لازم است نخست به عوامل فراهم آورنده و تشکیل دهنده آن آگاه بود. این زمان چه بسا متوجه می شویم که کسانی که با دید فعلی و وضع کنونی بشریت و فرهنگ و تمدن آن روبرو هستند نااندیشمندان به مذهب تاخته و آنرا عامل پدیده بی بهوده و بی مقدار جلوه می دهند. البته این نوع داوری و بی ژرف اندیشی و نظر دادن جز کار بی خردان و تعصب و رزاق و مظاهران نمی باشد. بعضی از کسانی که به سطحی اندیشیدن و سرسری داوری نمودن عادت کرده اند نیز همچون می نمایانند که هر گاه مذهب وجود نمی داشت بشریت بسیار فزون تر از این ترقی نموده و گسترش یافته بود. البته در حلقه اول ممکن است این استدلالی درست جلوه نماید ، ولی بایستی گفته شود استدلالی بس کودکانه و عجولانه است که از صاحب خردی اظهارش بعید به نظر می رسد. مذهب نیز همچون پدیده ها و عواملی دیگر در سیر تاریخ عهده دار انجام کار و وظیفه بی بوده است و چون جبر تاریخ وجود و پیدایش آنرا ایجاب می نموده است

به ظهور رسیده.

مذهب همواره و میان تمام ملل در زمان های گوناگون يك ضرورت اجتماعی بوده که به ظهور پیوسته و نقش خود را انجام داده است. برای رساندن منظور و آوردن نمونه‌یی کافی است تا به ظهور اسلام دقیق شویم. مکان با ظهور اسلام وضع زندگانی قبایل عرب نیازمند تغییرات و اصلاحات بود. چگونگی دشمنی و ستیز قبایل، وضع تجارت، وضع اخلاقی و اجتماعی و نقش ملل همجوار به خوبی نوعی ضرورت حاد اصلاحی را نشان می‌داد. این اوضاع و اجوب و لزوم مذهب را تأیید می‌کرد تا در پیشرفت و تعالی بخشیدن اوضاع اجتماعی کمک‌هایی بنماید. منتها موردی که که درخور توجه می‌باشد این است که از ابتدا بایستی عوامل تولید و ترقی و دیگر گونی آنرا با ملاحظه روابط علت و معلولی به طور صحیحی در نظر گرفت.

## ۹- علل پیدایش مذهب

دو بنیاد اصلی مذهب، روابط افراد با طبیعت، روابط افراد در اجتماع، ترس بشر و نقش خدایی قوای طبیعی، ارتباط انواع، تأثیر روابط اجتماعی در مذهب، ناپرستی و احترام به ارواح

به شیوه‌یی اساسی ظهور مذهب را بر دو بنیاد اصلی می‌توان تعریف

کرد:

نخست رابطه انسان با طبیعت - دوم روابط افراد انسانی با یکدیگر این مسأله‌یی است روشن و آشکار که نسبتی مستقیم میان انسان و طبیعت موجود است. به این مفهوم که هر چه بشر در مرحله ساده‌تر زندگانی باشد

به طبیعت و نیروهای آن نیازمندی بیشتری دارد. البته قوم و گروهی که در مرحله ابتدایی زندگی و تنها جنگ افزارشان سنگ‌عایی تراشیده شده و با استخوان‌هایی بران باشد واضح است که با این سطح پایین تمدن و بروز حوادث و رویداد های طبیعی و بعضی وقایع دیگر معتقد به وجود جن و پری و اشباح می شوند.

حاله‌رگاه موضوع را از جنبه‌ی دیگر مورد دقت قرار دهیم و برای مثال از يك قوم کشاورز همچون ملت مصر و چین شاهد آوریم موضوع روشن تر خواهد شد. مللی کشاورز همچون مردم مصر و چین که زندگانی‌شان تنها به وسیله نیروهای طبیعی همچون نور و آفتاب و باران و خاک اداره می‌شود شکی نیست که این نیروها که از عوامل مادی و مهم زندگانی می‌باشند در تصورات و خیالات مذهبی‌شان اهمیت شایان توجهی به دست می‌آورند. پس به هیچ روی عجیب نمی‌نماید که مصری‌ها به رود نیل این اندازه توجه داشته و مقدسش بشمارند و به هم چنین نقش مقدس و خدایی آسمان نزد مردم چین و مالی دیگر که همچون چینی‌ها به فلاح و مشغول بوده‌اند گرامی و عزیز باشد. پس بی‌ارزشی و بی‌اعتباری مذهب از دیدگاه امروز دلیل و موجب نفی یکسره آن نمی‌شود، بلکه مذهب پدیده‌ی است که نقش اجتماعی خود را انجام داده و دیگر آن عامل ضروری پیشین نمی‌تواند باشد، چون این زمان ترقی فوق‌العاده علم و علوم تجربی عقاید پیشین و گذشته را بی‌اعتبار نموده است.

روابط افراد نسبت به یکدیگر در جامعه و تأثیر آن‌را در عقاید مذهبی نیز می‌توان با کاوش و پژوهش دریافت. در این جا نیز عوامل فانونی و ترس

در برابر طبیعت موجب می شده تا افراد با علاقه زیادتری گرد هم آمده و به اشتراك زندگی را بگذرانند. پس افراد بر اثر عجز و ناتوانی و ترس از قوای ناشناخته طبیعت به مجتمع گشتن اقبال می نموده اند و باز بر همین اصل اطاعت از قوانین و دوری جستن از محرّمات مابین این جوامع و گروه های نخستین دارای اصالتی خاص بوده که افراد سخت در گرایش به آنها کوشایی می نموده اند بر همین مبنا است نیاپرستی و احترام و بزرگداشت ارواح گذشتگان و این شیوه که اصل اجتماعی فوق در عقاید مذهبی به صورت نیاگان پرستی جلوه گر گشته است.

برای مثال و نشان دادن سلوك و رفتار و آداب اجتماعی که دارای مبانی صرفاً مادی بوده و در عقاید مذهبی تاثیر زیادی بخشیده اند می توان مواردی شماری را نقل کرد. در دواصل **توتیمیسم Totemisme و تابو Tabou** گرایایی انعکاس اصول اجتماعی را که به شکل عقاید مذهبی مسخ شده اند به روشنی می توان مشاهده نمود: مثلاً شکار و خوردن نوعی حیوان حرام یا تابو اعلام می شود، از بعضی گیاهها و درختان بایستی پرهیز نمود در مواقع و فصول یاروزهای معینی شکار و جنگ ممنوع می گردد، و با آمیزش زن و مرد یا پسران و دختران در مواقعی معین مورد پرهیز و یا آزاد و مستحسن شناخته می شود. البته در ظاهر امر این ترغیبها و منهیات دارای دلایلی خرافی و توهمی هستند - اما هر گاه با دقت زندگی اجتماعی چنین مردم و جوامعی بررسی شود دلایل کاملاً مادی و اجتماعی آن که نوعی ضرورت محض بوده اند آشکار می شود و هویدایم آید که این پدیده ها جز یک سلسله قوانین مادی برای تعیین رفتار افراد در مقابل جامعه چیز دیگری نبوده، بلکه زندگی مادی و اجبار این سلسله عقاید را ایجاد نموده است.

## ۱۰- مذهب در اجتماع

اختلاف طبقاتی، منشأ دگرگونی های مذهبی ، مذهب دست آویز زور  
مندان ، مذهب پدیده یی تسلا انگیز برای طبقه رنجبر ،  
پیدایش طبقه روحانیون ، جبر تاریخ ،  
نقش طبقه روحانی ، خدمات  
اولیه آنها ، کاهنان  
یی گزاران تمدن

چگونگی ودخالت رابطه افراد نسبت به جامعه هنگامی اوج می گیرد  
که در اجتماعی اختلاف طبقاتی به شکل زیادی وجود داشته باشد . براین  
مبنا ، یعنی باوجود اختلاف طبقاتی از مذهب به دو شکل متضاد سود جویی  
می شود : نخست وسیله یی می شود برای جبران محرومیت طبقه زیر دست  
و ستم کش که به وسیله آن خود را قانع می کند که به پاداش این ظلم ها در  
ملکوت آسمان در زندگانی آسوده و پر تنعمی به بهشت غرقه خواهد شد .  
طبقه حاکمه و گروه نیرومند نیز آنها را وسیله یی قرار می دهند برای اسارت  
و استثمار زیردستان و بی قدرتان که بار توان فرسای زندگی آنها را ، یعنی  
طبقه زورمند را به دوش می کشند .

به این ترتیب بر حسب اصل اختلاف طبقاتی و وضع زندگانی متضاد  
مردم ، در عقاید مذهبی نیز تغییرات و دگرگونی هایی حاصل می شود . از  
سویی دیگر به مجرد چنین احوالی ، یعنی لزوم تغییراتی در مذهب - گروه  
و دسته به خصوصی نیز پیدا می شوند که از فعالیت و شرکت مستقیم در زندگانی  
معاف شده و کار آنها انجام دادن و تفسیر و توضیح مراسم و مبهمات مذهبی  
می شود . البته بایستی به این نکته توجه داشت که این طبقه مورد تأیید  
هیأت حاکمه و طبقه زورمند قرار می گیرد - چون توده زحمت کش و رنجبر  
بر حسب موقعیت روحی خود به مذهب همچون نیروی مخدري می گرایند و بر این

میناست که به طبقه روحانیون هم که در صدر این دستگاه جای گرفته اند معتقد می شود. آنگاه طبقه روحانیون نیز بر حسب سود و منافع هیأت حاکمه، اصول مذهبی را به نفع گروه زورمندان جرح و تعدیل و یا تفسیر می کند. از سویی دیگر این گروه که بر سر امور مذهبی قرار گرفته اند برای حفظ منافع طبقاتی خود دخالت هایی در امور مذهبی بعمل می آورند.

حال به همان نسبت که در صفحات گذشته متذکر شدیم که یکسره مذهب را تخطئه نمودن عین ناخردمندی است و دلایل اصلی آن را نیز بیان نمودیم، در این مورد نیز بایستی گفته شود که نفی يك جانبۀ این طبقه و خط بطلان بر وجودشان کشیدن دور از دور اندیشی و ژرف بینی می باشد.

در واقع طبقه روحانیون نیز همچون طبقاتی دیگرند که بر اثر لزوم و جبر تاریخ، هنگامی که هیأت اجتماعی و جوشان را لازم شمرده به وجود آمده و همچون که وجود آنها را نا لازم و بیهوده دانسته خود به خود تحلیل شده و از میان رفته اند. عقاید آنان نیز که خود بدان معتقد بوده و ایمان داشته اند همچون عقاید سایر مردم و طبقات، عقاید و پندارهایی بوده که مناسب و موافق با درجه تمدن زمان بوده است.

هنگامی که بشری سخت سرگرم تکاپو و جنبش برای زندگانی بوده و برای ادامه حیات مجبور بوده است به جنگد و ستیزه گری نماید روحانیون از فعالیت و کار مستقیم بر کنار بوده و از حاصل رنج و زحمت توده مردم زندگانی بس آسایش بخشی را دارا بوده اند. اما از سویی دیگر حل بسیاری از امور اجتماعی را بر عهده داشته اند و در حقیقت در زمان خود تا اندازه بی جزء عناصر مترقی و پیشرو بوده اند؛ به گفته «فرازر Frazer»



نخستین ستاره شناسان و پزشکان و مهندسان و شیمی دانهای جهان بوده اند. اولین نمودار ها و تجلی های علمی به وسیله این طبقه به وجود آمد و هم اینان ، یعنی کاهنان مصر و بابل بودند که نخستین بنیان معلومات هیأت و نجوم را نهادند و طرح های هندسه را به نسل های بعدی آموختند : مساحی و تهیه نقشه برای معابد و پرستش گاهها ، جدول بندی زمین ها برای آب یاری و مواردی دیگر جمله از ابداعات اولیه این طبقه بوده است. به طور کلی بایستی گفته شود مذهب است که به علوم فلسفی مبدل شده و از فلسفه نیز به نوبت علوم طبیعی تراویده شده است و همین علوم طبیعی است که روش های فلسفی را برافکنده و با نتیجه موجب نابودی مذهب نیز شده است .

### ۱۱- دوره های مذهبی

تقسیم دوره های مذهبی ، مذاهب خانواده یی و شهری ، تحول خدایان ، تکامل و یکتا پرستی ، همبستگی اجتماعی و دستگاه امپراتوری ، وحدت مذهبی و خدای یکتا

کاوش دردگر گونی تدریجی عقاید و پندارهای مذهبی و مطابقت کامل آن با شیوه اداری گروه اجتماعی از دیدگاه علمی موضوعی بس شیرین و جالب است . علما و دانشمندان به طور کلی به سه مرحله عقاید دینی قایل می باشند که عبارت است از :

« مرحله چند خدایی Polytheisme » ، « برتری در تعدد Hemotheisme » ، و « یکتا پرستی Monotheisme » و این سه دوره مذهبی هر کدام منطبق با دوره یی از ادوار تاریخ بوده است .

هنگامی که انسان ها به شکل گروه های جدا افتاده و خانواده های نك رو زندگی می کردند - خدایان نیز متعدد و جنبه خانوادگی داشتند

و هر خانواده‌ی مستقل برای خودش روش سلوک مذهبی خاصی داشت. هنگامی که تمدن جهشی نمود و زندگانی مادی درجه‌ی ارتقا پیدا کرد و زندگی دهقانی شروع شد، خدایان خانوادگی نیز منسوخ شده و مذهب جنبه‌عمومی تری یافت و خدایان خانوادگی مبدل به خدایان دهکده ها و مراسم مذهبی نیز به مراسم ویژه‌ی دریاک دهکده شد. به همین نسبت همین که سطح تمدن و قشر اجتماعی جهشی دیگر نمود و انسان شهر نشین شد بت‌های دهکده‌ی بی نیز به خدایان شهری مبدل گردیدند. خدای شهری نیز به تدریج هم گام با توسعه اجتماع به خدای ایالت و کشور تغییر یافت تا آنکه در یک امپراتوری بزرگ که به شکل شهرها و ایالات و ولایات متحد وزیر فرمان یک امپراتور و شاه قدرتمند و پرتوانی اداره می‌شد در قالب خدایی یکتا و پربصابت و مبدی ملی تغییر شکل داد. مکان این خدای واحد و یکتا در آسمانها و تمامی مراسم و معتقدات و رسوم مذهبی نیز از جانب او می‌باشد. همان گونه که در داخله یک امپراتوری وسیع، امپراتور و شاه تنها فرمانده و حکمران می‌باشد، به همان نسبت نیز مبدأ مذهبی منتهی به یک خدای واحد و معتقدات و مراسم یکسان می‌شود. بنا بر این جای تعجبی نیست که در مسیر تاریخ ملاحظه نماییم که خدای ملی شهر کوچکی به نام **فلسطین** کم کم بدان سان در زمان امپراتوری مرکزی روم گسترش یافته و به صور مختلف تغییر شکل دهد تا بالاخره به عنوان خدای عمومی دنیای متمدن باستان شناخته گردد. به هر انجام قوانین تاریخ به اندازه‌ی ثابت و عمومی و جبری است که هر گاه موضوع مسیح نیز پیش نمی‌آمد این پیش آمد و مقام برای خدای ملی کوچک دیگری فراهم می‌آمد.

## ۱۲ - منشأ مادی اسلام

تفاوت عوامل در مذهب اسلام و عیسویت ، قوم عرب قبل از اسلام ،  
ظهور اسلام و اصلاحات اجتماعی ، وضع اجتماعی و اقتصادی  
عربستان ، اسلام يك ضرورت حاد ، تمشیت  
اوضاع داخلی ، روابط خارجی ،  
جنگ و صلح ، دوران اصالت  
آغاز و علل  
انحطاط

البته همواره عواملی که در ایجاد ادیان و مذاهب دست در کارند یکسان و همانند نمی باشند، بلکه بر حسب موقعیت های: طبیعی، اجتماعی، آب و هوا، عوامل نژادی و چگونگی وضع داخلی و قدرت های اطراف هر قوم و گروه یا ملتی عوامل مؤثره بادگرگونی هایی که دارند ادیانی به وجود می آورند که طبیعتاً در مواردی بایکدیگر اختلاف هایی دارا می باشند؛ مثلاً عوامل داخلی و خارجی بی که منشأ دو دین اسلام و عیسویت را فراهم آورد بایکدیگر کاملاً متفاوت بودند و بر اصل همین تفاوت نیز دو دین اسلام و عیسویت باهم اختلاف هایی اصولی دارند.

به طور کلی اساس دو مذهب اسلام و عیسوی به روی مذهب یهودی قرار دارد و این هر سه از نژاد سامی سرچشمه می گیرند. مذهب اسلام از میان قومی پدید می آید که در بیابانهایی خشک و سوزان زندگی می کنند. این قوم بادیه نشین به گروه های متمایز و مستقل و کوچکی تقسیم شده و همواره باهم در حال پیکار و ستیزند. نیازمندی های آنان در داخل شبه جزیره عربستان بسیار اندک است و به همین جهت برای کفاف وسایل زندگی و اسباب معیشت مجبورند به هر شکلی که شده به خارج از حیطه تصرفی و مسکونی خود راهی گشوده و نفوذی نمایند. اما موردی که در بادیه نشینان عرب مورد توجه

است و این عامل در عیسویت وجود نداشته بلکه به شکل تمامی عکس آن وجود دارد استقلال عرب‌ها می‌باشد که با داشتن همسایگان و اطراف‌یانی همچون ایرانیان و رومیان از رفتار و عادات و شیوه سلوکی‌شان نمونه برداری برای بهبود زندگی خویش می‌نموده‌اند .

با دقت و ژرف بینی در این احوال ، خواص و قوانین و چگونگی‌هایی را که در مذهب این قوم پدید خواهد آمد می‌توان حدس زد . این مذهب چون سرمشق و نمونه‌هایی از امپراتوری های بزرگ همسانه دارد بت‌های قبیله‌یی را برافکنده و خدایان متعدد را مبدل به يك خدای قادر مرکزی می‌نماید . از سویی دیگر چون قومی مستقل است و در سازمان اجتماعیش نیز اختلاف طبقاتی وجود ندارد ، به همین جهت با ملاحظاتی که در کار است به زودی متحد و متفق شده و چون نیازمندی‌های آنان در خاکشان فراهم نمی‌آید و سخت در مضیقه هستند بنای تاخت و تاز به همسایگان غنی و ثروتمند خود را آغاز می‌کنند . از امتیازات این قوم که مستقل بوده و از لحاظ نیازمندی‌های مادی زندگی در مضیقه هستند و گردش اقوام ثروتمندی زندگی می‌کنند جنگ است که نقش مهمی را دارا می‌شود ؛ برخلاف عیسویت که قومی بی‌استقلال و در حال بردگی و اسارت می‌باشند و عکس‌العامل همین فشار خارجی نیز پدیده عمیق صلح و تمکین در برابر زور و اجحاف در مسیحیت می‌شود .

اما این مذهب که پیدایشش ضرورتی حاد اجتماعی بوده است و در نتیجه نیازهای شدید اجتماعی برای اداره و جمع و متحد نمودن قبیله‌ها و جلوگیری از جنگ‌های داخلی و سامان بخشیدن به وضع تجارت و اقتصادیات و اموری دیگر تولید شده طبعاً نیز بایستی تأثیری عمیق و بیش از مذاهب

دیگر در وضع زندگانی مادی به بخشد و قوانینی که دارای جنبه اجرایی قوی باشد برای اداره امور مادی قوم برقرار نماید و چنان که می دانیم مذهب اسلام از این لحاظ بسیار غنی است.

اما بعد از اصلاح امور داخلی و قوانینی برای تمشیت امور و سامان بخشیدن سازمانها و اداره اجتماع، بایستی ملاحظه شود تا رابطه وسلوک این قوم با ملل خارجی چگونه بایستی باشد؟

عربستان نیاز مهمی به اقتدار خارجی و ساختن يك مركزیت برای خود داشت، لیکن نه کالاهای درخور توجه و ویژه‌یی داشت و نه ثروتی فراوان که به وسیله تجارت برای خود مرکزیتی بسازد و نه تمدن و فرهنگی را دارا بود که بدان وسیله به عنوان رابطه‌یی علمی و مرکزی ادبی و فرهنگی شناخته شود و مذهب این نیاز را برآورد. مذهب یکی از اصلی ترین قوانین خود را دستورهایی درباره جنگ و غارت قرار داد و البته در برابر جنگ برای کسانی نیز که مایل به صلح بوده‌اند و از در صلح در می آمدند نیز قوانینی وضع نمود که هدف‌های جنگیش را تأمین می نمود و این تأمین اخذ مالیات، فرستادن سرباز در مواقع لزوم و تحمیل مذهب بود که به ترتیب: اخذ مالیات چیزی جز غارت آن کشور، و فرستادن سرباز موردی خارج از اسارت و تحمیل مذهب و فرهنگ هم نتیجه غایی این دو محسوب می گشت. پس تنها هدف جنگ و صلح که مذهب سخت تجویز می نمود هجوم و غارت به ملل همسایه و همجوار بود. البته مذهب مستمسک و دست آویزی خاص برای این موارد و موافق با اوهام مذهبی برای تشدید اعتقاد مردم ساخته بود و این دست آویزها این بود که تمامی مردم جهان و ملل دنیا بایستی مسلمان شوند و در غیر این صورت به جنگند. بزرگ ترین ابتکاری که برای تشویق اینان به عمل

آمده بود اینکه اعتقاد و ایمان شگرفی نسبت به بهشتی افسانه‌یی در آنها دیده شده بود و در میدان جنگ از کشته شدن باکی نداشتند چون از ته قلب ایمان داشتند که در صورت کشته شدن به بهشت می‌روند! همانگونه که پروان «حسن صباح» چنان ایمان عجیبی به بهشت موعود پیامبر خود داشتند و در صورت فتح و پیروزی نیز می‌دانستند که غنائم فراوانی بهره خواهند داشت و این رمز بزرگ پیرویشان در جنگ‌ها به شمار می‌رفت.

چون در آغاز اسلام محدود به همان شبه جزیره عربستان بود و به دست قوم عرب اداره می‌شد در اوضاع اجتماعی‌شان اختلاف طبقاتی شدیدی به چشم نمی‌خورد و به همین جهت در مذهب هم درجه بندی و ایجاد طبقات فرادست و فرودست به وجود نیامد و هر گاه به تاریخ صدر اسلام بنگریم تا دوره خلفای راشدین دوران اصالت و ایده‌آلی مذهب اسلام دوام دارد که دوران برادری و تساوی حقوق و نفی اصل طبقاتی می‌باشد. اما هنگامی که اسلام از عربستان و مرزهای آن در گذشت و ایران و قسمتی از مستملکات روم را در حیطه قدرت خود گرفت بنابراین اوضاع اجتماعی دوامپراتوری بزرگ ایران و روم شروع به نفوذ در اسلام را آغاز کرد و آنرا از جریان نخستین و اصالت خاص خود برگرداند. در واقع خودکامگی و استبداد، برقراری اختلاف طبقاتی شدید و رواج بردگی و طبقه بندی و درجه گذاری مذهبی یا دوران خلافت خلفای اموی شروع شد و از این گذر گاه است که مذهب اسلام با مقدرات قسمتی از مذهب مسیح شباهت پیدا کرد.

### ۱۳ - علل و عوامل پیدایش مسیحیت

اختلاف عوامل نخستین در بنیان اسلام و مسیحیت ، بردگی و بی‌استقلالیت  
یهود در زمان پیدایش عیسویت ، مبانی منفی مسیحیت ،  
علل پدیده های رهبانیت ، فقدان  
عناصر اجتماعی و اقتصادی ،  
امتیازات اسلام

لیکن در مذهب مسیح مسیح وضع برخلاف اسلام بود . این مذهب  
میان قومی غیر مستقل و گروهی زیر دست ، یعنی یهودی‌ها پدید آمد و  
هنگام گسترش و نفوذ در قوم مقتدر و زورمند ، یعنی رومی ها نیز نخست از  
طبقات برده ورنجبر شروع شد . البته بسیار به آشکارایی از همین تضاد علل و  
زمینه که در واقع عاملی بسیار مؤثر می باشد می توان به اختلاف های دو مذهب  
اسلام و مسیحیت پی برد . میان جامعه یهودی اداره هیأت اجتماعی بر عهده  
قوم فرادست و غالب می باشد و وظیفه مذهب هم ترمیم این فشار خارجی است  
ثمره دسترنج و کار قوم یهود به وسیله رومی ها چپاول و غارت می شود ،  
آنان را به بردگی کشیده و تحقیر و شکنجه می کنند .  
آزادی و استقلال در هیچ یک از شئون زندگانی ندارند و همواره بایستی  
در برابر قوم غالب و ستمگری ها و بی دادگری هایشان کرنش نموده و اعتراض  
نمایند .

پس مذهبی که در میان چنین قومی پدید می آید بایستی وسیله بی قوی  
برای جبران فشارهای خارجی استعمار و استثمار قوم غالب بوده و عاملی  
نیرومند برای تسلای خاطرشان باشد . دنیا و زندگی دنیوی را باین همه  
خواری و سرگشتگی های عینی در نظرشان پست و بی مقدار نموده و در عوض  
وعده آخرت به آنها بدهد و جهان پر تنعم و آسایش بخش و جاودان آخرت  
را نیز در گرو رهبانیت و انزوا گزینی و تسلیم بی قید و شرط به ظلم و

تعدی قرار دهد - و این موارد نیز از دستورها و تعالیم اولیهٔ مسیحیت می باشد.

از سویی دیگر ممکن است عده‌یی ضرورت مسیحیت را به موجب آنکه از قوم و طبقه‌یی زیر دست ورنجبر نشأت گرفته پدیده‌هایی انقلابی به شمار برده و به گویند طبقاً از چنین قومی بایستی مذهبی انقلابی و اجتماعی حاصل آید، پس این رهیانیت و صوفی گری صرف و آنزواگزینی و بردگی در مسیحیت نتیجهٔ کدام حادثهٔ مادی تاریخ می باشد ؟

لیکن پاسخ به این پرسش و نمایاندن اصل مادی تاریخ بسیار به آسانی داده می شود چون طرح چنین پرسشی از روی تعمق و ژرف بینی انجام نگرفته است. بایستی به این اصل مسلم توجه داشت که يك طبقهٔ زیر دست و برده تنها هنگامی خواهد توانست اوضاع اجتماعی را تغییر دهد که خود توانایی ایجاد نمودن و برآه انداختن دگرگونی‌ها و پیش بردن آرمان‌های جدید و قوانین اقتصادی و سیاسی و اجتماعی را داشته باشد. هرگاه در دوران‌های ملوک الطوائفی دقیق شویم مشاهده خواهیم نمود که طبقهٔ متوسط یا بورژواها این قدرت را داشتند که در قوانین و چگونگی آنها به نفع خود اعمال نفوذ نمایند اما هرگاه در صورتی که فشار به طبقهٔ متوسط تا حد غلامی و بردگی افزایش یابد دیگر قدرت فوق از آنها سلب شده و بعید می نماید که بتوانند اوضاع اجتماعی را دگرگون نمایند و چنین حالی در اوضاع اجتماعی روم و ممالک دست نشانده و تحت فرمان آن وجود داشت، اسرای جنگی، بردگان زر خرید و غلامان حرفه‌یی از نقاط مختلف به مرکز امپراتوری گسیل می شدند کارهای عملی و دشوار زندگی به عهدهٔ آنها محول بود و در قبال دستنچ و زحمت آنها اشراف و طبقهٔ زورمند و هیأت حاکمه زندگی آسوده‌یی را می گذرانیدند



و همین اوضاع اجتماعی بود که اساس تمدن روم و یونان باستان را منهدم نمود. به هر انجام طبقه اسرا و بردگان ضعیف تر از آن بودند که بتوانند منشأ انقلابی راستین و دگرگونی های اجتماعی گردند. این حال در امپراتوری روم هم چندان دوام داشت تا طوایف ژرمن از محل سکناى اولیه خود یعنی آلمان فعلی به امپراتوری هجوم و تاخت آورده و دوران ملوک الطوایفی را که خود پیشرو پیدایش سرمایه داری بود تکوین دادند. اما چون بردگی و اسارت در مرحله ناتوان و ضعیف خود قادر نیست منشأ دورانی مادی در تاریخ گردد، پس ضرورت اجتماعی در طبقه غلامان و بردگان به شکل و وسایل خیالی و تصویری متجلی گشت و آن مذهب عیسویت بود.

#### ۱۴- مقایسه اسلام و مسیحیت

اختلاف اولیه اسلام و مسیحیت، جنگونگی و ارزش های دو مذهب، دوران ملوک الطوایفی در شرق و غرب، هم سطح شدن اسلام و مسیحیت در این دوره، عدم آزادی، مذهب و علم، دوره اسکولاستیک، تأثیر وضع اجتماعی در مذهب

در آغاز پیدایش دو مذهب اسلام و مسیحیت کاملاً نقطه مقابل یکدیگرند هر گاه از درسنجش های عملی و قیاس هایی خارج از دخالت عوامل وارد گردیم اسلام را در برابر مسیحیت مذهبی راستین و غیر خرافاتی و عملی می یابیم که در اوج و سریر عظمت و شکوه تاریخی خود قرار دارد. مذهب اسلام برخلاف مسیحیت عبارت است از یک سلسله قوانین عملی اقتصادی که درصدد است اداره امور اجتماعی را منظم و مرتب کند، در حالی که عیسویت شامل یک رشته تصورات و خیالات و پندارهایی برای خوار شمردن دنیا و امور مادی و

وعده هایی برای يك زندگانی برتر در ملکوت آسمان ها است که وسیله تسلای خاطر مردی زحمت کش و بی دفاعی در برابر قدرتی سرکش قرار می گیرد .

اما با ظهور دوران تاریکی در تاریخ ، یعنی آغاز قرون میانه در مشرق زمین و اروپا وضع زندگی و امور اجتماعی تقریباً همانند و یکسان می شود . بنا بر این بر اثر دگرگونی وضع اجتماعی در مذهب اسلام و عیسویت نیز تغییری حاصل می شود ، مثلاً عیسویت قرون میانه کاملاً با عیسویت اولیه مغایر است همچنان که اسلام قرون وسطا نیز با اسلام نخستین و دوران خلفای راشدین اختلاف هایی کلی دارد .

در دوره های قرون میانه در شرق و غرب شیوه های ملوک الطوائفی مستقر می شود و تأثیر مستقیم این روش به خوبی در مذاهب اسلام و عیسویت متجلی می شود . این مذهب ها قوانین و صفات نخستین خود را از دست داده و بر حسب اوضاع زمان و چگونگی های محلی دگرگونی می یابند . آزادی و آزادی در مذهب که از اصول اولیه آن بوده از میان رفته و پاپ و خلیفه در صدر مذهب به عنوان حاکم خودکامه قرار می گیرند . دخالت مذهب در سیاست و دولت گسترش یافته تا جایی که هر يك برای منافع خود با دیگری اذدر سازش درمی آیند تا در برابر طبقات اسیر ورنجبر مقاومت نمایند . گسترش مراسم مذهبی و ابداع خرافات و جادوکاری از جانب هیأت حاکمه و طبقه روحانیون سخت توسعه می یابد تا بدان وسیله بهتر بتوانند سلطه خود را بر مردم حفظ نمایند .

از ممیزیات و مشخصات این دوره ها پیدایش روش «اسکولاستیک» (Scolastique) یا درهم آمیختگی مذهب و علم است . در این دوره که

اعتنا و اقبال به آثار افلاتون و ازستو بسی رواج گرفته بود و به طور کلی علوم یونانی سندیت و مورد قبولی داشت بدان رنگ مذهبی بخشیدند. علمای مذهبی در این دوره می خواهند آیات انجیل و قرآن را یکان یکان بسا گفته‌ها و اندیشه‌های افلاتون و ارستو مطابقه و تلفیق نمایند چنانچه ناصر خسرو و ایران شهری بدین روش دست بازیدند . هر گاه نهضتی برای بیان مستقل علمی خارج از نفوذ و تفاسیر مذهبی درمی گرفت ، صاحب عقیده شخصی سفیه اعلام گشته و مورد طعنه و تمسخر و یا تکفیر قرار می گرفت همچون که زکریای رازی طعم این طعن و تکفیر را چشید . حقا در قرون جدید هم اقداماتی برای جدایی علم و مذهب به آسانی صورت نپذیرفت ، چنان که در نخستین اقدامات « جوردانو برونو » دانشمند ایتالیایی در آتش سوخته و هر گاه « گالیله Galile » نیز در برابر مقتضین عقاید زانوبه زمین زده بود و به اشتباه بزرگ خود که زمین را برخلاف آیات مقدس انجیل متحرک اعلام نموده بود ، اقرار نمی نمود در آتش سوخته شده بود . هم چنین نسبت دادن کفر و زندق به ابن سینا و خیام و کسانی دیگر به این سبب بود که خارج از اصول مذهبی به بیان تئوریا و فلسفه‌هایی اقدام نموده بودند . کشته شدن کسانی همچون عین القضات و فضل الله استرآبادی با آن وضع دردناک در نتیجه نسبت تکفیر انجام گرفت.

پس چنان که ملاحظه می شود تأثیر مستقیم وضع مادی و زندگی اجتماعی در مذهب مؤثر افتاده و به تدریج موافق با تحولات اجتماعی مذهب نیز هم آهنگی می کند. با فرارسیدن قرون وسطا اوضاع اجتماعی شرق و غرب یکسان می شوند و این یکسانی که همان دوران ملوک الطوائفی می باشد دو مذهب اسلام و مسیحیت را که نخست بدان گونه اختلاف داشتند بر حسب زندگی اجتماعی

در يك سطح قرار می دهد . مذهب ازدوسو با علم و سیاست درهم آمیخته شده و اصول آن به نفع طبقه حاکمه و اشراف و روحانیون تمام می شود .

### ۱۵- مبانی اجتماعی کیش زردشت

خاستگاه کیش زردشت ، محیط اجتماعی ، ملتی ساده و کشاورز، ارزش فلاح و امور کشاورزی در کیش زردشتی ، تأثیر موقعیت طبیعی ایران در مذهب ، موقعیت جغرافیایی و مبنای ثنویت ، آیین زردشت کیش عمومی

برای اینکه با بحث نمودن و مورد نظر قرار دادن دو مذهب بزرگ و عمومی اسلام و مسیحیت که هر دو نیز از نژاد سامی ظهور نموده است مطالب جنبه یی استثنای پیدا نماید از مذهب چین و هندوستان و ایران نیز گفت و گوهایی خواهیم نمود .

مذهب زردشت که پدید آمده میان مردمی ساده و کشاورز بود طبعاً تحت تأثیر اوضاع زندگی مردم قرار داشت و به همین جهت پیشه زراعت و مراسمی درباره آن یکی از مهم ترین ارکان و اصول مذهب زردشتی به شمار بود . زمین و خاک مقدس شمرده می شد و دستور هایی فراوان درباره کشت و زرع و شایستگی کشاورزی و احترام و تقدیس دامها تجویز می شد . از سوی منشأ ثنویت و دوگانگی در مذهب زردشتی زاینده و مولود وضع طبیعی و موقعیت جغرافیایی ایران محسوب می شود . اوضاع طبیعی ایران اغلب شامل وضعی صعب است . کشوری است کوهستانی که سطح آن در اغلب جاها بایکدیگر اختلاف زیادی دارند . درجه و مقدار گرما و سرما به يك نسبت نیست ، بعضی جاها خشک و ریگزار و بی آب و علف است و جاهایی نیز سبز و مرطوب و خوش آب و هواست . این

اختلاف‌های شدید و مجاور بودن نواحی مختلف در مذهب تأثیر بخشیده و تولید تجسم دونیرو یا مظهر نیک و بد را می‌نمود که به **اشورمزدا و اهرمن** نامیده می‌شدند، مذهب زردشت در ایران باستان مذهبی عمومی و قابل ستایش محسوب می‌شد از آن جهت که از نقطه نظر عقاید برای طبقات مختلف جامعه مفید و قابل پذیرش بود.

### ۸ - مبانی اجتماعی مذهبی در هندوستان

دورهٔ سرودهای ودا، مذهب برهمنی و نقش طبقهٔ برهمن ها، ظهور بودا، علل ظهور بودا، طبقهٔ اجتماعی، نوع طبقات صنفی در هندوستان، نهضت بودایی جنبشی اجتماعی و طبقاتی است، محدودیت صنفی و عکس‌العمل های مذهبی، روح، دوره های زندگانی، تعالیم بودا،

در **هندوستان** دورهٔ سرودهای «**ودا Veda**» قدیم‌ترین مذهب در تاریخ است که نسبت به آن شناسایی تقریباً رسایی حاصل می‌باشد. در این دوره، یعنی سرودهای «ودایی» مذهب برهمن دین عمومی محسوب می‌شد برهمن‌ها که خود طبقهٔ ویژه‌یی را تشکیل می‌دادند روحانیونی بودند که امور و مراسم مذهبی همچون: چگونگی پرستش، انجام تشریفات قربانی شکل خواندن اوراد و ادعیه و غیره به وسیلهٔ آنها انجام می‌شد و به‌طور کلی عهده‌دار فیصله‌دادن و رتق و فتق امور مذهبی بودند. اختلاف طبقاتی مهم و چندانی از لحاظ ثروت میان آن مردم وجود نداشت و به همین دلیل اقتدار ونیرو ویکسره تحت اختیار برهمن‌ها بود.

لیکن به دنبالهٔ این شیوه، دوران وداها و برهمن‌ها سپری شده و با ظهور «**بودا Bouddha**» شیوه‌یی دیگر و مذهبی نوین میان مردم منتشر و وضع دیگرگون گشت. لیکن ظهور مذهب «**بودیسم Boudhisme**»

نیز برحسب تغییر اوضاع اجتماعی حاصل شد. وضع اجتماعی هندوستان آهسته آهسته با هجوم اقوام خارجی که از جانب شمال هندوستان سرازیر به داخل شده بودند هم‌چون یونان و روم باستان به‌دوره اسارت و بردگی تغییر جهت یافت. دسته‌بندی‌اندک که سرمایه‌دار و ثروت مند بودند و به همان سبب قدرت و نیرو در اختیار داشتند بار زندگی خود را بردوش زنجیران و تبه‌دستان نهادند و این طبقه زحمت‌کش را که عبارت از بردگان و غلامان بودند «سودرا» نامیده و از هر نوع تمدنی و ظلمی درباره شان کوتاهی نورزیدند.

طبقه بندی مردم هندوستان: یعنی طبقات اجتماعی در آن سرزمین به شکل خاصی بود، یعنی به طریق اصناف قسمت‌بندی شده و جزو طبقات اجتماعی شناخته می‌شدند، اما اصناف بزرگ عبارت بودند از: برهمن‌ها امرای لشکری، مردم آزاد، کشاورزان و سوداگران و سودراها یعنی غلامان و بردگان. کودکان و اطفال هر صنف از گروه صنفی خارج نمی‌شدند، یعنی ملزم بودند تا شغل پدران و نیاگان خود را پیش گرفته و از گروه صنفی خارج نشوند. البته برمدار بحثی که شده و استنتاج‌هایی که تاکنون به‌عمل آمده بایستی این وضع اجتماعی و چگونگی زندگی زندگانی مادی- در مذهب جلوه‌ی نبوده و در آن تأثیر نماید و به شکلی که خواهیم دید همین گونه هم بود.

هر کسی در هر طبقه‌ی که بود نمی‌توانست از آن طبقه خارج شود، یعنی در دوره زندگی مادی سرنوشت و مقدراتش معین شده بود و از تغییر و بازگرداندن آن ناتوانی داشت. پس چگونه می‌توان در مقدرات و حالت ثابت سرنوشت نفوذ نموده و آن را تغییر داد؟ چون هر نوع اقدامی برای

تغییر و به وجود آوردن دگرگونی در دوره زندگی مادی فراهم و میسر نیست پس تنها چاره پناه بردن و به دامان آویختن تصورات و پندارهای مذهبی می باشد، یعنی اعتقاد به جاودانی و ازلیت روح، و این که روح همیشگی است و در دوران های مختلف موجودیت و زندگی داشته است و به همین نسبت «من» در آینده و همواره زنده خواهم بود. حال هرگاه در دوران های زندگی فردی شایسته و نیک کار باشم در آینده میان صنف بهتری زاده و متولد خواهم شد و حتما در اثر استمرار در نیکی و پرهیزگاری در طی زندگانی های متوالیه می توانم به مرتبه پهلوانی و خدایی نیز نایل آیم. اما به همین نسبت در اثر بزه کاری و کژاندیشی در دوره های متوالی زندگانی در صنف های پست تری متولد شده تا به جایی که به شکل نبات یا حیوانی در پست ترین مراحل زندگی تغییر جهت دهم.

آشکاراست که این گونه تقسیم طبقات اجتماعی از روی الگوی صنفی و جنبه نبات بخشیدن به آن بسی موجب ناراحتی و نارضایتی میان توده مردم را موجب می شود. در چنین شرایطی در هندوستان باستان اختلاف طبقاتی رو به تزاید و بالا روی بود و به همان نسبت موجبات ناراحتی مردم را هر چه بیشتر فراهم می آورد تا سرانجام در قرن ششم قبل از میلاد که جبر تاریخ به مرحله بلوغ خود می رسید و ضرورت اجتماع یک تغییر اساسی را ایجاد می نمود مذهب بودا پدید آمد.

بودا خود آن چنانکه افسانه ها گزارش داده اند شاهزاده و یاز شاهان نبود، بلکه از صنف دوم یعنی اشراف بالنسبه بی اهمیت محسوب می گشت چنانکه گفته شد در این زمان اقتدار متمرکز در جبهه صنف اول، یعنی روحانیون بود - ولی به تدریج در اثر ثبات و کهنگی و تغییر زمان و اوضاع

اجتماعی به آهستگی صنف دوم قدرت و اهمیتی به دست آورده و داعیه ریاست اجتماع را داشت. بنابراین قیام اصلی بودا نهضتی اجتماعی بود که صنف دوم بر اثر آن بر صنف اول، یعنی بر همین‌ها فایز آمدند. بودا می‌گفت برای داشتن خلوص نیت و ایمان تنها قربانی و ریاضت کافی نیست بلکه بایستی شناسایی نسبت به اعمالی که انجام می‌شود حاصل نمود و وظایف مذهبی را به درستی و نیکی انجام داد و چون این مذهب نیز هم چون کیش زردشت موافق با طبع اصناف مختلف بود به زودی عمومیت پیدا کرده و رواج یافت

مذهب بودا نیز هم چون کیش زردشتی و مذهب های اسلام و مسیحیت دستخوش تغییرات شد و این دگرگونی‌ها نیز بر اصل کلی، یعنی تغییرات اجتماعی و تحولات مادی در زندگانی انسانها انجام گرفت و این تغییر شکل را بایستی در مذهب مادی «کارما Karma» مورد جست و جو قرارداد، در واقع مذهب «کارما» که هم گام با کیش بودایی و برضد مذهب برهمنی پدید آمد عبارت از عقایدی فلسفی بود که مبدأ تمام حقایق را از ادراکات و تأثیرات می‌دانست و در حقیقت هم چون فلسفه «ماتریالیسم Materialisme» یونانی آسیای صغیر می‌بود که کسانی هم چون «تالس Thales» و «هراکلیت Héraclite» بنا نهاده بودند.

### ۹- مذهب در چین

فقدان طبقه روحانی در چین و علل آن، سازش دین و فلسفه، مذهب نیاپرستی، شاه - کاهن، شیوه چند خدایی، عقاید باستانی، دوره تحولات منعی و علل مادی و اجتماعی آن، جنگ‌های داخلی و خرابی اوضاع، فشار به توده مردم، ظهور کنفوسیوس، عقایدش عقاید لائوتزه

در چین نوعی مذهب وجود داشته که برای کسانی که به چگونگی‌های



اختلافی وعدم آزادی و تعصب سخت در مذهب و طرد علم و فلسفه از دین در جاهایی دیگر خوی دارند بسی شکفت می نماید. در چین از روزگار باستان میان مذهب و فلسفه برخلاف تقاطعی چون: یونان، هند، ایران و مذهب های اسلام و مسیحیت عقد الفت و سازشی خردمندانه وجود داشته است، یعنی این دودر برابر هم، چون دشمنی اقدام نداشته اند. البته دانشمندان و پژوهش گران علمی برای این سازش وعدم ضدیت و ناهم آهنگی ابراز داشته اند، از جمله این که این اصل را منبعث از فقدان طبقه بی مخصوص به نام گروه روحانیون دانسته اند. چنانچه از عقاید و پندارهای مذهبی چینی ها فهمیده می شود روش پرستش نیاگان شیوه بی شایع و اصل مذهبی وزیر بنای اعتقاد ایشان محسوب می شده و احترام و نیایش ارواح اجداد میان گروه های متفاوت مردم رواج داشته است. ریاست مذهبی و کاهنی نیز به تدریج از بزرگ و پدر خانواده شروع گشته و به شاه که فرزند آسمان شناخته می شد پایان می گرفت. آشکار است که وجود نداشتن و فقدان طبقه مخصوصی از روحانیون طبعا باعث می شود که انقلاب و عصیانی هم بر ضد آنها به ظهور نرسد، چون روحانیون هستند که به خاطر منافع طبقاتی خود می خواهند از هر نوع عقیده بی که یکی از قوانین و عقیده های مذهبی را نقض به کند جلوگیری به عمل آورند و موافق با طبع و سرشت بشری که بی کاو و حقیقت جومی باشد تضادهایی میان فلسفه و مذهب پدید آمده و موجب می شود تا راست اندیشان و نو فکران بر علیه کسان و طبقه بی که ممانعت از آزادی در گفتار و عقیده می نمایند سر به شورش و عصیان بردارند. پس بر این اصل که در سازمان طبقاتی اجتماعی چین طبقه روحانیون وجود نداشت علم و فلسفه با مذهب در یکتراه پیش رفته و هم آمیز بودند.

در مذهب چینی به خلاف آنچه که مبلغین مسیحی می‌خواهند جلوه بدهند روش توحید و « یکتاپرستی Monotheisme » وجود ندارد و هم چون دوره‌های مذهبی باستان بر مبنای « چندخدایی Polytheisme » استوار است. « شانگ تی Shng-ti » يك خدای بزرگ و خدای خدا بان است نه يك خدای واحد و بی‌رقیب .

يکي از باستانی‌ترین عقاید چینی‌ها که عقیده‌ی فلسفی و مذهبی بود و آنرا « اصل بزرگ » می‌نامند تطابق ترتیب هیأت جامعه با طبیعت است و موضوع آن در حماسه‌های چینی دیده می‌شود. به هر انجام يك سلسله‌دگرگونی‌ها و تغییرات در عقاید مذهبی چینی‌ها در قرون چهارم و پنجم و ششم قبل از میلاد دیده می‌شود و چنان که می‌دانیم در همین قرون بحران‌های مذهبی در هند و یونان نیز وجود دارد. در این قرن‌ها تحولاتی اجتماعی در چین شروع می‌شود که مبنای اساس آن منتقل شدن از عهد منفرغ به دوره آهن است. البته همان گونه که گفته شد تغییرات و تحولات مذهبی به خودی خود و بدون وجود دلایلی مادی وقوع نمی‌یابد و لازم است محرك‌هایی خارجی وجود داشته باشد تا تحولات و تغییراتی در مذهب حاصل شود. در حقیقت این محرك خارجی، یعنی تغییر در نظام و سازمان اجتماعی در همین دورانها که دوران تحولات مذهبی است در تاریخ چین به نظر می‌رسد و این تغییرات اجتماعی عبارت است از دو رشته جنگ‌های مهم که در تاریخ اثری عمیق گذاشت. این دو رشته جنگ عبارت بود از جنگ داخلی امرا با یکدیگر از يك سو و جنگ با اقوام وحشی خارجی که بر مرزهای چین حمله آغاز کرده بودند و جنگ امرا با کشاورزان و رعایا برای اخذ مالیات‌های سنگین و تحمیل نظام اجباری. در این هنگام از همان جنس محصول مالیات اخذ می‌شد، و در همین

دوره‌ها نوعی مالیات پرنمک و آهن نیز وضع شده بود. به واسطه جنگ‌ها و شورش‌های داخلی و عدم مواظبت و مراقبت، در آب‌روهای عمومی و مجاری عام خرابی‌هایی زیاد حادث گشته بود و فشار به توده مردم برای خدمت لشکری و نظام اجباری همراه با مالیات‌های سنگین و خرابی اوضاع کشوری آنان را از پای انداخته بود. در این بحبوحه یک سلسله عقاید مذهبی برای اصلاحات و تسلاهی محرومیت‌ها لازم بود به وجود آید و این نیز جزیک ضرورت اجته‌اعنی که جبر تاریخ تأییدش می نمود چیزی نبود، پس بنا بر اصل جبر تاریخ این حوادث مقدمات ظهور «کونگ چیو K, ung ch, iu» که شاگردانش وی را «کونگ فوتزه K, ung-fu-tze» یعنی کونگ استاد می نامیدند و در جهان به «کنفوسیوس Confucius» شهرت دارد فراهم آورد.

لیکن قبل از او «لاوتزو Laotzu» یک سلسله عقاید جدید برای تجسمات و تخیلات مذهبی بیان داشته بود که اساس آنها را نوعی روگردانی از امور سیاسی و انزواگزیینی وابدأ در کار حکومت دخالت نمودن تشکیل می داد.

اما «کنفوسیوس» اساس عقیده خود را به برقراری حکومت شاهنشاهی گذاشت و بر آن بود که جامعه بایستی کاملاً طبقه بندی شده و پدربرخانواده و برادر بزرگ به برادر کوچک و امرا بر رعایا و شاه بر همه ریاست داشته باشد.

در تمام موارد و حالاتی که از آنها یکان یکان یاد رفت تأثیر زندگی مادی و عوامل اجتماعی در نحوه و چگونگی عقاید مذهبی کاملاً به وضوح روشن و ملاحظه شد. دو طبقه مقتدر و وزیر دست هر کدام به نحوی علاقه به مذهب دارند طبقه قدرتمند از این جهت که مذهب کارآفراری است برای تسلط آسان تر بر مردم و طبقه زیر دست در دو حال دو نوع واکنش نسبت به مذهب نشان می دهد

هر گاه خود را در برابر طبقه زورمندان توان و بی جنبش حس کند به يك نوع مذهب که دارای مواردی تسلط آمیز و صوفی ما بانه باشد گرایش می یابد ، و هر گاه در خود قدرت و نیروی جنبش پیدا نماید با مذهب از در مخالفت بر می آید چون آنرا جنک افزار طبقه زورمند می داند .

### ۹۸- سرنوشت مذهب

دوره عقاید فلسفی ، گرایش توده به اصول مذهبی به هنگام قدرتمندی ، فلسفه پلی میان علم و مذهب ، نقش ایده آلیسم ، از نخستین خرافات تا علم . انهدام مذهب ، احتضار فلسفه ، شکفتگی علم

اکنون که تا اندازه بی به طرز نمودار و شایسته تکامل و علل مادی مذهب پی بردیم ، بایستی ملاحظه نماییم که پس از دوره مذهب اصلاح شده که از آن سخن گفته شد مذهب و معتقدات آن چه سرنوشتی پیدا می نمایند . بعد از دوران اصلاح مذهب ، دوره عقاید فلسفی شروع می شود . در دوره مذاهب اصلاح شده توده مردم که چند قرن قبل از آن به سختی مخالفت می نمودند ، اینک به آن اقبال نموده و در برابرش حالت دفاعی جهت طرفداری می گیرند . یعنی هم چون که توده به قدرت می رسد هم چون اسلافش از مذهب با طرفداری و گرایش سود می جوید . اما قرون هفدهم و هجدهم و نوزدهم مصادف با ترقی و گسترش عظیم علوم است ، بنابراین لازم می آید تا میان علم و مذهب وسیله تفاهمی به وجود آید و فلسفه «ایده آلیسم» Idealisme نیز این وسیله تفاهم می باشد ، یعنی فلسفه ایده آلیسم که ترکیبی از علوم و مذاهب است . جانشین مذهب می شود ، اما این دوران دیری نمی پاید و از اواسط قرن نوزدهم با قدرت یافتن توده صنعت گر و مولد ایده آلیسم نیز رو به ضعف می رود .

به‌طور کلی مشاهده می‌نماییم که شیوه‌های «آنی‌میسم» و اعتقاد به جن‌پروری و ایمان به اساطیر و افسانه‌های وهمی و پدیده‌های میتولوژیکی تبدیل به مذهب و مذهب تغییر به فلسفه گشته و از فلسفه علم و دانش متولد می‌شود. در واقع عقاید علمی امروزه دنباله تمام ادوار پیشین و حاصل آنها و برهم‌زننده تمامی آنها می‌باشد.

البته ممکن است درباره اینک می‌گوییم دوران فلسفه و عقاید فلسفی سپری شده است، بعضی‌ها در برابر استدلال و مقام معارضه برآیند که اگر دوران فلسفه گذشته پس چه گونه در دانشگاه‌های کشورهای متمدن و بزرگ گروهی زیاد در این رشته به مطالعه می‌پردازند و استادانی بزرگ نیز عهده دار آموزش این عقاید می‌باشند؟ در برابر چنین پرسشی از در قیاس می‌توان به چنین پاسخی مبادرت ورزید که هنوز در بار یاب از عظمت و شکوه بالاتر از اغلب دربارها و امپراتوری‌ها می‌باشد ولی در عین حال از نقطه نظر نفوذ و پیشرفت‌های اجتماعی به کلی منقرض شده است از این جهت که دانش و علوم امروز جهان بینی و «ایده‌ئولوژی Ideologie» عیسا را در هم نوردیده است و اگر تاکنون نیز اندکی از بقایای آن را ملاحظه می‌نماییم که باقی مانده است تا اندک زمانی دیگر به کلی محو و نابود خواهد گشت. فلسفه و آموزش آن در این زمان تنها وجودی وهمی داشته و تنها در اثر نفوذ زمان نزدیکی است که منقرض شده و به شکل شبیحی خود نمایشی می‌کند. کندوکاو در فلسفه تنها بازی با الفاظ و کلمات است و با آنکه هست و نهایت قدرت‌رانیز دارد بسی ضعیف و ناتوان می‌باشد، همان گونه که مذهب و فلسفه مدت زمانی هم گام پیش رفتند تا بالاخره فلسفه بر مذهب فایق آمد، اینک علم و فلسفه نیز زمانی هم دوش راه می‌سپرنند تا علم به‌طور کلی بی‌روزی یافته و فلسفه نابود شود.

## ۱۹ - فلسفه و علم

نحوه اختلاف میان علم و فلسفه ، علم تابع مادیات ، مذهب طرد کننده مادیات ، علم و فلسفه در برابر مذهب ، فلسفه چیست ، به بخش مهم فلسفه ، ماتریالیسم ، آینده آلیسم ، آگنوس تی سیسم ، تقسیم فلسفه در مشرق زمین ، متکلمین ، حکما ، عرفا و متصوفین

اختلاف بزرگی که میان علم و فلسفه وجود دارد این است که در علوم اختلاف عقیده و سلیقه های گوناگون وجود ندارد و اگر هم وجود داشته باشد جنبه بی موقتی داشته و به زودی تجربیات و مشاهدات آزمایشی آنرا بر می زداید. در صورتی که در فلسفه اختلاف های اساسی به شکل فاحشی وجود داشته و تحت هیچ عنوان و انگیزه بی نیز این تضادها و اختلاف ها زدوده و حل نشده است. دلیل این مسأله مبتنی است بر آنکه در عقاید فلسفی شخص متفکر بیشتر تحت تأثیر و نفوذ عوامل محیط خود می باشد در صورتی که در علم این طور نیست ، یعنی مادیات زندگی در تعیین عقاید کلی شخص اثر زیادی دارد . از سویی دیگر ملاحظه و دقت در پیش آمده های تاریخی و استخراج قوانین کلی محتاج این است که شخص اوضاع ادوار مختلفه را با هم مقایسه کند ولی تا قرن اخیر به واسطه کمی تعداد این ادوار پیدا کردن قوانین عمومی آسان نبود یعنی عدم امکان تطبیق دیالکتیک بر عقاید ادوار مختلفه باعث این دسته بندی در فلسفه بوده است .

علم و فلسفه هر دو برخلاف مذهب که به وسیله عقیده کار می کند ، می خواهند به وسیله استدلال به کنه حقیقت و ماهیت هستی شناخت حاصل نمایند. عقاید مختلف و متعدد را که به طور کلی در فلسفه پیدا شده است می توان به سه دسته تقسیم نمود به این ترتیب:

## ۱- ماتریالیسم Matérialisme ماده‌گرایی

## ۲- ایده‌آلیسم Idéalisme آرمان‌گرایی

## ۳- آگنوستیسیسم Agnosticisme لادری [نمیدانم]

دسته نخست کاملاً مادی و دور از هر گونه خیال بافی و توهم بوده و کاملاً طرفدار منطق و علت و معلول می‌باشند.

دسته دوم از منطق و استدلال به دورند و حرکت را بر ماده مقدم دانسته و در واقع برخلاف ماده‌گرایان فکر و روح را مافوق می‌دانند و این عقیده در بازپسین مراحل به «خداپرستی Theisme» منتهی می‌شود

دسته سوم نه‌گرایشی به این‌ونه بستگی به آن دارند، عقاید و بینش‌شان نه مادی است و نه آرمانی و ایده‌آلیستی، لیکن اینان نیز از دیدگاه خویش نقشی مثبت را ایفا می‌نمایند و آن اینکه به گمان خود می‌خواهند این هر دو عقیده را یک‌جای هم بسته کرده و الفت دهند. «کانت Kant» از برجستگان و پیش‌روان این مسلک می‌باشد.

در مشرق زمین نیز چنین تقسیم‌بندی و دسته‌سازایی وجود دارد، لیکن بر حسب موقعیت‌های خاص طبیعی، محیطی، نژادی و غیره نفوذ دین و مایه‌سازی آن در تقسیم‌های شرقی نقش و مدخلیت افزون‌تری دارد. سه دسته شرقی در فلسفه عبارت‌است از:

۱- متکلمین که طرفدار ارتباط استدلال و منطق با شرع و مذهب می‌باشند. از میان اینان فرق و دسته‌های زیادی برخاسته که اختلاف‌ها و بینش‌هایی کاملاً متفاوت ابراز نموده‌اند. دسته‌هایی از متکلمین روشی هم‌چون ماتریالیست‌های اروپایی داشته‌اند و فرق بزرگشان عبارتند از معتزله، اشاعره امامیه و تفسیریون.

۲- حکما که پیرو تابع فلسفهٔ ارسطو و افلاتون بوده و از آن نوع «افلاتونی Platonisme» پیروی داشته‌اند که مکتب اسکندریه ساخته و پرداخته بود. اینان عبارتند از: **مشائیان و اشراقی‌ها**.

۳- عرفا و متصوفین که به «**کشف و شهود Intuitionisme**» ایمان داشته و استدلال و منطق و تعقل را برای دستیابی به حقیقت و واقعیت کافی ندانسته و می‌گفتند با ریاضت و تزکیهٔ نفس می‌توان به حقیقت دست یافت.

از سویی این‌زمان نهضتی دربارهٔ مذهب در گرفته است و پیش‌روان مذهب‌هایی همچون: یهودی، مسیحیت و اسلام ادعا می‌کنند که علم جز دین چیز دیگری نیست و برای اثبات این ادعا دست به تفسیرها و استدلال‌هایی می‌برند که به‌واقع بسی کودکانه بوده و نتیجه‌یی کاملاً معکوس از آنچه توقع دارند عایدشان می‌کند. البته این روشی نو و ابداعی برای این‌کسان نیست چون اسلاف آنها در این کار بسی پیش‌قدم بوده‌اند

۵- این بحث فشردهٔ آخرین فصل از کتاب «پسیکولوژی» می‌باشد. خواهندگان برای شناخت علوم و صنایع مستطرفه و قوانین اخلاق به آن کتاب رجوع کنند. چون در نخستین قسمت‌های این کتاب از هنرها مبسوطاً بحث شده به همین جهت از تحلیل هنری در این قسمت صرف‌نظر گردید.

کسانی که مایل به آگاهی‌های وسیع‌تری در زمینهٔ بحث‌های این‌بخش باشند می‌توانند به کتاب و تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب در جهان، جلد یکم و دوم رجوع کنند.



بخش هفتم :

درباره شك ورزی

### ۱- شك ورزی

زایش از شك درباره منجیب ، شكی دیگر در باره قوانین و علم ،  
گسترش شك ورزی ، شك های علمی ، تردید در باره  
تمدن ، ارزش شك در مسایل ، كاوش در  
اوهام

طرح و اندیشه درباره این مسأله ، یعنی با دانستن و آگاهی به  
این که معتقدات مذهبی پندار هایی بیش نمی باشند ، خود موجب  
شك هایی دیگر و طرح پرسشی که نمایاننده و آشکارگر این سوآل  
باشد می شود ، بر این مبنا و پایه که آیا سایر مفاهیم و نمودارهای تمدن  
نیز که ما برای آنها هر يك ارزش و مقامی قایلیم و زندگیمان نیز خارج  
از حیطه و سلطه و نفوذ آنها نیست از همین نوع محسوب می شوند ؟ و آنها  
هم پندارها و اوهامی هستند ؟

آیا قوانین و اصول سیاسی و اجتماعی که برای سامان بخشیدن و  
انتظام به مناسبات و امور اجتماعی معمول است و از آنها سودجویی می  
شود جمله در ردیف پندارهایی هم چون اوهام مذهبی می باشند . آیا  
این اصول و قوانین که مناسبات و پیوندهای جنسی را میان زن و مرد

محدود کرده و تحت نظامی خاص درمی آورد و این تحمیل تمدن که از تباطوهای جنسی و شهوانی را از یک حالت بدوی و بی قانون به این صورت حاصله متحول نموده است نیز از همان اوهام محسوب می شود؟.

کشش این شك ورزی ها هم چنان بر روش فوق امتداد پیدا خواهد نمود و حتا با گسترش و توان یافتن آن آمادگی پیدا خواهیم نمود تا در باره بدیهی ترین امور عینی نیز شك رواداریم ، مثلاً پس از شك و تردید هایی درباره قوانین اجتماعی و اصول سیاسی بی تأمل به این حد رسیده و پرسش خواهیم نمود که : آیا با ملاحظات عمیق تجربی و روش های عقلی و استدلالی ، وسر انجام سود جویی از روش های علمی و تعقلی خواهیم توانست درباره واقیعت و حقایق خارجی نفوذ نموده و شناسایی حاصل نماییم - و آیا اصولاً این گونه ملاحظات اثری ثمر بخش می تواند داشته باشد که موجب شود تا ما بیندیشیم که اینها جزو توهم و اوهام نبوده و در زمره حقایق راستین می باشند؟. همواره بایستی پیشرفت و ارتقا و جهش به سوی واقیعت عنوان آرمان و فراتر از آن هدف ما شناخته شود ، هیچ چیزی نبایستی پیش گیر و ادعی درباره این گردد که ما رادر باره انجام ملاحظاتی در خودمان مانع آید و موارد یارویدادها و حوادثی هم نباید موجب این امر را فراهم آورند که ما رادر باره انتقاد حتا انتقاد و خرده گیری از فکر و اندیشه خودمان باز دارد . بدون بازپس نشینی و بیم و امیدهایی که از شك ورزیدن پدید می شود ، لازم است با دقت و پژوهش کاوش هایی گوناگون در زمینه های مختلف انجام دهیم

تاقادر آییم نتیجه‌ی راستین برای بناوبرقرار نمودن يك وجه تبیین و نظریه‌ی کلی برای هستی و عالم وجود فرا چنگ آوریم. ما با یقین و قطعیت اعلام می‌داریم که حاصل این کوشش‌ها و زحمات بی‌نتیجه و پی بر آب نخواهد بود، بلکه امیدبخش و نوید دهنده می‌باشد. حال هر گاه به تمام آن چه که امید و انتظار داریم فرازسیم، لا اقل به يك قسمت از آنها دست خواهیم یافت.

لیکن بحث و گفت‌وگو درباره‌ی چنین موضوع‌ها و مسایل دشواری که هر کدام در حد خود بسی وسیع و دامنه دار می‌باشند هر يك مستلزم بحثی جداگانه و پرداختن کتابی مستقل خواهد بود و من تنها در این نوشته‌ی کارم را محدود به بررسی یکی از این اوام، یعنی پندار مذهبی می‌نمایم.

## ۲- ارزش فرضی مذهب

دلایل مخالفین، ازوم توجه به آنها، دین و قوانین آن برتر از قانون، فقدان مذهب انهدام تمدن و بازگشت به توحش می‌باشد، مذهب ماده‌ی سکون توده، مذهب سدغرایز، بی‌ثمری علم و دانش نیاز معنوی بشر

اکنون دگر باره هنگامی است که گوش به مخالف خوانی فرا داریم و به کسانی که با تردید به استدلال‌ها و گفته‌های ما گوش فرامی‌دارند، فرصت و وقت آن را بدهیم تا با ایرادها و انتقادهای خود ما را از ادامه این روش و این موضوع بر حذر دارند و در واقع متوجه به کاری که بدان اندیشه‌ها به کار و داشته‌ایم بنمایندمان :-

«می توان این گونه به صراحت ادعا نمود که شور و اشتیاق به درک و کشف مبهمات و ناپیدایی ها تحت عنوان کنجکاوای در نهاد همگان هستی و موجودیت دارد ، و بر این مبنای علاقه به باستان شناسی که خود نهادهای کنجکاورا به دنبال می کشد نیز پدید می آید است که در اغلب کسان یافت می شود . حال هر گاه از این کاوندگان و باستان شناسانی که با کندن و گودنمودن و نقب زدن های خود سعی می ورزند به نکات مبهم و تاریک سرگذشت بشری پی برده و آگاهی جویند ، کسانی نیز یافت شوند که حس نمایند حفاری ها و خاک برداری های علمی آن ها ممکن است در خانه های مسکونی مردم تزلزل و خرابی به وجود آورد و در نتیجه موجب ویرانی و به خطر افتان جان گروهی گردد - آیا باز هم بایستی به کار خود ادامه دهند ؟ در برابر این پرسش به طور قطع پاسخ منقی خواهد بود و از این کار خود که موجب خسارت های مالی و جانی را برای عده بی فراهم می آورد دست خواهند برداشت .

معتقدات و اصول مذهبی دستورات و قوانینی مقدس می باشند و هم چون نیستند که هر کسی بتواند بی پیش گیر و مانعی درباره آنها نقادی و کاوش و اظهار نظر بنماید . مذهب هم چون ستونی سترک و عظیم است که تمدن با تمام قدرت و فراخیش بر آن بنا یافته و حافظ و نگاه دارنده نظام اجتماعی و شیوه اخلاقی است . برای برقراری این نظام و هماهنگی و تعادل در جامعه لازم می آید که اکثریت و توده مردم به این اصول و معتقدات ایمان داشته باشند ، توده مردم بیش از آن که به

قوانین تمدن و اصول فرهنگی تمکین کنند و اعتقاد ورزند ، از سنن و رسوم و عقاید مذهبی پیروی می نمایند. حال هر گاه بر اثر حفاری ها و پژوهش های علمی درباره منشأ مذهب و ارزش آن و نقادی در باره معتقدات و اصول وابسته به آن ابهت و ارزشش را در نظر مردم به پستی فرو کشیم و با دلایل علمی و براهین عقلی فقدان موجودیت خدایی عادل و مهربان و ترساننده را به آنان بنمایانیم ، بدان گونه که به آن معتقد شوند و شناخت حاصل نمایند که نه خدایی وجود دارد و نه بهشت و دوزخی ، نه جهانی دیگر را حقیقتی است و نه پاداش و کیفری واقعیت دارد ، آن گاه که توده دیگر پای بندی نسبت به قوانین و تمدن را فراموش نموده و می کوشد تا بابتی قانونی سلوک نموده و از تمامی سوانق غیر اجتماعی و اولیه و بهیمی خود بی پروایانه تمتع و لذت برد .

آن هنگامی که دیگر ترس و بیمی از مبدی فوق طبیعی که قهار و مهربان باشد از میان برود ، جهان تاخت گاه مردمی می شود که بی پروا در کمال سخت کوشی و پای مردی برای ارضای پست ترین غرایز خود هیچ مانع و جلو گیری نمی یابند و می کوشند تا همه چیز را در اختیار خود گرفته و بر همه کس تسلط یابند . بر اثر چنین اوضاع و احوالی یک باره تمدن و فرهنگ دگرگون و زیر و زبر خواهد گشت . حاصل و پدیدۀ هزاران سال کوشش و کاوش نسل های بی شماری یک سره به باد خواهد رفت و هر ج و مرج و آشوب جای نشین نظم و انتظام ، و انسانیت و تمدن جای به حیوانیت و تو حش می دهند .

حال هر گاه بتوان از لحاظ عقل و استدلال نیز دین و مذهب را فاقد ارزش های عقلی و علمی برشمرد و این مسأله را ثابت هم نمود بازبایستی و لازم است که چشم بر این حقیقت فرو بسته و آنرا واژگون نمایاند . بایستی از این رهگذر بی توجه به عقل و استدلال گذشت و زبان را از پراکندن این معنا که مذهب تنها عبارت است از اصولی تبعیدی که تنها مثنی اوهام را دربردارد بازداشت ، و از فلسفه مآشات و چنان وانمودن که این ها حقایقی هستند پیروی نمود . چون این راه و روشی است که نفع همگان را تضمین و تعهد می کند .

از سویی دیگر آسیب دیدن و از میان رفتن این عقاید و اصول گذشته از آن که خطرهای عظیم و جبران ناپذیری که در فوق به آنها اشاره شد ایجاد می نماید ، دربردارنده نوعی دشمنی و بی رحمی نیز به شمار می رود ، دشمنی و بی رحمی نسبت به میلیون ها نفر از مردم بی نوا و بی چاره که مذهب تنها وسیله تسکین خاطر و تسلاهی دردهایشان به شمار می رود و این بی چارگان و حرمان زدگان زمان هایی بس دراز است که آسایش خاطر و نوعی امیدواری تسکین بخش را در لابلای این معتقدات جست و جو نموده و از آن ها برخوردار شده اند . اکنون شما چگونه و بر چه موازین و دست آویزی می خواهید این پناهگاه و تکیه گاه را از آنان باز گیرید ، بازگرفتنی که چیزی نیز به جای آن واپس داده نخواهد شد تا گودالی ترسناک را که ناگهان در زندگی و فکرشان باز

می شود تا اندازه‌ی پر و جبران ضایعهٔ آن فقدان را بنماید.

در این باره جملگی اتفاق نظر داریم که علم و دانش تا این زمان که در آن ملاحظاتی می‌کنیم کاری مهم و شایان توجه انجام نداده است؛ یعنی به آن نوع پیشرفت‌ها و گره‌گشایی‌های قانع‌کننده‌ی که بتواند نوعی اطمینان خاطر و آرامش و تسکین برای بشریت به‌ارمغان آورد دست نیافته. هرگاه ترقیات و پیشروی‌هایی نیز نموده باشد و یا در آینده بانیروی حدس و گمان بتوان به آن نسبت داد باز آن قدر نیست که برای بشر کافی بوده و بتواند برایش کمکی شایان توجه فراهم آورد. و نگهی بشر تنها وابسته به علم نیست؛ علم به تنهایی هرچند هم که در فراخ نای طبیعت و قلمرو خود گسترش یابد قادر نیست تا نیازمندیهای عمومی بشری را برطرف سازد. آدمی حوایج و نیازهایی دیگر نیز دارد که علم با آن سردی و خشکی و نفوذ ناپذیری و حالت غیر قابل انعطافش قادر نیست جای آن‌ها را پر نموده و قانع سازد، و به‌راستی این مسأله برای من بسیار شگفت‌انگیز و اعجاب آور است که روان‌شناسی که تعالیم و اصل آموزشش همواره بر این مدار بوده که در جریان زندگی آدمی نقش هوشمندی و تعقل همواره نسبت به‌غیر این و سوانق حیوانی نقش درجه دومی را دارد، اینک بر آن باشد که برخلاف آموزش‌ها و اصول عقایدش به خواهد این تنها وسیلهٔ ارزشمند و گران‌بهای ترضیهٔ تمایلات را از بشر گرفته و به‌جای آن شیوه‌ی تعقلی و علمی را جای‌گزین سازد. در حقیقت کسی که

در شخصیت آدمی قسمت هوشمند وجود را تحت الشعاع غرایز غیر اجتماعی و پیهی دانسته و با دلایل و براهینی بی شمار با کمک به مثالها و شواهدی این نظر را اثبات نماید ، بعید و شگفت می نماید که برخلاف اصل موضوع خود بر آن باشد تا وسایلی انگیزد که قسمت هوشمند و تعقلی وجود بر قسمت احساسی و عاطفی پیروز آید .

### ۳- پاسخ به انتقاداتها

چگونگی دلایل مخالفین ، سخت پایی در برابر انتقادها ، زیان مداومت روش کنونی تمدن در برابر مذهب ، اجتماع برکنار از زیان های فرضی حاصل از نفی مذهب ، پیشروان گذشته ، روش علمی من ، افزوده شدن اصل روانی

دلایل و مخالف خوانی هایی که از جانب دین گرایان و مذهب پرستان درباره لزوم و پایداری بر جایی معتقدات و اوهام می شود ملاحظه نمودیم . البته هر چند گروهی زیاد بر علیه من شوریده و ناروایی های بسیاری هم به من نسبت داده اند ، لیکن من به هیچ روی در برابر این روش های ناسنجیده و تعصب ها و سخت پایی های ناخردمندان پشتم خم نمی کنم - بلکه حاضرم با کمال توانایی از مخالفتها و حتا دلایل مخالفین و کثر روان و نادرست اندیشان به سودایده و نظر خود سود و بهره برم . من با کمال وضوح و روشنی و آشکارایی از این اصل دفاع نموده و با براهین عقلی و تجربی ثابت می نمایم که هر گاه روش کنونی تمدن نسبت به مذهب حفظ شود و به همین نسبت فعلی پندارها و اوهام



رادر پناه خود گرفته و به دنبال به کشد زیان ها و ناسودمندی های آن بسی افزون از آن خواهد بود که بی دریغ محکومش نموده و رشته ناتوانش را یک باره بگسلاند .

البته با گسترش موضوع و سوی هایی فراوان که دارد سرگردانم تا از چه قسمتی ابتدا نموده و برای پاسخ گویی از کجا شروع نمایم . اما شایسته این است که به پاسخ از این مرحله آغاز کنم ، و نوعی اطمینان همراه با تأکید ابراز نمایم که این روش و عمل مطلقاً و بی هیچ شکی از آن گونه خطر هایی که در قسمت فوق بدان ها اشاره شد و بسی جنبه اغراق و زیاده گویی داشت خالی و مبرا می باشد .

این جا و در این مرحله دیگر با امری صریح و اساسی روبرو هستیم و به هیچ وجه موضوع اغراق و زیاده روی در مبانی عقلی و علمی نیز در میان نیست . هر گاه همان گونه که منتقدین و مخالفین من در باره مردم قضاوت و داوری می کنند و من خود نیز به این داوری آنها ایمان دارم باشد ، هیچ گاه نبایستی مترصد این بود که خطری از جانب من ایمان داران را تهدید نماید ، یعنی در واقع با توجیه و تفسیری که مخالفینم از مردم و توده به عمل می آورند این مسأله که مؤمن و متدینی واقعی و پرهیز گار ایمان خود را از دست بدهد موضوعی ناباور به شمار می رود .

از سویی دیگر در این باره من هنوز قضاوت صریحی ننموده ام ، تا به حال تنها بر آن بوده ام که مبانی و سرچشمه های مذهبی و انگیزه

های رسوم و سنن و آداب و مناسک مذهبی و خرافی را آشکار سازم و در واقع آن چه هم که گفته شده تا به حال به وسیله پیش قدمان و کسانی دیگر که درباره چین مسایلی صاحب عقیده و دارای صلاحیت خاص می باشند به نحو کامل تر و رساتری ابراز گشته است ، البته چنین اشخاصی نادر و کم یاب نمی باشند و در تمام ادوار ، به ویژه زمان ما و سال‌هایی نزدیک به عصر ما بسیار بوده اند و همه به عقاید و نظرات و تئوریهایشان آشنایی دارند و من لزومی نمی بینم تا اینجا از آنان همراه با گفته‌هایشان نقل کنیم. اصولاً من به هیچ روی نمی خواهم وسایلی برانگیزم تا خود نیز در زمره آنها شناخته شوم. روش من روشن و دور از هیچ گونه مبارزهجویی و کین ورزی و آلاینده‌گی‌های دیگر است . در حقیقت روشی علمی است و من برای خود دورادور حد و مرزی معین کرده‌ام . البته انتقادهای خرده گیریهایی که نسبت به مذهب و معتقدات وابسته به آن در طول تاریخ به وسیله فلاسفه و دانشمندان و معتقدین به عمل آمده است در دستگاه خاص من نیز از آن جمله کم و بیشی به تفاوت وجود دارد ، لیکن آن چه که قابل توجه است اینست که من به گفته‌ها و انتقادهای خرده گیریهایی گذشتگان یک مبنای روان‌شناسی افزوده‌ام ، و در واقع می توان گفت که آنها را مورد تحلیل قرار داده و آنالیزه نموده‌ام. روش من خود دست به انتقادی در آن انتقادهای یازیده و آن چه را که درست ولی فاقد دلایل و براین علمی بوده در کسوت مدون عقلی بر مبنای روان‌شناسی آراسته کرده است

واژه‌مین رهگذر است که جنبه‌یی نوداشته و تازه به نظر می‌رسد. البته به این مطلب نیز اذعان دارم که نبایستی با افزوده شدن این اصل یعنی همین مبنای روانی بر دستگامهای انتقادی پیشین انتظار داشت که به آنچه که گذشتگان بازنرسیده اند دست یافته و بتوانیم آن چنان که بایسته است از عهدۀ انتقاد بر آییم. با این اعترافی که در این خصوص کردم ممکن است کسانی در مقام این پرسش اعتراض آمیز بر آیند که پس چه گونه من به موضوعی بدین وسیعی و مشکلی دست برده و اقدام نموده‌ام در صورتی که بی‌تأثیری آن برای خودم مسلم بوده و حتا بدان اعتراف نیز می‌نمایم. البته این موضوعی است که درباره‌اش توضیح خواهم داد.

#### ۴ - من و پسیکانالیز

زبان برنده واقعی در طرح این مسایل کیست؟ مخالفت‌ها و انتقادها، هجو و تمسخر، پایداری در برابر دسیسه‌ها به خاطر پیروزی حقیقت، تضییقات قرون وسطایی آزادی گفتار در عصر ما، کشورهایی هم چون دوران قرون وسطا، من مبدع روانکاوی هستم  
روشن روانکاوی، بدبینی به روانکاوی، روانکوی روشن علمی

حال بایستی واقع بینانه ملاحظه نمایم که آیا در واقع چه کسی در این میان مورد صدمه و خسران واقع می‌شود. تنها کسی که هدف خسران واقع می‌گردد و اثر این نوشته‌ها را می‌بیند خود من هستم. من خود را برای شدیدترین و بی‌پروا ترین و حتا گستاخانه‌ترین

و ناپسندترین انتقادها و اتهامات و توهین‌ها حاضر کرده‌ام. من آماده‌ام تا آماج تیرهای انتقادگران کثر رو و متعصب و مغرض قرار گیرم و یقین دارم که مرا به بی‌دانشی، کوتاه فکری و عدم درک منافع اجتماعی و موقعیت مهم می‌نمایند. اما لازم است به‌ایر، امر نیز اندک توجیهی معطوف داشت این‌گونه هیاهوها و سخت‌پراکنی‌ها برای من اهمیتی چندانی ندارد، برای کسی که از آغاز کار، یعنی از همان اوایل جوانی به گرایش و وازدگی مردم خو گرفته است و سالیانی دراز به تصدیق و تکذیب، خوش‌گویی و مخالف‌خوانی عادت کرده و به آنها اهمیتی نداده است، اینک چه اهمیتی می‌تواند داشته باشد که هنگام پیری او را معرضانه انتقاد کنند، البته کلمه انتقاد به جا نیست بلکه بایستی گفته شود توهین و هجو نمایند. این روش‌ها دیگر برای کسی که به سالمندی باز رسیده و دیر یازود از قید محبت و دشمنی اطرافیان می‌رهد به هیچ روی قابل توجه نیست، بلکه آن چه اهمیت داشته و قابل دقت می‌باشد این است که از حقیقت جدا نیفتاده و آن چه که مطابق با موازین علمی و عقلی است بیان و گفته شود.

هر گاه چنین مواردی در قرون تاریک میانه اتفاق می‌افتاد مسأله کاملاً به شکلی دیگر برگشته و بر گزار می‌شد. در آن ادوار ایسن گونه انتقادها و شکل بسیار خفیف تر آن موجب محاکمه و تکفیر و بالنتیجه اعدام و شکنجه‌های دوزاخ انسانی می‌گشت و این موقعیت را برای شخص شکاک یا انتقاد کننده پیش می‌آورد تا با مسافرت به

آن جهان کاوش‌ها و ملاحظاتی شخصی به عمل آورد. من بار دیگر نیز به این امر اشاره می‌نمایم که آن دوران سیاه و مظلم سپری گشته و در عصر ما چنین نوشته‌ها و انتقادهایی به ویژه که دور از هر گونه آلودگی‌های تعصب و رزانه‌یی بوده و بر موازین عقلی و علمی نیز استوار باشد برای نویسنده‌یی چنان خطراتی را به بار نخواهد آورد.

البته ممکن است کشورها یی یافت شود که برای چنین نویسندگانی مقامی نشناسند و نسبت به آنها اعمالی نظیر روش‌های قرون وسطایی معمول دارند، و یا از ترجمه و انتشار بعضی کتاب‌ها جلوگیری نمایند، و چه بسا این اعمال در کشورهایی انجام گیرد که شکی درباره برتری و اعتلای فرهنگی خود نداشته باشند؟! . به هر حال انجام هر گاه کسی حقیقت و واقعیت را انتخاب نمود و بر آن شد تا خود را برای اعتلای حقیقت و ثبوت و برحق بودنش وقف نماید و وسایلی برانگیزد تا در راه ایده خود پیش رفته و نمونه ثابت قدم و بی‌اعتنایی به تهدیدها و بی‌مهری سرنوشت شناخته شود لازم است تا خود را برای هر گونه ضایعه و حادثه‌یی که متضمن زیان‌های مادی و معنوی می‌باشد آماده بنماید و از هر نوع ناسزاگویی و هرزه‌درایی و توهین و تهمت نهراسد.

پس از توجهی به مطالب فوق اینک می‌توان به طرح مسأله‌یی دیگر پرداخت. من از خود سوآل می‌کنم که آیا ممکن است انتشار

و پخش این نوشته‌ها موجب زیان و خسران برای چه کسانی را فراهم آورد، و آیا اصولاً ممکن است در بردارنده زیان برای کسی به‌شود؟ در این مقام می‌گویم که ممکن است مضمون و محتوی زیبایی باشد اما لازم است گفته‌آید که این زیان دامن گیر فرد و شخصی نمی‌شود بلکه متوجه دستگاه و مکتبی می‌شود که طرح چنین مسایلی را ایجاب نموده است - یعنی مستقیماً متوجه دستگاه و دبستان «پسیک آنالیز» می‌گردد.

هیچ کس منکر این نیست که من بنیان گزار و به وجود آورنده پسی کانالیز می‌باشم، کسی که به اندازه کفایت موجبات جلب بدبینی و نفرت و انزجار مردم را فراهم آورده است. حال هر گاه از جانب من چنین اظهاراتی به‌شود و دست به نوشتن و نشر عقایدی به‌زمن که مخالف با سنن مرسوم و مورد قبول مردم و برخلاف جریان‌های فکری عصر باشد طبعاً افراد احساسات مخالف و تندخو را که در واقع عکس علمی در برابر گفته‌ها و عقاید من می‌باشد، از من متوجه به پسی کانالیز خواهند نمود. آنها باروشی قهر آمیز و دشمنی آور خواهند گفت که پسی کانالیز اینک کم‌کم بدان گونه که هست خود می‌نماید و با این روش آشکار نیست. باین شتاب عجولانه ما را تا به کجا دنبال خواهد کشید. اینک با طرح این مسایل چهره راستین این دبستان روان شناسی نمایان می‌گردد و همان گونه که پیش بینی نموده بودیم و مسایلی فراهم می‌آورد تا ما را به انکار مقدسات و سنن و عقاید کهن واداشته و این نکته را تلقین نماید

که خدایی وجود نداشته و هر اصل اخلاقی و مذهبی مسأله و پدیده‌یی بی ارزش و ناراست است. برپا کنندگان این مکتب برای اینکه ماهیت و چگونگی مقاصد و هدف‌های خود را پوشیده دارند این شکل‌می‌نمایانند که پستی کانالیز تنها مکتبی است علمی که می‌خواهد در اصل و منشأ بیماری‌های روانی تحقیق و کاوش نموده و موجب اعادهٔ صحت بیماران و مبتلایان گردد، و به هیچ عنوان در بارهٔ پیدایش و تکامل جهان و مسایل فلسفی قصد دست اندازی نداشته و نمی‌تواند هم که داشته باشد.

در حقیقت این گفت و گوها و مخالف خوانی‌ها در برخی از هم‌کاران من که در قسمت مسایل مذهبی توافق و هماهنگی با نظرات من ندارند بی‌تردید اثر ناخوش‌آیند و مثبتی خواهد نمود. البته این تأثیر موجب تشمت و تفرقه‌هایی را موجب می‌شود، لیکن روش من یعنی پستی کانالیز بسیاری توفان‌های شدیدتر از این را نیز تحمل نموده است بدون آنکه خللی در بنیان و شالودهٔ محکم آن وارد آید. همان گونه که تا به حال در برابر حوادث و رویدادهایی نظیر انتقادهای مذهبی در زمان حال استقامت ورزیده بعد از این نیز هم چنان پایداری نموده و بر پا خواهد ماند.

روش پستی کانالیز روش و شیوه‌یی است که مبتنی بر اصول علمی و قواعد کاوش‌های تجربی می‌باشد. روشی است بی‌طرفانه که می‌توان آنرا به نوعی حساب دقیق همانند نمود. هر گاه دانشمندی

متخصص در محاسبات فیزیکی ، با استفاده از محاسبات دقیق علمی کشف کند که عمر زمین در موقع معینی به سر آمده و بالنتیجه نابود خواهد شد مردم از این که این تمایلات تخریبی را مستقیماً به خود حساب نسبت دهند و به موجب آن که نتیجه این محاسبات برخلاف میل آنان بوده است در صدر نفی و تختطه دانش حساب بر آیند ، بدون تردید مسلم است که دچار و قفه و تأمل خواهند شد - چون روش آنان به اندازه بی آشکارا نادرست است که حتا احساسات نیز نمی تواند آن را به قبولاند .

تمام نکات و دقیق و بحث‌هایی که تا به حال توسط من انجام گرفته و مدار آنها نیز بر اصل انتقاد بر علیه ارزش واقعی و راستین مذهب بوده است ، نیاز و احتیاجی نسبت به دلایل پسی کانالی تیک نداشته است. این مطالب را خیلی بیش تر و پیش تر کسانی دیگر بسیار وسیع تر بیان کرده اند . بسیاری کتاب‌ها و رسالات و مقالات قبل از آن که روش پسی کانالیز معمول و رایج گردد نوشته و منتشر شده است . حال هر گاه به وسیله این روش نوبتوان دلایلی جدیدتر و محکم تر بر علیه ارزش نادرست دین و مذهب به دست آورد این چه ارتباط و پیوندی با خود روان کاوی می تواند داشته باشد . در حقیقت دین گرایان و مذهب دوستان نیز می توانند از این روش ، یعنی پسی کانالیز به سود ایده‌ها و عقاید خود سود جویی نمایند و از این مکتب برای آشکار کردن و نشان دادن اهمیت تأثری مذهبی استفاده های شایانی حاصل کنند .



## ۵- نا موفقیت مذهب

موفقیت محدود مذهب ، نقش مذهب در سرکوبی غرایز اجتماعی ،  
موقتی بودن و محدودیت نفوذ مذهبی ، عاملی که در طول  
تاریخ با تمام امکانات موفقیتی به دست نیس آورد ،  
ناراحتی‌های حاصل از تمدن ، بدبینی  
و دشمنی نسبت به تمدن ،  
ایراد مخالفین و  
بی بنیانی آن  
ایرادها

پس از گزارشی که معترضان میان این بخش پیش آمد، اینک  
دنباله مسایل و مطالبی را که گذاشتیم از سر خواهیم گرفت. البته بی هیچ  
چون و چرایی از عان می‌کنم که مذهب عاملی بوده است که در ادوار و اعصار  
گذشته و تا اندازه‌ی بی‌نسبت نفوذ گذشته‌اش در این زمان مصدر خدمات و  
کامیابی‌هایی برای اجتماع بوده است. در حقیقت مذهب نقش مهمی در سر  
کوبی و واپس زدن تمایلات غیر اجتماعی و غرایز مخرب داشته که  
نمی‌توان از ارزش آن چشم فرو پوشید. اما متأسفانه این نقش که در طول  
تاریخ به توالی از قدرت عملی و نفوذش کاسته شده نتوانسته است  
دوام آورده و همان گونه پایداری ورزد.

هزاران سال و سدها قرن است که مذهب فرمان‌روای مطلق  
و خودکامه جوامع و گروه‌های بشری بوده است و بدون تردید هر آن  
چهارا که قادر بوده و هر گونه نیرویی که داشته به کار برده تا موفقیتی  
حاصل کند و مسلماً هر چه که قادر بوده برای این موفقیت کوشش  
نموده است. اصولاً هر گاه دین توانسته بود و آن نیرویی را داشت که  
تا کنون، یعنی پس از گذشت هزاران سال لا اقل و مسایل نیک بختی  
ورضای اکثریت مردم را فراهم آورد و در دوران زندگی سعادتی و

خوش بختی‌شان را ضامن گردد ، شورزدگی‌ها و نابسامانی های روانی شان را تسکین بخشیده و گذشت زندگی را برای آنان خوش گوار و آسوده سازد ، و سرانجام تمهیدات و وسایلی برانگیزد که توافق و تفاهمی میان مردم و فرهنگ و تمدن به وجود آمده و توده از صمیم قلب و صفای باطن و آزادی اراده از آن پشتیبانی نمایند ، نه بر آن که هیچ گاه بر چنین اصل کار ساز و موافقی نمی شوریدند ، بلکه حتی اندیشه های تغییر دادن اوضاع و بر گرداندن خط مشی تمدن کنونی نیز در خاطر هیچ کسی گذرنمی کرد.

اما بدبختانه هنجار کار به این نظر آرمان گرایانه منطبق نمی شود و هر گاه از احتمالات و اگرها چشم فرو بسته و به حقایق عینی و تجربیات کنونی توجه نماییم ، متوجه خواهیم گشت که به هیچ روی کار و احوال برابر با احتمالات فوق نیست . تجربه ها و مشاهدات عینی زندگی صحنه‌هایی بس رقت‌زا و اندوهناک را به ما نشان می دهند در این پهنه پر شور و غوغای محیط امروزی و دوران های گذشته نزدیک و دور ، گروه‌های فشرده و توده‌های انبوهی از افراد را ملاحظه می کنیم که از این تمدن به تنگ آمده‌اند ؛ بی چاره و نادرمان از پا در افتاده و ناتوان و رنج زده این باری را که بدان سخت دشمنی می ورزند دشوارانه به دوش می کشند . اما این ناتوانی و پذیرش تمدن و تمکین به آن جبری است . آنان هم و آرزویشان به این اندیشه متمرکز است تا به هر شکلی که شده از فشار این تمدن خود را رهایی بخشند .

اینان با کمال تلاش می کوشند تا بر این عنصر پیروز آمده و بانفوذ در آن یا تغییرش داده و دیگرگون نمایندش و باینکه سره آن را بر اندازند حتماً دامنه این دشمنی و عداوت گاه آن اندازه گسترش می یابد که می خواهند در خود نوعی توهم به پروراندند ، توهم به اینکه اصولاً آن را فراموش نموده و دیگر وجود چیزی را که مانع از ارضای غرایز و سوائق فطری شان می شود نیست و نابود انگارند .

کسانی نیز هستند که به گمان خود می خواهند این کینه ورزی توده را نسبت به تمدن ، و این نابه سامانی ها و هنگامه هارا به زعم خود توجیه کنند . اینان به این گونه ایراد می نمایند که : منشأ این اغتشاش و آشفتگی را بایستی در پیشرفت ها و جهش های علمی جست و جو نمود چون نفوذ های حاصله از اهمیت علم موجب شده است تا مذهب سستی گرفته و به این ترتیب قدرت علمی و نفوذ خود را به روی توده های مردم از دست بدهد ، البته این ها دلایلی سست و بی بنیان است که تنها ممکن است در حلقه اول که هنوز تفکر و دقت شروع به کاوش ننموده باشد درست جلوه کنند . اما با تمام این احوال این ها دلیل نمی شود تا از چنین ایرادهایی نیز ما به سود خود استفاده نکنیم .

به هیچ وجه نمی توان چنین ادعایی نمود که در دوران هایی که مذهب حاکم مطلق و فرمانروای خود گامه بوده است ، مردم بهتر از این زمان زیسته باشند . به طور یقین بشری که به دوران قدرت کامل مذهبی می زیسته از حیث بر جستگی های اخلاقی و محاسن و صفات انسانی برتر و شایسته تر از انسان امروزی نبوده است .

## ۶- نقد مذهبی

تغییر مداوم قوانین مذهبی ، دست اندازی روحانیون ، کشیش‌ها واسطه

خرید و فروش مهر و کین ، لزوم گناهکاری برای رستگاری

قوانین ثابت اخلاقی و بی اثری آنها در تهذیب

توده، علل سستی و بی نفوذی مذهب، بی باوری

مردم ، سرچشمه انتقادات از طبقات

ممتاز و انتشار آن در افکار عامه

قوانین و دستورات مذهبی همواره در طول زمان موافق با مصالح و منافع قدرت مندان و صاحبان زورور تغییر یافته و مردم نیز شاهدان تغییر و دیگر گونی های ناهنجار بوده اند . روحانیون و کشیش ها و رؤسای مذهبی که بایستی حافظ و نگاهدارنده این قوانین بوده و بساخت کوشی مراقب انجام و مراعات آنها باشند، خود آلت مستقیم جرم بوده و به عنوان هم کاری از امتیازات بیشتری برخوردار می شده اند.

رحمت و بخشایندگی خدایی هم چون ممری که زاینده ثروت و خواسته باشد برای کشیشان منبع درآمدی به شمار می رفت . اینان در برابر نذرونیازهایی که از توده اخذ می نمودند ، واسطه می میان قهر خدایی گشته و خدا را راضی می کردند که گناهان فلان کس را بیامرزد اشخاص بی ترس و پروا گرد گناهکاری و بزه گری رفته و مرتکب مناهی می شدند آن گاه برای فرار و گریز از مجازات و بادافره اعمال مذموم خویش ورهایی از عذاب وجدان و یا کبیر اخروی به دامن روحانیون آویخته و با پرداخت رشوه هایی که تحت عنوان نذور پرداخته می شد و

سرانجام بادست آویز اعتراف به گناهان توبه می کردند. کشیش ها دلال و راهنمای معامله بودند و به خریدار رحمت، از جانب فروشنده و بخشایش گر آن اطمینان می دادند. کسانی که بدین طریق از گناهکاری برگشته و توبه می نمودند؛ با استفاده از تجربه اندوخته دگر باره باجرات و دل آوری بیشتری به مناهسی و نبردها مشغول می شدند.

اصولا وضع بدان گونه می بود که برخی از دسته های مذهبی و فرقی چند اصل گناه کاری و بزه گیری را لازم می شمردند. سنت پرستان روسی بر این پندار بودند که ارتکاب گناه برای کسانی که به رحمت و عفو و بخشایش الاهی چشم داشته باشند اصلی ضروری و بایسته است. با این تفصیل و عقاید این گونه استنباط می شود که در این صورت گناه و اصل ارتکاب بزه برای خدا فعل و پدیدیهی شایسته و نیکومی باشد که مرتکب آن از مراحم خداوند گاریش افزون تر بهره مند می شود.

البته بایستی متوجه این مسئولیت و تمهید روحانیون نیز بود که به این وسیله که در بر دارندۀ امتیازهایی برای غرایز و امیال بشری محسوب می شد، پیروی و تبعیت آنان را نسبت به مذهب ثابت نگاه می داشتند و این به تقریب امری آشکار است که کشیش ها و رؤسای مذهبی جز از این راه موفقتهایی کسب نکرده اند.

با این وصف و توجه به نکات فوق وهم چنین بدیهیاتی که هر کسی

در اثر تفکر هایی به شکل عینی تجربیات و شناخت هایی حاصل می نماید ، این نتیجه ازمذهب مستفاد شده و به دست می آید که : صفات قدرت و توانایی ، رحم و بخشندگی ، دادگری و پاکی و بی آلودگی تنها مختص به خدا می باشد . اوست که توانا و مهربان است و بشر ناتوان و گناهکار و بی اراده و سرگردان می باشد .

ازسویی دیگر اصول اخلاقی و قوانین نیکو و موارد غیر اخلاقی و دستورات مذموم در هر عصر و زمانی به یک نسبت مورد حمایت یا مرودیت مذهب قرار گرفته است . پس هر گاه موافق با این شرایط اگر عملی را که مذهب در طول قرون و اعصار پسندیده دانسته و آن را برای سعادت مندی و نیک بختی مردم مناسب و عملی پنداشته ، چه گونه هنوز به نتیجه ی نرسیده و به موفقیتی دست یازی پیدا ننموده است . به چه جهت توان این را نیافته تا تفاهمی میان مردم و تمدن برقرار کرده و با آن دستورات برگزیده و آسمانیش جهت تسلط بر نفس را به آنان نیاموخته است ؟! البته این موارد مسایلی است که برای صحت آنها تنها مشاهده ی بی طرفانه و دور از تعصب و گزافه گویی لازم است . بایستی بادیدی پاک از اغراض و اندیشه ی پیراسته از تعصبات به وضع جامعه و تمدن نگاه نمود تا به این اصل دست یافت که اثر مذهب در هدف هایش بسیار ناچیز بوده است . پس به این نتیجه خواهیم رسید که آیا در مورد لزوم و پایداری دین و مذهب در اجتماع به گزافه گرایی و مبالغه رفتار نشده ایم . و در واقع آیا حق این را داریم

تابنیان تمدن را بر روی آن استوار سازیم؟

بایستی به این نکته بیندیشیم که به گفته مخالفین که اذعان دارند نفوذ مذهبی به روی مردم کاستی گرفته از چه جهت است ، و برای چیست؟ البته همان گونه که متذکر شدیم از دلایل مخالفین می توان سود جویی برای اقامه برهان بر علیه خود آن ها نمود. این مطلب تنها اندکی مستلزم ژرف اندیشی و غوررسی است و اگر کسی در این باره به این شیوه کمی فکر نماید، از لحاظ وضوح مطلب غیر ممکن است که به حقیقت دست نیابد.

همان قسم که اشاره شد هم اکنون این اعتراف و بازگویی را از مخالفین شنیدیم که مذهب قدرت و نفوذ خود را از دست داده و دیگر دارای آن نیروی فرورونده در طبایع و مؤثر در نفس گذشته نمی باشد حال بایستی اندیشه نمود که آیا علل و یاعلت این کاستی در نفوذ از کجاست. پس از غوری که برمسأله به شود این نتیجه حاصل می آید که سبب این امر نه این است که وعده ها و بشارت های مذهبی دیگر آن فریبندگی و شکوه گذشته را فاقد شده اند ، بلکه موجب این است که دیگر این وعده ها باور نمی شود و مردم این بشارت ها را قبول نمی کنند .

البته ما به این امر اذعان داشته و این دلیل را قبول می نمایم که علت این تکامل فکری و تحول در شیوه اندیشه گری توده ، جهش های علمی و تقویت طرز تفکر علمی در طبقات ممتاز جامعه است ، و

از همان گروه‌های فراستان اجتماعی است که انتقادات مذهبی و نقد مسایل و قوانین وابسته به آن شروع شده و در اثر نشر و انتشار میان توده مردم و این که متکی به استدلال و براهین می باشد تزلزلی در عقاید عامه ایجاد می نماید . این انتقادات با نشان دادن و آشکار نمودن نقاط و موارد ضعف فاحش و بی شماری که در مذهب موجود است ؛ موجب می شوند که ایمان‌هایی که به دستورهای مذهبی و شرایع گروش دارند و آن‌ها را دستورهایی مقدس می پندارند سست و ناباور گردد ، و البته در این راه تجربیات توده که خود نیز به حال خمودگی و نوعی ترس بر اثر عصیان به سنن و رسوم کهن در وجودشان مضمراست با این تحریک خارجی هم کاری نموده و سبب سستی و کاستی نیروهای مذهبی را فراهم می آورند.

#### ۷- نقش تفکر علمی

عکس العمل علم دربر خورد با مذهب ، فا سازی علم با مذهب و جهش به پیش ، جبر تاریخی تکامل فکر بشری ، تکامل و انهدام قهری خرافات و اوهام نقش پیامبرانه روشن اندیشان و دانشمندان ، نقش و عکس العمل توده مردم در برابر علم ، گروش توده به شیوه های علمی عکس العمل توده نسبت به تمدن و شورش ، مضار سستی عقاید مذهبی ، طرح حکومتی خود کامه و مستبد ، راهی بهتر برای تمدن

علم برای توجیه و تفسیر فلسفه جهانی و اصل هستی طرحی پرداخته و روشی معین و آشکار را موجب می شود . علم آن هنگامی که با مسایل مذهبی روبرو آمده و مواجه می شود ، نخست اندکی مکث می نماید و به نقد می پردازد .



اما این مکتب و توقف نه بر اصل تردید استوار است و نه بر مبنای نوعی سازش، بلکه تنها جهت ارزش‌یابی و حقیقت‌جویی انجام می‌پذیرد، سپس بعد از نقد و تعیین حدود کار خود با توجه به جنبه‌های وهمی و غیر عقلی آن به سرعت در گذشته و به راه خود می‌رود.

تکامل و تحول فکری بشر به‌سوی به‌گزینی‌ها و تحولات شایسته‌تر، هیچ‌گاه از روش باز نمی‌ماند و همواره به‌سیر خود ادامه می‌دهد. هر چه این نیروهای علمی بیشتر پرتوش و توان‌گردند، وعده‌کسانی که در راه علم و دانش ره می‌سپرنند فزونی‌گیرند، و اندیشه‌هایی که مدار کارشان بر دلیل‌یابی‌های عقلی و علمی استوار است زیاده‌شود به همان نسبت نقطه‌مقابل این نیروها کاستی و بی‌مایگی می‌یابند، یعنی باخوی‌گری و تفوق‌های علمی، نیرویی عصیان‌آمیز برمی‌آید که قدرتش برعلیه اصول تعبدی و ناباوری‌های مذهبی دامن‌گیر می‌شود. در این فعل و انفعال، در این صحنه جدال‌آمیز تحول و ثبات یا تکامل و فروایستی-نخست‌خرافات و اوهام و رسوم و سنن کهنه‌یی که فایده‌یی بر آنها مترتب نیست مورد حمله قرار گرفته و فرو می‌افتد و آن‌گاه به دنبال آن‌ها اصول و عقاید دینی نیز با مرزهای مشترک بسیاری که باخرافات و اوهام دارند اهمیت و اعتبار خود را از دست‌فرو می‌نهند.

ازنقطه نظر مبارزه‌یی که با روشن‌اندیشان و دانشمندان می‌شود،

کشور یا ملتی را نمی توان قهرمان شناخت ، یعنی قهرمانی که نظرات کلی تکامل را بدون پایداری و مقاومت به پذیرد یا پذیرفته باشد . هم چون که آمریکایی ها استادان را به جرم تدریس و آموزش اصل تکامل موجودات زنده از کرسی تدریس به میز محاکمه کشیدند ، کسانی بسیار را نیز می توان نمایاند که در نقاطی دیگر با این گونه نظرات و اصول که مخالف بانص صریح معتقدات مذهبی و عقاید کهن و کهنه می بوده در مبارزه و جدال بوده اند .

از سویی دیگر بایستی به ارزش دانشمندان و اندیشه گران علمی واقف و آگاه شد و به نقش اساسی و عالی موجودیت ایده ها و نظراتشان اذعان آورد . به هیچ روی نبایستی این توهم و پندار نادرست و سخیف در اذهان رسوخ پیدا کند که این اندیشه ورزان و شناساگران بشری موجبات تهدید و تزلزلی برای تمدن محسوب می شوند . اینان نه بر آنکه نقشی متقی درباره اعتلای تمدن دارا نمی باشند ، بلکه آنرا اعتلا و عظمت می بخشند . اینان به جای دستورات و قوانین و سنن مذهبی که زمانی سامان دهنده مناسبات و نظم اجتماعی محسوب می شد و نقش پذیرا و آزادانه بی را فاقد بود ، بی هیچ گونه شورش و عصیان آرزنده ترین قوانین و دستورها و تعلیمات علمی و منطقی را جایگزین می نمایند و به همین جهت آنان یعنی این استادان و آموزشگران تمدن و مدنیت خود نمونه اصیل فرهنگ و تمدن شناخته می شوند .

لیکن بایستی از دیدگاه این منظر نقش تأثیری توده‌های وسیع بی‌سواد را نیز مطمح نظر و مورد دقت قرار داد، چون وضع آنان در قبال تمدن صورت و شکل جداگانه‌یی را شامل می‌شود. اینکه گفته می‌شود نقش تأثیری توده‌های بی‌سواد در برابر تمدن، لازم است به کلمه تأثر، واژه عصیان‌گری و بی‌سلاحی را نیز افزود. این‌ها در واقع به‌حق این تمدن را دشمن می‌دارند. به خاطر این که قوانین و رسوم این تمدن آنان را سخت‌تر مضیق و ستم‌تر قرار می‌دهد، نسبت به آنان بیداد و تعدی می‌کند. در حالی که عده و گروهی به‌موجب همان قوانین و رسوم از بسیاری چیزها و منافع و سودهای سرشار و موقعیت‌های ممتاز برخوردار می‌شوند.

البته این بدیهی است که تا هنگامی که این مردم به‌وجود و هستی خداوند گاری ایمان دارند و با معتقداتی مذهبی سلوک می‌نمایند که به‌موجب آن معتقدات تحمل محرومیت‌های حاصله از تمدن برایشان مقدور گشته و تا اندازه‌یی تسکین می‌یابند، زندگانی برایشان آسوده‌تر و گذرانش بی‌حرمان‌تر است تا این که وجود خدا را انکار و به بطلان معتقدات مذهبی آگاهی یابند. اما از سویی دیگر این امر نیز آشکار و بدیهی است که حتا اگر من نیز وجود نمی‌داشتم و این نوشته‌ها هم منتشر نمی‌شد، باز جبر تاریخ و اصل قهری تکامل کار خود را انجام داده و امثال من نوعی بسی به‌وجود می‌آورد. این مسأله هر گاه امروز روشن نشود فردا به آشکارایی خواهد رسید و مردم بی‌تردید

و شك سرانجام به نادرستی و بیپهودگی این معتقدات آگاهی خواهند یافت .

توده های وسیع مردم بسیار به آسانی و سادگی تحت تأثیر نتایج حاصله از تفکرات و اندیشه‌ها و آزمایش‌های علمی قرار گرفته و به همان آسانی نیز آن‌ها را پذیرا می‌شوند ، این فعل و انفعال و عمل بی آنکه اصول لازم اولیه را طی کند در آن‌ها ایجاد می‌گردد، یعنی بدون این که ذهن و فکرشان جریان تکاملی را بگذرانند و بر اثر آن آمادگی قبول و فهم و شناخت اصول علمی را دارا شوند، حاصل اندیشه‌ها و تتبعات علمی را قبول می‌نمایند..

از سویی دیگر نیز لازم است که این مسأله بررسی شود . گفته شد که قوانین و دستورات تمدن به نفع عده‌ی اندک و زیان قشرهایی وسیع از تودهٔ مردم است . اکنون این پرسش پیش می‌آید که آیا این عصیان نسبت به تمدن و ناراحتی‌های حاصله از آن به چه شکلی ممکن است ارضا و تخفیف یابد ؟ و آیا این حادثه قابل پیش بینی است که این مردم با انقلاب و عصیانی که براه می‌اندازند به قتل و غارت ستم‌گران و سودبران از تمدن دست‌یازیده و به این وسیله دشمنی خود را نسبت به تمدن ابراز و ارضانمایند ؟

پس ارزش موجودیت مذهب را در این جا به طرح می‌کنند که: -  
تنها عامل و توانا ترین علتی که مانع بروز چنین حوادث و رویدادهای هولناکی می‌شود همان مذهب و معتقدات و ویژهٔ دینی است . تنها چیزی

که مردم را از کشتار دیگران و قتل نفس بازمی‌دارد این است که خداوند قهار و مهربان آنان را اکیداً از تخطی به جان هم و کشتن يك ديگر منع نموده و بشر را به کیفرهای سخت و شکنجه‌های مداوم و هول‌انگیزی در این جهان و آن دنیا وعده داده است .

پس اینک که مردم از ایمان مذهبی روی گردانده و دل برداشتند حالا که دیگر به وجود خدایی باور ندارند و تأکیدات و مناهای مذهبی برایشان اوهایمی‌بوچ و بی‌مقدار جلوه گراست و دیگر از انتقام و عذاب او هر آسای در خود راه نمی‌دهند و بی‌پروا به دنبال غرایز مخرب و بهیمی و ضد اجتماعی می‌روند، تنها بایه وجود آوردن قوانین و اعمال زور و توسل به نیروی قهریه بایستی از اینگونه اغتشاش‌ها و شورش‌ها بازشان داشت. پس بر این منوال بایستی در چنین اجتماعاتی سیستم و روشی در حکومت به وجود آید که مبتنی بر فرمانروایی قهری و به کار گرفتن قوانین جبری باشد باید قوانین موضوعه را با زور و فشار حمایت کرده و با اعمالی قهر آمیز مردم را وادار به تمکین نمود . به موازات این اعمال زور و قدرت لازم است محتاطانه وزیر کانه با تمهیداتی از جریان‌هایی که بدروشن شدن فکر عامه کمک می‌نماید جلو گیری کرد .

هنگاهی که در طرح مسایل و بحث در آن‌ها مطلب به این جا باز

برای آگاهی دین و قانون و علل نفوذ قوانین دینی و بی‌توجهی به قوانین مدنی و کشوری به تاریخ ادیان - کتاب اول، رجوع کنید.  
روش مذهبی یونگ و فروید و تشریح آن در کتاب اصول روانکاوی شرح گفته، بدان کتاب نگاه کنید .

رسد ، خود به خود سو آلی مطرح می شود که آیا بایستی جریان بدان سان که در فوق اشاره شد سامان و سازمان یابد ، یا اینکه با تجدید نظری میان مناسبات تمدن و مذهب می توان راهی اصولی و شایسته جست و جو نمود ؟ .

## بخش هشتم:

### دربارهٔ مذهب و تمدن

#### ۱- آمیزش مذهب و تمدن

نتایج حاصله از تجدید نظر در مناسبات تمدن و مذهب، عکس العمل سنت گرایان، وضع احتمالی تمدن در قبال تجدید نظر، وظیفهٔ تمدن و چگونگی موفقیت آن، موضوع قتل نفس و وجوب پیش‌گیری، نتایج حاصله از دگرگونی و تحریم قتل نفس، تجویز آدم‌کشی قانونی، دور و تسلسل

از لحاظ این که در مناسبات تمدن و مذهب تجدید نظری به شود بی شک بایستی در انتظار دیگر گونی‌ها و اشکال‌های خاصی نیز بود. البته این اشکال‌ها و ناراحتی‌های حاصله در برابر سنجش باوضع فعلی یاوضع قبل از تجدید نظر نمودن بسی ناچیز بوده و قابل گذشت می‌باشد این مسأله صحیح است که این اصلاح و تجدید نظر ایجاب می‌نماید تا نظمی نوین برقرار گشته و بر اثر وقوع و فعلیت یافتن آن از خیلی چیزهای مأنوس صرف نظر گشته و در برابر بسیاری موارد نا آشنا نیز تمکین نمود. اما در هر حال این وضع نوین و استقرار آن سودش بسی افزون تر از زیان و کاستی آن می‌باشد. در ضمن لازم است این نکته را نیز در نظر آورده و به آن بیندیشیم که بدین وسیله از خطر و وقوع حادثهٔ شوم و خطرناکی پیش‌گیری شده است

از تجسمش لرزان که با چنین اقدامی که مستلزم به‌دور افکندن بسیاری از سنن و رسوم کهن می‌باشد تمدن با خطری بزرگ تر روبرو شود. در این جایی مناسبت نیست از این موضوع و حادثه یاد کنیم که وقتی «سن بونی فاس» درخت مقدس ساکسون‌ها را بر انداخت مؤمنین و روحانیون در انتظار وقوع حوادثی سخت و شوم بودند و به یقین به این امر باور داشتند که برای بر اندازندگان و جسارت کنندگان نسبت به درخت مقدس بلاهایی آسمانی فر خواهد آمد. درخت مقدس ازین قطع شد بی آن که هیچ حادثه‌یی نظم روش معمولی را بر هم زند.

تمدن برای نخستین بار وظیفه‌یی سنگین و بزرگ به عهده دارد که موفقیت در آن ایجاد کنندهٔ نظم اجتماعی و استقرار امنیت همگانی می‌شود، و این خود اولین گام و شاید مهم ترین اقدام برای اعتلای تمدنی باشد که بایستی زندگانی گروهی را در پناه خود سامان بخشد. به آشکارایی هویداست که سود زندگانی اجتماعی، و اصولاً برقراری نظم و امنیت فردی و اشتراکی در این است که تهدید از قتل نفس سخت جلوگیری نماید، یعنی: قتل و کشتن کسانی که هدف کینه و دشمنی ما هستند، کسانی که در مقام ایذاء و ایجاد ناراحتی می‌باشند، آنانی که به مال و مکتب ما چشم دوخته‌اند و یا به مال آنان حرص و آرزوسته و در مقام آزار و ایذاءشان می‌باشیم. هر گاه تمدن موفق به انجام چنین کار و استقرار هم‌چو نظم و تحریمی نشود بایستی متوجه بود که زندگانی اجتماعی در مخاطره افتاده و نظم آن مختل خواهد گشت.



دراثر قتل طبعاً دور و تسلسل انتقام جویانه بی به وجود می آید ، بی تردید کسی که مبادرت به قتل کسی نموده و دست خود را به خون فردی آلوده از انتقام کسان و وابستگان مقتول دور نمانده و نخواهد توانست مدتی مدید باعنیمتی که به چنگ آورده ، و یا از آسایشی که بر اثر قتل کسی شاملش شده برخوردار یابد ، بلکه آن گونه که می توان استنباط نمود خود نیز به زودی کشته خواهد گشت . هر گاه این قاتل بر اثر موقعیت و یا قدرت قابل ملاحظه و یا مواردی دیگر قادر شود که تامدتی خود را از انتقام کسانی که زی نفعند بر کنار دارد و خود را از چنگ یک دشمن منفرد حفظ نماید ، شك نیست که در برابر اتحاد عده بی که قدرت فرد فردشان به تنهایی از او کمتر و نیروی مجموعشان از نیروی فوق العاده او افزون تر است یارای مقاومت و پایداری نیاورده و از پای در خواهد افتاد .

هر گاه تمدن با قدرت و نیروی فوق العاده خود توان نیابد که نظم اجتماعی را برقرار نموده و وسایلی برانگیزد که به موجب آن از وقوع قتل و آدم کشی ممانعت به عمل آید ، بی شك چنین قتل هایی آدم کشی های فراوان تری را به دنبال خواهد آورد و بر اثر دور و تسلسل انتقام جویانه بی سرانجام تمامی مردم در اجتماعات به جان هم فرو افتاده و این کشتارها که از نوع فردی به شکل گروهی و دسته جمعی تحول خواهد یافت دیگر نه تمدن و نه اجتماع و نه قانونی باقی خواهد گذاشت . یعنی وضعی بسیار اسف انگیز تر از وضع

فعلی کورس که خانواده‌ها مدام در حال جنگ و کشتار یکدیگرند به وجود خواهد آمد.

## ۲- چگونگی قانون

چاره جویی در اثر قتل نفس، اثر کشتار های فردی و اجتماعی، نارضایی و وسیله انگیزی، تحریم قانون آدم کشی و نقش قانونی مجازات، اسناد تحریم قتل نفس به خدا و منعب، اصل بشری در پوشش متوهمانه، نفی جنبه تقدس و خدایی، قوانین نخستین گام پیشرفت، محدودیت قوانین منعی و ارزش قوانین مدنی، چگونگی و سیر ارتقایی قانون ارزش قانون

حوادثی ناشی ناامنی، واغتشاش‌هایی در اجتماع که پدید آمده از ضعف تمدن و بر مبنای قتل‌ها و کشتار های متوالی می‌باشد اندیشه‌ها را در گروه و جمعیت به آن مشغول می‌کند، تا به چاره جویی گرد هم آیند. این فقدان امنیت سرانجام به آن مرحله و اندازه‌یی می‌رسد که تمامی افراد از آن ناراضی شده و خود به خود در اجتماعی سازمان یافته‌تر جمع گشته و عکس‌العمل آنان نیز نسبت به ناامنی و کشتارهای گذشته تحریم اکید و قطعی قتل نفس می‌شود. اما همین اجتماع گرد شده و سازمان یافته از جهتی دیگر قتل و آدم کشی را تجویز می‌نماید، و این آدم کشی نیز مجوزش استقرار قانون و جلوگیری از قتل نفس می‌باشد. یعنی همین جامعه مجازات قانون شکنان و کسانی را که از حد این تحریم در گذشته و با نافرمانی نسبت به قوانین ممنوعیت‌ها را مراعات ننمایند مجازات و اعدام تعیین می‌نماید. آن گاه است که دیگر

قانون ابهتی یافته و ضامن اجرایی پیدا می نماید . دیگر قانون شکن از جانب کسانی که برگزیده گروه و ضامن اجرای قوانین می باشند ، متخلف درابه کرسی محاکمه کشانده و بره و ازین عدل و مجازات حرمت قانون را حفظ می کنند.

با وجود این که دلایلی منطقی از لحاظ پسی کانالیز برای آدم کشی ارائه می شود، ما اذکر و پرداختن به آن ها در اینجا خود داری می کنیم . البته خدا گرایان و مؤمنین مذهبی منع قتل نفس و آدم کشی را به خدا اسناد داده و آن را از دستورات مقدس دینی و آسمانی می دانند بی آن که به هیچ گونه اندیشه ای بنماید که به اصل و مبنای آن پرداخته و به علل آن شناخت و معرفتی حاصل نمایند . تنها این گونه توجیه می شود که این قانون از منویات الهی است و خداهم چون بشرها از آدم کشی ناراضی بوده و حاضر نیست که انسان ها یکدیگر را کشته و ازین بدهند . به این ترتیب از طرف مردم پوششی بی اصل که به بر دارنده اصل و حقیقتی نیست بر این اصل مسلم کشیده شده و این ممنوعیت را که به خاطر حفظ تمدن به وجود آمده در هاله مبهم و گنگی به خدا نسبت می دهند. از جانبی دیگر نیز نیروی اجرایی و مراعات این ممنوعیت را نسبت به حس مذهبی و اصل خدا پرستی می نمایند.

اکنون به منتها و اصل مطلب رسیده ایم و از راه قیاس و تشابهی می توان به این مسأله دست یافت که چه گونه با از دست دادن و در واقع از میان برداشتن استدلالی و علمی اوهام دینی و خرافات ، یابی ارزش

شناساندن پدیده‌هایی مذهبی نه بر آن می‌توان بی‌بروز هیچ گونه خطری از این مرحله گذشت ، بلکه می‌توان مشاهده نمود که تاچه اندازه اجرای چنین ممنوعیتی بهتر عملی شده و توده مردم باشناسایی به‌علل و مضار و نتایج حاصله از آن نیکوتر آن را مراعات خواهند نمود. هر گاه در چنین مسایل و موضوع‌هایی روش خود را تغییر داده و اراده و خواست خودمان ، یا قوانین منطقی و مستدل تمدن را که قهراً به وجود آمده و جبر تاریخ بر آن صحه گذاشته به مشیت الاهی نسبت ندهیم و تنها به این اکتفا ورزیم که برای ممنوعیت‌ها و تحریم‌ها علل و دلایلی اجتماعی ذکر نماییم ، بدون تردید آن پوشش مقدس مآبانه از پیکره این بت‌های خرافی فروریخته و واقعیت آن‌ها و چه گونگی و ماهیتشان آن چنان که هستند و بوده‌اند نمایان خواهد شد . نمایان می‌شوند به حقیقت و ازمیان می‌روند آن پوسته‌های نادرست بی‌آنکه هیچ گونه خاطره و آشوبی ایجاد شود.

از سویی دیگر بایستی به مزیت دیگر نیز توجه داشت . این امتیاز دومی عبارت است از این که قوانین مذهبی از محدودیت و یک‌جانبی بودن خود خارج شده و به صورت عمومی منتشر خواهند گشت البته به این نکته توجه حاصل است که آن دسته از قوانین مذهبی که محتوی و دربر دارنده تحریم‌ها و دستورهایی درباره امور بشری می‌باشد در محیطی محدود قابلیت اجرایی دارند . ایمان‌داران و گرایندگان به آن مسلک از آن پیروی نموده و به آنها عمل می‌نمایند

و نگرمی این دستورها و قوانین همواره و اغلب از صمیم قلب پذیرفته نمی‌شوند. کسان به طوری عمومی بی‌ادراک و تنها بر اثر تعبد و ترس از خدا یا تکفیر و از دست هشتن موقعیت اجتماعی در ظاهر بدان عمل می‌کنند. اینان راهها و روش‌هایی گوناگون برمی‌انگیزند تا به وسیلهٔ تفسیر و تعبیر از قید این تحریم‌ها و مناهنی‌رهای یابند. اما در صورتی که این نوع قوانین و دستورها و محرمات مذهبی با موری که نهی و بازداری آنها در قلمرو تمدن می‌باشد تلفیق و تألیف یافته و به صورتی عمومی و قوانینی کلی برای تمام افراد متحول شوند و قانون نیز سر سختا نه از آنها حمایت نماید، جنبه‌ی عمومی پیدا نموده و نیروی اجرا ایشان فزونی گرفته و از گریز در برابر آنها بیشتر و قدرتمندانه‌تر جلوگیری به عمل خواهد آمد.

اصولا این تجدید نظر به همان اندازه که از مذهب می‌تراشد و آن را از اهمیت و اعتلایش فرو می‌افکنند، به تمدن اصلاح نشده و قوانین آن نیز که آمیخته با رسوم و سنت‌ها و یامواردی عمل ناشدنی و زیان‌آور می‌باشند نیز زیان وارد می‌کند. به همان نسبت که نقادی و به‌گزینی، شرایع را بی‌اهمیت ساخته و آن نیروی آسمانی بودنشان را می‌زداید؛ سنت‌های کهن و عتیق را نیز که در تمدن به صورت مهملی باقی مانده‌اند بی‌اعتبار می‌سازد. در چنین موردی است که قوانین و دستورهای مدنی نیز دیگر درخور ستایش و ارزش تمدنی واقعی نمی‌گردند.

به هنگام بازبینی برای به گزینی و انتخاب شیوه هایی شایسته و عملی، متوجه خواهیم شد که تاچه اندازه میان قوانین شرعی و عرفی موارد متضاد و ناهم آهنگ وجود دارد، و چه دستور ها و قوانین غیر قابل اجرا و ناپسند میان آنها به نظر می رسد. دیده خواهد شد که این قانون ها و شرایع به شکل آشکاری توافق و انطباق خود را با زمان و مکان از دست فرو نهاده اند. مشاهده خواهیم کرد که موارد متضادی در مجموعه این قانون ها موجود است که به طور بارزی یکدیگر را خنثا می سازند. ما بین آنها می توان تظاهراتی از غرایز حیوانی و طبع بهیمنانه بشری را بازدید که به شکل ناهنجار و پستی شکل گرفته اند چیزهایی را می توان جست و جو نمود که به وسیله سنن به ما باز رسیده و نشان و داغ آشکار و عیان تمدنی مقدماتی را در خود حفظ دارند.

به هر حال این نظر انتقادی که برای بهبود و به گزینی و استقرار روشی نو به کار می رود و جبراً صورت انتقادی تندی را به خود می گیرد، موجب خواهد شد تا شرایط و موارد صحیح و شایسته تمدن نیز از ارزش و سکه قابلیت تا اندازه بی بر افتاده و کاستی گیرند.

### ۳- مذهب در قبال قانون

چگونگی استقرار قانون، وسعت و شمول قانون در برابر محدودیت مذهب آمیختگی قوانین شرعی و عرفی، شناخت اصل بشری قوانین مذهبی، حالت ثبات جوینانه شرایع، نفی جنبه خدایی قوانین، نقد و اساس قانون، نقش مردم در قبال قانون

اصولاً لازم است تا قوانینی یک جانبه به وجود آمده و پای گیر

شوند. قوانین لازم است که متضمن نیروی اجرایی دقیق و محکمی باشند تا به گزینگی‌هایی که انجام می‌شود، صورت‌ایده و آرمانی نداشته و دارای جنبه‌ی فعلیت یافته تلقی گردند. بابرقراری شرایع و اصول و دستورهای مذهبی بسیار باسختی و مرارت می‌توان میان اوامر شرع و عرف تمیزی قایل شد؛ یعنی به ندرت و بسیار به دشواری می‌توان تفاوتی میان آنچه که ناشی از اراده و خواست خدایی است، و آنچه که از یک شورای کشوری یا یک دادگاه مقتدر و نافذ تراویده شده قایل گشت.

با این بحث و توجه به گفت و گوهای بخش‌های پیشین به این نتیجه کلی خواهیم رسید که بایستی از قایل شدن منشأیی خدایی برای قوانین و امور و دستورهایی که صرفاً جنبه بشری دارند صرف نظر نماییم و این خوداصولی اساسی و تعیین کننده می‌باشد. بایستی به بی‌نقشی خدا در این مسایل اذعان آورده و به‌طور کلی خدا را در خارج از این کادر قرار دهیم. هنگامی که به این کار توفیق یافتیم و به این مسایل از جنبه و منشأ بشری آنها ننگریستیم و سرانجام مجموع مؤسسه‌ها و قوانین تمدن را مورد رویدادهایی کاملاً انسانی برشناختیم، بی‌درنگ تحولی به وجود خواهد آمد؛ این تحول ناشی از همان نقی اصل منشأ خدایی و اذعان به نقش مادی و بشری قوانین می‌باشد. بانقی نقش خدایی بسیاری از مراسم و قوانین و سنت‌های ثبات پرستانه مذهبی از حالت ثابت و بی‌حرکت خود خارج شده و دیگر نقی آنها موجب ناراحتی‌ها

و حوادثی نخواهد گشت. همین که ادعا و عقیده‌هایی ناشی از این که این عقاید و دستورها و قوانین متکی به مبدئی مقدس بوده از میان به‌رود به تندی بی‌روحو و خشکی و حالت ثبات و تغییر ناپذیری آنها نیز پایان می‌پذیرد و مردم بهتر و عمیق‌تر خواهند توانست تا اندیشه‌وری نموده و به نقد و نقادی روی ورشوند. در اثر چنین تحولی مردم خواهند فهمید که وضع و به وجود آمدن و استقرار چنین قوانینی تنها برای این که دسته یا طبقه و گروه خاصی فرمانروایی نموده و در پرتو آن از امتیازهایی برخوردار گردند نمی‌باشد.

به این مفهوم با ارزش و انسانی خواهند رسید که این قوانین برای تأمین و آسایش زندگی عده‌یی محدود و معدود فراهم نیامده، بلکه تنها برای حفظ توده‌های اجتماعی و مصالح عمومی وضع شده‌اند بی شک این شناخت، وسایل سازش تمدن و مردم را فراهم آورده و توده باعلاقه بیشتر و احترام عمیق‌تری به آنها خواهند نگرست. در این صورت وضع به نفع تمدن و بشریت دیگر گونی خواهد گرفت، عصیان و شورش و انهدام مبدل به سازش، تفاهم و ساختن و فراهم آوردن می‌شود. به جای این که در مقام معارضة با قوانین برآمده و در برابر آن سرکشی و ستیزه‌گری آغاز کنند، به آن اندیشد می‌شوند که به فکر اصلاح و پرداختن و بهبود بخشیدن آنها بر آیند.

این روش خود جرش و پیشرفتی شگرف به سوی هدف و مقصد است؛ هدف و مقصدی که منظور از آن استقرار تمدن و سازش مردم با آن و تأمین زندگی روانی افراد می‌باشد. این وسیله‌یی است که



فشار شدید تمدن را بردوش مردم تعدیل نموده و آنان را برمی انگیزد تا با آن سازگار و مانوس باشند.

#### ۴ - نقد تجدید نظر

پیدایش شك و تردید نو ، ارزش واقعی تألیف تمدن و منهب ، نگاهی به اصل تاریخی قتل نفس ، نقش غرایز در جهان دیروز و امروز ، تأثیر تحریم قتل نفس ، واکنش تأثیری از قتل پدر اولیه و پیدایش روش منهبی ، نقش خنثایی معتقدات منهبی ، اثر غرایز و رویدادهای تاریخی

در این جا نیز چون موارد قبلی شك و تردید ناگهان هویدا می آید . در بندهای فوق از این بخش ، درباره پشتمانی از دستورات مدنی و اثبات جنبه صرف منطقی آنها استوارانه سخن گفتیم و از هر دو تجدید نظر و تلفیق و تألیف قوانین و شرایط برای به گریزی و گلچین نمودن شیوه هایی شایسته بحث نمودیم و سرانجام به این نتیجه دست یافتیم که لازم است از مجموع قوانین شرعی و عرفی انتخابی درست به عمل آمده و تبدیل به نیازمندی ها و احتیاج های اجتماعی شوند . اما از همین رهگذر است که ناگهان شك و تردید آغاز می یابد . به عنوان مثال در قسمت های گذشته از تحریم آدم کشی و منشاء حرمت آن گفت و گویی به عمل آمد . اما بایستی به این امر توجه داشت که آیا بحث و استدلال ما با حقیقت تاریخی وفق داده و برابر است یا نه من از این در تردیدیم که استدلال ها و گفته هایم با آن حقیقتی که بایستی منطبق گردد ، وفق نداده و به طور کلی روش من از حقیقت و اصالت واقعیت به دور افتاده باشد .

درباره منشأ آدم کشی و قتل نفس با یاری و کمک پسی کانالیز این موضوع و مسأله را مورد کاوش و پژوهش قرار داده و بر اثر نتایجی که از این پی کاوی به دست آمد متوجه شدیم که حقیقت قضایا به شکلی دیگر بوده است. این که مشاهده می نماییم بشر نخستین مقهور امیال و احساسات و خواست های خود بوده ورشته عقل و منطقش بسی ضعیف و فرو دست امیال و غرایزش بوده است ، چیزی نو و بدیع یا شگفت و دور از عقل نمی باشد . چون در عصر ما و نزد بشر متمدن کنونی نیز این امر به وضوح نظر گیر است و به عیان مشاهده می کنیم که بشر متمدن عصر حاضر هم مغلوب غرایز و انگیزش های شهوانی و حیوانی خود بوده و نیروی منطق و تعقل او در برابر این نیروی عصیان گر و سرکش بسی بی توان و بی نیرو است. به همین نسبت می توان قیاسی از این لحاظ میان انسان های متمدن این زمان و بشر بی تمدن و ابتدایی هزاران سال گذشته به عمل آورده و متوجه شد که غرایز و امیال نزد آنان چه نیرو و قدرتی داشته است .

هر گاه این واکنش و عکس العمل تأثیری میان بشرهای ابتدایی پدید نمی آمد ، و شخصی نمی توانست مصدر و مبدأ این واکنش بشیمانی انگیز شود - هنوز بشرها به همان گونه به کشتار های خود سرگرم بودند، اما این واکنش فعلیت یافت و بر اثر قتل پدر او لیه و تأثر پسران و فرزندان، این فرمان پیدا گردید که: - تو کسی را نخواهی کشت. این فرمان بلافاصله در تو تمیسم داخل شد و به حیوان تو تمیک محدود گشت

همین مسأله در شیوهٔ توتمینسم وسعت یافت و در اثر مرور زمان دگر گونی هایی یافت و تا زمان ما نیز با تغییر و تبدیل هایی مورد ملاحظه می باشد .

اکنون به پژوهش های پسی کانالی تیک بازمی گردیم تا مشاهده نماییم این شیوه چه نکاتی دیگر را در این زمینه برای ما روشن نموده است . قتل و کشتن پد نخستین که موجب واکنشی تأثیری و پشیمانی انگیز را برای فرزندان به وجود آورد ، سبب پیدایش روشی مذهبی گشت . این کشتهٔ نخستین یا پدر اولیه در طول زمان و بر اثر شدت آن واکنش تأثیری کم کم بر جسته تر شده تا به صورت نمونهدی متحول گشته است ، نمونهدی که هراس انگیز و ترس آور بوده و به نسبتی نیز مهربان و حمایت گر مردم بوده است و نسل های بعدی نیز بر اثر چنین احساس هایی که جملگی ناشی از همان اثر عمیق اولیه بوده است خدای خود را در قالب اور یخته و پرداخته اند .

با توجه به موارد و توضیح های فوق بایستی دلایل مذهبی را در بارهٔ اصالت تحریم و وجود ممنوعیت ها به صورتی پذیرفت و به نقش آن اذعان و ایمان آورد . خداوند و پروردگار در این میان ؛ یعنی در مسألهٔ تحریم ها و ممنوعیت ها دارای نقشی فاعلی و اثر انگیز بوده است و سمتی واقعی را در اجرای این محرمات داشته است و در اثر شرکت مستقیم و اثر وجودی او بود که چنین ممنوعیت هایی پدید آمد ، نه آنکه شناخت و فهم نیازمندی های اجتماعی موجب پدید آمدن این ممنوعیت

هاشده باشند. و به این شیوه است که منتسب نمودن اراده بشری و وابستگی آن به منشأیی الهی و مشیت خدایی کاملاً تأیید می شود و اصولاً توده نیز خود به این امر اذعان دارد.

گروه مردم با دست آویزها و روش هایی نخستین باب به کار بردن اعمال زور و شیوه هایی تند، پدر اولی در مقتول نموده و از میان برداشتن آن گاه بر اثر کشاکش های بعدی و نابسامانی های حاصله از آن که موجب پیدایش واکنشی تأثری میانشان گشت، برای پرده پوشی بر خیانت خود و جبران قتل و ارضای عکس العمل تأثری، بر آن شدند تا از آن پس اراده و روش پدر نخستین و مقتول را محترم دانسته و بدین وسیله او را پایدار سازند.

اکنون می توان تا اندازه یی نقش اراده بشری و تأثیر غرایز انسان ها را در تکوین یافتن و بنیان گرفتن عقاید مذهبی بازشناخت در این جا نه بر آن که به نقش مستقیم و تعیین کننده غرایز بشری در زمینه پیدایش معتقدات دینی پی می بریم، بلکه به رویدادها و پدیده های تاریخی مهمی نیز دست می یابیم که در این تکوین و شکل گیری بی تأثیر نبوده اند. حال خواهیم توانست حدس زده و دریابیم که این حوادث و جریان ها که به نفع دین و معتقدات دینی بوده اند چه کمک و یاری ارزنده یی به دین نموده و چه قدرت شگرف و فوق العاده یی را به آن بخشیده اند.

## تفسیر پسی کانالی تیک

روش علمی ، قیاسی میان مرحله کودکی و مذهب ، وجوه تشابه ، چگونگی بحران کودکی ، دوران بلوغ فکری پس از بحران کودکی ، مذهب به عنوان نوزوی همگانی ، نقش غریزه ها ، زندگی ابتدایی و مسأله غرایز ، چگونگی ممنوعیت ها و تحریم ها ، عقده اودیپ در مذهب ، اعتلای تمدن و تکامل وازمیان رفتن مذهب

البته این درست است که ما معتقدیم و بر آنیم که نیاستی از روش های علمی در غیر موارد لازم سودجویی و استفاده شود ، لیکن با این وصف از این مورد ناگزیریم تا به کمک مقایسه یی میان دو پدیده علمی و غیر علمی و نمایانندن وجوه تشابه و همانندیهایی میان دو اصل علمی و غیر علمی به مبنای علمی نظریه غیر علمی دست یابیم و با کمک ویاری این شباهت و همانندی که اکنون مطرح می شود به روشنی مسأله پرتوی به بخشاییم .

این مقایسه و همانندی با برابر گیری و روبرو نهادن دو دوران کودکی فردی و کودکی اجتماعی قابل نمایانندن و جلوه گر ساختن می شود ، و از این رهگذر است که ما با توجه ودقت در یک اصل و مرحله علمی ، یعنی دوران کودکی به ارزش علمی مرحله دوم - یعنی مرحله کودکی اجتماعی دست خواهیم یافت . البته به این مسأله به اندازه کافی توجه داریم که کودکان ما قادر نیستند بدون گذراندن يك مرحله شدید روانی سیر متعارف و طبیعی خود را به سوی تمدن ادامه دهند ؛ یعنی بدون گذشت از مرحله بی دشوار که نوعی بیماری شدید روانی است کودک

نمی تواند و نخواهد توانست از دوران کودکی به مرحله بلوغ تحول یافته و سیر طبیعی تکامل خود را بگذرانند.

موجب این امر آن است که کودک در مراحل نخستین بسی ناتوان و تحت تأثیر وسلطه مستقیم غرایز و امیال طبیعی می باشد. او قادر نیست و آن نیرویی را که لازم است دارا نمی باشد که به موجب آن در برابر شماره بسیاری از انگیزش های غیر عقلی و غریزه ها و امیال آشکار خود تاب مقاومت آورده و آنها را واپس به زند . اما همین انگیزش های قوی و غیر عقلی یا غرایز و امیال در دوران و مرحله پس از کودکی حالتی دیگر می یابند . از آن پس که دوران کودکی گذشت فرد به مبارزه و مقابله با این انگیزش ها و غریزه ها برمی آید، چون این ها چنان او را در تنگنا و فشار قرار می دهند که اجباراً اقدام به عقب راندن و واپس زدن آنها می نماید . البته لازم است پدیده و عنصر ترس و نقش اصلی آن را در این میان به فراموشی نسپرد.

کودکان غالباً بر اثر بالندگی و تکامل و ارتقای به سوی بلوغ اجتماعی از مراحل شدید بیماریهای فراوانی با موفقیت می گذرند و این گونه بیماریهای کودکانه و وسواس ها و نوروز ها پدیده هایی موقتی در کادر یک دوران و مرحله می باشند ، بر همین مبنا و قیاس ، بشریت نیز در سیر گذراندن چنین دوران و تحولاتی قرار دارد و به طور کلی در بستر تکامل و جهش های خور همان مراحل «نوروز» مانند دوران کودکی را طی می کند و گذشت او از این مرحله و دوران شکنجگی و بلوغش امری قهری است .

دردوران ابتدایی زندگانی، بشریت مستقیماً توانمند نبوده که به‌طور مستقیم برغرایز و سوانق خود غالب آمده و یا از روی اراده برای نفع اجتماعی و سازمان و نظم گروهی از این قبیل امیال خود درگذرد، به‌همین جهت درادواری که از روشنی و تابش عقل و منطق اثری به‌جای نبوده و بشر نمی‌توانسته است به‌یاری استدلال علمی سدی برابر امیال غیر اجتماعی و زیان‌آورش برکشد، متوسل و دست به دامان قوایی مرموز و حالاتی تأثیری گشت تا بدان وسیله؛ یعنی خارج از حیطهٔ ادارهٔ خود موفق به مهار نمودن امیال و غرایزش گردد. درحقیقت انسان نخستین با کمک قوایی خارجی تا اندازه‌یی موفقیت حاصل کرد تا از ترس غرایز خود که لازمهٔ دوام و بقای زندگی اجتماعی بود چشم‌پوشی نماید. این جریان که ازدوران ماقبل تاریخ آغاز یافته و جز واپس‌زدگی‌های نخستین نیز چیزی نیست در بستر تاریخ هم چنان به گسترش و کار خود ادامه داده و زمان‌هایی بس دراز به عنوان اصلی وابسته به تمدن به حیات و موجودیت خود ادامه داده است.

پس به‌پایه‌های ممنوعیت‌ها و تحریم‌های مذهبی و چگونگی اصل و منشأ آن‌ها تا اندازه‌یی آگاهی به‌دست آمد و متوجه شدیم که این مجرمات چون وجودش و اصل تحریم آنها برای ادامهٔ حیات اجتماعی ضرور بوده است خارج از حیطهٔ عقل و منطق و استدلال به وسیلهٔ نیروهایی خارجی به‌بشر تحمیل شده است و این اصل هم چنان

به اصالت در جریان تاریخ گسترش پیدا نموده و به عنوان جزئی برجسته از کل تمدن شناخته شده است. به همین روی است که می‌گوییم مذهب نوعی بیماری روانی یا «نوروز»<sup>۱</sup> همگانی است و هم چون بیماری روانی کودکان مینا و سرچشمه یا خاستگاه اصلیش منبعث و پدید آمده از «عقدۀ اوریپ»<sup>۲</sup>، یعنی روابط پدر و فرزند می‌باشد.

براین پایه و مینا و با توجه به قیاسی که در اصل علمی دوران بحرانی کودکانه به عمل آوردیم، می‌توان به روشنی و آشکارایی پیش بینی نمود که در دوره‌ی معین و مرحله‌ی خاص از دوران‌های تطور و تحول که در راه تکامل گام می‌سپرد مذهب که به عنوان نوروزی عمومی شناخته شد، خواه ناخواه از میان می‌رود، و هم اکنون ما به آستانۀ این مرحله و دورۀ تکاملی باز رسیده‌ایم.

### ۶- روش ما

تفسیر چگونگی بیماری روانی و مذهب، مذهب در کادر بیماری و سواس، این بیماری سد تکامل و پیشرفت انسانیت است، روش ما در قبال مسأله مذهب، شباهت‌های فراوان مذهب و نوروز و سواس، روش بر افکندن معتقدات، پیراستن تمدن از اوام، دینی، هدف تجدید نظر، بدور افکندن ارزش‌های تاریخی، تفسیر یک تمثیل

تشبیهی نمی‌توان یافت تا به وسیله آن روش خود را در برابر

1 - Nevrose

2- Complexe oedipe



مسألهٔ مذهب توجیه‌ناپذیر است. اما به‌طور کلی می‌توان گفت که بایستی روش و واکنش مادر برابر این مسأله‌بدان نوع باشد که دوازده‌شویهٔ سخت، وپای‌بندانه و سنت‌پرستانه بوده باشد. بایستی روشی داشته باشیم هم چون شیوهٔ آموزگاری فهمیده و خردمند که در مسایل و امور تخصصی و وابسته به کار خود، با پیشرفت‌ها و دیگر گونی‌های نوینی مواجه شده است؛ و نه بر آن که با این پیشرفت‌ها و جهش‌های تکاملی مخالفت و عناد نورزیده، بلکه در تسهیل پذیرش آن نیز کوشایی نموده و با جهدورزی و کمک گرفتن از تمام نیروهای کوشیده تا وسایل تکوین و جای‌گزینی آن‌ها را فراهم آورد.

همان‌سان که گفته شد این تشبیه نیز قانع‌کننده و رسا نمی‌باشد و آن‌سان که بایستی روش ما را در قبال مذهب و شناخت آن فراهم نمی‌آورد. تذکر داده شد که مذهب نوعی بیماری روانی همگانی و نوروزی عمومی می‌باشد. این نوروز عمومی از دوسو سد تکامل و پیشرفت انسانیت می‌شود: از سویی همان‌گونه که در بیماری‌های روانی افراد ملاحظه شود، موانع و محظوراتی در برابر تکامل و ارتقای بشریت فراهم می‌کند. از طرفی دیگر می‌توان مواد حاصله از آن را تشبیه به نوعی حالات وهمی<sup>3</sup> نمود. البته حالات وهمی در رشتهٔ روان‌پزشکی<sup>4</sup> اختلال‌هایی روانی محسوب می‌شوند و مذهب نیز همچون سرچشمهٔ آینه‌یی

3- Psychose hallucinatoire

4- Psychiatrie

سازنده و پردازنده این اوهام است. این جا نیز دگر باره قابل تذکر است که این همانند سازیها و تشبیهات و مثال هاتنها برای کمک به فهم و شناخت بیشتری درباره مسایل و پدیده های اجتماعی است و رتبه مواردی چندان دقیق و صحیح نمی باشند.

درباره شباهت ها و همانندیهای فراوانی که میان «نوروز و سواس»<sup>۲</sup> و مسأله مذهب موجود است در مواردی دیگر اغلب سخن گفته شد و بحث ها و کاوش هایی نیز به عمل آمده است. این همانندی و شباهت میان این دو بیماری روانی آن قدر مورد توجه و قابل دقت است و آن گونه پیوستگی و یکسانی را دارا می باشند که حتا در جزئیات و مواردی اهمیت نیز شباهت های شان به نظر می رسد. بسیاری از پدیده ها و خصوصیات که در تکوین و موجودیت یافتن مذهب دست در کارند و پوششی از نا آگاهی های ما به روی آن پوسته ای گذاشته اند در پر تو این شباهت ها روشن و آشکار می شوند. آنچه که مورد توجه و سخت قابل دقت می باشد این است که مبتلایان به این نوروز همگانی، یعنی مذهب از ابتلا و خطر اکثر قابل توجهی از بیماریهای روانی در امانند و می توان به شکل روشن تری گفت که مؤمنین و کسانی که احساس مذهبی در آن ها پرتوان و نیرومند است در اثر ابتلا به يك بیماری روانی که تقریباً و تا اندازه بی جنبه عمومی دارد از مبتلا گشتن به بیماریهای روانی فردی برکنار بوده و با قبول بیماری همگانی از خطر نوروز فردی و شخصی رسته اند.

بعضی اوقات ارزش پاره‌یی از اصول مذهبی و اصالت و قدمت تاریخی آن‌ها موجبات آن را فراهم می‌آورند که نسبت به آن‌ها محتاطانه رفتار نموده و احترامی برایشان قایل شویم. این امر و حادثه نیایستی اسباب آن‌را فراهم آورند تا از حذف و برانداختن آن‌از پیکره تمدن بازپس رویم. هر گاه عمیق‌تر ببیندیشیم متوجه خواهیم گشت که همین امور و پدیده‌های بازممانده‌های تاریخی هستند که به ما امکان داده‌اند تا اصول و معتقدات دینی‌ها تعبدی و غیر عقلی دانسته و همانندی‌هایی را میان آنها و نوعی بیماری روانی برقرار نماییم.

اکنون آن امکان را داریم و موقعیت آن فرا دست آمده که به همان شکل و نوعی که در مورد درمان تحلیلی بیماران روانی عمل می‌نماییم، در این مورد نیز نتایج عمل واپس زدگی را به یک کار و فعالیت ذهنی تبدیل کنیم.

از لحاظ موردی دیگر می‌توان به این اصل مسلم اذعان داشت که تنها از یک جانب و یک مبدأ پیش رفتن و عمل نمودن به نتیجه‌یی منطقی دست نخواهیم یافت. به این معنی که تجدید نظر در معتقدات مذهبی هر گاه تنها هدفش سستی بخشیدن به جنبهٔ تقدس آنها و بی‌توان ساختن اصل خدایی و معنوی این اصول باشد کافی نمی‌تواند باشد و مذهب از این راه به تنهایی متوقف نشده و هم چنان پایداری خواهد دورزید. در این مورد پرسشی پیش می‌آید مبنی بر این که پس از چه راهی بایستی عمل نمود و مسأله را به چه صورتی می‌توان بازو گره گشایی کرد؟ در

این مورد می‌توان این‌سان پاسخ داده و عمل نمود که هدف این تجدید نظر برای برقراری اصولی نوین بایستی نوعی تصفیه عمیق باشد. این تجدید نظر که هدفش اعتلای تمدن و آشتی میان آن و مردم می‌باشد لازم است تا مقدار زیادی از این اصول و معتقدات و دستورهای مذهبی را حذف نموده و دور بریزد. در این مورد تأسف و تحسر به هیچ روی معنا و مفهومی نداشته و خالی از ارزش خواهد بود، چون آن چه که مورد نظر و اصل هدف تجدید نظرها تشکیل می‌دهد انگیزه صلاح و سازش میان مردم و تمدن می‌باشد و با این روش است که آرمان ما نقش دیگری گرفته و در وصول به هدف تسریع و شتاب خواهد شد.

از جانی دیگر از این که با عمل فوق، یعنی تجدید نظر طلبی و به کار بستن آن از مقداری سنت‌ها و باقیمانده‌های تاریخی گذشته و چشم فرپوشیده‌ایم نیز نبایستی متأسف باشیم. اصولاً حقایق مذهبی و اصولی که زمانی شاید محتوی نوعی ویا اندکی حقیقت بوده‌اند در مسیر زمان به اندازه‌ی دیگر گونی یافته و تغییر و تبدیل دیده‌اند که بشر دیگر نمی‌تواند با سود جویی از آنها به حقیقت و واقعیتی دست یابد.

دو تمثیلی از این قضیه می‌توان چنین مثال آورد: - مادر برابر پرش اطفال ویا کودک‌کان خود مبنی بر این که بچه از کجا می‌آید می‌گوئیم نوزادان را الملك‌ها می‌آورند. البته این حقیقتی است که در

پرده استعاره و وجه سمبولیک و رمزی بیان گشته - چون برای ما آشکار است که تعریف سمبولیک پر نده بزرك آلت تناسلی مرد در حال برآمدن می باشد . لیکن كودك این رانمی داند و هم چون بسیاری از ما به ماهیت و واقعیت این رمز و وجه سمبولیک واقف نیست ، تنها احساس می کند که او را فریب می دهند. روانشناسی این مسأله را به طور محقق ثابت می کند که منشأ و خاستگاه راستین احساس بدبینی نسبت به بزرگترها و روح سرکشی و عصیان كودك از همین جامی باشد . پس برای به گزینی و نتیجه گیری از تجربیات به خاطر اعتلای كودكان و رشد فکری آنها و تسریع در تکاملشان به سوی بلوغ ، به این اصل تربیتی دست می یابیم که شایسته آن است تا از به کار بردن این گونه روش های رمزی و سمبولیک خود داری نموده و از بازگو نمودن و توضیح حقایق به كودكان تا آن جایی که رشد فکریشان امکان می دهد دریغ نورزیم .

بخش نهم :  
در باره مسایل انتقادی  
و اصول روانی

۱ - انتقاد

نظری به طرح مسأله انتقاد ، وجود تضادهایی در این نوشته ها ، ادعای بی‌ضرری این نوشته ها در کاستی اعتقادات منهبی . هدفی در باره نزلت عقاید منهبی ، ایده منهبی و لزوم پشتیبانی از آن ، و نمودن بی‌ارزشی منهب ، درباره مسأله تجدید نظر نمودن ، مسأله منطق و تضادی در اصل آن ، انتقاد هایی در باره منهب و بیماری روانی و سواس

در قسمت های گذشته برای دوری جویی و احتراز از قضاوت یک جانبه ، مبادرت به درج و باز آوردن دلایل و انتقادهای مخالفین نموده و تا حد ممکن به خرده گیریهایی که به عمل آمد پاسخ گویی کردیم اینک نیز بر همان نهج و روش ، رشته سخن را به نقادان باز داده و مخالفت ها و دلایل ناهماهنگی را که بر گفته های مامی شود در این جا گرد می آوریم . بر همان پایه و روش گذشته که از منتقدین در باره این سلسله گفته ها به عمل آمد ، در این مورد هم خرده گیریهایشان از این آغاز می شود که :-

در گفته ها و نظرات و استدلال های شما به راستی که نکات نا

هماهنگ و نقیض هم بسیار به آشکارایی ملاحظه می‌شود، و در واقع به وضوح نقیض گویی می‌نمایید. شما بر آن هستید و چنان ادعا می‌ورزید که نوشته‌ها و مباحثتان به طور کلی بی‌خطر و ساده و غیر مؤثر هستند و هیچ گونه صدمه و لطمه‌یی به ایمان‌داران و معتقدات مؤمنین نخواهد زد و علاوه بر این موجب انحطاط دین و برگشت متدینین از مذهب نیز نمی‌گردد.

از سویی دیگر به شکلی که از فحواي گفته‌ها و شیوه نوشته‌ها پتان بر می‌آید نظر تان آشکارا و صراحتاً بر این است که موجبات تزلزل و کاستی مذهب و معتقدات مذهبی را فراهم آورده و در ایمان اشخاص، اصل سستی و بی‌باوری را وارد کنید. در این صورت و بابه کار بستن این روش ضد و نقیض ما به خود حق می‌دهیم که از شما پرسش نماییم: - هدف و مقصد راستین شما از این نوشته‌ها و انتشار آن‌ها چیست؟

در قسمتی دیگر به بحث و مواردی را مطرح می‌سازید که کاملاً جنبه طرفداری از مذهب و لزوم موجودیت و حفظ آن را می‌رساند. به سادگی و هم‌چون دین‌گرای و مؤمنی برجسته صریحاً بازگو می‌کنید که هر گاه اعتقادات مذهبی مردم و ایمان‌شان نسبت به خدا دست خوش سستی و کاستی و تزلزل قرار گیرد، و توده باز فهمند که نه دین و مذهب را حقیقتی است و نه خدایی وجود دارد، امری خطرناک و بسیار هم خطرناک است. چون توده‌های وسیع مردم که تا به حال اجباراً

وازروی ترس و هراس شرایع و دستوره‌های مذهبی و ایمان به خدایی قهار را دارا بودند و به موجب آن در برابر قوانین تمدن اطاعت و تمکین می‌کردند - با آگاهی از این امور ، یعنی دروغ و بی‌پایه بودن معتقدات مذهبی و نفی وجود خدا دیگر از فرمانبری و اطاعت قوانین و رعایت شرایع سرباز زده و نظم اجتماعی را مختل می‌نمایند و آنگاه است که تمدن از میان رفته و اجتماع به شکل هراس انگیزی از هم پاشیده و به فنا روی می‌کند .

از سویی دیگر شما درباره تجدید نظر نمودن و نشان دادن هدف آن تنها بر این پایه تکیه نموده و پافشاری می‌کنید که تنها موجبات تزلزل اوهام مذهبی و بی‌باوری مردم نسبت به آنها را فراهم آوردن کافی نمی‌باشد؛ بلکه برای تسریع در رسیدن به هدف که همان سازش افراد با تمدن است ، برای به‌ثمر رسیدن این تجدید نظر طلبی لازم است تا اوهام و پندارهای مذهبی به‌طور کلی از پیکره تمدن زدوده گشته و حذف گردند . البته در این دو مورد تضادی آشکار و فاحش وجود دارد که به آسانی و زود گذری نمی‌توان از آن گذشته و چشم پوشی نمود .

از سویی دیگر این تضاد آشکار میان دلایل و گفته‌های شما نظر گیر می‌شود ، و آن گرایش و دوری‌گزینی از دو سو نسبت به عقل و منطق می‌باشد . شما درجایی اظهار می‌دارید که بشری تحت تسلط و سلطه عمیق و شگرف غرایز و شهواتش قرار داشته و نمی‌تواند به وسیله



نیروهای عقل و منطق و عناصر هوشمندانه خود رهبری شود. آن گاه راهی برای اصلاح و ترمیم مدنیت و تمدن نشان می‌دهید مبنی بر این که بشریت بایستی به جای اطاعت و فرمانبری از نیروهای تأثیری و عاطفه‌ی مذهبی و سنن و رسوم کهن، از مبانی منطقی و عقلی اطاعت نموده و آن را سرمشقی برای زندگانی خود قرار دهد، و ننگی به این نیز اکتفا نورزیده و اعتلای تمدن و جنبه آشتی مردم را با آن نیز درگرو هم‌چو پیمانی قرار می‌دهید. البته در این مورد نیز هم چون تذکر و انتقادی که در بالا به عمل آمد، مواجهه باین تضاد دیگری می‌شوید که آدمی به راستی سرگشته می‌ماند که کدام یک را قبول نموده و کدام را درست و حقیقت به‌پندارد.

و ننگی آن‌چه که بسی مهم و درخور ملاحظه است و به‌طور کلی منطبق با اصل برنامه شما نیز می‌گردد عبارت است از غیر منطقی بودن این ایده که به‌خواهیم نیروی عقلی و استدلال را جای‌گزین مذهب نموده و به‌جای آن بر نشانیم. به‌طور قطع آن چنان که لازم است شما از درک واقعیات و حقایق تاریخی بسی به‌دورید و می‌توان ادعا نمود که تاریخ چیزی به شما نیاموخته است. کار و روش یا ایده و آرمان شما شیوه‌ی نویست و تاریخ‌نظایر آن را بسیار قدرتمندانه‌تر گذرانده و تکرار نموده است. کوشش‌هایی مبنی بر این که نیروهای عقلی و منطقی تکیه بر جایگاه عناصر وهمی و اصول مذهبی برزنند در بستر وقایع زمان‌های گذشته امری نادر و شگفت به شمار نمی‌رود و همان

گونه که تذکر داده شد این روش بارها بانیرو و برنامه و سازمانی پرنیرو و توان آزمایش شده است. به‌طور قطع هر گاه نظری به تاریخ اخیر فرانسه براهانید به حوادث انقلاب فرانسه و نقش روبسپیر شناختی حاصل نموده و در ضمن از عدم موفقیت آزمایش‌هایی در این زمینه نیز بی‌آگاهی نخواهیدماند. از طرفی دیگر این روشی است که هم اکنون در روسیه نیز مورد نظر و عمل قرار گرفته و در واقع تاریخ از این لحاظ تکرار می‌شود و ما به هیچ روی نیاز و احتیاجی نداریم تا به کند و کاو در این زمینه پرداخته و درصد نتیجه‌گیری برآمده و چشم به آینده چنین اعمالی باز دوزیم. با این اوصاف آیا قانع نمی‌شوید و اندیشه نمی‌کنید که قهراً بایستی به این نکته اذعان آورد که آدمی قادر نیست تا از مذهب و معتقدات دینی چشم فرو پوشد.

ازجانبی دیگر در مورد شباهت‌هایی میان یک بیماری روانی و سواس، و به‌طور کلی مابین نوروز و سواسی و مذهب تذکر دادید که مذهب علاوه بر آن که یک نوروز و سواسی می‌باشد چیز دیگری هم هست، اما درباره این نکته اخیر، یعنی چیز دیگری و یا وجهی دیگر خارج از نوروز سخنی در میان نیاوردید و بحثی در اطراف آن به عمل نیامد. تنها در این قسمت به همان نکته اکتفا شد که شباهتی میان نوروز و مذهب نمایانده شود. پس از این که در این باره نیز گامی فراتر نهدید و مذهب را هم چون بیماری بی‌محسوب داشتید، طبعاً و

ضرورتاً این اصل را نیز مطرح نمودید که بشریت را بایستی از گرفتاری و ابتلای به این بیماری مصون نگاه داشت ، اکنون شمارا دربرابر این پرسش قرار می دهیم که آیا می توانید حدس زده و گمان برید که بشر باز دست دادن معتقدات و اصل مذهب چه گنجینه و میراث گران بهایی را از دست خواهد داد؟.

### ۳- طرح مسایل مورد انتقاد

در پاسخ انتقادها ، نوشته های شتابکارانه ، بد فهمیدن مسایل ، توضیحی درباره تضادها ، جواب به زیان و بی زیانی این نوشتهها ، علل بی زیانی و دلایل آن ، ایمان داران حقیقی و مؤمنین مصلحتی ، روش ست ایمانان ، عصیان آنها بر علیه مذنب ، موضوع غرایز و طرح عوامل عقلی ، ارزش و کمک هوشمندی

در این مورد چون من يك مسأله و موضوع مبهم و مرموز و پیچیده را عجولانه و شتاب کارانه مورد بحث و تحقیق قرار دادم ، به حسب ظاهر و موافق باقراین سطحی شاید تا اندازه بی دچار تناقض گویی شده باشم. البته تأکید می ورزم که به حسب ظاهر نوعی تناقض گویی از نتایج گفته هایم حاصل آمد، ورنه از لحاظ اصولی این موارد چندان قابل توجه در تناقض نیستند که یکسره بدان ها تکیه و انتقاد نمود. اما به هر انجام آن چه که از این قبیل رخ داده می توان تا اندازه بی زیاد در جبرانش کوشایی نمود .

در این قسمت دگر باره من تأکید ورزیده و باز می گویم که از برخی جهات این نوشته ها کاملاً و به طور کلی بی زیان است. اصولاً

اندیشه این که چنین نوشته‌ها و آثاری موجب سستی بخشی در ایمان ایمان داران و تزلزل عقاید آنان گردد، فکری بسیار خام و ناهوشمندانه جلوه می‌نماید. بادلایل و استدلال‌هایی که در ضمن این نوشته‌ها به عمل آمده است و بادلایل و براهینی مشابه آن به هیچ روی يك مؤمن، ایمان مذهبی خود را از دست فرو نخواهد هشت. يك مؤمن و متدین بارشته‌هایی منبعت از عواطف و احساسات و اندیشه‌هایی متوهمانه و وسوسه‌انگیز به اصل و جوهر مذهب وابسته است و از لحاظ روانشناسی دلایل عقلی و علمی این گونه کسان را در عقاید خود پای‌مردتر و در شیوه مذهبی متعصب‌تر می‌کند.

گذشته از ایمان و ران و مؤمنین حقیقی که نه نوشته های من و نه استدلال‌هایی مشابه به آن در شان تأثیری نگذاشته و به ایمان نشان خللی وارد نمی‌سازد، گروهی دیگر را نیز بایستی به شمار آورد که چه این نوشته‌ها منتشر گردد و چه در معرض عام قرار نگیرد - به واقعیت مسأله و جنبه ساختگی دین و مذهب پی خواهند برد، و اینان کسانی هستند که به معنی واقعی کلمه مؤمن نمی‌باشند. از سویی دیگر این کسان به قوانین نیز احترام و توجهی را که شایسته می‌باشد مورد مراعات قرار نمی‌دهند. تنها از این جهت زیر بار قبول و فرمان بری از قوانین سر فرود می‌آورند که از جانب مذهب مورد فشار قرار می‌گیرند. اصول و تأکید های مذهبی بر آن و ادارشان می‌کند که به قوانین تمکین کنند، و این گروه تا هنگامی از دین در هراس و ترسند

که به واقعیت آن ایمان دارند. این دسته از جمله آنانی هستند که با درک ساختگی بودن و ناراستی دین و اصول مذهبی یک‌سره سر به شورش و عصیان برداشته و دیگر از هیچ نیرو و مبدی و اهمه نمی‌نمایند. اما لازم است به این نکته به‌زرفی توجه داشت که، اینان کسانی نیستند که عصیان و شورش یا ناباوریشان متکی بر استدلال و بر مبنای موازین و دلایل عقلی و منطقی باشد، اینان در زمره کسانی به شمار می‌آیند که منتظر فرصت مناسبی هستند تا شانه از زیر بار قوانین و شرایط یک باره تپه نموده و به نفس سرکش و عصیان جوی خویش فرصت نابکاری ارزانی دارند. به همین جهت این گونه مردم همین که مشاهده نمودند کسانی گرداگردشان از مذهب و اهمه‌یی به خود راه نداده و در انکارش بی‌هراس می‌باشند، به زودی و باین توجیهی به هر نوع استدلال و منطق به پیروی از آنان همداستان شده و هیچ‌گونه بیم و تردیدی از این تغییر روش به خود راه نمی‌دهند. و سرانجام به این نتیجه می‌رسیم که این کسان هستند که حتماً! گرم مبادرت به نوشتن این گونه مطالب نیز نمایم، بی‌شک و سائیلی بر می‌انگیزند تا به انکار و نفی مذهب انجامد و بالاخره روزی به مطلب پی خواهند برد.

اما من چنین فکر می‌کنم که شما به تضاد دیگری که در نوشته‌های من یافته‌اید، بیشتر عطف توجه نموده و بدان اهمیت می‌دهید. این اصلی کلی است که نیروهای غرایز در بشری همواره قوی‌تر و پرتوان‌تر از عوامل هوشمندی و منطق و عقل می‌باشد. البته با توجه

به این مطلب است که از جانب شما این مسأله با این شکل مطرح و صورت انتقاد و یا تضاد یابی می گیرد : افراد بسی به سختی و دور از سهولت تحت گرایش و قبول نمودن دلایل منطقی و عقلی قرار می گیرند و علت این است که به شکل عمیقی در قلمرو نفوذ غرایز و حیات نفسانی خویش قرار گرفته اند . با توجه به این مسأله و موضوع روشن پس چرا بایستی در مقام آن بر آییم تا این وسیله ترضیه غرایز را از آنان باز گرفته و به جایش عقل و منطق را قرار دهیم ؟ بی شك و بدون تردید مردم به همین گونه هستند که توصیف شد و شما خود نیز به این مطلب اذعان دارید ، اما آیا هیچ گاه در این موضوع به اندیشه و کاوش پرداخته اید که اصولا برای چه بایستی چنین باشد ، و آیا در حقیقت این چنین روش و شیوه یی ضروری است یا نه ؟ و اصولا آیا لازم است که به طور حتم چنین باشد ؟ آیا هیچ به نظر شما آمده است که علت این ضعف و کاستی نیروهای عقلانی بشری از چه رهگذری می باشد ، و آیا هیچ اندیشیده اید که در حقیقت علت این مسأله ، یعنی ضعف قوای عقلانی نسبت مستقیمی با تربیت مذهبی دارد؟

#### ۴- روش تکوین شیوه مذهبی

وضع نخستین و طبیعی کودک در برابر اصول مذهبی، تحمیل معتقدات به کودک، مذہب محدود کننده نیروهای منطقی و عقلی در کودک، دو مورد نكوهیده در بارهٔ تعلیم و تربیت، منعب سد رشد عقلی، اثر ارزندهٔ هوشمندی و استدلال در برابر غرایز، مسایلی در بارهٔ نقض عقلانی زن و انتقاد این نظریه

چنین می‌اندیشم که هر گاه از روی شتاب و عجلولانه کسانی درصدد بر نیایند تا به کودک چیزها و اصولی را تحمیل نمایند، مدت زمانی طولانی را لازم می‌آید تا او به فکر آفریدگار و وجود دنیایی دیگر پی ببرد.

البته هیچ بعید نیست که حوادث و جریان او را به همان راهی که نیاگان و گذشتگانش پیموده اند برفکنند و خود به خود در راهی پای گذارد، لیکن این فرصت را از او باز می‌گیرند و امکان آن را برایش نمی‌گذارند تا این تکامل به شکلی طبیعی بر او جریان یابد. بزرگتران در موقعیت و سنی اصول و مسایل مذهبی را برایش می‌آموزند و در حقیقت به او تحمیل می‌کنند که او قادر نیست شناختی سطحی و پست نیز به آنها داشته باشد و آنان نیز هیچ گاه کوچک‌ترین اهمیتی به این نمی‌دهند که کودک با این موقعیت زمانی و سن و سال قادر به درک آنها نمی‌باشد.

امروزه می‌توان به دو مورد دربارهٔ تربیت کودک و شیوهٔ پرورش کودکانه بانظر انتقاد جویانه دقیق شد و این دو نکته عبارتند از:

به تعویق انداختن تکامل و نمو و تظاهر نیروها و غرایز جنسی، و دیگر فرمانبری و اطاعت بی‌رویه و کورانگی از اصول و معتقدات مذهبی. این دو نکته، اولی با تشبیهاتی کثرت‌اندیشانه نسبت به کودک اعمال می‌گردد، و دومی با وسایلی حاکی از جبر و فشار به او تحمیل می‌شود.

اکنون شما را در برابر این پرسش قرار می‌دهم که: آیا در چنین هنگامی تعیین‌کننده و موقعیت خاصی ترس از دوزخ و عذاب‌های دردناک را دست‌آویز قرار دادن و مانع شدن از جریان صحیح و درست فکری و اندیشه‌گری به توسط القای مصرانه چنین اعتقاداتی به رشد قوای عقلی صدمه‌ی نخواهد رسید؛ و آیا این چنین شیوه منحنی و نادرستی قادر خواهد بود تا به پیش‌روی و ترقی نیروهای منطقی و عقلانی کمک نماید؟

البته ما به هیچ روی نبایستی با وجود این چنین قوای عقلانی ضعیفی از این مسأله به شگفتی و اعجاب دچار شویم که چگونه اندیشه‌هایی درباره قبول نسبت به این همه تضاد و ناراستی‌هایی که در تمام ادیان و مذاهب وجود دارد فرود می‌آورند. با این شیوه‌های فعلی در تعلیم و تربیت و این گونه جلوگیری‌ها و تضییقاتی که درباره روش روشن‌اندیشی و شیوه استدلالی قرار دارد نمی‌توان انتظار داشت که کسان زیادی سر‌عصیان و ناقبولی نسبت به پذیرش این همه کج‌روی‌ها بردارند.



به هر انجام به‌هر وسیله‌یی که اندیشه‌گری انجام یابد و به‌هر راهی که برای محدود کردن غرایز و جلوگیری از امیال غیر شایسته به عمل انجامد، هیچ راه و روشی خارج از قلمرو عقل و استدلال برای جلوگیری و محدود نمودن غرایز به‌نظر نمی‌رسد. هوشمندی و نیروی عقلانی تنها و مؤثرترین وسیله‌یی می‌باشد که به‌وسیلهٔ آن ما قدرت خواهیم یافت تا بر غرایز خود فایق آییم. اما بلافاصله با طرح این مسأله که خود نشان‌دهندهٔ راهی درست و شیوه‌یی راستین می‌باشد، این موضوع پیش می‌آید که: چگونه می‌توان از کسانی که استدلال نمودن و به‌کار بردن روش‌های عقلی و اصولاً فکر نمودن برایشان ممنوع و غیر مجاز است انتظار داشت که به این آرمان و آرزو که هدفش اعتلای تمدن و تسهیل زندگانی اجتماعی است، و وصولش از لحاظ روان‌شناسی جز با به‌کار بردن آن میسر نیست دست یابند؟

البته به این گفته که در تداول عامه صورت ضرب‌المثلی را پیدا نموده است توجه کرده‌اید که به موجب آن می‌گویند زن‌ها دارای نقصان عقلی می‌باشند و بالاتر از آن برای این مسأله دلایل فیزیولوژیکی نیز ذکر می‌کنند. و به‌طور کلی نیروی دراکه و هوشمندی زنان را نسبت به مردان ضعیف‌تر می‌شمارند. این دلیل و گفته هر چند که بر مبنای برخی توجیهات در نظر اول درست به نظر رسد ولی هر گاه با نظری منطقی و عقلی به آن نگریسته و در انتقادش دستی‌گشاییم -

متوجه خواهیم گشت که این مسأله‌ی است قابل تعمق و ژرف بینی که تفسیر آن درست و صحیح به نظر نمی‌رسد. اما برای چه چنین نسبت و انتسابی صورت پذیرفته و حتا در عمق سرشت و نهاد زنها نیز این نقص عقلی راه یافته خود موضوعی جالب است که از آن چنین می‌توان استدلال نموده و نتیجه گرفت: زنها پیوسته از ممنوعیت‌ها و پرهیزهایی زیاد که همراه با خشونت و جبر و تنیدی در عمل بوده است برخوردار بوده‌اند. آنان را همیشه از اندیشیدن و اظهار نظر درباره‌ی مسایل و فکر کردن در قسمت مواردی که مورد توجهشان بوده باز داشته‌اند. همواره درباره‌ی مسایل جنسی محدودیت‌هایی شدید داشته و ناچار بوده‌اند تا از این رهگذر دچار رنج‌هایی فراوان گردند. اکنون با این توضیحات متوجه خواهیم شد که این نقص عقلی در حقیقت زاده‌ی علل فیزیولوژیکی نمی‌باشد، بلکه تحمیلی است که در بستر تاریخ به وجود آمده و هم چنان تثبیت یافته است.

لازم است این اصل را در نظر داشته باشیم که تا هنگامی که بشر از لحاظ مسایل جنسی در سال‌های نخستین کودکی تحت تأثیر تضییقات و محدودیت‌های جنسی از نظر اصول و معتقدات ذهنی مذهبی و قانونی قرار دارد و این اصول و قوانین از جانب مربیان و آموزگاران از طرفی و پدران و مادران از سوی دیگر نسبت به او اعمال و مورد انجام قرار می‌گیرد، به صحت و درستی نمی‌توانیم درباره‌ی نهاد و سرشت حقیقی و راستین او داور و قضاوتی به عمل آوریم.

#### ۴ - راهی به آینده

تعدیلی در عقاید برای سهولت بحث ، شك ورزی در باره ارزش عقاید ،  
توهم نو ، نتایجی دربارهٔ برافکندن عقاید دینی ، تحمیل عقاید  
به كودك و نهاد های بعدی ، نقش امید به آینده ، طرح آزمایشی  
برای راهی نو ، نقد و ارزش آزمایش من

اکنون برای توجیهی شایسته تر و رسایی مطلب، من در نظرات  
و عقایدم تخفیفی قایل می شوم . هر گاه بر آن باشیم تا دنبال شك ورزی  
را از دست فرو نهشته و هم چنان به آن ادامه دهیم ، به این موضوع باز  
خواهیم رسید که ممکن است من هم با این پی گیری و عقیده مندی به  
اصول نظرات خودم به دنبال توهمی رفته باشم. ممکن است تا کیدهایی  
که از جانب من برای محدودیت و برافگنی اصول و عقاید مذهبی می  
شود چندان که فکر می کنم لازم و ضروری به نظر نرسد و اصولاً وجود  
مذهب هیچ گونه مانع و سدّی در برابر رشد عقلی و اصل تکامل ایجاد  
ننماید. باز هم شاید این نابسامانی ها و کژروی ها در اصل آموزش و  
پرورش اموری بی زیان باشند ، و از این که كودك را از همان اوان  
زندگی تحت فشار مذهب قرار می دهند باز هم در طبیعت بشری و  
سرشت و نهاد او اثری سوء بر جای نگذارد.

من اصولاً خود را از این مسایل و امور بی شناخت و آگاهی می  
پندارم و به طور قطع شما هم که این گونه به انتقادهایی مبادرت ورزیده  
و خرده گیری هایی می نمایند نیز نمی توانید افزون تر از من چیزی  
بدانید. در عصر ما نه تنها این گونه مسایل بزرگ و عمده لاینحل و درهم پیچیده

به نظر می‌رسند، بلکه ماهنوزموفق به حل و گشایش مسایلی کوچک و بی اهمیت نیز نشده‌ایم .

من با اطمینان و روشنی از قبول به این نکته ایمان دارم که در پذیرش مطلبی بایکدیگر توافق و هم نظری کامل داریم ، و همان گونه که من می‌اندیشم شما نیز فکرمی‌کنید که بشر حق دارد خود را در پناه امیدواری نوید دهنده‌یی قرار دهد و با نظری امیدوارانه به آینده بنگرد . شاید بر اثر کوشش‌ها و تجربیات عینی و مشاهدات و به کار بستن روش‌های علمی و کاوش‌های دقیق و مسایلی فراهم آید که به وسیله آن تمدن ما از این بن‌بست و نا آرامی نجات یافته و اعتلایی خردمندانه یابد.

برای وصول به هدف و دست یافتن و بازرسیدن به چنین دورنمای امید دهنده‌یی ، به کار بستن يك آزمایش که امید موفقیتی نیز دارد بی‌حاصل به نظر نمی‌رسد و این آزمایش معمول داشتن يك روش پرورشی و تربیتی غیر مذهبی است . هر گاه چنین آزمایشی به موفقیت بازرسید و روش من دچار شکست و بی‌تأثیری گشت ، من حاضر از عقاید و نظرات خود بر گشته و خط بطلانی به نوع قضاوت و داوری خود بر کشم ، و به این امر معتقد شده و ایمان آورم که بشر موجودی است که از لحاظ نیروهای عقلی و منطقی نسبت به غرایز و امیالش بسی ناتوان و پست بوده و همواره در سلطه و قدرت غرایز نفسانیش قرار داشته و نیروی هوشمندی و منطقتش قادر به اداره صحیح او نمی‌باشد .

## ۵- شیوه برافکندن معتقدات

جوابی برای باز پسین انتقاد ، تحریم مبارزه ناگهانی با مذهب ، روش مبارزه با اوهام ، همانندی مؤمنین و معتادین به مواد مخدره ، مذهب وسیله تسکین و تسلای خاطر ، روشی نو در آمریکا ، تحمیل مذهب ، روش تعلیم بی مذهبی ، مقایسه این دو روش ، وضع بشر با فقدان مذهب ، امید به آینده ، طرح آزمایشی روش غیر مذهبی

پس از طرح مسایل فوق که در حقیقت جنبه جواب گویی به انتقادهای راداشت ، به نظر می رسد بهتر آن باشد که به واپسین انتقاد شما نیز جوابی گفته شود - یعنی در حقیقت آن نیز مطرح نظر قرار گرفته و ارزش یابی گردد . در این مورد اخیر من نیز با شما کاملاً موافقت دارم و مورد موافقت نیز آن است که من نیز هم چون شما بر این عقیده ام که هر گاه به خواهند با جبر و فشار زور و دروغاً بر مذهب تاخت آورده و آن را یک پایه بر اندازند ، روشی است کاملادور از عقل که به هیچ روی امید موفقیت هم نمی تواند داشته باشد . با این وصف بایستی به کلی و سدرسد به عدم موفقیت در چنین روش و شیوه بی مطمئن بود . ایمان و عقیده مردم را نمی توان با اعمال زور و روش های فشار انگیز از آنان باز گرفت و نه می توان در ایمان به وسیله استدلال رخنه نمود . حال هر گاه از این دو روش و بر مبنای آن کامیابی هایی نیز حاصل شود موفقیت هایی زود گذر و موقتی بوده و به ارزش و استواری بنیان آنها نمی توان اطمینانی حاصل نمود . و ننگی این نوع کامیابی ها نوعی ظلم و سنگ دلی و روشی دور از مروت و انسانیت محسوب می شود .

می‌توان همانندی و شباهتی میان اثر داروهای مخدره و مذهب برقرار نمود. کسی که سالیانی متمادی به استعمال مواد مخدره عادت کرده باشد نمی‌توان یک باره و بدون مقدمه او را مجبور به ترك اعتیاد نمود، چون مسلماً چنین شخصی سخت در اضطراب و ناراحتی افتاده و آسایش به کلی از او سلب خواهد گشت و در صورت وقوع چنین حادثه‌یی بوشك از خواب و خوراك فرو خواهد افتاد. به همین نسبت تأثیر مذهب را می‌توان مورد سنجش قرارداد: مذهب نیز هم چون مواد مخدره می‌باشد که معتادین به آن را نمی‌توان بدون مقدمه و دفعتاً از آن منع نمود و بازداشت.

هم اکنون روشی در آمریکا مورد توجه و عمل است که آن شیوه می‌تواند تأیید کننده ادعای ما باشد. در آن جا می‌خواهند با انعطاف توجه مردان نسبت به زنان، و تحت تأثیر قراردادن وزیر نفوذ و تسلط کشیدن مردان به وسیله زن‌ها، آنان را از برخی از اعمال تحریک کننده و استعمال مشروبات سکرآور و مواد مخدره بازدارند. اعمال کنندگان این روش و به وجود آورندگان این شیوه می‌خواهند تا بدین وسیله صفات پرهیزگاری و عناصر زهد و ورع را در آن‌ها برانگیزند. البته این خود روشی تجربی است که به نتیجه و حاصل آن نیز نمی‌توان بدین بود.

با این وصف در موردی که ذکر خواهم کرد، من جداً با عقاید شما مخالفت می‌ورزم و به هیچ روی نمی‌توانم آن‌ها را پذیرفته و به صحت و درستی

شان اعتقاد پیدا کنم . شما معتقدید که بشر به طور کلی و مطلقاً نمی تواند از مذهب به خاطر موارد تسکین آمیز و متوهمانه اش که هم چون مخدری به او نوعی لذت و آسایش می بخشد دیده پوشی نماید و اصولاً بدون وجود مذهب و با فقدان توهمات و معتقدات مذهبی تحمل زندگی و کشیدن بار توان فرسای آن برایش تحمل ناپذیر می باشد . این است نظر اتی از جانب شما که من بی هیچ تردید و گذشته سرسختانه با آن مخالفت می نمایم .

البته این عقیده و نظر شما از لحاظی می تواند سکه صحت داشته باشد ، اما بایستی متوجه بود که جنبه ی قاطع و کلی ندارد و تنها در بعضی موارد می تواند مصداق پیدا نماید ، این توهم درباره کسی که از او ان کودک زهر شیرین رابه گامش فرو ریخته و به تدریج مذاقش را نسبت به آن خوی گرنموده اند ممکن است مصداق پیدا کند ، اما درباره کسی که این زهر شیرین در کودک کی به گامش چندان اثری نه بخشیده باشد چگونه می توان دآوری و قضاوت نمود . از جانبی دیگر کسی که به هیچ گونه از این زهر شیرین نه چشیده باشد مسلم است که در دوران بلوغ و یادآوری دیگر برایش لذتی نداشته ، بلکه آنرا طرد خواهد نمود . البته ممکن است و شاید کسی اصولاً و به طور کلی مبتلا به هیچ يك از بیماری های روانی نباشد و بر همین مبنا نیز برای تسکین بیمار یهایی هم که وجود خارجی ندارند دارو و مخدری لازم نمی آید .

این امری است آشکار که در چنین وضعی بشر در موقعیتی دشوار و سخت قرار خواهد گرفت و بدون شك در چنین موقعیت و وضعیتی به حقارت و ناتوانی و بی‌چیزی خود را در برابر طبیعت پنهان و عظیم پی خواهد برد و ناگزیر در این حالت دچار سرگشتگی و حیرت خواهد گشت. او دیگر برترین آفریدگان و مرکز هستی و آفرینش نمی‌باشد. دیگر هیچ‌گونه خبری از وجود خداوندی بزرگ و مهربان و بخشاینده و حمایت‌گر که از او پشتیبانی نموده و در پناه خودش حفظ نماید نخواهد بود. حالت و وضع او کاملاً همانند و شبیه کودکی است که از خانه پدری گریخته و سرگردان مانده است؛ خانه پدری که تمامی وسایل آسایش و تنعم و تملذذ در آن جا برایش مهیا و فراهم بوده است. لیکن لازم است به این نکته توجه کرد که آیا این دوران کودکی هم چنان ادامه یافته و به پایان باز نخواهد رسید، و آیا مرحله کودکی را پایان و انجامی نخواهد بود؟

بشر پیوسته و مداوم نمی‌تواند به حالت کودکی باقی بماند. او لازم است سرانجام در هر موقعیتی که باشد پا به عرصه وجود و صحنه طبیعت پیش گذارده و با مشکلات و عوامل ناهمساز به پیکار و مبارزه پردازد و این عمل را می‌توان تحت عنوان «تربیت و پرورش برای روبرو شدن با حوادث و واقعیت» نام‌گذاری نمود.

اینک می‌توانم در برابر یک پرسش شما که خود بر سایر موارد



نیز شمول و گسترش پیدا می نماید پاسخ دهم و آن این است که هدف و منظور من از این نوشته ها جلب توجه و نظر مردم به عملی ساختن و لزوم مراعات این روش نو و اعتلایش می باشد .

### ۶- نقش و نیروی بشری

اندیشه منفی در باره ناراستی این روش ، چشم پوشی از اوهام منجبی ، نتایج انکسای به خود ، نیروهای بشری و نقش محرکه علم ، مسأله درد های جبری طبیعی ، توجه به زندگی زمینی ، تفاهم نسبت به تمدن ، فراموشی آسمان و منهد

ممکن است و شاید فراتر از آن ، یعنی بی شک این اندیشه و فکر در شما پدید آید که ، آدمی تاب و توان ایستادگی و مقاومت در برابر این آزمایش و شیوه را نیاورد ، و نتواند تحمل چنین روش نو و تازه ای را که پذیرفتنش مستلزم دست فرو هشتن از عقاید و پندارهای مأنوس است بر خود هموار نماید . با این حال من تذکر می دهم که بایستی نیروی امید را بر انگیزخت ، و کوشید تا همواره امیدوار و خوش بین بود . همین که آدمی توانست تنها به خویشتن خویش متکی و پشت دار باشد و به جز خود کسی را برای پشتیبانی اموری موهوم بر نگزیند این خود موفقیت و پیشرفتی بزرگ برایش خواهد بود ، که در پرتو و اثر آن خواهد توانست از نیروهای سرشار خود حد اکثر استفاده مستقیم را بنماید . در وجود ما ذخایر قابل توجه و شگرفی از قدرت و توانایی انباشته می باشد و با کمک و در پرتو علم و دانش تا کنون به

بسیاری از آنها دست یافته و سودهای فراوانی نیز عایدمان گشته است. بایستی به این موضوع توجه داشت که پس از این نیز در پرتو علم و دانش از این نیروها و قدرت‌ها سودهای سرشاری را انتظار داشته باشیم و به وسیلهٔ علوم و بینش‌های نو راهم‌ایی گشاده‌تر و بارورتر احداث نماییم تا نیروهای فروخته‌مان هرچه‌شایسته‌تر به‌کار آمدی آیند.

لیکن در مورد نابه‌سامانی‌ها و رنج‌ها و مصایب جبری و سرانجام دردهایی ناعلاج و فراوان که بشر را در خود محاط کرده‌اند، بشر به مرور زمان و در جریان پیشرفت زندگی خواهد آموخت تا به چه نحوی با آنها روبرو و مواجه گشته و بالاخره در مقابل آنها چگونه سلوک و تمکین نماید. بشر برابر این آموزش قرار خواهد گرفت که صفات صبر و تحمل و شکیبایی را در خود نیرو و توان بخشد و در برابر درد‌های جبری و مصایب بی‌درمان صبر و گذشت نشان دهد.

برای او چه اهمیت و فایده‌یی متصور می‌شود که به امیدها و اوهامی بویچ معتقد باشد. در زندگی دوزخ و خیال او چه اهمیتی دارد که صاحب املاک و زمین‌هایی فراوان در کرات آسمانی باشد املاک و زمین‌هایی که موجودیتی موهوم داشته و سود و عایدات آن‌را هنوز کسی مشاهده ننموده است. او کشاورز و شخم‌کار کوچک و قانعی است که به‌روی زمین در همین قطعه ملک محدود و محقر خود

زمین را شیار کرده و در دل خاک تخم می پاشد ، از بارو ثمر آن چرخ  
زندگانی را به چرخش آورده و وسایل معاش زن و فرزندانش را فراهم  
می کند .

به این ترتیب است که وحدتی در نیروهای پراکنده و انرژی نا  
منظم بشری پیدایی یافته ، و با تمرکز آن نیروها و قوای متحد به  
هدفی قابل شناسایی و ارزیابی شده زندگیش مرفه و آسوده می گردد .  
بشر هنگامی که نیروهای خود را که به شکل امید و آریهایی به جهانی  
دیگر و اوهام و عقایدی بیپوده متوجه شد ، است از آن هدف های بیپوده  
متوجه و صرف زندگی زمینی خود نماید ، بدون شك موفق خواهد شد  
که زندگی را هم برای خود و هم برای دیگران آسوده تر و قابل تحمل  
سازد . دیگر فشار تمدن را بدان گونه که بود بر شانه های خود احساس  
نمی نماید و آن گاه است که او با فراغت بال و آسوده خیالی می تواند چنین  
به گوید :

ما آسمان را به فرشتگان و گنجشک ها بازمی گذاریم .

## بخش دهم :

درباره روش نو و  
تربیت غیر مذهبی

### ۱- تقدروش غیر مذهبی

خیال بافی های جدید ، روش پرورشی غیر مذهبی ، توهمی در باره  
این روش ، تغییر جهت دو طرف بحث ، شك در باره روش جدید ،  
نسل های پرورش یافته با روش جدید ، اولویت غرایز بر  
عناصر هوشمندی و منطقی ، بی حاصلی روش غیر مذهبی  
نگاهی به تمدن های دیگر

به راستی که دیگر چه بهجت انگیز و سرور بخش است !  
فریبنده و سرور انگیز از آن جهت که بشریت دیگر به راه نوینی پای فرا  
گذارده است- او دیگر دیده بر او هام و سنن و بیهوده انگاری هافر و پوشیده  
و نیروی آن را یافته است تا در روی زمین زندگی آسوده و آسایش بخشی را  
برای خود فراهم آورد

بعید و دور نیست که شما مرا متهم به خیال بافی و رؤیا سازی نموده  
و شخصی احساساتی بشناسید که رشته منطقی و عقل اندیشی را به راه سحر  
سازی و خیال انگیزی بازسپرده ام . لیکن بایستی در مقام تذکر ، این  
نکته را روش نموده و توضیح دهم که به هیچ روی این طور نیست . من از  
روش و بینش عقلی و منطقی عدول نموده و همواره برای بازشناسی و طرح

مسایل و نتیجه گیری از آنها به عقل رجوع می‌کنم.

اینک دیگر مورد بحث و گفت و گوی ما به کلی تغییر جهت یافته است ، تغییر جهت از آن روی که دو طرف این بحث عوض شده‌اند: شما به جای من ، و من در جای شما قرار گرفته‌ام. اکنون دیگر نقش کسی را که به رؤیا فرو رفته باشد و در عالم خواب و خیال رشته اندیشه سست نموده و به اوهام گراییده باشد ، به عهده شما محول گشته . این شماست که از عقل و منطق روی گردانده و شیوه اندیشه سازی خویشتن خویش را به توهمات دور از منطق محدود و مقید ساخته‌اید، و در عوض من خود را در مرزهای عقلی محدود ساخته و به قلمرو رؤیاها و وهم دست یازی نکرده‌ام . به همین جهت است که حق دارم نسبت به روش‌های ادعایی شما و درستی گفته‌هایتان در تردید و شک باشم. روش ابداعی و طرح‌های آرای تمنا در قلمرو استدلال انمن شیوه و روشی دور از عقل و منطق می‌آید و بر حسب روش و اصطلاح خودتان آنها را توهمات می‌بیش نمی‌دانم . از این جهت نسبت توهم به روش و گفته های شما می‌دهم که تأثیر خواست‌ها و امیال نهانی و درونی شما در آنها به طور وضوح و آشکار مشاهده و ملاحظه می‌نمایم .

روش شما و اندیشه‌تان بر این محور در جریان و چرخش است که نسل‌ها و افرادی که در کودکی تحت تعلیم و تربیت شیوه بی غیر مذهبی قرار گیرند ، و به وسیله مربیانی آزرده آنها را دور از تأثیر و

اوهام مذهبی قرار دهند ، در دوران بلوغ و آینده خواهند توانست تا برتری و تفوق هوشمندی و منطق گروهی خود را نسبت به روش و شیوه زندگی غربی، و تسلط و اولویت فرایز محقق سازند . البته با کمال صراحت و آشکارایی من این نکته را بازگو می کنم که این توهمی بیش نیست ، توهمی است که مسأله تجربی و عینی طبیعت بشری آن را تأیید می کند؛ چون متأسفانه در این قسمت از نهاد و سرشت بشری شکی نیست که فطرت او ثابت بوده و به همان راهی که تا کنون در آن گام برداشته است پیش خواهد رفت.

هر گاه برای نتیجه گیری از این موضوع دست به قیاس ها و مثال هایی نیز به بریم، مواردی در تأیید ادعای فوق یافت خواهد شد. البته آگاهی ها و اطلاعات ما درباره سایر تمدن ها بسیار ناچیز است و این موضوع ، یعنی عدم اطلاع و دانش ما نسبت به تمدن هایی دیگر به شکلی کلی مانع از آن نمی شود که تا اندازه ای موارد قابل استفاده خود را از آن ها اخذ نماییم . هر گاه بادی دیدی بی طرفانه و عاری از سخت اندیشی های ایده ای و مسلکی در اطراف و گرداگرد خودمان نظر بیفکنیم، مردمان و کسانی را مشاهده خواهیم نمود که تحت فشار يك سازمان و دستگاه مذهبی پرورش نیافته اند و همین روش را نیز درباره کودکان خود و نسل آینده مرعی می دارند . اما باین حال به هیچ وجه با نتایج و حالاتی که شما از برقراری چنین روشی انتظار دارید و ادعا می کنید آشنا نیستند ، و اصولاً آرمان و ایده آنان با آرمان

وایدۀ آن گروهی که تحت سازمان ما و شیوه‌های مذهبی پرورش یافته و تعالیمی گیرند تفاوت و اختلاف چندانی ندارد.»

#### ۴- نتایج روش جدید

پیش بینی در بارۀ نتایج حاصل از فقدان مذهب ، تمدن اروپایی و مذهب ، طرح روشی نو ، روشی که عناصر اصلی مذهبی را اخذ می نماید ، مذهب در هیأت شیوه‌ی جدید ، لزوم مراعات اصول مذهبی ، فقدان مذهب و سرگشتگی نسل نو ، علت راستین شکست اصلاحات اجتماعی ، نکاتی در بارۀ تعلیم و تربیت ، خردمندان و کودکان ، نقش تمدن ، برتری غربی

«اکنون این مسأله خود به خود مطرح می شود که در صورت فقدان مذهب و حذف آن از پیکرۀ تمدن ، چه شیوه و روشی می تواند جای گزین آن گردد ، و اصولاً این شیوه و روش نو تا چه اندازه بی می تواند تقاط و مرزهای مشترکی با روش پیشین ، یعنی مذهب داشته باشد .

هر گاه بر آن باشند که مذهب را از پیکرۀ تمدن اروپایی برانداخته و بزدایند، دست یازی به کامیابی و حصول موفقیت برای آنان موقوف به این است که با کمک یک دستگاه سازمان یافته و اصولی دیگری به کارپردازند ، و این دستگاه جدید اضطراراً و از روی جبر و ناچارای از همان اوان کار و بنیان گیری شروع به جذب و اخذ کلیۀ عناصر اصلی و مشخصات روانی مذهب خواهد نمود . این عوامل که در مذهب و روش نو وجه اشتراك خواهند داشت عبارت است از: پرهیز

گاری مطلق مذهبی، تقدس و ایمان، روح بدبینی و تعصب مفرط و سرانجام جلوگیری از تفکر و اندیشیدن به موضوع های منطقی. همان گونه که گفتیم روش نوی که جای گزین شیوه مذهبی گذشته می شود، این عناصر را برای استقرار و دفاع از موجودیت خود قبول خواهد نمود.

به هر حال برای به کار بردن شیوه های تربیتی و پرورشی و مقتضیاتی که خاص این دوران است لازم است روشی هم چون روش و شیوه فوق معمول باشد و فکرمی کنم با در دست نداشتن و فقدان چنین روش و طرحی موفقیت و نتیجه‌ی از یک شیوه تربیتی حاصل نگردد. از دوران نوزایی کودک تا سر حد کمال بلوغ راهی بسیار دراز و پر پیچ و خم در پیش است. مسیری را که بایستی یک کودک شیرخوار به پیماید تا به حد فردی متمکن باز رسد، گذرگاهی ساده نیست که بدون وسایل و تمهیدات و پیش بینی های قبلی بتوان آن را بر گزار نمود. چه بسیارند افراد جوان و ساده دلی که در مسیر این راه گم گشته و حیران می مانند و چه بسا نوجوانانی که به طور کلی سر در گم شده و هر گاه کمک و نیرویی خارجی به یاریشان دست یازی و پیش تازی نکند. موفق نخواهد شد به وظایف و امور زندگانی خویش متن باز رسیده و خود را از تنگنا رهایی بخشند.

از سویی دیگر آیا هیچ این اندیشها مطمح نظر قرار داده و از مخیله گذرانیده‌اید که: ممکن است این اصولی که امروز شما



آنها را برای معمول داشتن روشی نو و منطقی پیشنهاد می کنید و می خواهید اصول تعلیم و تربیت و پرورش را بر آنها بنیاد دهید، ممکن است هم چون اصول مذهبی و روش گذشته، فکر آنها راه محدود نموده و از بینش های وسیع و عقلی بازشان دارد؟

آیا اصولا شما در این باره اندیشیده اید که نقص و نقطه نارسا است و شکست دیده عدم موفقیت های اجتماعی و تمدن ما در چیست و از کدام خاستگاه می باشد؟ من نظرتان را تا اندازه ای به این مطلب ویژه و اساسی جلب می نمایم: نقصی که به شکل سنتی سخت و پوی گیر از آن محافظت می شود و به طور کلی مبنای تمام تمدن ها نیز بر اصل آن نقص و پیروی از آن استوار گشته است این است که تصمیم ها و قرارها و قوانین و روش های سلوکی و بالاخره سایر امور و مواردی را که مدار زندگانی اجتماعی ما به روی آن ها چرخش و گردش دارد و به وسیله خردمندترین کسان تدوین و پیشنهاد می شود، و تنها فکر مردانی بالغ و کارآمد و اندیشه ور قادر به فهم و خوی گیری نسبت به آنها می باشد، سعی می کنیم تا به کودکان نابالغ و نواندیشه که سخت زیر نفوذ و سلطه غرایز خود قرار دارند تحصیل کنیم.

البته این بدیهی و آشکار است که تمدن قادر نیست و نمی تواند روش و راهی جز این شیوه را معمول دارد، و یاهنوز قادر به ابداع روش نوی نشده است. چون تکامل بشریت، تکاملی بس سالمند و کهن که در طول قرن ها و اعصار فراهم آمده بایستی به شکلی فشرده و مدتی بس

محدود در سال‌های نخستین کودکی به‌تفوق تزریق و تحمیل شود ، و این روش و کار را تنها با اعمال نفوذی تأثیری می‌توان بر کودک تثبیت کرد و به این وسیله کودک را به انجام اموری که بر عهدهٔ اوست مجبور و وادار نمود .

اکنون بر خود شماست تا ملاحظه و مشاهده نمایید که روش پرورش غیر مذهبی شما که همراه با تفوق اصل هوشمندی و اولویت عقل و منطق می‌باشد با چه عکس العمل و دور نمایی مواجه خواهد شد . «

#### ۴- ارزش روش مذهبی

ارزش روش پرورشی و تربیتی مذهبی ، بی‌ایمانی به‌منه‌ب و لزوم رعایت اصول آن ، شك دربارهٔ واقعیت ، تربیت ناپذیری بشرها به وسیلهٔ روش عقلی ، لزوم روش غیرعقلی دربارهٔ تربیت کودکان ، نیروی تأثیر و تسلا آمیز مذهبی ، بحثی منفی دربارهٔ واقعیت ، امتیاز ویژهٔ منه‌ب ، بازبین انتقاداتها

« به‌هیچ وجه جای شگفتی و تعجبی نیست از این که شما مشاهده نمایید که من پرورش و تربیت مذهبی را به عنوان مبنای نظم زندگی اجتماعی بشری روشی لازم می‌دانم ، البته لازم است به این نکته متوجه باشید و گمان نبرید که من خود به این اصول یعنی منه‌ب ایمان دارم . نه ، هیچ گونه ایمان و تعصبی از آن گونه که در مؤمنین و افراد مذهبی وجود دارد ، در من موجود نیست ، اما به خاطر مصالح و مقتضیاتی آنها را محترم داشته و بدانها عمل می‌نمایم . چون برای خاطر بقا و ارتقا و اعتلای تمدن- ما به‌هیچ گونه نمی‌توانیم در انتظار آن فرصت موهوم

باشیم تا افرادی برای قبول تمدن و فرهنگ به آن حد لازمه رشد و نمو عقلی بازنسند. به همین جهت بایستی ما قبلا و پیشاپیش شروع به اعمال نفوذ و آموزش به روی کودکان بنماییم. اصولا من به این مسأله که سرانجام افراد به آن درجه از رشد و نمو برسند که تنها جریان عقلی و منطقی امور بر آنها حکمروایی نموده و برغرایز خود کاملا تسلط جویند عقیده یی نداشته و آن را خارج از جریان های وهمی نمی شناسم. من بر این عقیده ام که بشر هیچ گاه به آن پایهی نخواهد رسید که از روی رضایت خاطر و صمیم قلب تحمیلات و محدودیت های تمدن را قبول نماید.

با توجه به گفته های فوق و بحث های گذشته به این نتیجه می رسیم که برای پرورش و تربیت کودک، اصولی غیر عقلی و خارج از محیطه منطق لازمی باشد. پس اینک که برای این منظور روش و اصولی خارج از تحمیل های عقلی لازمی آید، من اصول مذهبی را شایسته ترین روش ها می دانم؛ به این جهت که برابر و موافق با عقاید و گفته های خودتان، این اصول که واجد مواردی توهمی می باشند خیلی بهتر قادر خواهند بود تا وسیله تسلط و تسکین خاطری را فراهم آورند. این اصول با دارا بودن رشته های توهمی و تارهای مخدر خود بسیار شایسته اند که به وسیله آنها نیروهای تسلا بخش بر وجود ما جریان یافته و ناراحتی و ناکامی هایمان را تشفی بخشیده و شعله امیال و غرایز نهادیمان را فرو نشانند.

البته شما بی شك این مسأله را مورد نظر قرار داده و باوردارید که شناخت واقعیت تاچه اندازه دشوار و سخت می باشد . گذشته از این دشواری و مشکل بودن شناسایی حقیقت ، تازه این مسأله ، یعنی امکان راه یافتن به واقعیت خود مورد شك و تردید است . حال هر گاه به این موضوع توجه کنیم که قسمت و حصه مهم و قابل توجهی از نیازمندی های بشر ، به ویژه آن قسمت و بهره یی که مورد نیاز احتیاجات اولیه زندگی می باشد تاچه اندازه تماس و نزدیکی با این شناخت حقیقت دارد . مسأله بیشتر مورد آشکارایی و روشنی قرار می گیرد .

یکی از امتیازهای ویژه مذهبی که نقشی در خور توجه و شایسته دارد ، و در حقیقت قدرت آنرا نشان می دهد؛ قابلیت تحول و تغییر آن می باشد . حال ممکن است این قابلیت تحول و تغییر برای شما مشمئزکننده و نفرت انگیز باشد اما توجه داشته باشید که همین قابلیت تغییر و تحول برای من بسیار جالب و سزاوار تحسین است چون به وسیله این قابلیت انطباقی است که مذهب می تواند همواره برای وصول به تکامل ، آن پوشش کهنه و فرسوده پیشین را از تن بدر کرده و در صورت روشی نو - چنان تغییر صورت و جهت داده و خود را در گون سازد که حتا علم کنونی با تمام پیشرفت و اهمیتش نتواند آنرا رد نماید .

من به این مسأله توجه دارم که شما باشتاب و عجله این تغییر

پذیری و دگرگونی اصول و معتقدات دینی و مذهبی را محکوم نموده و آن را دلیلی بارز و روشن بر علیه حقانیت دین محسوب می‌دارید. اما دگرباره توجه شما را به این امر اساسی و حیاتی معطوف می‌دارم که همین امر و موضوعی که به نظر شما دلیل نقصان حقانیت مذهب است ، مسألهٔ توافق و سازش میان بی‌سوادان و باسوادان ، عامیان و بخردان و فلاسفه یا خواص را امکان پذیر می‌نماید و از آن پس دیگر بیم این از میان می‌رود که عامیان و تودهٔ بی‌سواد بر اثر آگاهی و اطلاع از طرز و روش تفکر و بی‌ایمانی خواص دچار بی‌ایمانی و بی‌عقیدگی گشته و به موجب آن تشنج‌هایی در جامعه و نظام و موجودیت آن روی دهد.

اکنون چنین گمان می‌برم که تا اندازه‌ی موفقیت حاصل کرده باشم که بی‌ارزشی روش ابداعی‌تان را روشن نمایم . و اصولاً این موضوع را نیز به خوبی فهم کرده‌ام که شما می‌خواهید به جای يك توهم و پنداری که به شایستگی تاکنون حفظ شده و ارزشمندی و قابلیت خود را نشان داده و از آزمایش‌های بسیاری پیروزنداند سر به‌در کرده است روشی دیگر، و یاد در حقیقت توهمی دیگر را جای نشین نمایید که هیچ‌گونه سابقهٔ آزمایشی نداشته و به نتایج آن نیز نمی‌توان اطمینانی داشت . «

#### ۴- نقش ارزشمند عقل

دوری از تعصب و خام اندیشی ، ارزش نسبی انتقاد ، چگونگی روش عقلی و اوهام ، تمیز میان اوهام منهبی و روش نو در پرورش و تربیت ، نقد دو روش منهبی و غیر منهبی ، جواب به انتقاد پیشین ، ارزش روش نو ، اشتباه و دوری جویی از آن ، توجه به روشی که روان شناسی منشأ آن است ، کار یک روان شناس و مصلح اجتماعی ، انتقادی در اصل روان شناسی ، توجه به نکاتی دیگر ، نقش ووظیفه عقل

من بهطور کلی آن اندازه خام اندیش و سخت گیر یا متعصب در عقاید خود نیستم که يك باره خط بطلان و سیاهی به انتقادهای شما بر کشیده و گفته‌هایتان را حتا تا يك درجه نیز فاقد ارزش ندانم. من خود به این امر اذعان دارم و تجربه‌های علمی نیز در روان‌شناسی آن‌را تأیید می‌کند که دست فروهستن از توهمات و یاد گرفته شما عوامل تأثیری، و آن گاه تمکین نمودن به روش و شیوه‌های عقلی و منطقی تا چه حد مشکل و توان فرسا می‌باشد. از سویی دیگر از این لحاظ به شما ایرادی نخواهم داشت که استدلال‌ها و عقاید یا روش ابداعی من را نیز در شمار اوهام و پندارها به حساب می‌آورید؛ و در حقیقت شاید هم جز اوهام محسوب شوند.

البته مشاهده می‌نمایید که من بدون سخت کوشی‌های فکری و یا مسلکی، عقیده شما را درباره توهم بودن روش و شیوه استدلالی خودم پذیرا می‌باشم - لیکن لازم است بین این دو نوع توهم ، یعنی

توهم مذهبی که شما از آن دفاع می‌نمایید و توهم منطقی که شیوه من است وجوه تفریق و تمایزی قابل شویم! آنگاه است که با در نظر گرفتن این وجوه و موارد تمایز امکان شناخت آن‌ها، و آیا این که روش منطقی نیز در شمار اوهام می‌باشد بهتر فراهم خواهد آمد:

بی‌شک به نکاتی اذعان دارید که همگان به واقعیت و حقیقتش ایمان دارند. این حقایق عبارت است از این که: اوهام مذهبی پذیرفتن و قبولشان جبری و از روی فشار است. کسانی که از آن‌ها سرپیچی نموده و یا به انتقاد و خرده‌گیری در آن‌ها به پردازند، مورد سرزنش و عتاب و عقاب قرار می‌گیرند. به گفته صریح و آشکار خودتان این اوهام جنبه هذیانی و تبعیدی داشته و دور از روش عقلی و استدلال منطقی هستند. از سویی در همان استدلالی که آن‌ها را جنبه امتیاز دین می‌دانید، دارای ارزش ویژه‌ی نمی‌باشند و مجبور هستند برای انطباق با محیط هر زمان نوعی دیگرگونی را پذیرا باشند.

حال نگاهی به روش غیرمذهبی برافکنیم: هرگاه کسی از قبول و پذیرفتن آنها سر باز زده و یا به انتقاد و خرده‌گیری به پردازد مورد شکنجه و عقاب قرار نخواهد گرفت. پذیرفتن و تمکین به آنها به وسیله تهدید و ارعاب انجام نمی‌شود. به هیچ روی تبعیدی و دور از روش اندیشه‌گری منطقی نبوده و خاصیت وهمی و پندار آمیز نیز ندارند.

از طرفی دیگر به بی‌ارزشی و نقش ناعملی این روش خرده‌گیری شد و نوعی شک‌مثبت دربارهٔ عدم موفقیت برای چنین روش و طرحی ابراز گشت. در صورت عمل و به‌کار بستن و به‌دست آمدن تجربه‌هایی در این زمینه، هر گاه ثابت‌شد و عملاً آشکار گشت که من دچار اشتباه و کجروی شده‌ام؛ به تندی و با شتاب، دور از هر تعصب و سرسختی می‌توانم از اعتقاد و امیدها و روش خودم چشم‌پوشی نمایم.

اکنون بر آنم تا به این نکته و تذکر عطف توجه و دقتی ابراز نمایم. من خواهان آنم تا کارم را در قلمرو رشته ویژه و تخصصی‌ام مورد انتقاد قرار دهید. در واقع این نظری بر مبنای يك خواهش که محتوی گذشت و مراعاتی از جانب شما باشد نیست، چه این اصل اساسی را لازم است هر منقد تیزهوشی مورد رعایت قرار دهد. به‌هر انجام‌هنگامی که شما تکاپو و تلاش مرابدان‌گونه که هست در نظر گرفتید بسیاری از موارد مورد تحلیل و روشنی‌قرار خواهد گرفت.

يك نفر روان‌شناس که در حیطه و قلمرو دانش ویژه خودش به بسیاری از مشکلات و درهم‌پیچیدگی‌های زندگی‌گانی مردم آگاهی دارد، با توجه به مطالعات و کاوش‌هایی که دربارهٔ تحولات و دگرگونی‌ها و تکامل روان‌انسانی به‌دست آورده است، و این مطالعات شامل و دربردارندهٔ تمام دوران زندگی بشری؛ یعنی از اوان کودکی تا دوران بلوغ و پس از آن نیز می‌شود می‌خواهد دربارهٔ تکامل بشریت دست



به‌داوری برزند.

پس این روان‌شناس برحسب مطالعات روانی خود همانندی‌ها و شباهت‌های اساسی بسیاری میان مذهب و «نوروز» کودک می‌مشاهده می‌کند. البته در رشته روان‌شناسی «نوروز»‌های دوران کودکی موقت و دارای عمری کوتاه می‌باشند و این بیماری‌های عصر کودکی بر اثر توجهات پزشکی و فرا رسیدن دوران بلوغ، خود به خود از میان رفته و راه عدم می‌پیمایند. پس پزشک روان‌شناس بنا بر این اصل باخوش بینی به این بیماری همگانی و اجتماعی، یعنی مذهب نگرینسته و امید وار می‌شود که بشریت نیز هم چون کودکان فراوانی که این دوران بحرانی را با موفقیت پشت‌سرمی‌گذارند، از این بیماری اجتماعی خود را رهایی بخشیده و به دوران کمال و بلوغ خود بازرسد.

البته من خود به موارد بسیاری که ممکن است در این قسمت مورد انتقاد قرار گیرد آگاهی دارم، مثلاً ممکن است این شناخت‌ها و بازیابی‌هایی که در پرتو روان‌شناسی فردی حاصل آمده‌اند، عناصری کافی و قابل توجه نباشند، و از سویی دیگر شاید سازش و انطباقی میان شناخت‌ها و معرفت‌های حاصل از روان‌شناسی فردی و تعمیم آن‌ها بر پدیده‌های صرف اجتماعی از لحاظ منطقی کاری اساسی محسوب نگردد. به طور کلی شاید با نظری صرف مبنی بر خوش بینی و اعتماد به این نوع توجیه و تفکر نگرینستن کار منطقی و درستی به‌شمار نیاید. در این مورد نیز من باشما همراهی و موافقت دارم که خوش بینی صرف

و با نظری کاملاً مطمئن به مسایل نگریستن و به نتایج مثبت آن امید و اربودن شیوه‌ی صحیح نمی‌تواند باشد. اما این مسأله نیز اساری است که غالباً مورد تجربه و تصدیق عینی واقع می‌شود، و آن این است که آدمی نمی‌تواند خود را از اندیشیدن بازدارد و اندیشه‌هایی که به فکرش برمی‌گذرند نیز ناگفته نمانده و اغلب بر زبان جاری می‌شوند و آدمی نمی‌تواند از تظاهر و نمایان‌گری آن‌ها خودداری کند و بایستی به هر نحوی که شده باشد توجه کسانی را به ارزش و حقانیت گفته‌های خود جلب نماید.

لازم است دو نکته دیگر را نیز مورد بازگویی و تذکر قرار دهیم، نخست آن که: به هیچ‌گونه به این امید و نظر نباشید که بی‌توانی وضعف منطقی از جانب من موجب تقویت و بالندگی نظرات شما خواهد گشت. اصولاً من چنین می‌اندیشم که تأسف و تحسر شما درباره آن چیزهایی که از دست رفته و رو به سیر قهقرایی و گرایش به جانب عدم و نیستی دارند، تأسف و تحسری کاملاً بی‌بوده می‌باشد. هر چه که ما، یعنی هم من و هم شما ندا و فریاد دردهیم که بشر اسیر نیروی قهار غرایز و امیال خود می‌باشد و اسیر سرینجه نیروهای نفسانی و امیال غیر اجتماعی است و نیروی تعقل و تفکر منطقی او در برابر این غرایز سرکش مقاومت و قدرت چندانی ندارند باز هم نخواهیم توانست که موجودیت عقل را انکار کنیم؛ هر چند هم که ضعیف باشد. نفوذ عقلی آهسته ولی مداوم و بی‌گیراست. اگر ضعیف باشد، هر گاه خفیف

و کم آوا باشد و در مراحل حلّی بر ما نتواند نفوذی به جای گذارد ، متوقف نگشته و از تکاپو و پیشروی باز نخواهد ایستاد . با همان آوای ضعیف که مداوم و مستمر است سرانجام خود را به گوش خواهد رسانید. این از موارد انگشت شمار ولی نمایان و قابل توجهی است که به ما امکان آنرا می دهد تا با امید و خوش بینی به افق آینده بنگریم و بایستی به هیچ روی از اهمیت این مورد غافل و خواب زده نبود .

### ۵- نگاهی به سوی آینده

توجه به آینده ، در امید عصر تعقل ، هدف من و شما ، اشتراك مقصد در هدف ، هدف عقلی و روش وهمی ، شتاب کاری و مبتدای توهمات منهبی ، آینده بی روشن ، راه ترقی و لزوم طرد اوهام منهبی ، شکست قهری اوهام و پندارها . پیروزی نهایی عقل و منطق ، سرنوشت مذهب های اصلاح شده ، توجهی به دو هدف مثبت و منفی ، ارزش روش عقلی و انهدام اوهام

با توجه به این نکته . یعنی تنش اثر انگیز ، اما ضعیف و مداوم عقل امید هایی دیگری نیز در آدمی برانگیخته می شود . البته آن زمان و عصری که ما به امید آن بوده و چشم به راهش هستیم ، و آن عصر تعقل و تفوق هوشمندی و منطق بر امیال و غرایز و عناصر نفسانی است از مابسی دور و فاصله دار است. اما این دور بودن و بعید نمودن بر آن معنا و تعبیر نیست که فاصله بی نهایت در پیش باشد ، بلکه فاصله بی است که رسیدن و حصول به آن مستازم گذشت زمان و اندکی

بردباری و صبوری می‌باشد .

اما گذشته از این موضوع ، لازم است تا به مسأله‌یی دیگر که بسی اساسی و اصلی است برگشت نظر و توجهی را مرعی داریم ؛ و آن نیز موضوع هدف است . به این معنا که هدف و خواست شما چیست - و خواست ما در پی کدام آرمان و ایده‌یی جست‌وجوگر است؟ هدف یا اهدافی که خدای شما برگزیده و به سوی آن رهبری و تعایمتان می‌دهد عبارت است از : برادری ، برابری ؛ وسیله انگیزی برای کاهش اندوه‌ها و دردهای بشری و صیانت حقوق یکدیگر . هدف‌ها و خواست‌های مانیز خارج از قلمرو هدف‌های شما و خدایتان نمی‌باشد پس درحقیقت آن‌چه که از اختلاف‌ها و تضادها میان ما و شما موجود است مواردی غیر قابل حل و تخفیف نیست ، بلکه صورتی مجازی دارند ، چون هر دو به سوی يك هدف شتابانیم ، منتها از دو راه مختلف .

راه ما از موارد حقیقت‌جویی و موقعیت‌شناسی و زمان‌نگری دنبال می‌شود. ما برای دست‌یابی و حصول به منظور و هدف خود تا آن اندازه‌یی کوشایی می‌ورزیم که در حد قدرت و توانایی انسانی است و آن قدر که نیرو و توانمندی بشر و امکانات خارجی اجازه می‌دهد منظور خود را دنبال می‌کنیم .

با این احوال ملاحظه می‌نمایید که منظور و هدف ما یکی است و دراصل اختلاف قابل ملاحظه‌یی در ایده‌هایمان به چشم نمی‌رسد . اما

شما بر اثر تعجیل و شتابی که دارید برای وصول به نتیجه از راه راست و درست منحرف گشته و به دور افتاده اید. شما بسی ناشکیبایی و ورزیده و پرتوقعی امید داشته اید، دامن صبر از دست فرو رفته و به وادی تاریکی که ژرفای او هام و پندارهاست سخت سقوط کرده اید. شما در ضمن انتقادهای و نکته یابی هایی که نمودید نسبت خود پرستی و يك جانبه به قاضی رفتن و خوشحال بر گشتن را به ما دادید، اما اينك ملاحظه نمایید که این نسبت ها تا چه اندازه بر قامت خودتان برآزندگی دارد. شما بر اثر شتاب و عجله یی که دارید می خواهید بلافاصله پس از مرگ در بهشت برین سرازیر گشته و سرور و خوشی و بهجت انگیزی زندگی دوباره یی را به تلافی زندگی پررنج و مشقتی که پشت سر نهاده اید آغاز کنید. به این وسیله می خواهید در وادی او هام فرو رفته و به محال و غیر ممکن رنگ و واقعیت و سکه قبولیت برزنید، شما به هیچ روی بر آن نیستند تا از سخت کوشی های بی جا و روش نادرست خود دست بردارید، نمی خواهید تا از خود پرستی و خود پسندی در گذشته و اندکی نیز به واقعیت نظر افکنید. از این تمایلات و امیال و خواست های شتاب کارانه و پندار آمیز خدای شما، هر آن چهره که طبیعت خارجی امکان دهد عملی خواهد شد و صورت فعلیت خواهد یافت. البته این عمل طبیعی که با مرور زمان انجام خواهد شد جدا از آن بشارت های وهم آمیز و فریب ناك مذهبی است. عملی شدن این امیال به تدریج و آهستگی و در زمان دوری برای نسل های دیگر انجام خواهد

گشت .

دردی که بشریت بایستی طی نموده و از مراحل بر گذشته و به شاه راه ترقی و تعالی باز رسد ، به طور حتم و جزم لازم است تا از پندارها و اوهام مذهبی چشم فرپوشیده و آنها را یکسره برافکند . این اصل یعنی حذف حتمی مذهب از پیکره تمدن ، یکی از اصولی ترین راههای پیشرفت است و بی آن هر گونه ترقی و جهشی بی مفهوم و فریبناک خواهد بود . حال هر گاه این کوششها و تکاپوهای نخستین از لحاظ آغاز کار و نامأنوس بودن با افکار عامه ؛ تا اندازه بی پیشروی نداشته و به نتیجه های دل خواهی باز نرسند به هیچ روی نمی توان به ناامیدی گریسته و آن تکاپوها را موارد بی نتیجه و تأثیر پنداشت . اگر به تندی و شتاب نتایج مبارزات و اصلاحات فعلی را به عیان مشاهده نمی نمایم . چندان اهمیت و توجه نظری لازم نیست تا از لحاظ منفی و جنبه نامثبت قضیه بدان ارجاع شود . اصل مهم و بی شك و تردید این است که هیچ نیرویی را از جهت راستین و حقیقت قضیه با نیروی عقل و منطق یارای برابری و مبارزه مستمر و جاودان نیست . هیچ جریانانی نمی تواند در بستر و مسیر زمان موفقیت اوهام و پندارها را در برابر عقل و منطق تضمین نماید . طول زمان تکرار حوادث ، جهش های عقلی ، پیشرفت بینش های تجربی و عینی از جمله عوامل ارزنده بی می باشند که تنها در بستر گاه زمان بالندگی و نمو می یابند و این عوامل نیز گذرگاههایی هستند که به شاه راه عقل و منطق پایان می گیرند مذهب

از عواملی است که مغایرت و نام آهنگی کاملی با عقل و منطق دارد؛ پس بنا بر اصول غیر قابل تردید فوق موفقتیت نهایی از آن عقل و منطق خواهد بود و این موفقتیت ناگهانی و درفعماً حاصل نمی شود ، بلکه مشمول مرور زمان خواهد بود .

از جانبی دیگر بایستی به این امر نیز توجه داشت که رنک پذیری های مذهب و یابه قول و گفته شماتلون مذهبی و این که مذهب هر دوره بی موافق با جریان های فکری زمان خود را اصلاح و رنک می کند نیز قادر نیست از این جریان بر کنار و مستثنا باشد . روش های مذهبی اصلاح شده و به اصطلاح مترقی هم مشمول همان سر نوشتی خواهند بود که نیای نخستین آنها بوده است ، و به این وسایل مذهب قادر نخواهد بود تا سر نوشت جبری خود را از مسیر تاریخ به راهی غیر از آن چه بایستی باشد بر افکند .

حال هر گاه از نظرات مذهبی عدول نموده و برای پایداری و زندگی موقت آن وسایلی برانگیزید ، بعید نیست تا از نقادی و حمله های علمی تا اندازه ای در امان مانید ، ولی لازم است تذکر داده شود که آن هم دورانی بس کوتاه و موقتی خواهد بود . شما ممکن است مذهب را تنها به اعتقاد به وجود مبدی آسمانی که نادیدنی و ناشناختنی و جامع جمیع صفات نیک و شایسته می باشد محدود نمایید - البته این وسیله و یا تمهیدی است که تنها انتقاد های علمی را متوقف می نماید - اما نکته و هدف نهایی شمارا که نگهداری و حفظ ایمان مردم باشد تضمین

نمی کند، اما موجب می شود تا نظر مردم از دین و مذهب يك باره به زیان شما بر گردد.

از طرفی دیگر نیز از لحاظ شکلی قیاسی لازم است تا به موضوع عمیق تر بینگرید. این ژرف نگری از لحاظ شکل قیاسی که می خواهم توجهتان بدان جلب شود این است که تضاد و نا هم آهنگی و اختلاف خود و من را در مقابل و برابر توهم یا پندار در نظر به گیرید. وضع شما آن شکلی است که بایستی همواره آماده باشید تا با تمام نیرو و توان خود از پندار مذهبی دفاع کنید. این دفاع شما دفاعی متعصبانه است که به عقل و منطق، یا استدلال عقلی تسلیم نمی شود و به شکلی ناخردمندانه در نقطه بی دور از ره های عقلی و منطقی توقف نموده و در حصار او هام و پندارهایی بی اساس خود را محصور داشته است. حال هر گاه این پندار شما هم چون امروز مورد شکست و در معرض خطر انهدام و سستی قرار گیرد، شما به زودی همه او هام و ایده های پندار آمیز خود را از دست داده و دور نما یا دنیای خیالی بی که برپا داشته اید يك باره فرو خواهد ریخت. این فروریزی و از دست دادن او هام برای شما یأس و ناامیدی بزرگی به دنبال خواهد داشت که اثر آن عبارت است از بدبینی نسبت به تمدن و بشریت. البته نتایج آن تنها منحصر به بدبینی و یأس موقت نمی باشد، بلکه شما را از آینده و هر نوع امید موقیتی در آینده نیز باز خواهد داشت، در صورتی که در مورد ما چنین نیست: من و هم فکرانم خود را از قید و بند چنین او ها می رهانیده ایم، به این جهت که از روی



عقل‌اندیشی و دوری از هر نوع تعصب و سنت دوستی و گذشته‌گرایی حاضر شده‌ایم تا از بخش قابل ملاحظه‌ی از او هام و امیال کود کانه خود چشم‌پوشیده‌داریم. حال هر گاه در آینده‌ها و عقایدمان سهم کوچکی از آرزوهای غیر عملی و بی‌نقش نیز وجود داشته باشد، در اثر روشن بینی و وقوف به موارد پنداری و توهم آمیز، قادریم تا آنها را تحمل نموده و به مرور به سامان نشان اندازیم.

### ۶- ارزش نهایی دانش

بحثی در باره روش پرورش غیر منطقی، عصر تعقل و زاه و وصول به آن، اشتراکی در پندارهای شما و راه ما، سستی ایمان منطقی، عقل‌اندیشی و ارزش آن، انتقادهایی به علم و پاسخ خرده‌گیری‌ها، نقد علم، ارزش‌های درجانی، تکامل علم، نقیص دین و مخالفت با علم، نقش عوامل روانی در شناخت جهان خارجی، علم و منطق به عنوان واقعیت

بعید و دور نیست که با به کار گرفتن و شیوع روش و شیوه پرورشی و تربیتی غیر منطقی، دگرگونی‌ها و تغییرات قابل توجه و فزون مایه‌یی را در چگونگی احوال روانی بشر به وجود نیاورد. البته خدا پروردگار جدید و تازه ما؛ یعنی علم و منطق هنوز آن اندازه‌یی که بایستی و لازم است نیرومند و پرتوان نیست، ولی بی‌شک آن قدر نیرو و قدرت دارد تا به سهم کوچکی از آن چه که گذشتگانش وعده داده‌اند جامه عمل و واقعیت به‌پوشاند. البته ما به واقعیت و حقیقت ایمان داریم خود را به وعده‌ها و امیدهای پوچ و بی‌پوده سرگرم نمی‌داریم، هر گاه

موقعیتی لازم آمد تا نقد و انتقادی در روش و ارزش عملی آن انجام دهیم به هیچ روی به خود فریبی و دروغ پردازی نمی‌گرویم. حقایق اندک، اما واقعیت‌دار زندگی مادی خود را به هیچ وجه فدای اوهام و نیرنگ‌های فریب‌ناکانه دنیایی دیگر که وجود خارجی ندارد نمی‌کنیم. این اتکالی به نفس و ایمان به هدفی که داریم زاینده آن است که ما دارای آن اصل و چیزی هستیم که شما فاقد آن می‌باشید: یعنی در زندگی دارای یک نقطه اتکالی استوار و منطقی می‌باشیم که هر چند وصول به سرچشمه عصر تعقل را اندکی به تعویق می‌اندازد، اما وصولش حتمی و بی‌تردید است.

ما به علم و نیروی شگفتی‌زای آن معتقد و ایمان‌مندیم. ما به این اصل‌گرایش داشته و باور داریم که نتایج و کوشش‌های علمی قادر است تا آموزش‌هایی راستین و واقع‌مندانه را درباره چگونگی‌های حقایق خارجی به ما بیاموزد، و این آموزش‌ها موجب آن می‌شوند که ما بهتر و شایسته‌تر بتوانیم زندگی و امور را بآستد به آن را منظم و مرتب نماییم حال هر گاه در حقیقت و بدو واقع این روش ما هم چون شیوه شما توهم و پندار باشد که وضع و جهت ما و شما یکی خواهد بود. اما خوشبختانه چنین نیست، چون کامیابی‌ها و نتایج فزون‌مایه و ارزشمند علمی ثابت کرده‌اند که علم یک واقعیت است و جنبه توهم‌آمیز به هیچ روی ندارد و ثبوت این مطلب نیز مبتنی بر تجربه‌های عینی است که در هیچ صورتی نمی‌توان بر واقعیت آن‌ها پرده کشید.

البته سنجش و فهم مورد دشمنی پندار داران و خرافه گرایان نسبت به علم بسی روشن و سهل یاب خواهد بود. می دانیم که علم وسیله بی است که به وسیله آن امور فکری بشری سنجیده گشته و از صافی منطق درمی گذرند ، علم امکان گذشتن پندارها و امور غیر منطقی و اوهام را از صافی عقل صادر نمی کند و به همین روی ستیزه جویان فراوانی پیدا می کند . علم از این جهت که نیرو ، اهمیت ، قدرت و نفوذ مذهبی را بی نقش نموده و ایمان را در نزد متدینین سست می نماید مخالفین زیادی را برای خود فراهم می آورد . اغلب ایرادها و اشکالاتی که از جانب مخالفین دانش و علم ایراد می شود مبتنی بر این است که علم معلومات و شناخت های اندکی را برای ما حاصل و ره آورده کرده است ، در حالی که هر گاه به نسبت ، قیاسی میان دانسته ها و نادانستنی ها به عمل بیاوریم متوجه خواهیم گشت که در مقابل آن شناخت ها و معلومات اندک علمی ، موارد مجهول و ناشناخت بسیاری هم باقی مانده که به نسبت موارد مثبت قطره بی برابر دریامی نماید .

بی شک اگر غوری درباره این ایراد و انتقاد بدوی و نااندیشمندان به عمل آید ، سستی و بی پایگی آن به عیان روشن خواهد شد . کسانی که این چنین دست به سفسطه و خرده گیری از روی بی خردی می یازند لازم است به این اصل مسلم توجه کنند که دانش و علم در زمان مائهوز بسی جوان و نهالی تازه خیز است ، پدیده بی است نو که باری بس گران سان به دوش کشیده و به هر گامی راه گیرهای فراوانی فراپای دارد ، و نگرهی

این مورد را نیز بایستی از نظر دور نداشت که هنوز اندک مدتی نمی‌گذرد که بشر به سلاح عقل و منطق، خودساز و مسلح گشته و در شیوه‌های گوناگون از اصول علمی سودجویی می‌نماید. این اشتباه و خطا کاری عمومی و همه‌گیری است که این زمان و در عصر ما رواج یافته و موجب بدبینی و یا انتقادهای ناروایی را نسبت به علم فراهم کرده است.

از سویی دیگر علم و دانش هدف انتقادهایی قرار می‌گیرد مبنی بر این که نظرات و قوانین علمی متلون و ناپایدار است. این زمان قوانین و اصولی را با ادعایی شگرف در حقیقت بودن آنها وضع می‌نماید که در آینده به نادرست بودن و اشتباه آمیزی آنها پی برده می‌شود و آن‌گاه قانون جدیدی وضع می‌شود مبنی بر همان ادعا که آن هم به نوبت خود دچار سرنوشت اولی می‌شود، و این امر هم چنان ادامه می‌یابد و هر قانونی تنها در زمانی محدود اصالتی دروغین را برای خود حفظ می‌کند.

بایستی اندیشید و پس از آن به نادرستی این گونه داوری‌ها اذعان آورد. در حقیقت این‌ها خرده‌گیری‌ها و تقریباً اتهام‌هایی محسوب می‌شوند که اغلب به قصد عمداً پاره‌ی گردند. دگرگونی‌ها و تغییراتی که در نظرات و قوانین علمی جلب توجه می‌نماید، تکامل و جهش‌هایی به سوی امور حتمی است، نه بر این که جنبه‌های منفی و تخریبی داشته باشند. قانونی که در نخستین مراحل کشف و باز یافتنش تصور می‌شد که

که دارای اصالت و ارزشی کلی است ، دربسترزمان و بر اثر پیشرفت آشکار می شود که خود فرغ واقعیت دارو حالت ویژه یی از يك قانون کلی تری بوده است ، یا بر این که در زمان هایی دیگر قوانین دیگری به وجود می آیند که پیشرفته تر بوده و باالنتیجه قانون قبلی را از ارج و ارزش فرومی اندازند.

نظرات و قوانین علمی هم چنان در راه ترقی و تکاملند ، يك واقعیت که سرعت عمل و سهولت انجامش زیاده تر و افزون ترمی باشد جای واقعیت گذشته را که کندی و دشواری داشته است فرامی گیرد ، ولی همان واقعیت و قانون علمی که سرعت و سهولت نسبی داشته در زمانی خود نیز در راه تکامل و تعالی جای خود را به قانونی شایسته تر و بهتر می سپارد .

به هیچ روی ادعای آن نمی شود که مادررشته های گوناگون علمی به شناخت ها و ادراك های شایسته و قابل توجهی بازرسیده ایم ، بلکه رشته ها و شاخه های بسیاری هستند که ماهنوز در مراحل نخستین کاوش و پژوهش درباره آنها می باشیم و به نتایجی قطعی و یقینی که شایسته اطلاق علم نسبت به آنها باشد هنوز باز نرسیده ایم . در همین مراحل اولیه است که فرضیات و تئوریهای بسیاری به وجود می آیند و در اثر فقدان ارزش علمی خود به خود نیز از میان می روند ، لیکن این امری کلی نیست چون در رشته هایی هم به شناخت ها و معرفت های بسیاری دست یافته ایم که هسته ها و مرکزهایی مورد اطمینان و تغییر ناپذیر را هم فراهم آورده اند .

بهر حال از جانب مخالفین سعی و کوششی فراوان بر آن مصروف میشود که از ارزش علوم بهر نحوی که باشد کاسته و به وسیلهٔ سلاح کهنه و فرسودهٔ دین و مذهب در انکار آن هم داستان گردند. اینان پیروزی و موفقیت فعلی دانش را در زمینه های علوم روانی، از نتایج درون ذاتی امور عینی و تجربی یافته‌های ما قلمداد می‌نمایند، می‌گویند چون دانش همسانی و وابستگی با نظرات ماداراد: طبیعتاً نتایجی هم که از آن حاصل می‌شود ذهنی خواهد بود ورنه به هیچ روی حقایق اصلی اشیاء را که در خارج از ذهن و حیطة قدرت ادراکی و شناخت ما واقع گشته است در دسترس قرار نمی‌دهد.

اما لازم است این تذکر و هشدار را به دهم که این گونه منتقدین و خرده‌گیران کهنه پرست از یک نکته غافل بوده و از شناخت و معرفت نسبت به آن نیز سر باز می‌زنند و آن این است که وقتی هدف ما پژوهش‌های علمی و کارهای عملی و تجربی باشد، لازم می‌آید تا همواره به عاملی قطعی که جنبهٔ تعیین کننده‌ی دارد تکیه و اشاره گردد: به این ایراد می‌توان بدون کوشش و تکاپویی زیاد پاسخ‌هایی روشن و مستدل اقامه نمود. نخست دربارهٔ این که عدم شناختی خارج از وجود و ذهن، راجع به حقایق اشیاء موجود است. در این مرحله لازم است تا به یک نکتهٔ اصلی سخت توجه کرد و بیپهوده از روی بدبینی و یا تعصب، تکامل انسانی را نفی نکرد. دستگاه انسانی و ساختمان روانی مادراتر تلاش‌ها و کوشش‌های فراوانی که برای درک و شناخت جهان

خارجی به‌عمل آورده به‌نحو شایسته‌یی ورزیده شده و نشو و بالندگی یافته است، در اثر این استمرار و نشو و نما که هدفش شناخت حقایق خارجی اشیاء بوده است توانسته و قادر شده تا نوعی سازش و هماهنگی با جهان خارجی برقرار نماید، و نگاهی دستگاہ روانی ما خود خارج از این جهان نبوده و جزئی از این مجموعه‌یی که به نام هستی و دنیا نامیده می‌شود و مادرباره آن تحقیق و کاوش می‌نماییم می‌باشد.

ازسویی دیگر رابطه و پیوندی میان کار ویژه دستگاہ روانی آدمی با کار علم و دانش برقرار است که به موجب آن بر اثر آن صفت ویژه روانی کار و حدود علم محدود و معین می‌شود. در بازپسین اعتراضی که به خرده‌گیری فوق می‌شود بایستی دانست که نتایج نهایی و آخرین کاوش‌های نتیجه‌مند علمی، بدان گونه که روش دست یازی به آن نشان می‌دهد، تنها با سازمان روانی بشری بستگی بی‌قید و شرطی ندارد؛ بلکه به وسیله آن امور و چیزها و پدیده‌هایی که به‌روی این دستگاہ اثر می‌گذارند، نیز هم پیوندی دارد.

به هر انجام از ارزش و نقش مؤثر و تعیین‌کننده عوامل روانی در شناخت این جهان نبایستی تعافل ورزید، و این ادعا که می‌توان جهان و طبیعت را بدون وجود عوامل و پیوندهای دستگاہ روانی باز شناخت سفسطه‌یی بیش نیست و از لحاظ علمی چنین روش و ادعایی برای مادارای کوچک‌ترین ارزشی نمی‌باشد.

نه ، دانش و علم پندار و توهم نیست ، توهم و پندار آن است که ما ارزش و نقش علم را تقی‌نماییم - به امید آن که گمان بریم هر نوع شناختی را که دانش در حیطه ادراک و شناخت مآقرار نمی‌دهد در جاهایی دیگر خواهیم یافت .

طی بخش‌های گذشته وعده کرده بودیم تا در پایان کتاب پیوستی از مبحث (توتم و توتیمسم و مسایل تابو) افزوده‌نماییم ، لیکن متأسفانه این امر مقدور نگشت و خوانندگان می‌توانند برای آگاهی از مسایل فوق به دو کتاب «اصول روانکوی» و جلد دوم «تاریخ ادیان» نوشته نگارنده رجوع نمایند.



## فهرست مطالب

### مقدمه :

۱-۱۴	۱ - نخستین دوره
۱۴-۱۹	۲ - پیدایش پسی کانالیز
۱۹-۲۲	۳ - کاوش برای راهی بهتر
۲۲-۲۷	۴ - تئوریهای فرویدی
۲۷-۳۵	۵ - آغاز شهرت
۳۵-۴۵	۶ - دوران شکوفان
۴۵-۴۸	۷ - مثنای کولوزی
۴۸-۴۲	۸ - آثار و نوشته‌ها
۴۲-۴۷	۹ - سرانجام زندگی
۴۷	۱۰ - شخصیت
۴۷-۵۰	
	<b>بخش اول : روابط انسان و فرهنگ و تمدن</b>
۵۱-۵۵	۱ - انسان و آینده
۵۵-۶۱	۲ - فرهنگ و تمدن
۶۱-۷۱	۳ - تمدن و نقش افراد
	<b>پیوست بخش اول</b>
۷۲-۷۴	۱ - فرهنگ و تمدن
۷۴-۷۶	۲ - روان‌شناسی اجتماعی
۷۶-۷۷	۳ - بدبینی
۷۷-۷۸	۴ - شور مرگ و زندگی

- ۷۸-۸۰ - ۵ - روانکوی و مسلک‌های سیاسی  
 ۸۰-۸۴ - ۶ - مسایل روانی فردی و اجتماعی  
 ۸۴-۸۷ - ۷ - رهبر و پیشوا  
 ۸۷-۸۸ - ۸ - مرحله تثبیت  
 ۸۸-۸۹ - ۹ - برتر نمودن  
 ۸۹-۹۳ - ۱۰ - پدانا لیز یا پسی کانالیز پرورشی  
 ۹۳-۹۵ - ۱۱ - غریزه اجتماعی

### بخش دوم: ارزش عوامل روانی در تمدن و اجتماع

- ۹۶-۹۹ - ۱ - ارزش عوامل روانی  
 ۹۹-۱۰۳ - ۲ - امیال غریزی ضد تمدن  
 ۱۰۳-۱۱۰ - ۳ - ارزش من برتر  
 ۱۱۰-۱۱۴ - ۴ - نقش طبقات اجتماعی در تمدن  
 ۱۱۴-۱۲۱ - ۵ - ارزش‌های معنوی

### پیوست بخش دوم:

- ۱۲۲-۱۲۵ - ۱ - تحلیل غرایز مهاجم  
 ۱۲۵-۱۲۶ - ۵ - زنای با محارم  
 ۱۲۶-۱۲۷ - ۶ - مسأله آدمخواری در روانکوی  
 ۱۲۷-۱۳۲ - ۷ - آدمخواری  
 ۱۳۲-۱۳۴ - ۸ - تثلیث روانی  
 ۱۳۴-۱۳۵ - ۹ - غریزه  
 ۱۳۵-۱۳۶ - ۱۱ - خود شیفته‌گی  
 ۱۳۶ - ۱۲ - غرایز مخرب اجتماعی  
 ۱۳۶ - ۱۳ - بحثی درباره هنر  
 ۱۳۷-۱۴۰ - ۱ - هنر  
 ۱۴۰-۱۴۲ - ۲ - نظریات  
 ۱۴۲ - ۳ - هنر و تزئین کاری

- ۱۴۳ - هنر واصل ملکوتی
- ۱۴۴-۱۵۵ - هنر و نیازهای زندگانی
- ۱۵۵-۱۵۷ - روانکاوی هنری
- بخش سوم: تحلیل و منشأ عقاید مذهبی**
- ۱۵۸-۱۶۵ - ۱ - منشأ و ارزش عقاید مذهبی
- ۱۶۵-۱۷۳ - ۲ - پیدایش اندیشه‌های مذهبی
- ۱۷۳-۱۷۶ - ۳ - منشأ خدا
- ۱۷۶-۱۸۰ - ۴ - کاستی و درجات خدایی
- ۱۸۰-۱۸۸ - ۵ - ارزش معتقدات دینی
- پیوست بخش سوم :**
- ۱۸۸-۱۹۲ - ۱ - قبایل بدوی و تحریم آدم‌کشی
- ۱۹۲ - ۲ - بی‌قانونی
- ۱۹۲ - ۴ - طبیعت و بدبینی
- ۱۹۲-۱۹۵ - ۵ - منشأ پرستش‌ها
- ۱۹۵-۱۹۶ - ۶ - آنی‌میس
- ۱۹۶ - ۷ - تسلط بشر بر مفهوم خدا
- ۱۹۷ - ۸ - سرشت مهر و کین
- ۱۹۷-۱۹۹ - ۹ - خدا و پدر
- ۱۹۹-۲۰۰ - ۱۰ - رؤیا و تصعید
- ۲۰۰-۲۰۱ - ۱۱ - سابقه تاریخی خدای اجتماعی
- ۲۰۱-۲۰۴ - ۱۲ - از نادانی تا دانش در دین
- ۲۰۴-۲۰۶ - ۱۳ - حبر و اختیار
- ۲۰۶ - ۱۵ - وحدت‌جویی
- ۲۰۷-۲۱۵ - ۱۶ - فلسفه بهشت و دوزخ
- ۲۱۶-۲۱۸ - ۱۷ - قوم پرستی
- بخش چهارم :**
- ۲۱۹ - ۱ - نقد عقاید
- پیوست بخش چهارم :**
- ۲۳۸-۲۴۷ - ۲ - منشأ دین و پرستش
- ۲۴۷-۲۵۰ - ۵ - لی‌بی‌دو

۲۵۰-۲۵۲

۶ - عقده‌آودیب

## بخش پنجم: دین از دیدگاه روان‌شناسی

۲۵۳-۲۵۸

۱ - تفسیر روان‌شناسی دینی

۲۵۸-۲۶۵

۲ - ایمان مذهبی

۲۶۵-۲۶۷

۳ - روان‌خواهی

۲۶۷-۲۷۳

۴ - روش ضد منطقی

## پیوست بخش پنجم:

۲۷۴-۲۷۸

۲ - پنداروری و عقل‌اندیشی

۲۷۸-۲۸۱

۳ - مذهب و روش تقلیدی

۲۸۱-۲۸۸

۵ - تاریخ انتقادهای مذهبی

۲۸۹-۲۹۰

۱ - مسأله احضار ارواح

۲۹۰-۲۹۷

۲ - سابقه‌های تاریخی

۲۹۷-۳۰۰

۳ - اسپری‌تسم در زمان معاصر

۳۰۰-۳۰۳

۴ - هیپ‌نو‌تسم و مسمریسم

۳۰۴-۳۰۵

۵ - پیدایش مذهب جدید

۳۰۶-۳۱۰

۶ - پرسیسپری

۳۱۰-۳۱۳

۷ - تعریف روح مادی

۳۱۳-۳۱۷

۸ - مدیوم‌ها

## بخش ششم: روان‌شناسی مذهبی

۳۱۸-۳۲۲

۱ - روان‌شناسی مذهبی

۳۲۲-۳۲۶

۲ - پندار و توهم

۳۲۶-۳۲۹

۳ - روش علمی

۳۲۹-۳۳۳

۴ - انسان و مذهب

۳۳۳-۳۳۵

۵ - هدف پی‌کاوی

## پیوست بخش ششم:

۳۳۶-۳۳۹

۱ - ناسیونالیسم

۳۳۹-۳۴۰

۲ - میل جنسی کودکان

۳۴۱-۳۴۲

۱ - جلوه‌های روح

۳۴۲-۳۴۵

۲ - پدیده‌های معنوی

۳۴۵-۳۴۸

۳ - آغاز دین

- ۳۴۸-۳۴۹ ۴- پیدایش يك طبقه اجتماعی
- ۳۴۹-۳۵۲ ۵- تطور مذهب
- ۳۵۲-۳۵۴ ۶- نقش بعدی مذهب
- ۳۵۴-۳۵۷ ۷- مذهب و علم
- ۳۵۷-۳۵۸ ۸- ارزش مذهب
- ۳۵۸-۳۶۰ ۹- علل پیدایش مذهب
- ۳۶۱-۳۶۳ ۱۰- مذهب در اجتماع
- ۳۶۳-۳۶۴ ۱۱- دوره‌های مذهبی
- ۳۶۵-۳۶۸ ۱۲- منشأ مادی اسلام
- ۳۶۹-۳۷۱ ۱۳- علل و عوامل پیدایش مسیحیت
- ۳۷۱-۳۷۴ ۱۴- مقایسه اسلام و مسیحیت
- ۳۷۴-۳۷۵ ۱۵- مبانی اجتماعی کیش زردشت
- ۳۷۵-۳۷۸ ۱۶- مبانی اجتماعی مذهبی در هندوستان
- ۳۷۸-۳۸۲ ۱۷- مذهب در چین
- ۳۸۲-۳۸۴ ۱۸- سرنوشت مذهب
- ۳۸۴-۳۸۶ ۱۹- فلسفه و علم

## بخش هفتم : درباره شكورزی

- ۳۸۷-۳۸۹ ۱- شكورزی
- ۳۸۹-۳۹۴ ۲- ارزش فرضی مذهب
- ۳۹۴-۳۹۷ ۳- پاسخ به انتقاداتها
- ۳۹۷-۴۰۲ ۴- من و پسیکانالیز
- ۴۰۳-۴۰۶ ۵- ناموفقیت مذهب
- ۴۰۶-۴۱۰ ۶- نقد مذهبی
- ۴۱۰-۴۱۶ ۷- نقش تفکر علمی

## بخش هشتم : درباره مذهب و تمدن

- ۴۱۷-۴۲۰ ۱- آمیزش مذهب و تمدن
- ۴۲۰-۴۲۴ ۲- چگونگی قانون
- ۴۲۴-۴۲۷ ۳- مذهب در قبایل قانون
- ۴۲۷-۴۳۰ ۴- نقد تجدید نظر
- ۴۳۱-۴۳۴ ۵- تفسیر پسیکانالی تیک
- ۴۳۴-۴۳۹ ۶- روش ما

## بخش نهم : درباره مسایل انتقادی و اصول روانی

- ۴۴۰-۴۴۵ ۱ - انتقاد  
 ۴۴۵-۴۴۸ ۲ - طرح مسایل مورد انتقاد  
 ۴۴۹-۴۵۲ ۳ - روش تکوین شیوه مذهبی  
 ۴۵۳-۴۵۵ ۴ - راهی به آینده  
 ۴۵۵-۴۵۹ ۵ - شیوه برافکندن معتقدات  
 ۴۵۹-۴۶۱ ۶ - نقش و نیروی بشری

## بخش دهم : درباره روش نو تربیت غیر مذهبی

- ۴۶۲-۴۶۵ ۱ - نقد روش غیر مذهبی  
 ۴۶۵-۴۶۸ ۲ - نتایج روش جدید  
 ۴۶۸-۴۷۱ ۳ - ارزش روش مذهبی  
 ۴۷۲-۴۷۷ ۴ - نقش ارزشمند عقل  
 ۴۷۷-۴۳۸ ۵ - نگاهی به آینده  
 ۴۸۳-۴۹۰ ۶ - ارزش نهایی دانش  
 ۴۹۱-۴۹۶ فهرست مطالب